

تاریخ معاصر

حیات یحیی

تألیف: یحیی دولت آبادی



تاریخ معاصر

۲

حیات یحیی

جلد دوم

تألیف یحیی دولت آبادی

تهران - ۱۳۶۱



خیابان انقلاب، خیابان اردیبهشت، تلفن، ۶۴۹۳۲۳



خیابان مجاهدین، شماره ۲۴۲ - تلفن، ۳۶۰۲۳۳

حیات یحیی (جلد دوم)

تألیف یحیی دولت آبادی

چاپ اول: ۱۳۲۸ - تهران: کتابخانه ابن سینا

چاپ دوم: ۱۳۶۱ - تهران

چاپ سوم: ۱۳۶۱ - تهران

چاپ: چاپخانه رودکی - تهران

تیراژ ۲۰۰۰ دوره

همه حقوق محفوظ است.

بنام ایزد مهربان

اکنون که پس از گذشتن ده سال از رحلت پدر بزرگوارم بفضل الهی و مجاهدت و اراده خستگی ناپذیر مادر فداکارم که پس از فوت شوهر ارجمند خود دقیقه‌یی از خیالی طبع کتب و آثار او نیا سود و همچنین بسمی وجدیت و علاقه بی‌حد و حصر یکی از جوانان دانشمند و فعال خانواده، آقای ناصر دولت آبادی که چه در زمان حیات و چه پس از مرگ پدرم عشق و علاقه بی‌پایانی بجمع‌آوری و نشر آثار او ابراز و اکنون در فراهم آوردن وسائل چاپ کتاب حیات یحیی بیش از هر کس جدیت و مساعدت نموده‌اند، موفن بتقدیم این اثر نفیس به هموطنان گرامی می‌شویم. نگارنده بسی سرشار است که با قلم ناتوان و شخصیت ناچیز خود در مقابل عظمت این کتاب و نویسنده آن بخویش اجازه نوشتن مقدمه بدهد ولی چون شوق و لذت اینکه می‌بینم با چاپ این اثر یکی از آرزوهای پدرم برآورده شده به من جرأت این جسارت را داده، امیدوارم خوانندگان گرامی هم عذر مرا از این نظر که محرکم مهر فرزندی است نه حس خودنمایی بپذیرند.

پدرم مرحوم حاجی میرزا یحیی دولت آبادی که هشتاد سال عمر گرانمایه خود را صرف خدمت به ملت و مملکت نموده و حیات خویش را سراسر در راه نشر معارف و تنویر افکار عمومی و فارغ از منافع وطن و مبارزه بایگانگان و بیگانه پرستان سپری ساخت خوشبختانه معروف‌تر از آنست که من در اینجا نیازمند بمعرفی و شناساندن او باشم خصوصاً که او خود با قلم شیوای حق نویس، داستان زندگی پرافتخار خویش را در چهار جلد بنام حیات یحیی برشته نگارش در آورده که کتاب حاضر جلد دوم آنست و امید است بحسن توجه و استقبال عامه به چاپ و نشر مجلدات دیگر این اثر نفیس نیز توفیق یابیم.

اما علت آنکه چاپ این جلد را مقدم داشتیم این بود که در سالهای اخیر دیده شد هموطنان عزیز علاقه مخصوصی بدانستن تاریخ صدر مشروطیت ایران و چگونگی این انقلاب تاریخی ابراز و به نوشتجات و کتب مربوط بآن توجه خاصی مبذول میدارند و چون در این جلد نویسنده آن که خود یکی از اعضاء فعال حوزه مرکزی انقلاب بوده، مشهودات روزانه خویش را بتفصیل نگاشته، بر آن شدیم که این مجلد را مقدمتاً بعنوان نمونه تقدیم علاقمندان نموده سپس بطبع جلد های دیگر کتاب پردازیم. ضمناً در اینجا بطور اجمال یادآور

می‌شود که جلد اول حیات یحیی يك قسمت مشتمل است بر گزارش ایام شباب و دوران تحصیل نویسنده و بقیه آن تاریخ گویای تأسیس و ایجاد فرهنگ نوین ایران است و جلد سوم آن دنباله حوادث مربوط به مشروطیت راحاکی است و جلد چهارم به مهاجرت ملیون در اوایل جنگ بین‌المللی اول آغاز و تا انقراض سلطنت قاجاریه و دوران پادشاهی رضاخان امتداد دارد و بدین ترتیب چهار جلد کتاب مزبور یک دوره کامل تاریخ سیاسی ایران در نیم قرن اخیر بشمار می‌رود و در اینجا بمناسبت آثار دیگر پدر بزرگوارم راهم فهرست وار نام می‌برم که آنچه از قلم شیوای او بیادگار مانده کتاب علمی اولین کتاب کلاسی است که در ایران برای تدریس در مدارس جدید در ۵۳ سال پیش نوشته شده و طبع و نشر گردیده؛ **دوره زندگانی یاغصب حق اطفال** - **ارمغان یحیی** - **نهای ادب ایران حقیقی** بزبان فرانسه - **راهنمای انتخاب حقایق** - **تذکر حقیقت** - **داستان شهر ناز** - **سرگذشت درویش چننه** - **لبخند فردوسی** - **کنگره نژادی** - **کتاب اردیبهشت در دو جلد** - **شرح احوال قائم مقام فراهانی** - **شرح حال میرزا تقی خان امیر کبیر** - **اصفهان و بیگانگان** - **مکتوب به آکادمی تربیت** - **اراده** - **روان نامه** (دو کتاب اخیر از کتب فلسفی است که بتقاضای وزارت فرهنگ از فرانسه بفارسی ترجمه کرده‌اند) **آئین در ایران و زندگانی علی ابن ابیطالب** که تا روز آخر عمر بنگارش آن اشتغال داشته و ناتمام ماند.

از آثار مزبور کتابهای **سرگذشت درویش چننه** - **لبخند فردوسی** - **جلد دوم اردیبهشت اصفهان و بیگانگان** - **تربیت اراده** - **روان نامه** - **آئین در ایران** - **زندگانی علی ابن ابیطالب** تا کنون بچاپ نرسیده و بقیه هم که چاپ شده نسخه‌های آنها اینک کمیاب گردیده.

اما برای چاپ کتاب حاضر پدرم عکسهای تاریخی گردآورده بود لکن چون سه سال پیش که برادر ناکام مرحوم مهندس علی اکبر دولت آبادی به اروپا رفت بزم چاپ این کتاب آنها را همراه خود برده و متأسفانه درهمان روز ورود به بروکسل غفلتاً بدرود حیات گفت ؛ عکسهای مزبور از بین رفت و ناگزیر بگراور کردن عکس بعضی از رجال عهد مشروطیت که در دسترس عموم است در این جلد اکتفا گردید و هم در غلط گیری چاپ کتاب چون دقت کافی بعمل آمده دیگر برای اغلاطی که باز در آن راه یافته و همه جزئی است و هیچک معنی را تغییر نمی‌دهد غلطنامه تنظیم نشد .

در پایان سخن، آرزومی کنم هموطنان گرامی و خصوصاً جوانان ایران از شرح زندگی و خلوص نیت و وطن پرستی نویسنده این کتاب سرمشق گرفته هر يك بنوبه خود کوشش کنند با عملیات مثبت و از خود گذشتگیهای روز افزون خدمات شایسته به میهن عزیز کرده نام خود را در دفتر خدمتگزاران مملکت بنیکی ثبت نمایند .

فروغ دولت آبادی

فهرست مطالب جلد دوم

۱	ریشه‌های انقلاب سیاسی	فصل اول:
۱۰	واقعه گرانى قند و فتنه مسجد شاه طهران	فصل دوم:
۲۲	اقدام و خطر	فصل سوم:
۳۴	سکوت دولت و مطالبه ملت	فصل چهارم:
۴۱	نقشه تازه دولتيان	فصل پنجم:
۵۲	مجلس، دبدار و اختلاف کلمه رجال دولت	فصل ششم:
۶۵	مقدمات بلوا و عزل عین الدوله	فصل هفتم:
۷۹	صدارت ميرزا نصر الله خان مشير الدوله و مقدمات تأسيس مجلس	فصل هشتم:
۸۶	مقدمات مجلس شورای ملی و مرگ شاه	فصل نهم:
۹۹	سلطنت محمد علی شاه قاجار	فصل دهم:
۱۱۰	فتنه مدرسه سادات و احوال مجلس و دبدار	فصل یازدهم:
۱۱۸	عزل ميرزا نصر الله خان مشير الدوله و نصب امين السلطان	فصل دوازدهم:
۱۲۹	شيخ نوری در حضرت عبدالعظيم و وقایع دیگر	فصل سیزدهم:
۱۴۲	وقایع بعد از قتل امين السلطان	فصل چهاردهم:
۱۵۱	مطالبه متمم قانون اساسی و وقایع دیگر	فصل پانزدهم:
۱۵۷	نقشه سعد الدوله و اختلال امور	فصل شانزدهم:
۱۶۷	فتنه میدان توپخانه طهران	فصل هفدهم:
۱۸۰	وقایع بعد از صلح بی اساس	فصل هجدهم:

۱۸۹	فصل نوزدهم:	مجازات اشراذ و حوادث دیگر
۱۹۹	فصل بیستم:	بمب اندازی برای شاه
۲۰۷	فصل بیست و یکم:	احوال معارف و اوضاع حکومت ملی
۲۱۹	فصل بیست و دوم:	تغییر رئیس و تبدل احوال
۲۲۸	فصل بیست و سوم:	مذاکرات صلح و نتیجه معکوس
۲۳۶	فصل بیست و چهارم:	تصمیم شاه و درباریان بخرابی مجلس
۲۴۴	فصل بیست و پنجم:	مقدمه اجتماع در خانه عضد الملك
۲۵۴	فصل بیست و ششم:	تشکیل باغشاه در مقابل مجلس
۲۶۱	فصل بیست و هفتم:	گرفتاری امراء و بی احترامی به عضد الملك
۲۷۰	فصل بیست و هشتم:	مدارای مجلس و تفاوت احوال
۲۷۸	فصل بیست و نهم:	طرفداری صلح و سختی احوال
۲۸۵	فصل سی ام:	تدبیر و کلاء و تهدید بامدت
۲۹۲	فصل سی و یکم:	تفرقه ملیون و عریضه مجلس بشاه و جواب آن
۳۰۰	فصل سی و دوم:	تحصن در بهارستان و خاتم عاقبت آن
۳۰۷	فصل سی و سوم:	قطع روابط و تصمیم بجنگ
۳۱۷	فصل سی و چهارم:	جنگ و غارت و بدبختی
۳۲۵	فصل سی و پنجم:	قتل حاج میرزا ابراهیم تبریزی و اسدالله خان جهانگیر و دیگران
۳۳۵	فصل سی و ششم:	قتل ملك و جهانگیر خان و قاضی قزوینی در باغشاه
۳۴۸	فصل سی و هفتم:	در ولایات بعد از خرابی مجلس
۳۵۵	فصل سی و هشتم:	تأثیر خرابی مجلس در دربار باغشاه و دول همجوار ایران
۳۶۴	فصل سی و نهم:	تعرضات بشاه و قتل دو آزادیخواه
۳۷۴	فصل چهلم:	شرح حال نگارنده در مدت ۷۵ روز

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل یکم

ریشه‌های انقلاب سیاسی

بمناسبت آغاز انقلاب سیاسی مملکت بهتر چنان دیدم جلد اول کتاب خود را پایان داده بنگارش جلد دوم پردازم از اینجهت بتاریخ اول شوال هزار و سیصد و بیست و سه (۱۳۲۳) هجری بنگارش این جلد شروع نموده از خداوند متعال در اتمام آن توفیق و سعادت میطلبم و برای روشن نمودن ذهن خوانندگان در موجبات تغییر اوضاع سیاسی ایران لازم است در مقدمه بیان نمایم:

مقدمه اول - بعد از آنکه از دولت جوان ژاپون در سنه ۱۳۲۲ هـ شکستهای فاحش در بر و بحر بدولت روس رسید هیجانی در آن ملت هویدا گشت و آن هیجان از شاگردان مدارس بود که برضد استبداد دولت سخن میگفتند و برترقیات محیر العقول دولت ژاپون حسد میبردند هیجان مزبور روز افزون گشته دولت با تمام قوای خود بر ضد محصلین استادگی کرد و هرچه بر مقاومت دولت افزوده شد هیجان ملت برزیادت گشت و هرچه خون جوانان بیشتر ریخته شد قوه منور الفکر مملکت بیشتر بهیجان آمد و کار انقلاب در سر تاسر مملکت وسیع روسیه بجائی رسید که دولت مجبور شد تسلیم ملت شده تایک اندازه مطالب او را بپذیرد اما وقتی دولت برای قبول مطالب ملت حاضر شد که کار انقلاب بالا گرفته بود و دیگر ملیون برای صلح و سازش بادولت حاضر نمیشدند.

چون این هیجان از قوه جوانان منور الفکر ناشی بود دولتیان دهاتیان و عوام

فصل اول

بی خبر از دنیا را و داشتند به حمایت شاه علم سیاه برافراشته بر ضد هیجان منور الافکاران قیام نمایند در این حال نایره جدال سه شعبه پیدا کرد و در هیئت مجموعه دوات و ملت روس صورت مہیبی نمودار گردید که کمتر دیده شده بود و بالاخره با تلفات جانی و مالی بسیار شعله آتش این غائله عظیم موقتاً فرو نشست

و ہم پیش از این انقلاب بتحریر دولتیان میان مسلمانان قفقاز و ارمنه چندین مرتبہ زد و خورد سخت واقع شده جمعی از مسلمانان و ارمنه کشته شدند و خانه های بسیار از طرفین غارت شد و در یکی از واقعه ها ارمنه بیرحمانہ بمدارس مسلمانان رفته جمعی از اطفال کوچک مکتب را گوش و بینی بریده با انواع شنائت بقتل رسانیدند و غوغای وقایع جانکداز در همسایگی مملکت ما و متعاقب شدن آنها بواقعه شکست روس از ژاپون و انقلاب شدید در روسیہ با فکر منجمد شدہ ایرانیان تکانی داده ترس ملت از دولت خود را از دولتی کہ حامی استبداد او شمرده میشد ضعیف میکرد زبانها با تنقید از عملیات جابرانہ دولت تبارک اندازہ گشوده میشد و نویسندگان آشکارا تعریف قانون میکنند خوانندگان میخوانند و میشوند و میپسندند

اگرچہ از سی سال پیش در میان خواص ملت ما بواسطہ نگارشهای خصوصی چند تن از دانشمندان از قبیل ملکم خان، میرزا علیخان امین الدولہ، پدرش میرزا محمد خان، سید جمال الدین اسدآبادی، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا یوسف خان مستشار الدولہ تبریزی و بعضی دیگر از این قبیل سخنان گفته و شنیده میشدہ اما در زیر پرده و بطور مخفی اکنون آشکار شدہ با بیازار نہادہ است، بلی چنانکہ بلوای عام روسیہ و ضدیت آن ملت با دولت خود بنظر میآمد سی چہل سال طول داشته باشد تا صورت بگیرد و شکستهای بی در پی روس از دولت جوان ژاپون آن مدت را نزدیک کرد در ایران ہم حوادث داخلی و نشر اخبار خارجی خصوصاً باشاخ و برگہائی کہ جراید فارسی زبان طبع شدہ در ممالک خارجه مانند اختر استانبول، جبل المتین کلکتہ و نریا و پرورش مصر بان اخبار میگذاردند بہیچان افکار ملت ایران کمک کردہ راہ دور آنها را بمقصد نزدیک نمود. از یک طرف رسیدن این اخبار بگوش مردم و از طرف دیگر دامن زدن اشخاصی

ریشه های انقلاب سیاسی

از ملیون که در تحت فشار ستمکاری دولتیان و روحانی نمایان ستمگر بودند بآتش ضدیت ملت بادولت زمینه هائی برای انقلاب فکری ملت مهیا ساخت .

مقدمه دوم - بعد از عزل میرزا علی اصغر خان امین السلطان صدراعظم و اشتغال سلطان عبدالمجید میرزا عین الدوله بشغل صدارت میان رؤسای روحانی طهران خلف شد بد حاصل شد و سببش این بود که در زمان حکومت عین الدوله در تهران چند نفر از روحانیان که از جمله آنهاست حاج میرزا ابوالقاسم امام جمعه طهران و حاجی شیخ فضل الله نوری با او هم دست بودند و عزل میرزا علی اصغر خان و صدارت عین الدوله بهمراهی آنها شد و قتی عین الدوله صدراعظم میگردد این دو نفر ملا و دوستان آنها نزد او منزلتی پیدا میکنند مقاصدشان قرین انجام شده بر روحانیانیکه با میرزا علی اصغر خان مربوط بودند اعتنائی نمیشود و مقاصد آنها انجام نمیگیرد آنجماعت هم برضد او کار میکنند و سر دسته آنها آقا سید عبدالله بهبهانی است که بیشتر از دیگران از پیش افتادن امام جمعه و حاجی شیخ فضل الله دلتنگ است و بر علیه آنها و صدراعظم حامی ایشان میکوشد یکی بواسطه رقابت او با همکارانش و دیگر بسبب خصوصیت او با میرزا علی اصغر خان امین السلطان .

عین الدوله برای آسایش از جنجال روحانیان مخالف خود آقا سید علی اکبر تفرشی را که حسن تراز دیگر روحانیان طهران است بهر وسیله بوده با خود همراه کرده بواسطه همراهی او کارشکنی مخالفینش را کم اثر میسازد این کشمکش طول میکشد تا ماه ذی الحجه هزار و سیصد و بیست و دو هجری که در آن ماه آقا سید علی اکبر تفرشی وفات میکند بعد از فوت او میان آقا سید عبدالله و حاجی شیخ فضل الله رقابت شدید میشود و هر يك از این دو نفر میخواهند شخص اول روحانیان طهران بوده باشند آقا سید عبدالله بملاحظه سیادت و پیشقدمی که هموقت از شیخ فضل الله داشته خود را مقدم میدانسته و شیخ فضل الله بملاحظه اتحاد با صدارت و همراه بودن دولت با او اسباب ریاست روحانی را برای خود فراهم تر میبیند اهل منبر و خطباهم یکدسته در مجامع عمومی آقا سید عبدالله را شخص اول میخوانند و دسته دیگر شیخ فضل الله را مقدم داشته ستایش

فصل اول

میکند، شیخ فضل الله از روی زیرکی امام جمعه را که در رفاقت با صدارت شریک او است و بستگی تام بدولت دارد در ظاهر بر خود مقدم داشته مقاصد خویش را بدست او اجرا میکند امام جمعه هم که جوان و جویای نام میباشد فریب او را میخورد و نصیحت مشفقینش باو اثر نمیکند چه روح آعیاش و ریاست طلب است و اظهار زهدیکه در اول ورودش از نجف بطهران مینموده ساختگی و بی اساس بوده چنانکه بزودی پرده بالارفته حقیقت احوال او آشکار میگردد

امام جمعه اوایل ورود از عتبات بطهران درشکه سوار نمیشد با دیوانیان کمتر معاشرت میکرد صورت ظاهر ملائمی خود را حفظ مینمود ولی بعد از فوت پدرش بهمه آن کارها که در ظاهر نمیکرد اقدام کرده و بعد از عزل میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم کمال همراهی را با عین الدوله نمود و در همه کار با حاج شیخ فضل الله همراهی و هم خیال بود تا ماه محرم هزار و سیصد و بیست و سه (۱۳۲۳) آقا سید عبدالله و جمعی از روحانیان که هریک بغرضی با او همراه شده اند دسته بندی کرده برضد عین الدوله و روحانیانیکه با او همراهند صحبت میداشتند و از طرف بعضی از رجال دولت که طرفدار میرزا علی اصغر خان بودند حوزه آنها ماده و معناً تأیید میشد.

در موقع عاشورا که نفوس مہیای شورش و بلوا است این جمع از روحانیان موقع را مقتنم شمرده میخواستند طبل مخالفت بکوبند و چون هیچ بهانه در دست نداشتند عکسی از مسیونوز بلجیکی رئیس گمرکات که چند سال است جزو رجال ایران میباشد در حالیکه در یک مهمانی رقص (بال ماسکه) ناشناس بلباس عبا و عمامه در آمده خود را بصورت آخوندی در آورده بدست میآوردند و آنرا متعدد نموده انتشار میدهند و میگویند قصد این اروپائی توهین نمودن باسلام بوده است جمعی از طلاب علوم دینی را و میدارند این عکس را بدست گرفته در مجالس روضه خوانی ورود کرده داد و فریاد نمایند که ای وای دین از دست رفت مسلمانی تمام شد اسلام پایمال گشت روضه برای چه میخوانید و مجالس را برهم میزنند آقایانی هم که اصحاب حوزه مخالف دولند با ناله و امجد با آنها اظهار همدردی مینمایند مخصوصاً در خانه آقا

ریشه‌های انقلاب سیاسی

سید عبدالله و در مجلس روضه خوانی او فریاد طلاب در این موضوع بلندتر است و دولت هیچ اعتنا نمی‌کند بلکه تصور مینماید به بی‌اعتنائی بهتر می‌گذرد تا شب عاشورا میشود و شاه بمصلحت دستخط مهر آمیزی به آقا سید عبدالله کرده وعده میدهد مقاصد او را انجام نماید و آن هنگامه موقتاً آرام می‌گیرد اما بعد از چند روز که از وعده شاه خبری نمیشود محرکین باز دست بکار زده چرخ فتنه را براه انداخته در مجالس و محافل حکایت نوز و تعدیات گمرک را عنوان کرده و پای کسبه و تجار را هم باین عنوان در میان می‌آورند تا آن هنگام که مسافرت مظفرالدین‌شاه بسفر سیم فرنگ نزدیک میشود حوزه مزبور اسباب فراهم می‌آورد که جمع کثیر از تجار و محترمین بعنوان تعدیات گمرک بحضرت عبدالعظیم رفته آنجا متحصن شوند رئیس تجارت در این وقت میرزا جوادخان سعدالدوله است که با مسیو نوز میانه ندارد و بدش نمی‌آید و هنی بار برسد تجار هم این مطلب را دانسته با کمال اطمینان چند روز آنجا توقف میکنند و چون ایام مسافرت شاه میرسد ناچار بدست محمدعلی میرزای ولیعهد که از تبریز برای نیابت سلطنت در ایام غیبت شاه به تهران آمده تجار را اطمینان داده از تحصن در آورده قصه در ظاهر کوتاه میشود شاه و صدر اعظم می‌روند، ولیعهد نایب السلطنه می‌گردد و بعضی از رجال دولت روی کار می‌آیند که با آقا سید عبدالله خصوصیت دارند ولیعهد هم در ظاهر با سیدمهربانی میکند و تقاضا مینماید تا موقع مراجعت شاه صدائی بلند نشود حضرات هم ساکت شده انتظار مراجعت شاه را میکشند در هنگام مراجعت شاه مخالفین در صدد میشوند اسبابی فراهم بیاورند بلکه نگذارند عین الدوله با شغل صدارت بسرحد ایران وارد شود از آنطرف هم عین الدوله هر چه توانسته اسباب چینی کرده تا از بعضی روحانیان نوشته و تلگراف تبریک ورود برای او بسرحد فرستاده شود و بهجه اظهار مهربانی نموده است با این تفصیل بعد از ورود او بطهران از حوزه مخالفین هیچ کس بدیدن او نمیرود و هم پس از ورود بطهران و استقرار در کار خود بنای بی‌اعتنائی را بمخالفین می‌گذارد. فقط برای رفع فتنه مسیو نوز را مأموریتی بفرنگ داده روانه میکند رفتن مسیو نوز از طهران خاصه که عیالش را هم میبرد بهانه را از دست مخالفین می‌گیرد و ناچار چندی

فصل اول

سکوت مینمایند تا ماه رمضان میرسد و اجتماعات در مساجد زیاد میگردد سید جمال الدین صدرالمحققین اصفهانی در این ماه رمضان بمناسبت توجه خاطر خلق بوقایع روسیه و هیجان ملت روس و آزادیخواهی آنها و وقایع دیگر دنیا که اشاره شد درمهربی بیشتر مطالب سیاسی میگوید و مردم را از خواب بیدار کرده تا يك اندازه بحقوق ملی خود آگاه میگردداند سید جمال الدین (۱) در کمال بیناکی نسبت برجال مستبد دولت و روحانی نمایان سخن میگوید و دست رد بسینه احدی نمیگذارد حتی مساوی اعمال امام جمعه را هم که همه روزه پای منبر وی نشسته میگوید و او را ملامت میکند امام جمعه از یکطرف خوش ندارد در مجلس او این درجه هتاک از رجال دولت بشود و از طرفی ملاحظه میکند اگر سید را منع نماید مردم متفرق میگرددند و حوزة ریاست او در ماه رمضان از رونق میافتد یکی دو مرتبه در مقام نصیحت باو میگوید این درجه تند نروید زیرا من بعد از ماه رمضان نمیتوانم از شما نگاهداری نمایم ولی سید باشوریکه در سر دارد اعتنا نمیکند و حرف خود را میزنند و تا آخر ماه رمضان ولوله در میان خلق افتاده عموماً از خرابی کار دولت سخن میگویند و در حقیقت سید جمال الدین زبان مخالفین دولت شناخته شده است

روحانیان مخالف دولت هم از این تنفر عمومی استفاده نموده باهم اتفاق کرده در اواخر ماه رمضان در مساجد خود پرده را از روی کار برداشته هر يك بنوبه خود بالای منبر رفته از ظلم و ستم دولتیان و بی قانونی مملکت شکایت میکنند در این اثنا از کرمان خبر میرسد که شاهزاده ظفر السلطنه حاکم کرمان میرزا رضای کرمانی که از علمای محترم آن بلد است بواسطه مخالفتی که از او بروز کرده چوب زده اخراج بلد نموده است و هم اخبار ظلم و تعدی حکام دیگر از ولایات پی در پی ب طهران میرسد و عسکر

(۱) سید جمال الدین واعظی است که بزبان عوام صحبت میدارد مذاکرات منبری او مطلوب خاص و عام شده و اعظم مخصوص مسجد شاه طهران است و اجماع پای منبر او زیاد میشود سید چنانکه در جلد اول آن کتاب در فصل دهم گفته شده شاگرد شیخ محمد واعظ یزدی و پیرو سیک و سلیقه اوست

ریشه‌های انقلاب سیاسی

نام گاریچی که راه شوشه قم بطهران بدست اوست در درادقم مست بوده بزن عقیقه ای که مسافرت مینموده بیحرمتی میکند پیرمرد محترمی که جزو مسافرین بوده او را نهی میکند عسکر سید را آزار نموده ریشش را میبرد این خبر بروحانیان قم میرسد اجماع کرده عرایض شکایت آمیز بدولت مینویسند ولی دولتیان گوش بحرف آنها نمیدهند این وقایع هم مزید بر علت شده روحانیان مخالف را جرئت میدهد که علناً با دولت طرف شوند.

در این وقت رؤسای حوزه روحانی مخالف چهار نفرند آقا سید عبدالله بهبهانی آقا سید احمد طباطبائی میرزا محمد جعفر صدر العلماء شیخ مرتضی آشتیانی جمعی هم از درجه دوم وسوم روحانیان با آنها همراه میشوند و بنمیتشان زیاد میگردد و این جمعیت قوت میگیرد وقتی که آقا سید محمد طباطبائی هم داخل این حوزه میشود.

وارد شدن آقا سید محمد که از جمله رؤسای محترم روحانی است و مرد خارجه دیده تایلک درجه آگاه باوضاع روزگار است موجب قوت مخالفین میشود روزیکه آقا سید محمد در مسجد خود بالای منبر رفته داد و فریاد میکند در ضمن اشاره مینماید که خرابیها همه بواسطه استبداد دولت است اگر امر دولت در تحت قاعده و قانونی بود البته اینطور نمیشد این سخن در دهان مردم افتاده شاخ و برگها بر او نهاده عنوان میکنند که آقا سید محمد گفته است دولت باید مشروطه باشد یکی دو روز بعد از این مذاکره واعظ آن مسجد بالای منبر میروید و میگوید ایها الناس میان شما معروف است که آقا گفته اند دولت باید مشروطه باشد خیر آقا چنین حرفی نزده اند بلکه گفته اند دولت باید مشروعه باشد

از طرف دیگر در این ایام واقعه بانک روس اتفاق میافتد و شرح آن این است که اداره بانک استقراضی روسی بخیال افتاده در مرکز بازار طهران عمارت ملکی داشته باشد قبرستانی کهنه در وسط بازار (میرکه از بازارهای معروف طهران است) میباشد آن قبرستان را در زمان حیات حاجی میرزا حسن آشتیانی شخص دلالی بعنوان مجهول الممالک از میرزائی آشتیانی خریداری نموده ببانک روس میفروشد بانک روس هم

فصل اول

اراضی دیگر بر آن ضمیمه نموده میگذارد که در موقع خود بنا نماید بعد از فوت حاج میرزا حسن نوشته خرید زمین قبرستان را برای اینکه مجتهد زنده ای هم امضا کرده باشد با دادن هفتصد تومان وجه نقد میدهند حاج شیخ فضل الله نوری امضاء مینماید در ایام وبائی سنه (۱۳۲۲) هزار و سیصد و بیست و دو هجری با اینکه از جانب حکومت غدن بود جنازه در شهر دفن نکنند همسایگان آن قبرستان شبانه چند جنازه در آن زمین دفن میکنند و کسی آگاه نمیشود در این ایام که اداره بانک روس در آن فضا بنایی میکند اتفاقاً در موقع کندن يك پی جنازه هایی که هنوز متلاشی نشده پیدا میشود و آنها را بطور بی اعتنائی در جاهی میریزند این خبر بحوزه مخالف دولت میرسد و می بینند که از این راه میشود ضربتی بجای شیخ فضل الله زد که پول گرفته قبالة فروش قبرستان را امضا کرده است از این روح حاج شیخ محمد واعظ طهرانی را که شخصاً با حاج شیخ فضل الله طرفیت دارد و در این موقع جزو حوزة مخالفین دولت است و میدارند سر منبر در ضمن موعظه از حاج شیخ فضل الله بدگویی کرده مردم را برضد او تهییج نماید واعظ مزبور هم قصه قبرهای نبش شده را بهانه این مذاکره قرار داده يك روز با آخر ماه رمضان مانده بعنوان مشاهده کردن جنازه های تازه از قبور در آمده مردم را وادار میکند بروند عمارتهای ساخته شده در آن فضا را خراب نمایند، مستمعین از پای منبر واعظ برخاسته مردم بازاری هم بواسطه اتصال محل بازار اجماع نموده چند هزار نفر میریزند بفاصله يك ساعت تمام آن بنا ها را خراب کرده با زمین برابر مینمایند و هر چه مصالح و آلات در آنها است به یغما میبرند با فحاشی بسیار که نسبت بجای شیخ فضل الله و نسبت بدولت مینمایند بانک روس بدولت عارض شده خساراتیکه بر او وارد شده میگیرد و ساکت میشود اولیای دولت میخواهند حاج شیخ محمد و یکی دو نفر از ملازادگان و حواری آقایان را در این مقدمه متمرض شوند که حفظ صورتی کرده باشند چند روزی هم بتوسط علاء الدوله که حاکم طهران است جواب و سؤال میشود ولیکن احتیاط میکنند و اقدامی نمینمایند روز عید قربان آقا سید عبدالله بعد از نماز عید در حالتیکه کفن بگردن کرده بالای منبر رفته از عین الدوله

ریشه‌های انقلاب سیاسی

بدگویی مینماید دولتیان میشوند و باز اعتنا نمیکنند تنها اقدامی که برای رفع این غائله مینمایند این است که عضدالملک قاجار را که محترمترین رجال دولت است و با آقایان روحانی هم الفتی دارد واسطه قرار میدهند که با آقا سید عبدالله و آقا سید محمد و سایر آقایان مذاکرات اصلاح آمیز بنماید آقا سید عبدالله عضدالملک را وکالت میدهد که هر طور صلاح میدانند کار اصلاح را تمام کند روی این اساس که دولت در اجرای مقاصد خصوصی سید و رفقایش مساعد باشد و برای حفظ صورت معزول بودن مسیو نوز را اعلازم کند عضدالملک آقا سید عبدالله را باین ترتیب راضی میکند چون بسراغ آقا سید محمد طباطبائی میرود او میگوید مقصود من حصول امنیت است برای خلق بصلح و جنگ کسی کار ندارم این تجافی آقا سید محمد از اصلاح با عین الدوله ساخته های عضدالملک را خراب میکند و زحمات او بی نتیجه میماند اینجاست که تفاوت نظر دو سید محترم بهبهانی و طباطبائی نیکو هویدا میشود بهبهانی عزل عین الدوله و آوردن میرزا علی اصغر خان اتابک و پیشرفت کار ریاست خود و غلبه نمودن بر رقیب روحانی خویش حاج شیخ فضل الله نوری را میخواهد و طباطبائی در ضمن هر چه بخواهد عقیده آزادیخواهی خود را هم آشکار میسازد.

فصل دوم

واقعه قند و فتنه مسجد شاه طهران

در خلال این احوال بواسطه انقلابات روسیه مسئله گرانی قند روی میدهد که بدو برابر قیمت معمولی میرسد چند نفر از دلالهای بازار با هم شریک شده قراردادی با بانک روس می بندند و این قرار دادهم در گرانی قند مداخلت میابد اولیای دولت فکر میکنند که چون مردم عموماً بارزانی قند علاقه دارند بعنوان جلوگیری از قرارداد مزبور و سیاست نمودن بمرتکبین آب چشمی از حوزه آقایان مخالف و تجاریکه با آنها همراهند بگیرند و پای بعضی از تجار را هم که در موقع مسافرت شاه بفرنگ در حضرت عبدالعظیم تحصن یافته بودند بمیان آورده آنها هم باین بهانه تنبیه بشوند و مقرر میشود این کار بدست علاءالدوله اجرا بگردد علاءالدوله که روحاً برای اینگونه کارها حاضر است روز سه شنبه پانزدهم شهر شوال هزار و سیصد و بیست و دو (۱۳۲۲) میفرستد جمعی از تجار را که داد و ستد قند دارند و جمعی از دلالها و سقط فروشان را با بعضی از تجار که هیچ رابطه با کار قند ندارند احضار کرده بمحض ورود آنها بدار الحکومه و جواب و سؤال مختصری هر دو نفرشان را بقلک بسته بقدریکه انصاف او حکم میکرده چوب میزنند در صورتیکه میان آنها سید محترم و اشخاص آبرومند متعدد هستند پسر جوان سیدی هفتاد ساله که پدرش زیر چوب غش کرده نزد حاکم استغاثه میکند علاءالدوله حکم میکند پدر را باز کنند و پسر را بچوب ببندند و پاهای جوان را بجرم شفاعت از پدر مجروح میسازند بالجمله حاکم بعد از سیاست شدید و تشفی خاطر مضرورین را که اغلب در حال ضعف هستند در محضر خود آورده تکلیف ناهار خوردن بآنها میکند و چون حاضر نمیشوند و یا نمیتوانند حاضر شوند با شتم و ضرب آنها را بصرف ناهار مجبور میسازد خلاصه جماعت مضرورین طرف عصر مرخص میشوند غوغا در بازار

واقعه قتل و فتنه مسجد شاه طهران

افتاده بستگان آنها و تجار دیگر بشورش آمده دستهای غیبی بلوا طلب هم جنبش کرده زمینه انقلاب حاضر میگردد آقایان مخالف دولت هم بآتش بلوا دامن میزنند خیر خواهان عین الدوله باو میگویند مگذار شب بر سر اینکار بگذرد و بهر صورت هست امشب آتش فتنه را خاموش کن مضروبین و لا اقل اشخاص بی تقصیر را استمالت کن اعتنا نمیکند تا صبح روز چهارشنبه شانزدهم شوال هزار و سیصد و بیست و دو (۱۳۲۲) که خیالات شبانه بلوا طلبان را بموقع اجرا میرسد مضروبین در مسجد شاه جمع شده بامام جمعه متظلم میگرددند امام جمعه دفع الوقت میکند ولی حوزه آقایان مخالف باین دست آویز قیام کرده یکدسته به پیشوائی آقا سید عبدالله بهبانی در مدرسه خان مروی جمع میشوند و دسته دیگر بواسطه نبودن نقشه در کار آنها به پیشوائی صدر العلماء بمسجد شاه میروند در صورتیکه صلاح آنها نبوده است آنجا رفته باشند بواسطه انتساب این مسجد بامام جمعه که رفیق دولتیانست ولی ملتفت این نکته نشده میفرستند خواه و نا خواه آقا سید عبدالله را هم از مدرسه مروی بمسجد شاه میآورند بازارها بسته میشود و مسجد شاه مرکز بلوا و اجتماع مردم میگردد و جمعیت میروند آقا سید محمد طباطبائی را هم بمسجد شاه میآورند امام جمعه هم خود را داخل کرده در مجمع آقایان می نشیند در صورتیکه باطناً با آنها مخالف است آقایان زبان اعتراض بدولت میکشایند و صدای خلق رفته رفته بلند میشود و از طرف دولت پیغام میآورند که خواسته ایم قند را ارزان کنیم این داد و فریاد برای چیست کسی گوش نمیدهد چونکه مقصد حقیقی دولت آشکار شده است خلاصه چند مرتبه از طرف دولت آمد و رفت میشود که بنصیحت اجماع را بر همزنند صورت نمیگیرد عاقبت تدبیری میکنند و آن این است که امام جمعه این جمع را معطل کند تا شب دزرسد اول شب چراغهای مسجد را روشن نمایند و بیک بهانه امام جمعه خود را از جمع خارج کند در آنحال نوکرهای علاء الدوله بصورت آدمهای امام جمعه که باچوب و قداره در خانه امام جمعه حاضرند بمسجد ریخته مردم و آقایان را زده از مسجد خارج نمایند امام جمعه هم از علاء الدوله فریب خورده برای اجرای این تدبیر حاضر میشود امام جمعه ملاحظه

فصل دوم

نمیکنند که مسجد شاه علاوه بر اینکه بست است در واقع خانه او است و آباء و اجداد او این مسجد را محترم نگاه میداشته پناهگاه شرافت و سیادت خود قرار میداده اند نباید مردم را از آنجا با ضرب چوب و قداره بیرون کرد بهر صورت بی تجربگی و حجب جاه و مغرور شدن بنویدهای اولیای دولت امام جمعه را از دایره وظیفه شناسی بیرون میبرد خصوصاً که مدتی است در صدد گرفتن مدرسه خان مروی است از دست اولاد حاجی میرزا حسن آشتیانی دولتیانهم این نوید را باو داده اند خلاصه امام جمعه که در باطن با دولتیان همخیال است در ظاهر با آقایان گرم گرفته حتی آنها را وقت عصر از مسجد بخانه خود که جنب مسجد است برده جای داده مهربانی کرده انتظار وقت و فرصت را میکشد در موقعیکه آقایان یعنی آقا سید عبدالله و آقا سید محمد در خانه امام جمعه جای میخورند آقا سید محمد بد خیالی امام جمعه را حس کرده برفقای خود که در مسجد هستند پیغام میدهد من از اوضاع این خانه باره مطالب استنباط میکنم و گمان ندارم این شخص با ما همراه باشد بهتر این است من از اینطرف بمنزل خود بروم و دیگر بمسجد نیایم جوانان بی تجربه باین پیغام وقتی نهاده اصرار مینمایند که حتماً باید حاضر شوید آقا سید محمد هم نمیتواند مخالفت کند ناچار حاضر میگردد ساعتی بروز باقیمانده امام جمعه بمسجد آمده در مشورت آقایان حاضر و اظهار کمال مساعدت را بآنها مینماید و طوری خیالات باطنی خود را مستور میدارد که مخالفتش احساس نمیشود جمعیت بسیار از آقایان تجار و کسبه و طلاب در شبستانی نشسته اند و جمعی در صحن مسجد گردش میکنند نزدیک غروب آفتاب آقایان رؤساء و غیره از شبستان بیرون آمده در مجمع عام مینشینند و یک نفر از وعاظ بمنبر رفته موعظه میکند و میگوید بهتر این است مردم امشب بخانه های خود بروند و فردا دوباره جمع شوند تا کار آنها اصلاح شود و هم اظهار میکند که قصد گرانی و ارزانی قند نیست بلکه مقصود عمده کندن ریشه ظلم و ستم و استعدای حکومت عادلانه است بعد از او سید جمال الدین واعظ دائمی مسجد شاه بالای منبر رفته قبلاً امام جمعه آهسته باو میگوید شاه را دعا کن، از صدر اعظم حرفی مزن و نسبت بعلاء الدوله هر چه میخواهی بگو

واقعه قتل و فتنه مسجد شاه طهر ان

سید جمال الدین میگوید اطاعت دارم در اینحال صحن مسجد شاه بر است از جمعیت و همه ساکت میشوند که صدای سید را بشنوند سید بعد از حمد و ثنای الهی این آیه را از قرآن میخواند افمن یرید الی الحق احق ان یتبع امن لایهدی الا ان یهدی در معنی این آیه قدری صحبت داشته تعریفی از شاه میکند و بعد شروع مینماید بشمردن کارهای بد علاءالدوله حکمران و بد گوئی بسیار از او میکند و در ضمن غمخواری برای اسلام و اهل اسلام و شکوه بیحد از ظلم و ستم اهل جور میگوید حکومت شرع و عرف هر دو باید تابع قانون اسلام باشد هر کس در هر لباس از این حوزه مقدس که مجمع علمای اعلام است خارج باشد و برضد این حوزه قدم بر دارد از ربه اسلام خارج است ما تابع کسی هستیم که او تابع اسلام باشد اگر پادشاه هم تابع اسلام نباشد ما تابع او نخواهیم بود سخن سید باین مقام که میرسد بهانه بدست امام جمعه میآید از پای منبر صدا میزند سید فضولی مکن سید جواب میدهد آخر شما درس خوانده اید سواد دارید من قضیه شرطیه گفتم از قبیل لئن اشرکت لیبطن عملک که خداوند به پیغمبرش میفرماید امام جمعه باین جواب مقرون بصواب سید اعتنا نکرده فحاشی شدید نسبت باو میکند و برخاسته روانه میشود آنچه آقایان میخواهند او را آرام نمایند نمیشود هر چه التماس میکنند که آقا القای کلمه خلاف مکن و بجای خود بنشین اعتنا نمینماید و چون روانه میشود امر میکند واعظ از منبر فرود آید ولی آقایان واعظ را از فرود آمدن نهی نموده میگویند سخن خود را تمام کن امام جمعه چند قدم رفته بر میگردد نگاه میکند میبیند سید هنوز بالای منبر است فریاد میزنند سید بابی را از منبر بکشید باقداره بدهانش بزنید با طپانچه او را بکشید سید ناچار از منبر فرود آمده مجلس بهم میخورد مسجد تارک است تمام خلق در حال تحیرند چه بود چه شد واعظ بیچاره چه حرف بیحساب زد امام جمعه مقدس این چه رفتاری بود با او کرد و هیچکس از حقیقت امر خبردار نیست امام جمعه میرسد بقدره بندگان علاءالدوله و چو بدارها که منتظر امر او هستند آنهارا امر میکند بمسجد ریخته مردم را بزنند از آنجا بیرون نمایند آنها هم میریزند و بهر کس میرسند میزنند جمعی

فصل دوم

مجروح میشوند سرودستهایمیشکند از سر باه پای مسجدچند نفر فریاد میکنند بفرارند مردم با تفنگ میرسد و یکی دو تیر هوایی هم خالی مینمایند که مردم را بترسانند مردم طوری مضطرب میشوند که نمیدانند از کدام در فرار کنند علمای روحانی هم هر يك از راهی بمنزلهای خود روانه میشوند سید جمال الدین را هم انبوه خلق احاطه کرده او را پخانه آقا سید محمد طباطبائی میرسانند مسجد خالی میشود امام جمعه بخیال خود فتح کرده به علاءالدوله اطلاع میدهد و او بانابك و شاه میرساند مردم و آقایان و علماء درجه دوم بعد از واقعه مسجد شاه بعضی بخانههای خود میروند و بعضی در خانه آقا سید محمد و آقا سید عبدالله جمع میشوند و بالاخره دو ساعت از شب رفته همه در مدرسه خان مروی تجمع مینمایند یکی دو ساعت آنجا مشورت نموده قرار میگذارند پیش از طلوع آفتاب روز یکشنبه بیستم شوال ۱۳۲۲ اجما عابروند حضرت عبدالعظیم آنجا بمانند که هم در شهر فتنه نشود و هم مقاصد خود را در محل امن انجام بدهند سید جمال الدین هم احتیاط میکند در خانه طباطبائی بماند و معلوم باشد کجا است لهذا شب بعد در آخر شب با لباس مبدل از آنجا خارج شده در منزل نگارنده مخفی میگردد تا وقتی که حوزه آقایان در حضرت عبدالعظیم گرم میشود و سید هم خود را بآن حوزه میرساند. صبح فردا آقایان دسته دسته روانه حضرت عبدالعظیم میشوند خبر بامام جمعه میرسد برای جلوگیری از اجتماع مردم در زاویه مقدسه از حکومت استمداد مینماید و جمعی از مأمورین حکومتی و از نوکرهای امام جمعه بدم دروازه فرستاده میشوند که از مردم جلوگیری نمایند مأمورین شرع و عرف هم مشغول انجام خدمت شده متعرض مردم نمیکردند از جمله آقا سید جمال الدین افجه که پیرمرد عالم محترمی است از کالسکه بیرون آورده باو بی احترامی میکنند و این جلوگیری از مردم بیشتر تهییج فتنه مینماید به عین الدوله خبر میدهند که اوضاع دم دروازه حضرت عبدالعظیم بتدبیر حکومت مشترك علاءالدوله و امام جمعه عاقبت وخیم خواهد داشت عین الدوله میفرستد نزد امام جمعه و او را از این اقدام منع مینماید مأمورین از دروازه شهر برداشته میشوند و مردم فوج فوج روانه حضرت عبدالعظیم میگردند از طرف دیگر علاءالدوله تمام همش مصروف

واقعه قتل و قتل مسجد شاه طهران

است که روز پنجشنبه بازار طهران باز باشد حتی آنکه از کدخدایان و رؤسای اصناف التزام میگیرد و خود صبح پنجشنبه به بازار آمده خواه ناخواه و امیدارد مردم کاکین را باز کنند روز جمعه هم که معمول است بازار بسته باشد حکومت نمیگذارد بسته شود مبادا مردم در حضرت عبدالعظیم اجتماع زیاد بنمایند ولی بازاری که بر ضد خیال مردم بقوه جبریه باز باشد پیدا است حالش چگونه است.

امام جمعه در این قضیه آن اعتماد را که مردم ببدایات او داشتند از دست میدهد و عملیات او باسید و اعظ در مسجد شاه بیش از هر کار او را در نظر خاص و عام منفور میسازد اما او باین اندازه اهانت که بر خود وارد میآورد قناعت نکرده در صدد میشود بر حسب وعده که دولتیان باو داده اند در این موقع ریاست مدرسه خان مروی را برای خود از دولت بگیرد ریاست این مدرسه همه وقت بسا اعظم علمای طهران بوده است و در زمان ناصرالدینشاه بر خلاف ترتیب بهاج میرزا زین العابدین امام جمعه داده شده بمناسبت آنکه داماد شاه است و هر کسی ریاست آن مدرسه را دارد طلاب علوم دینی اطراف او هستند و حوزه ریاستش گرم میشود بعلاوه فواید مادی هم دارد که همه آنرا طالبند.

در اوایل سلطنت مظفرالدینشاه در ایام ریاست امین المملطان بواسطه کدورتی که او از امام جمعه حاصل کرده بود و بواسطه خصوصیتی که با حاج میرزا حسن آشتیانی داشت مدرسه را از امام جمعه گرفته بهاج میرزا حسن داده است و بعد از مردن حاج میرزا حسن در دست اولاد او مانده تا این زمان که باز بواسطه مساعدتی که امام جمعه کنونی در قضیه مسجد شاه با دولت کرده بیادش آن این ریاست را باو میدهند امام جمعه در هفدهم شوال در مسجد شاه مجلسی منعقد میسازد حاج شیخ فضل الله نوری را که طرف حقیقی قضیه است یعنی دعوی اعلم العلماء دارد و چنانکه گفتیم امام جمعه را آلت اجرای مقاصد خویش قرار داده با چند نفر دیگر از ملاها که با او همراه هستند بآن مجلس دعوت کرده جمعی از طلاب را هم خبر مینماید و یکی از وعظ را بالای منبر نموده اظهار میکند جمعی از منتسبین بلباس

فصل دوم

روحانیت بنای فساد را داشتند ما نگذاریم مردم آسوده باشند و بشل و کار خود پردازند مجلس ختم میشود و جمعی قلیل از مردم که حاضرند سخریه و استهزاکنان روانه میشوند فردای آنروز باز در مدرسه خان مروی مجلس فراهم میآورند طلاب مدرسه سپهسالار ناصری را که ریاست آن اخیراً از طرف شاه بجـاج سید جواد ظهیر الاسلام برادر امام جمعه واگذار شده بآن مجلس دعوت میکنند و هر قدر بتوانند از طلاب و پیشنهاها و غیره آنجا جمع کرده یکی از معاریف واعظین منبر رفته بتقویت دولت و طرفداران آن برضد متحصنین حضرت عبدالعظیم سخن میرانند و عنوان این مجلس تصرف نمودن در مدرسه خان مروی است از طرف امام جمعه برضد آقایان آشتیانی امام جمعه باین کار هم قناعت نکرده مسجد خازن الملك را که شیخ مرتضی آشتیانی امام جماعت آنجا است و ملا محمد آملی یکی از روحانیان مقدس خود را اولی بامامت آن مسجد میدانسته علی رغم آشتیانی تصرف کرده مدعی مزبور را با مأمورین دولت بامامت آن مسجد منصوب میسازد و هم موقوفاتیرا که بدست هریک از روحانیان مهاجر بوده است ضبط میکند و مساجد آنها را میان اشخاص مخالف ایشان تقسیم مینماید بدیبهی است هر چه از این کارها بیشتر میکند برانزجار خاطر خلق از این دسته روحانی نما و دولتیان حامی آنها افزوده میشود اما حال و کار آقایان مهاجر بعد از رفتن بحضرت عبدالعظیم در ظرف دوسه روز جمعی از تبعه ولحقه ایشان بآنها پیوسته و کمی از تجار هم بآنها همراهی میکنند روزها در صحن و در مسجد آنجا جمع شده واعظها بمنبر رفته تظلم و طلب یاری از مردم مینمایند خاصه در شب و روز جمعه که موقع ازدحام زوار طهرانی است که فریاد و دادها بر زیادت است و انتظار میکشند خلق طهران بآنها همراهی کامل بنمایند اما مردم طهران از طرفی بواسطه سردی زمستان و از طرف دیگر بواسطه منع حکومت از اجتماع نمودن در آن مکان مقدس از یاری کردن آنها خود داری میکنند خصوصاً که چندان دلخوشی هم از آقایان مهاجر ندارند و فقط از قصه بیرون کردن آنها از مسجد دلتنگ شده بطرف مقابل آنها بد میگویند ولی چیزی که بجان آنها میرسد این است که

واقعه قندوخته مسجد شاه طهران

بیداران طهران موقع رامقطنی دانسته در زیر پرده نازکی با آنها همراهی میکنند اوراق و کتابچه ها نوشته میرسانند و تأکید میکنند جز صحبت عدل و امنیت و قانون صحبتی ندارید که پشیمانی دارد و وجوه نقدی هم از طرف بعضی اشخاص بآنها میرسند که ایشانرا مجبور میکند بافکار صاحبان آن وجوه همراهی نمایند و رضای خاطر آنها را منظور دارند بعلاوه شبها در شهر حوزه های متعدد از اشخاص منورالفکر منعقد میشود و از قول آقایان عریضه ها بشاه مینویسند و منتشر میسازند بطوریکه بدست آقایانهم رسیده بخوانند و تکلیف خود را در مذاکرات بدانند از جمله در یکی از آن عریض بشاه مینویسند ما پاره سئوالات داریم که جوابهای آنها مقدر است از روزیکه سلطنت بقاجاریه رسیده تا کنون در این یکصد و چند سال چند نفر صدر اعظم روی کار آمده است و هر يك که بمسند صدارت رسیده است روز اول چه مبلغ دارائی داشته و از دولت چه مواجب گرفته مدت صدارتش چقدر بوده در این مدت مخارج چه داشته و روزیکه معزول شده دارای چه اندازه مکنت بوده است و اگر اضافه داشته این اضافه از کجا آمده است بدیهی است این اقدامات بر اهمیت متحصنین در انظار مردم میافزاید زیرا که توجه داشتن آنها را بمصالح مملکت میفهماند خلاصه در روز بعد از رفتن آقایان بحضرت عبدالعظیم نگارنده بمنزل امام جمعه میروم بلکه اورا نصیحت کنم با اینکه احتمال میدهم بی ثمر بوده باشد قبلا بابرادرش ظهیر الاسلام ملاقات میکنم در اول ملاقات میگوید آقا ملاحظه میکنید با يك مشتملت بیچاره چه میکنند و کجا رامیزنند برای ما که بد نشد بلکه بهتر شد ولی آنها بملت خیانت کردند پیش از آنکه نگارنده جواب بدهد شیخ محمد علی طهرانی از آقا زادگان منورالفکر طهران حاضر است میگوید برای شما هم خوب نشد مردم بشما خوب نمیگویند ظهیر الاسلام از من میپرسد آیا اینطور است میگویم بلی میل نداشتم این حرف را در غیر مجلس خلوت بگویم ولی حالا که اظهار شد میگویم مردم بشما بسیار بد میگویند و تصور میکنند شما خانواده چند صد ساله خود را بپاددادید که خلق را از مسجد شاه که بست دولت و ملت است با ضرب چوب و چماق بیرون کردید ظهیر الاسلام از شنیدن این

فصل دوم

حرفها پریشان حال میشود شیخ طهرانی از تصدیق من جری شده میگوید آقا چه خبر دارید مردم برای کشتن برادر شما کمر بسته اند ظهیر الاسلام میگوید موت و حیات بدست خداست دیگر برای شنیدن این حرف حاضر نمیشم و از نگارنده میپرسد حالا ما چه باید بکنیم میگویم باعتقاد من باید فردا صبح شما و برادران بحضرت عبدالعظیم رفته در حوزه آقایان بنشینید و بگوئید ما از شما ایم و شما از ما هستید هرگز - راضی نمیشویم و هنی بر شما وارد شود و اگر قصه مسجد را دیدید پیش آمد در ظاهر باشما مخالفت کردیم برای این بود که خون مردم بیگناه ریخته نشود ارباب غرض مقاصد شخصیه خود را انجام ندهند حالا که آن خطر گذشته ما در مقاصد ملی باشما شرکت داریم و هر قدر هم که بشما بی اعتنائی نمایند تحمل کنید و در صدد اصلاح کار آنها بر آمده این بیحرمتی را که بدست خود بر خود وارد کردید باز بدست خود جبران نمائید میگوید من حاضرم ولی گمان ندارم امام جمعه حاضر بوده باشد و راست گفت چه در ملاقات امام جمعه میبینم بقدری او را غرور گرفته است که جای نصیحت دادن نمیشاید باید گذارد تا روزگار کار خود را انجام دهد در همین شب در خانه میرزا اسمعیل خان ثقة الملك گیلانی که یکی از اشخاص وطن خواه است جمعی از دوستان و تجدد خواهان جمعند برای استفاده نمودن از موقع و کمک کردن بآقایان صحبت سید جمال الدین واعظ بمیان میآید میگویند بیچاره مخفی شده جرئت ندارد از خانه ای که هست بیرون بیاید و معلوم نیست کجا است و بهر صورت آیا صلاحش این است که برود بحضرت عبدالعظیم بآقایان ملحق شود یا همینطور مخفی باشد تا عاقبت امر دیده شود نگارنده بآنها مژده میدهد که سید را میدانم کجا است و در ظرف امشب و فردا میرود بحضرت عبدالعظیم همه مشعوف میگردند و قرار میشود از جانب آن جمع مساعدتی بخانواده او بشود و آنها را نگاهداری نمایند چونکه دارائی درستی ندارند و هم از کیفیت استفاده نمودن از موقع برای انجام يك کار اساسی مذاکره میشود و برای هريك تكلیفی معین میگردد دیگر يك مجلس خصوصی داریم که از اعضای آن حاجی میرزا نصر الله واعظ اصفهانی ملك المتکلمین است که شخص وطن

واقعه قتل و فتنه مسجد شاه طهران

دوست با غیرتی است و سالها است در بلاد ایران در ترویج معارف و خدمت ملت و غمخواری وطن داد مردانگی داده و میرزا محمد علی خان نصره السلطان است پسر مرحوم میرزا حسینخان مصباح السلطنه که هم پدرش مزد غیور و وطن پرست ملت خواه بوده و هم خودش دارای این صفات و با فضل و کمال است و برادرم حاجی میرزا علیمحمد است که شخص معتقد وطن دوست میباشد مقصود ما این است بلکه بتوان بزبان این جمع و بتوسط آنها کاری که موجب آسایش خلق باشد فراهم آورده حرف حق گفته شود که ریشه استبداد کننده شده نور عدل اگر چه بظلم بالسویه باشد تابش نماید اتفاقاً میان نگارنده و اغلب رؤسای حوزه آقایان بواسطه کار معارف جدید و مخالفت سلیقه و یا بواسطه حسادت بعضی از آنها کدورت حاصل است از این جهت سه نفر سابق الذکر هر یک بنوبه خود میروند صحبت میدارند آقایان را تشویق و راهنمایی مینمایند و بر میگردند در مجمع خصوصی مذاکره مینماییم و بمجامع دیگر اطلاع میدهیم و نگارنده از رفتن بحضرت عبدالعظیم خود داری مینماید تا کم کم آقایان بفهمند در کارهای عمومی خصوصیت یا خصوصتهای شخصی را نباید دخالت داد و بعلاوه موقع مناسبی برای ورود نگارنده در جریان کار بدست آید یک روز سید عبدالوهاب اصفهانی ملقب بمعین العلماء که از بستگان من است و با خانواده آقا سید محمد طباطبائی هم الفت دارد میرود بحضرت عبدالعظیم و با بعضی از آقایان صحبت داشته میگوید یکی از اشخاصی که میتواند کاری بکند و حاضر است اگر شما مطلب صحیح قرون بحسابی داشته باشید که بحال ملت مفید باشد بهر وسیله هست بشاه برساند اگر چه او نام مرا نمیرد ولی آنها ملتفت میشوند و میگویند اگر بتواند سفیر کبیر عثمانی را دوستانه حاضر کند که او من غیر رسم در صدد اصلاح اینکار بر آید میتوان اطمینان حاصل نمود نگارنده برای مذاکره نمودن با سفیر کبیر حاضر میگردد چون خصوصیت و الفت با یکدیگر داریم سفیر کبیر شمس الدین یک از مردمان آگاه خبر خواه است سالها است مأمور سیاسی دولت عثمانی است در ایران و در این مدت که در طهران است هر وقت خدمتی بدولت و مات ایران از دستش بر آمده دوستانه اقدام کرده

فصل دوم

۲۱

عرض حضورای رساد اراجایک در دستار همیشه اهلان درازت
 هست بهر کرام و خاصه یک درستی و مناسبت قدیم با جنب منقلب
 شریفان آنکر سید عباد بهر کرامت سید به نقلا دارم در سعادت
 بعد از عصر امروز با جنب وزیر در حق مجادریز کرام بمقام شاه
 عبدالعظیم مذکرات توسط کارانه وقوع یافت در نتیجه آثار کمال
 همراهی مساعدت من میده نموده خوشحال بشدم از تأییدات واقع
 مستبان است که برابر تشریف فرمای ایایان کرام با کمال توقیر و احترام
 بیشتر مرجع لازم است در این اقدام خواهد شد بنا بر این خیر مأمول
 و محتاج است که از آن طرف هم معاضده بجائده مساعد کارانه ارزانی
 داشته امر بچشمی که سید الاحکام است منتهی گردیده ملک انعام
 بشود چون در دستاران ذات فضیلت عاای از سعادت
 اصلاح ذات البین می رانم از کیفیت مستحضر می کنم تا صریح
 مازنه آن است مجرب فرمایند زیاده ثمت می زهر ایام آقبال منتهی
 است بعره زر نقشه ۳۳

محمد علی

گراور نامه شمس الدین بیک بخط خود او

واقعه قند و فتنه مسجد شاه طهران

انجام داده است از سفیر مزبور میپرسم شما برای اصلاح کار آقایان اقدامی مینمایید یا خیر میگوید آقا سید عبدالله شرحی بمن نوشته و یکی از کتاب خود را نزد من فرستاده است ولی چون اقدام در این کار خارج از وظیفه مأموریتم میباشد اقدام نکردم میگویم چون آن جماعت اگر شما واسطه باشید اطمینان حاصل کرده اقدام باصلاح مینمایند شاید دولتیانهم مضایقه نداشته باشند شما واسطه اصلاح ذات البین بگردید از وزارت خارجه استیذان نمائید اگر اذن دادند منم با آن طرف صحبت داشته آنها را راضی میکنم که اقدام باصلاح بنمایند و تمام قصد من اینست که بتوسط سفیر کبیر عثمانی چندکلمه که برای آسایش عموم مفید باشد بشاه گفته شود سفیر کبیر این ترتیب را قبول نموده قرار میشود برود اذن بگیرد و اطلاع بدهد سفیر کبیر همانروز وزیر خارجه را ملاقات کرده رخصت حاصل مینماید و خطی بمضمون ذیل بنگارنده مینویسد :

« از آنجائیکه دوستدار همیشه اخلاص و ارادت نسبت بعلمای گرام و خاصه يك دوستی و مناسبت قدیمه با جناب مستطاب شریعتمدار آقا سید عبدالله سلمه الله تعالی دارم در ملاقات بعد العصر امروز با جناب وزیر در حق مجاورین گرام بمقام شاه عبدالعظیم مذاکرات توسط کارانه وقوع یافت در نتیجه آثار کمال همراهی و مساعدت مشاهده نموده خوشحال شدم از تأمینات واقعه مستبان است که برای تشریف فرمائی آقایان گرام بشهر هرچه لازم است در آن اقدام خواهد شد بنابراین خیلی مأمول و مستحسن است که از آن طرفهم معامله محایبه مساعدت کارانه ارزانی داشته امر بحکمی که سید الاحکام است منتهی گردیده مسکی الختام بشود چون دوستدار ذات فضایل سمات عالی را از سعاة اصلاح ذات البین میدانم از کیفیت مستحضر میکنم تا هر چه لازمه آنست مجری بفرمائید زیاده زحمت نمیدهم فی سبت غره ذیعقده ۱۳۲۳ شمس الدین این خط که میرسد مشعوف میشوم که راهی برای وارد شدن در اینکار بدست آمده باشد که بتوانم برای سعادت آتیه مملکت قدمی بردارم .

فصل سوم

اقدام و خطر

خط سفیر کبیر را بتوسط برادر من بحضرت عبدالعظیم میفرستم برؤسای حوزه و مخصوصاً آقایان بهبهانی و طباطبائی نشان داده مذاکرات بسیار بمیان میآید و آقایان اطمینان حاصل میکنند که نگارنده صمیمانه برای آنها کار میکند و از گذشته ها صرف نظر نموده است برادر من صورت مطالب آقایان را مسوده کرده برای من میآورد همینچند مطلب نوشته اند: اول عزل علاءالدوله از حکومت طهران - دوم عزل نوز از ریاست گمرکات و غیره - سوم امنیت دادن بهمراهان ایشان بعد از آمدن بشهر - چهارم بر گردانیدن مدرسه خان مروی باولاد حاجی میرزا حسن آشتیانی - پنجم سیاست نمودن از عسکر نام گاریچی راه قم بواسطه شرارتی که در راه کرده - ششم تجلیل نمودن از میرزا محمد رضا یکی از علمای کرمان که از طرف حکومت کرمان باو بی احترامی شده است - هفتم برداشتن قیمت تمبر دولتی از مستمریات روحانیان چونکه معمول شده است قبض مستمریها را تمبر کرده و مختصری بعنوان پول تمبر از آنها بصره دولت کسر مینمایند دیدن مطالب آقایان نگارنده را بحیرت فرو میبرد یکی بواسطه بی فکری و کوتاه نظری ایشان و دیگر متحیر میمانم که من بسفیر کبیر گفته ام مطالب آقایان نوعی است و همه در راه اصلاح حال عامه و صلاح ملک و ملت است چگونه میشود این مطالب را باو گفت و از او مساعدت خواست که بشاه برساند اما ناچار بودم نتیجه اقدام خود را بسفیر اطلاع بدهم میروم بر او وارد میشوم بعد از تعارف معمولی سفیر میپرسد جواب رسید میگویم بلی و میخوانم ورقه را باو بدهم وزیر مختار ایتالیا وارد میشود سفیر احتراماً از من اجازه میخواند که او را پذیرفته روانه کند و بعد با هم

اقدام وخطر

صحبت بداریم در اینحال بخاطر نگارنده میرسد چه بهتر که این ورقه را عوض نموده يك مطلب نوعی هم در آن بگنجانم از طرفی اندیشه میکنم مبادا آقایان پس از اطلاع انکار کنند و برای من خطرناک باشد باز توکل بر خدا کرده کاغذی از روی میز سفیر برداشته يك يك مطالب را روی آن کاغذ بهمان صورت که هست مسوده مینمایم مگر مطلب هفتم را که تغییر داده بصورت ذیل مینویسم قراردادی در اصلاح کلیه امور با رعایت حقوق علما وپیش خود خیال میکنم این جمله مجمل است و لابد توضیح خواهند خواست آنوقت در موقع توضیح هرچه باید گفته شود خواهد شد ورقه بسفیر داده میشود که صحبت بدارد و نتیجه را اطلاع بدهد فردای آنروز سفیر کبیر مرا میطلبد و میگوید جواب این است علاءالدوله را معزول میکنند در باب عزل نوزهدتی است آقایان در این موضوع حرف میزنند و دولت تکلیف ندارد قبول کند امنیت با آقایان داده میشود و در ورود آنها بشهر تجلیل کرده میشوند برگردانیدن مدرسه مروی با آقایان آشتیانی را گفتند صورت نمیگیرد ولی من گفتم چون در عنوان مکافات از آنها گرفته شده حالا وقت مرحمت است باید رد شود قبول کردند عسکر گاریچی تنبیه میشود از عالم کرمانی تجلیل بعمل میآید اما هفتم اگر مراد قرارداد در اصلاح کار علماء است که میشود و اگر مراد اصلاح کار عموم است یعنی دولت و ملت این کلمه بزرگ است و توضیح لازم دارد جواب چه خواهد بود نگارنده میگوید مذاکره میکنم و جواب میدهم در صورتیکه نگران هستم با آقایان چه بگویم و آنها چه جواب بدهند بالاخره صورت جواب و سؤال را نوشته بتوسط برادرم بحضرت عبدالعظیم میفرستم و میگویم چون سفیر کبیر بعنوان مصالح عمومی در اینکار دخالت کرده صلاح ندیدم عین آن صورت را بدهم چونکه مطالب آن اغلب شخصی بود لهذا در ماده هفتم تغییری داده شد شما هم اگر توضیحی ندهید که عام المنفعه باشد مناسب نخواهد بود و موجب پشیمانی است و هم در مجلس مشورت صورت توضیحی که باید بدهند بخط ملك المتكلمين بصورت ذیل نوشته میشود :

مراد از قرارداد در اصلاح کلیه امور تأسیس دیوان عدالتی است بر طبق شرع مقدس

فصل سوم

اسلام از روی کتاب و تشکیل يك مجلس مشورتخانه ملی برای اجرای قانون مساوات در تمام بلاد ایران که فرق فیما بین وضع و شریف گذارده نشود و هر ذیحق بحق خود برسد آن صورت را هم برادرم بحضرت عبدالعظیم میبرد. بلکه آقایان را راضی کند بهمان صورت توضیح بدهند برادرم میرو و صحبت میدارد و کامیاب مراجعت مینماید چه بخط آقا سید محمد پسر آقا سید عبدالله در زیر هر يك از مواد شرحی نوشته شده و در ذیل ماده هفتم تقریباً همان صورت که یاد داشت شده نوشته میشود و با هر تأکید آقا سید عبدالله مسئله الغای تمیر از اوراق مستمری آقایان روحانیان بر ماده هفتم افزوده میگردد و بهر حال نگارنده را نگرانی از تصرفی که نموده است رفع گشته آسوده خاطر میشوم غافل از اینکه بواسطه تدبیری که دوستان عین الدوله میکنند حقیقت امر آشکار میشود و میفهمند مطلب هفتم آقایان که بصرافت طبع نوشته بودند غیر از آنچه بوده که بتوسط سفیر عثمانی بدولت رسیده و از لحاظ همایونی گذشته است و هم از سفیر کبیر تحقیق کرده میفهمند کی نزد او آمد و شد دارد چنانکه سفیر مزبور از نگارنده در این موضوع عذرخواهی کرد که نمیتوانسته است پنهان نماید خلاصه فردای آنروز میروم سفیر را ملاقات نموده جوابها را برای او میخوانم همینکه بتوضیح مطلب هفتم میرسد تعجب کرده میگوید گمان نمیکردم در این جماعت کسی باشد که این سخنان را بگوید مطلب همین است و هر چه هست در کتاب و قانون است پیغمبر فرموده خافوا الکتاب ولا تخافونی محال است ملتی زندگانی با شرف نماید مگر آنکه عهده داشته باشد چنانکه خدا با بندگانش عهد مینماید قدرت کامله خود را محدود میسازد عقل کل محمد مصطفی (ص) با امت خود عهد مینماید و از آنها عهد میگیرد پس چگونه میشود مابین دولت و ملتی عهد نباشد که هیچك از حدود آن تجاوز نکنند بالجمله بعد از صحبت زیاد قرار بر این میشود که سفیر کبیر آن صورت توضیح شده را جوف خط خود بگذارد و بوزارت خارجه بفرستد که بر حسب مرسوم وزیر خارجه آن خط را در حضور شاه بخواند و جواب بگیرد سفیر کبیر این اقدام را میکند و کاغذ را میفرستد و دو روز جواب نمیآید ولی از حضرت عبدالعظیم خبر میرسد که از طرف عین الدوله کسی آمده یکی از

اقدام و خطر

آقایان درجه دوم از متحصنین را (آقا سید احمد طباطبائی) به باغ دوشان تپه نزد اتابک میرد آقای بیخبر هم مسوده از مطالب آقایان را که همراه داشته برطبق صورت سابق به اتابک می‌دهند نگارنده بی اطلاع از تدبیری که دولت برای کشف حقیقت امر نموده است شرحی بسفیر کبیر مینویسد اگر جوابی رسیده باشد مرقوم دارید تا برای آقایان فرستاده شود سفیر کبیر در جواب من مینویسد مطالب بمقام بابهالی رسیده است و جواب داده اند که آقایان متحصنین بطریق دیگر هم عرایض خود را فرستاده اند منحصر بطریق شما نیست و ما بهمان طریق جواب آنها را داده ایم و بعد مینویسد که در اینجا وظیفه ما علی الرسول الالبلاغ بابتها رسید .

از جواب سفیر معلوم میشود که او را جواب داده در صدد تدبیر دیگری آمده اند بهر حال نگارنده کاغذ سفیر را برداشته بحضرت عبدالعظیم میروم آقا سید عبدالله را ملاقات مینمایم پیش از آنکه از من اظهاری بشود میگوید سفیر را که جواب دادند میرسم از کجا خبر دارید میگوید از وزارت خارجه اطلاع حاصل نمودم کاغذ سفیر را میخواند و صحبت بسیار میشود عاقبت تقاضا میکند یک بار دیگر سفیر را ملاقات کنم و حقیقت حال را از زبان خودش بشنوم در این روز ها آقایان صبح و عصر در صحن مقدس مجلس منعقد مینمایند چون امروز روز جمعه است بعلاوه از متحصنین دستجات مخصوص هم از طهران برای شنیدن مذاکرات آقایان جمع شده اند در هر مجلس چند هزار نفر حاضر میشوند واعظها منبر رفته از دولتیان شکایت وتظلم بسیار مینمایند طرف عصر بعد از ختم مجلس آقا سید عبدالله در رواق و حرم محترم گریه و زاری واستغاثه غریبی میکند که مردم را منقلب میسازد این خبر ها پی در پی بشاه و صدراعظم و رجال دولت میرسد احتمال میدهند اگر يك جمعه دیگر آنها در حضرت عبدالعظیم بمانند شاید مفسده بزرگ شود و نتوانند جلو گیری نمایند از این جهت شاه باتابک اعظم حکم میکند که باید آقایان را دلجوئی کرده بشهر برگردانی اگر چه شاه بواسطه رفتاری که آقایان با امیر بها در جنگ فرستاده او نموده بودند و ذیلا شرح داده میشود از آقایان بسیار مکدر است اما در این مقام چاره ندارد مگر از آنها دلجوئی کرده قضیه تحسن

فصل سوم

را پایان بخشید . و اما شرح رفتن امیر بهادر وزیر دربار بحضرت عبدالعظیم چون يك هفته از توقف آقایان در زاویه مقدسه میگذرد ازطرف دولت امیربها در مأمور میشود برود آقایان را تهدید نماید و بهر وسیله هست جمعیت را متفرق کرده آقایانرا بشهر بیاورد امیر بهادر جمعی ازسوارهای کشیکخانه را برداشته بحضرت عبدالعظیم میرود و جمعی از همراهان خود را هم برخلاف معمول باستفنگ وارد صحن میکند آنها اطراف صحن میایستند و او خود میرود در مقبره امینه اقدس که جنب کفش کن ایوان جنوبی واقع است با آقایان مجلس کرده بمذاکره میردازد در بین صحبت امیر بهادر تند روی کرده خشونت میکند سید جمال الدین انچه که از همه آقایان بیر تر است بر آشفته نسبت بدولت و اتابك و وزیر دربار هتاکي نموده نام شاهرها هم بخت میرد وزیر دربار متوحش شده دست و پای خود را گم میکند اگر چه تفنگچیان او در اطراف صحن تفنگها را سر دست گرفته وانمود میکنند که منتظر رسیدن فرمان شلیک نمودن بطرف آقایان هستند ولی از طرف دیگر زنهای حضرت عبدالعظیم با سنگ بالای بامهای صحن رفته انتظار دارند اگر بخواهند شلیک کنند چون بی احترامی بمرقد مقدس شده است تفنگچیان را سنگ باران نمایند امیر بهادر میبیند چاره ندارد مگر غش کند و بگوید چون اسم مبارك شاه را آنطور که باید با احترام ببرند نبرند لهذا من تاب نیاورده در عالم شاه پرستی از خود بیخود شده غش کردم آب یخ میآورند بصورتش میپاشند و او را مالش میدهند تا سردار نامدار ایران را بحال میآورند امیر بها در پس از بهوش آمدن باز اصرار میکند که آقا سید محمد و آقا سید عبدالله رادر کالسکه نشانده بشهر بیاورد اما آنها قبول نمیکند وزیر دربار با حال پریشان نا امید از انجام مأموریت بشهر مراجعت مینماید آقایان بعد از این واقعه بتصور اینکه کار سخت شود همه از خانههای متفرقه که هستند خارج شده در خانههای داخل بست منزل میکنند و با احتیاط حرکت مینمایند و علاوه هم قسم میشوند که تا آخر نفس ایستادگی نمایند و از هم مخالفت نکنند و در واقع بعد از این واقعه کار تحصن آقایان سخت تر میشود آشکارا بادولت طرفیت مینمایند .

اقدام و خطر

برگردیم بحال و کار خود روز جمعه دوازدهم ماه ذی القعدة الحرام ۱۳۲۳ نزدیک غروب آفتاب است نگارنده از حضرت عبدالعظیم بشهر میآیم و میبینم در این وقت ملاقات سفیر کبیر مشکل است همان بهتر که مشیرالدوله وزیر خارجه را ملاقات کنم بفهمم او در چه خیال است و از اقدامات من راجع بسفیر چه میگوید و دولتیان از من چه اندازه دلتنگ شده اند مطلبی را هم که میخواهم از سفیر تحقیق کنم از مشیرالدوله تحقیق نمایم خصوصاً که حدس میزنم مشیرالدوله با طناً با آقایان همراه باشد و زمینهٔ صدارت خود را بعد از عین الدوله دارد حاضر میکند و نظر بارتباط او با میرزا علی اصغر خان انابک و غایب بودن وی از مملکت مخالفین عین الدوله و مؤالفین میرزا علی اصغر خان همه با صدارت او موافق بوده باشند خلاصه بهر ملاحظه هست میروم بمنزل مشیر الدوله یکساعت از شب گذشته است مشیرالدوله و علاءالدوله و یکی دوفرد دیگر نشسته اند مشیرالدوله بطور خصوصی میگوید سفیر کبیر چنین و چنان اقدام کرد اینطور جواب دادیم و او اظهار مینمود که شما در کار بوده اید میگویم بلی صحیح گفته است و بهتر این بود دست او را هم بکلی کوتاه نمیکردید چون خودتان رخصت داد بودید او دوستانه واسطهٔ اصلاح باشد و فایده اش این بود که آنها بهر وعده ای که بتوسط سفیر کبیر میدادید مطمئن میشدند و کار زود تر انجام میگرفت مشیرالدوله علاءالدوله را صدا میکند که در این مذاکره شرکت داشته باشد چونکه علاءالدوله با وجود اینکه با مشیرالدوله منسوب است در سیاست با عین الدوله همراه میباشد و یک قسمت از مخالفت آقایان با دولت بواسطهٔ دلتنگی از اوست مشیرالدوله هم از او ملاحظه دارد مشیرالدوله میگوید فلانی از حضرت عبدالعظیم میآید و شاهد وقایع امروز بوده است خواستم شما هم باشید صحبت بداریم نگارنده شرح اجماع و هیجان مردم و مذاکرات آقایان را نقل میکند علاءالدوله میگوید دولت باید اقدام کند بزند و ببندد اخراج کند و بقوةٔ قهریه این^۹ عائله را رفع نماید میگویم اینطور نیست امروز هر اقدام از طرف دولت بر ضد این اجماع بشود موجب مزید علت میشود هیجان خلق امروز محض

فصل سوم

حرفات جاهلانۀ امير بهادر است كه چند روز پيش شديك اقدام ديگر اگر بشود كار سختتر خواهد گشت و خونريزي شده عاقبت كار وخيم ميگردد علاء الدوله ميگويد عقيدۀ شما اينست دولت بايد هر چه چهار نفر آخوند ميگويند بشنود جواب مېدهم خير بلكه ميگويم روزگار تغير كرده است و اين ملت ملت سابق نيست و تا يك اندازه چشم و گوش مردم باز شده امنيت و عدالت ميخواهند دولت هم ضعيف است در اينصورت صلاح اينست با ملت ملايمت كند و هر قدر از خواهشهاي مشروع او كه قابل قبول باشد پذيرد غائله بملامت بر طرف گردد علاء الدوله ميگويد خواهش آنها يكي عزل من است من خود استعفا مېدهم ميگويم خير گمان ندارم عقلاي قوم چندان نظري بعزل شما داشته باشند ميگويد پس مقصود عزل مسيونوز است ميگويم خير آنها هم بهانه است پس مطلب چيست ميگويم مطلب تأسيس عدالت خانه جواب مېدهد اين حرف را شما ميزنيد آنها خودشان مخمل عدل و امنيت هستند ما هر وقت بخواھيم دست بابتكار بزنيم همين اشخاص مانع خواهند بود حالا خودشان عدالت خواه شده اند ميگويم بلي روزگار آنها را مجبور كرده است عدل و داد بخوانند ميگويد دروغ ميگويند جوانهاي آنها دلشان ميخواهد پيش پايشان مانند زمان امين السلطان تا محضر اتابك اعظم صاف باشد هر ساعت بخوانند بروند روزي چند توسط بكنند و مبلغى فايده ببرند عدل كدام است حساب و كتاب چيست ميگويم تصديق دارم اكنون كه مجبور شده اند اين حرف را بزنند چه ضرر دارد دولت حرف آنها را بگيرد عدالتخانه قانوني تأسيس نمايد و شر هر صاحب شري را دفع نمايد مشير الدوله در تمام اين مدت سكوت كرده سخن باينجا كه ميرسد حرف نگارنده را تصديق كرده ميگويد البته اگر بشود خوب است شاه هم براي ابتكار حاضر است اتابك اعظم هم گمان ندارم مخالف باشد منبهم اعتقاد من اين است كه نبايد با قوه قهريه در مقام رفع اين غائله برآمد يكي از وزراي خارجه سابق ما در موقعي كه شاه با بعضي از روحانيان اظهار مبهرى داشت و ميخواست آنها را گوشمال بدهد در موقع توسط نمودن از آنها بشاه گفت ما هر كار كه صلاحمان نباشد بكنيم و فرنگيها از ما بخوانند ميگويم علماء مانند ما اگرديدند ما ميتوانيم علماء را بقوه قهريه ساكت نمايم هر وقت بخواھيم

القیام و خطر

با این بی‌بابت در برابر خارچه توسل بجویم جواب میدهند چرا در فلان قصبه توانستید آنها را ساکت کنید حالا هم همان کار را بکنید علاء الدوله میگوید اگر راست میگوید و جز عدالت چیزی نمیخواهند این مطلب را بنویسند تا ببریم اتابک اعظم را با خود همراه نمایم و باتفاق پشاه عرض کرده انجام بدهیم میگویم گمان ندارم از نوشتن مضایقه نمایند میگوید پروید صحبت بدارید و جواب بیاورید فردای آن روز میروم بحضرت عبدالعظیم امیرخان (۱) سردار و سروجه الله میرزا برادر زاده عین الدوله را حاکم حضرت عبدالعظیم نموده اند او هم با جمعی سوار و سرباز ابواب جمعی خودش وارد شده از آقایان دیدن کرده جوانها را بمنزل خویش دعوت ناهار نموده است و بدست آنها دارد در افکار آقایان نفوذ حاصل میکند ملتفت میشوم عین الدوله با انتخاب این مأمور از دخالت نمودن مشیرالدوله و دیگران جلوگیری کرده و اختیار را بدست خود گرفته و برای اینکار شخص خوبی را انتخاب نموده است چونکه از یکطرف جوانی بی باک و مورد ملاحظه آقایان است و از طرف دیگر با جوانهای آقایان میسازد آنها را تطمیع مینماید چنانکه آنروز تا عصر معطل شدم که جوانهای آقایان را ملاقات کنم نشد و حاکم جدید آنها را رهانکرده نگذاشت با دیگری ملاقات نمایند خلاصه آقا سید عبدالله را در خلوت دیده بهر عنوان بوده است نوشته مختصری بخط پسرش از او میگیرم حاصل مطلبش اینکه حاجز عدالتخانه مطلب دیگر نداریم آن شب نمیتوانم مشیرالدوله را ملاقات کنم فردا شب بمنزل او رفته نوشته را میدهم اظهار مسرت میکند و میگوید حالا دیگر امید است بشود قدمی رو بسعادت برداشت در اینوقت که چهار ساعت از شب گذشته است مشیرالدوله بفوریت از طرف عین الدوله احضار میشود مشیرالدوله بانگرانی می رود و فردا صبح زود بنکارنده مینویسد دیشب امیرخان سردار چهار نفر از آقا زادگان را با خود بشهر آورده بمنزل اتابک اعظم وارد نموده است تا در باب اصلاح کار و آمدن آقایان بشهر صحبت بدارند و قراری بدهند در اینصورت دیگر رفتن شما امروز بحضرت عبدالعظیم لازم نیست و آن

(۱) - امیرخان سردار جوانیست پدر مرده بدولت رسیده با جوانهای آقایان ارتباط

و خصوصیت دارد .

فصل سوم

چهارمیرزا مصطفی آشتیانی میرزا ابوالقاسم طباطبائی سید علاء الدین بهبهانی و آقا میرزا محسن برادر صدر العلماء هستند .

امیرخان سردار این چند نفر را بخانه اتابك اعظم وارد کرده تا عنوان مطلب را متقلب نمایند و بگویند آقایان پسران و کسان خود را بخانه اتابك فرستادند و از او تقاضای اصلاح کار را نمودند دولت هم بصرافت طبع با آنها همراهی کرده مقاصد شان را هر طور خودش خواست پذیرفت نگارنده از شنیدن این خبر متالم میشوم زیرا که از یکطرف از روحیات آقازادگان بیخبر نیستم و از طرف دیگر عین الدوله رامیشناسم که مرد زیرک کارکن است و راه کار را نیکو بدست آورده آقازادگان را که رام و موافق کرد کار آقایان را ساخته و دیگر نه از از مشیرالدوله ها کاری ساخته است و نه از کسانی که برای مصالح مملکتی و تحصیل قانون میخواستند از این اوضاع استفاده کرده باشند تنها يك چیز موجب امیدواری است و آن این است که کم کم مردمیکه در حضرت عبدالعظیم هستند و جمعی از کسانی که در شهر میباشند در این کشمکشها با حرف قانون و عدل و مساوات گوششان آشنا شده شیرینی این کلمات را احساس نموده اشتباهی کاذبی هم باشد بهمرسانیده اند و اقبالی هم که با آقایان از طرف مردم شده برای این بوده است که آنها حرف قانون و عدالت زده اند در این صورت اگر برای حفظ ظاهر هم باشد ناچارند مسئله تاسیس عدالتخانه را هم تا يك اندازه تعقیب نمایند خلاصه آقازادگان شب را در خانه اتابك میمانند و پذیرایی کامل از آنها میشود اتابك که سابق زیر چشمی هم بآنها نگاه نمیکرد حالا دوستانه در کمال خوشرویی و رفاقت با آنها سلوك میکند و از تملق گوئی هم دریغ ندارد معلوم است چقدر موجب خوشحالی آنها است فردای آنروز اتابك میروید بدربار برای گرفتن دستخط شاه و انجام مقاصد آقایان خبر آمدن آقازادگان بخانه اتابك در شهر منتشر میشود برای اینکه در ورود آقایان تعطیل عمومی بشود جمعی زن و مرد میریزند بی بازار و شهرت میدهند که آقازادگان را در خانه اتابك توقیف کرده اند و با هیاهوی بسیار بازار را تعطیل میکنند در صورتیکه توقیفی در کار نبوده است اتابك اعظم از بسته شدن بازار متوحشی

اقدام و خطر

شده با تلفون از دربار با آقا زادگان صحبت داشته اظهار مهربانی میکند و میگوید دستخط همایون را فوراً خواهم آورد و بعد از ساعتی آمده دستخطی از شاه میآورد که حاصل آن اجازه تأسیس دیوان عدالت دولتی برای احقاق حقوق ملت است. آقا زادگان بدون اینکه ملتفت نکته مطلب بوده باشند قبول کرده میگیرند و میروند بحضرت عبدالعظیم و آقایان میگویند کار تمام شد باید فردا شهر رفت اما در همان شب که فردای آن بنا است کالسه شاه را ببرند و آقایان را با سلام و صلوة بشهر بیاورند و مجمع خصوصی مادر خانه نصره السلطان است در آن مجمع رأی داده میشود که دو نفر شبانه بحضرت عبدالعظیم رفته آقا سید محمد طباطبائی را که یش از رفقای دیگرش طرفدار کارهای ملی و قانون است ملاقات کرده حیلۀ دولتیان را در خصوص عدالتخانه دولتی حالی نمایند تا دولتیان دستخط را عوض کرده دستخطی که مطلوب است صادر نمایند و مذاکره میشود که توقف آقایان دو روز دیگر وقتی عملی میشود که مخارج دو روزه آن جمعیت که لااقل پانصد تومانست بآنها داده شود این مبلغ در اینوقت شب از کجا تهیه میگردد ملك المتكلمين دست در جیب خود برده يك اسکناس پانصد تومانی در آورده میگوید این پول را روز گذشته سالار الدوله فرستاده است که بمصرف اینگونه کارها برسد بهتر این است همین وجه بآنها داده شود برای تعیین دو نفر که بروند بحضرت عبدالعظیم قرعه کشیده میشود بنام ملك المتكلمين و نصره السلطان در میآید بیدرنگ در حالتیکه برف شدت میبارد يك درشکه کرایه پیدا کرده میروند بحضرت عبدالعظیم آقا سید محمد طباطبائی را از خواب بیدار نموده پیغام حوزه را با اسکناس پانصد تومانی باو میدهند و قول میگیرند که نگذارد فردا آقایان بشهر بیایند بلکه دو روز دیگر بمانند و آن دستخط را رد کنند تا دستخط مطلوب صادر گردد نوشته هم از آقا سید محمد میگیرند مشعر باین قول و قرار داد و نزد يك صاحب مراجعت مینمایند موفقیّت آنها موجب خوشحالی رفقا شده مشعوف میشویم. فردا همه انتظار دارند که آقایان بشهر بیایند دولتیانهم تدارك استقبال مینند که خبر میرسد آقایان این دستخط را قبول نکرده تا دستخط مطلوب صادر نشود بشهر نخواهند آمد و در این قضیه تنها ایستادگی و مخالفت آقا سید محمد طباطبائی مؤثر

فصل سوم

واقع گشته نظریات او بر نظریات آقبیان دیگر و آقا زادگان غالب می‌شود.

خلاصه دولت مجبور می‌شود دستخط مفصلی بصورت ذیل صادر نماید :

جناب اشرف اتابک اعظم چنانکه مکرر این نیت خودمانرا اظهار فرموده ایم ترتیب و تأسیس عدالتخانه دولتی برای اجرای احکام شرع مطاع و آسایش رعیت از هر مقصود مهمی واجبتر است و اینست که بالصراحه مقرر می‌فرماییم برای اجرای این نیت مقدس قانون معدلت اسلامی که عبارت از تعیین حدود و اجرای احکام شریعت مطهره است باید در تمام ممالک محروسه ایران عاجلا دایر شود و بوجهیکه میان هیچیک از طبقات رعیت

مطلقاً فرقی گذاشته نشود و در اجرای

عدل و سیاسیات بطوریکه در نظامنامه

این قانون اشاره خواهیم فرمود

ملاحظه اشخاص و طرفدارهای بیوجه

جدا ممنوع باشد البته بهمین ترتیب

کتابچه نوشته مطابق قوانین شرع

مطاع فصول آنرا مرتب و بعرض

برسانند تا در تمام ولایات دائر و

ترتیبات مجلس آنهم بر وجه صحیح

داده شود البته این قییل مستدعیات

علمای اعلام که باعث مزید دعاگوئی

است همه وقت معمول خواهد بود

این دستخط ما را هم بعموم ولایات

ابلاغ کنید شهر ذیقعد ۱۳۲۳ دستخط



و امیرند بحضرت عبدالعظیم جمعیت زیاد از اهل طهران آجا جمع می‌شوند دستخط برای مردم

خوانده می‌شود همه اظهار خوشحالی میکنند روز جمعه شانزدهم شهر ذیقعد جمعی از رجال

دولت از طرف شاه با کالسکه مخصوص می‌روند بحضرت عبدالعظیم مردم بطیب خاطر

اقدام و خطر

تعطیل عمومی کرده آقایان را با نهایت احترام بشهر میآورند مردم همه بی اندازه مسرورند و یکدیگر مبارکباد میگویند ولی اغلب از روی تقلید بدون اینکه بدانند این خوشحالی برای چیست آقایان میل دارند بخانه های خود بروند و بدروازه طهران که رسیدند سوار اسب و استر شده مردم تماشائی و استقبال کنندگان اطراف آنها جمع شوند و بجلال ملای معمولی مملکت و دست بوس و پا بوس وارد شوند ولی دیواییان تدبیری کرده نمیگذارند مقصود ایشان حاصل شود و آن تدبیر اینست که نزدیک دروازه شهر بکالسکچیان امر میرسد سرعت حرکت کنند خاصه که امیر بهادر هم در کالسکه شاه پیش روی آقا سید عبدالله و آقا سید محمد نشسته وارد دروازه که میشوند مردم ورود آنها را از خط بازار انتظار دارند ولی امیر بهادر بکالسکچی فرمان میدهد از خط خیابان برود و یکسرایشان را بدربار باطاق عین الدوله ورود داده بعد حضور شاه رفته مورد مرحمت شده و از آنجا هریک با جمعیت بخانه های خود میروند.

فصل چهارم

سکوت دولت و مطالبه ملت

بعد از مراجعت آقایان از حضرت عبدالعظیم تا مدتی عموم آقایان مورد توجه زیاد از طرف مردم هستند و آنها هم بر شئون خویش میافزایند مخصوصاً آقا سید عبدالله



مرحوم آقای میرزا سید محمد طباطبائی

که فوق العاده خود را
بالا گرفته اوضاع ریاست
را وسعت میدهد آقا
سید عبدالله تا اینوقت
در واقع ریاست عامه
نداشت و مردم از او
بواسطه مداخله بی ترتیبی
که در امور شرعیه
میکرده راضی نبوده اند
طلاب و اهل علم هم
باسباب چینی نزد او آمد
و شد داشته اند ولی در
اینوقت که شیخ فضل الله
نوری از مقامی که داشته
بواسطه مخالفت با

سکوت دولت و مطالبه ملت

هیجان ملی و طرفداری از اتابک اعظم تنزل نموده و امام جمعه بواسطه قصه مسجد شاه و مخالفت با اصلاح خواهان خفیف شده زمینه ریاست شرعی برای آقا سید عبدالله مهیا است و خود را شخص اول میدانند اگرچه در ظاهر از آقا سید محمد طباطبائی احترام زیاد میکند ولی باو هم در باطن اعتنائی ندارد تمام علماء و اعیان و رجال دولت و عموم



شیخ فضل الله نوری. آقا سید عبدالله بهبهانی

طبقات خلق باین دو نفر روحانی اقبال کرده خانه آنها مرجع عامه شده ببرکت اظهار عدالتخواهی سیدین سندی میشوند کدورتی هم که میان نگارنده و هریک از دو سید محترم بوده است در این موقع بظاهر برطرف میگردد و آمدوشد دوستانه مینمائیم بالجمله آقایان مشغول دید و بازدید میشوند اتابک اعظم بهمه آقایان اظهار مهر بانی مینماید امیر خان سردار سر آقازادگان را بمهمانی و خصوصیت زیاد گرم میکند بحدی که بفکر اجرای دستخط همایون و تأسیس عدالتخانه هم نمیافتنند و اگر گاهی

مذاکره از این مطالب در میان میآید دولتیان وعده میدهند که مشغول انجام مقدماتش هستیم آقایان هم قانع میشوند و دنبال نمینمایند کم کم مردمیکه یا خود بحالت انتظار بوده اند و یا اصلاح خواهان آنها را تکلان میدادند بنا میکنند بشب نامه نوشتن و از آقایان بدگویی نمودن که عدالتخواهی شما چه شد مجلس خواهی شما کجا رفت پس شما ما را فریب دادید که اسباب ریاست برای خود فراهم کنید حالا که ریاست رسیدید ما را فراهوش کردید آقایان میبینند مردم دست بر نمیدارند ناچار

فصل چهارم

بخيال میافتنند که مسئله را دنبال کنند از شیخ فضل الله و امام جمعه هم ملاحظه دارند و تصور میکنند اگر مردم روی دلشان از اینها برگردد آنها شاید با مساعدت اتابك اعظم پیش یفتند این است که حوزه ای تشکیل میدهند بنام حوزه اسلامی و جمعی از درجه دوم ملایها را در آن حوزه شریک نموده در باب گرفتن عدالتخانه و اجرای دستخط شاه مذاکره میکنند عین الدوله قدری بدست و پا افتاده هرچه میخواهد این حوزه را برهمزنند صورت نمیگیرد آقا زادگانرا در خلوت میخواهد نوازش میکند پول میدهد اما کار تا يك اندازه از تحت قدرت آنها خارج است و اصلاح خواهان بوسیله دیگر نمیگذارند آقایان از این خط خارج شده گوش بحرف اتابك و اتابکیان بدهند بقیه ذی القعدة و ماه ذی الحجه بهمین منوال میگذرد روزی در خانه نشسته ام شیخ سیف الدین میرزا که شاهزاده آخوندی است از بستگان مخصوص اتابك بر من وارد شده میگوید نمیدانم چه کرده اید اتابك اعظم بینهایت از شما دلشک است و تصور میکند تمام اینکارها که شده با اقدام یکی دوسه نفر بوده و شما را از آن دوسه نفر میداند خوبست بهتر ترتیب ممکن باشد که دورت او را رفع نمایند میگویم من کاریکه خلاف مصلحت دولت و ملت باشد نکرده ام نمیدانم دلشک اتابك اعظم از چه راه است شما هر طور مرا شناخته اید باو حالی کنید که من اهل غرض نیستم و اگر کاری کرده ام برای خدمت بملت بوده است از جاهای دیگر هم مکرر خبر میرسد که اتابك از من بینهایت رنجیده خاطر گشته و من به بی اعتنائی میگذرانم فقط کاری که میکنم بدو ملاحظه داخل حوزه اسلامی نمیشوم یکی اینکه مخلوط است بهوای ریاست و مداخل و من چون در خط هیچکدام نیستم نمیخواهم دامانم آلوده گردد دوم آنکه بدگمانی اتابك اعظم از من بعد کمال است و برای من آشکارا داخل کار آقایان شدن خطرناک میباشد در اینصورت بهتر این است اگر خدمتی از دستم بر آید در خفا بنمایم و در ظاهر وظائف معارفی خود را انجام میدهم و در باطن برای مقصد سیاسی قدم برمیدارم و از بی نتیجه ماندن اقدامات افسرده خاطر هستم بخيال میافتم حوزه تشکیل داده شود مرکب از اصلاح خواهان حقیقی مملکت که غرض و مرضی ندارند و جز استقبال سعادت آتیه ملت قصدی در وجود

سکوت دولت و مطالبه ملت

آنها نیست همان شب نظامنامه آنرا در سی و شش ماده نوشته آقا سید محمد طباطبائی را برای ریاست آن جمعیت در نظر میگیرم و مینویسم وارد شوندگان این جمعیت باید آقا سید محمد را رئیس روحانی خود بدانند و نزد او قسم یاد نمایند که از مواد نظامنامه تخلف ننمایند در دفتری که نزد آقای سابق الذکر است نام خود را قید نمایند فردای آنروز برای ملك المتكلمين میخوانم پسند میکند و میگوید خوبست ببرم بنظر آقا سید محمد برسانم بلکه بتوان جمعی از وطنخواهان را باینوسیله جمع کرده کاری از پیش ببرم ملك میرود آقا سید محمد را ملاقات میکند او هم تصرفات مختصری در نظامنامه کرده چندروز بانجام اینکار میرد ازیم ولی نتیجه گرفته نمیشود چونکه رشته امور در واقع بدست آقا سید محمد نیست و آقا سید عبدالله و کسان او او را بازی میدهند و او هم کمال ملاحظه را از آنها دارد و نمیخواهد کار خصوصی کرده باشد و هم در این ایام رساله ای بنام راز نهانی بصورت سرگذشت مینویسم و از عملیات آقایان و دولتیان هر دو تنقید مینمایم و نسخه متعدد از آن نوشته شده منتشر میگردد بهر حال اتابك اعظم در کمال جد و جهد با آقایان معارضه باطنی میکند و خیال مینماید میتواند آنها را راضی کرده دیوان عدالت مختصری مرتب کند که دستخط شاه اجرا شده باشد بی آنکه در اساس دولت تغییری داده شود ولی اصلاح خواهان آرام نمیگیرند کسانیم که یگانه مقصدشان بر همزدن صدارت عین الدوله است آنها را آرام نمیگذارند و بی دربی از طرف حوزه اسلامی تأسیس عدالتخانه و اجرای دستخط همایون جداً مطالبه میشود عین الدوله ناچار شده چند نفر را معین میکند برونند بخانه نظام الملك وزیر عدلیه بنشینند و در باب قانون عدالت صحبت بدارند آن چند نفر صنیع الدوله و مخبر السلطنه و مشیر الملك و مؤتمن الملك هستند این جمع چند روز میروند و مینشینند گفتگو میکنند صورتی نوشته با اتابك اعظم میدهند نتیجه این مجلس این میشود که اتابك بحوزه اسلامی پیغام میدهد که ما بنوشتن نظامنامه عدلیه شروع کرده ایم رسیده است بفصل قضاوت در امور شرعیه این فصل نگارشش در عهده علمای اعلام است اتابك میداند در این موضوع مابین علماء گفتگو در خواهد گرفت و بسزوی

فصل چهارم

نمی‌توانند قرار قطعی بدهند در این صورت تعویق در اصلاح کار از جانب آنها شده تا مدتی خیال دولتیان آسوده خواهد بود حوزه اسلامی جواب میدهند شما معطل این فصل نشوید باقی مطالب را تمام کنید ما خود قرار این فصل را خواهیم گذارد اگر چه نمیتوانستند بزودی قراری بگذارند ولی تدبیر اتابک را رد کرده از خود دور مینمایند چند روز باین منوال می‌گذرد تا ماه محرم میرسد اتابک برای جلب قلب مردم در خانه خود روضه خوانی مفصلی میکند هر شب جمع کثیر از طلاب علوم دینی را دعوت کرده هر نفری را پنجقران پول داده آتش و بلوی مفصلی می‌خوراند معلوم است معمین طهران هم چه اندازه اقبال بورود اینگونه عزاخانه‌ها دارند رجال دولت و اعیان شهر هر شب در خانه اتابک جمعند این مرأوده زیاد طلاب و غیره بخانه اتابک قدری اهمیت حوزه اسلامی را کم میکند ولی رؤسای آنها قرار میدهند بروضه خوانی اتابک نروند شیخ فضل الله و امام جمعه رئیس دسته مخالف بموض آنها مکرر میروند و خصوصیت زیاد میکنند یکی دو روز از انقاد این مجلس گذشته است بترتیبی که دارند يك عده بلیت برای من میفرستند که بدهم بطلاب و آنها را همراه خود ببرم بمجلس سوریا سوگواری میرسم اتابک اعظم خود در مجلس حاضر است میگویند خیر بواسطه نقرس پا که دارد حاضر نمیشود نگارنده بلیتها را بطلاب میدهد که بروند خودم نمیروم چند روز می‌گذرد یکی از دوستان می‌آید مرا ملامت میکند که از یکطرف خود را از حوزه آقا دور میگیری با آنها خلطه و آمیزش نمیکنی از اینطرف هم هیچ ملاحظه از این آقا ، حالامصدر کار است نداری با اینهمه دشمن که دارای این شرط عقل نیست لااقل یکدفعه بروضه خوانی او برو که قدری آتش کینه اش ساکت شود دو شب است باحالت کسالت خودش هم در مجلس حاضر میشود نصیحت دوست مشفق را شنیده همانشب میروم میبینم اتابک در رختخواب خوابیده روحانیان درجه دوم و رجال و غیره جمعی نشسته اند او هم اعتنائی بکسی ندارد رجال بزرگ دولت می‌آیند تعظیم میکنند بگوشه چشم اظهار مرحمتی بآنها میکند باشاره اذن جلوس میدهد با نگارنده هم مانند دیگران رفتار میکند مینشینم و هیچ باو توجه نمیکنم جای می‌آورند نمیخورم بکوقت میبینم

سکوت دولت و مطالبه ملت

اتابك متوجه من است نگاه میکند تبسم مینماید که من از این حالت بی‌اعتنائی بیرون بیایم باز اعتنا نمیکنم تا خبر میکنند وقت شام است همه بر میخیزند بروند سرشام من نمیروم اتابك میگوید چرا سرشام نمیروید میگویم میل بشام ندارم میگوید شام نخوردن بد است میگویم برای من امشب شام خوردن بد است و کنار بستر او مینشینم و میپرسم بشیخ سیف الدین میرزا در باره من چه گفته بودید میگوید در این اطاق خلوت یکی من بر سر شما میزنم یکی شما بر سر من اما بیرون اطاق نباید کسی بداند ما چه کرده ایم میگویم ظاهراً قصه سفارت عثمانی است و مطالب آقایان جواب میدهد بلی چرا باید پای سفارت خارج در کار آمده باشد میگویم مداخله سفیر کبیر دوستانه و برای اصلاح بوده تصور نمیشده که توسط او مضرتی داشته باشد بهر صورت من بقصد خدمت بدولت و ملت اقدام باینکار کرده ام اگر خطا بوده عمداً نشده میگوید حالا که بحمدالله کار اصلاح شده گذشت میگویم اگر ناتمامی هم داشته باشد بتوجه شما تمام خواهد شد مدتی بملازمت صحبت میدارد و اظهار مهربانی میکند و پیش از آنکه مهمانها برگردند و موقع بول دادن برسدمعذرت خواسته روانه میشوم و روضه خوانی اتابك تمام میشود و هیچک از آقایان حوزه اسلامی بآن مجلس نمیروند کدورت افزوده میشود بطوریکه در مجالس عمومی علناً آقایان و اتباع آنها از استبداد دولتیان شکایت و از آنها بدگویی مینمایند نگارنده هم در يك مجلس عمومی که صحبت میداشتم میگویم .

یک نفر که خیانت بوطن کرد ضرر این خیانت بتمام اهل وطن میخورد مانند بدن انسان که یکی از اعضای آن اگر خیانت کند تمام بدن دچار زحمت میگردد مثلاً چشم برای دیدن خلق شده اگر چشم پیش پای خود را ندید و بدن در چاه افتاد آنچه بر تمام بدن وارد شده بواسطه خیانت چشم است فردای آن روز باتابك میگویند چون عین الدوله هستی نظر گوینده بشما بوده است که خیانت تو بدولت و ملت سبب خرابی کار مملکت است این تفتین هم بر کدورت او از من میافزاید از گوشه و کنار خبر میرسد هر وقت نزد اتابك از آقایان و از عدالت خواهی آنها صحبت میشود از من

فصل چهارم

دلتنگی مینماید و میرساند که من و امثال من آنها را تحریک مینمائیم عین الدوله این مطلب رامیگوید و اما نمیخواهد بروی خود بیاورد که بیشتر تحریکات از طرف کسانی است که مدعی صدارت او هستند بهر صورت نگارنده هم با او متارکه کرده برای اجرای دستخط شاه و تأسیس عدالتخانه علناً اقدامات نموده مخصوصاً بعضی از خلوتیان شاه را مانند شکرالله خان معتمد خاقان که جوان وطنخواهی است و غیر او را وادار میکنم شاه را برای دادن مجلس عدالت و قانون ترغیب نموده محسنات اینکار را بساو حالی کنند آنها هم بهیچوجه کوتاهی نمیکند تا کار بجایی میرسد که شاه از اتابک اعظم مؤاخذه میکند که چرا در اجرای دستخط کوتاهی داری اتابک میگوید مشغول اقدامات آن هستم بکروز شاه بتندی بلو میگوید تأخیر در اینکار صحیح نیست و عاجلایابد در تمام ولایات عدالتخانه تأسیس شود عرض میکند اگر صلاح میدانید در پنج مرکز از ولایات بزرگ ابتدا تأسیس نمائیم و بعد بجای دیگر بپردازیم شاه هم سکوت مینماید اتابک اعظم از اصرار شاه تعجب دارد حدس میزند که چون خبر متارکه کردن آقایان با دولت و داد و فریاد نمودن آنها در راه اجرای دستخط عدالتخانه بشمار سیده است خیال میکند اگر تأخیر شود باز اسباب زحمتی فراهم گردد اما واقع امر این نیست بلکه خلوتیان شاه از روی مقاصد خود و تحریک اصلاح خواهان او را آسوده نمیکذارند کم کم عین الدوله میفهمد در خلوت هم از این صحبتها هست بعضی از روی وطنخواهی بعضی از روی ضدیت با او بعضی بخصوصیت با میرزا علی اصغر خان امین السلطان که میخواهند او را بایران بیاورند و عین الدوله مدعی بزرگ اینکار است شاه را آسوده نمیکذارند لذا معتمد خاقان و نظام السلطان را که با اصلاح خواهان از دیگران مربوط ترند بیپناه ای چوب زده تبعید میکند بعضی دیگر را هم از خلوت اخراج مینماید بخیال خود از فساد دربار و خلوت شاه جلوگیری میکند در صورتیکه این اقدامات آتش کینه بدخواهان او را شعله ور تر میسازد و بر ضدیت خود میافزایند.

فصل پنجم

نقشه تازه دولیان

در این ایام میرزا محمود خان احتشام السلطنه (۱) از سفر مراجعت میکند و بتوسط نیرالدوله که با او نسبت دارد و تازه حکومت طهران را باو داده اند با عین الدوله مربوط میشود احتشام السلطنه وجهه ملی دارد و با نگارنده هم نظر بخصوصیت سابق مربوط است تصور میکنم بدست او میشود رو بمقصد قدمی برداشت در صورتیکه زمینه مساعدی دیده نمیشود.

دیگر از اشخاصی که در کار تأسیس عدالتخانه و وضع قانون با اصلاح خواهان اظهار همدردی میکنند حاجی حسین آقا امین الضرب است که از تجار درجه اول شمرده میشود و بسامیرزا علی اصغر خان رابطه خصوصی دارد و تازه از سفر آمده در ضمن صحبت بنگارنده میگوید امین السلطان برای انجام مقاصد ما از همه کس بهتر است میگویم باور ندارم زیرا مذاق او را مخالف با این ترتیبات میدانم و گمان نمیکنم در این مسافرت هم تغییر حالی برای او حاصل شده باشد زیرا مخبر السلطنه همسفر او برای من نقل کرد بعد از دیدن اوضاع ژاپون و ترقیات فوق العاده آن ملت و دیدن مکاتب و مدارس آنجا خواستم بینم آیا امین السلطان اعتقادی بمکتب و مدرسه پیدا کرده است یا باز مثل ایامیکه در ایران بود بی اعتقاد است باو گفتم راستی هر چه خیر است از مدرسه بیرون میآید گفت بلی هر چه شر هم هست از مدرسه بیرون میآید معلوم شد بادیدن آن اوضاع هنوز تغییر اعتقادی نداده است در اینصورت او چگونه حاضر خواهد شد با ملت مساعدت

۱ - در جلد اول این کتاب در قسمت معارف مکرر نام برده شده است.

فصل پنجم

کند و بساط عدل و داد بگسترانند امین الضرب میگوید چون من او را تازه در لندن دیده‌ام و از عقایدش نیکو مطلع شده‌ام میدانم بالمره نظریات او بر خلاف سابق است صریح میگوید من يك خطب کردم که جزء خطاهای بزرگ من شمرده میشود و آن اینست که در گذشته شدن ناصر الدین شاه ملترا و ادار نکردم مظفر الدین شاه را با اساس مشروطیت و قانون اساسی بسلطنت قبول نمایند در صورتیکه اینکار در آنوقت در کمال آسانی صورت میگرفت امروز هم بقای استقلال مملکت در این است که مشروطه بوده باشد میگویم گمان میکنم آب و هوای لندن اقتضای این سخنانرا کرده باشد در اینصورت اگر از آن آب و هوا خارج شد و در ایران بمسند ریاست رسید همرا فراموش خواهد کرد میگوید یقین بدانید که تغییر حال پیدا کرده است - معلوم شد میخواهد برای آوردن امین السلطان زمینه سازی کند .

و هم در این ایام محمد علی میرزا ولیعهد از تبریز تلگراف سختی بعین الدوله نموده او را تهدید کرده از اینکه باخیالات اصلاح خواهان و حوزه اسلامی همراهی کند بعضی میگویند عین الدوله اصلاح خواه است و دلش میخواهد يك کار اساسی بکند اما از ولیعهد ملاحظه دارد زیرا ولیعهد بی اندازه از او مکدر است بعضی میگویند شاه باصلاحات رضایت دارد اما عین الدوله راضی نیست و این تلگراف ولیعهد را هم بهانه کرده است که بزودی اقدام نکند و نزد شاه عذر داشته باشد بعضی میگویند امیر بهادر و حاجب الدوله و بعضی دیگر از درباریان مانعند و نمیگذارند او اقدام نماید چیزی که مسلم است این است که ولیعهد جداً با اجرای این دستخط شاه مخالف است عین الدوله نگرانی خود را از طرف ولیعهد ببعضی محارمش گفته است و هم اظهار داشته که بتوسط روحانیان اقدام کردن باینکار صلاح نیست چه اگر بتوسط آنها بشود دخالتهای بیمعنی میکنند و موجب سلب قدرت دولت شده هرج و مرج در مملکت روی میدهد اصلاح خواهان تصور میکنند اگر شخص شاه جداً اصلاحات ملکی را بخواهد و امر کند از عقلا و دانشمندان مملکت جمعی انتخاب شده مجلسی برپا نموده قانون اساسی برای مملکت بنویسند و وزارتخانه ها را از روی قانون مرتب نمایند و حدود دولت و ملت را معین نموده مالیه مملکت در تحت نظارت مخصوص آن مجلس

نقشه تازه دولتیان

قرار گیرد و قشون مکنی نگاهدارد و صحیه مملکت را منظم دارد دایره معارف را وسعت کامل بدهد کم کم خرابی مملکت با آبادی مبدل گشته حیات ملیت و قومیت ما که بموئی آویخته شده مستحکم میشود هیچکس هم از هر طبقه باشد چون شخص پادشاه میخواهد جرئت مخالفت نخواهد کرد خارجه هاهم غیر از منافع شخصی خود منظوری ندارند والبته در آبادی و امنیت مملکت بهتر میتوانند از تجارت خود فایده ببرند اما اینها تصوراتست شاه با این کسالت مزاج و بیجالی فطری که دارد باتسلطی که درباریان و خلوتیان بر او دارند کی و کجا میتواند اینگونه اقدامات را بنماید و اگر صدراعظمی بخواهد اقدام فوق العادای بکند کدام اطمینان را بشاه دارد که ازشر مخالفین خود ایمن خواهد بود درست است که عین الدوله اختیار دربار را بقبضه قدرت خود در آورده میتواند هر مطلب مهم را که روی دهد مدتی بر شاه مخفی بدارد حتی آنکه بعضی از دستخطها را ازطرف شاه مینویسد و خود صحه مینماید بعنوان اینکه مزاج شاه علیل است و ملاحظه اش لازم است ولی باوجود این در خلوت مدعیانی دارد که هروقت باشد و بهر زبان بعضی مطالب را برضد او گوشزد شاه میکنند و با اینکه میدانند بقدری شاه کم ظرف است که بمحض ملاقات هرچه شنیده است باو میگوید اعتنائی ندارند و انابك نمیتواند مدعیان خود را در خلوت شاه بکلی قلع و قمع نماید این است که از این دربار و این دولت انتظار اصلاح امور مملکت داشتن بطور عادی بیجا است چه رسد که توقع اصلاح امور اساسی فوق العاده بوده باشد خلاصه اواخر ماه صفر ۱۳۲۴ یکروز بخیال میافتم احتشام السلطنه را ملاقات نموده بما هم درد دل نمائیم اتفاقاً اوهم در اینوقت ملاقات مرا تقاضا مینماید احتشام السلطنه از نگارنده میپرسد کار آقایان بکجا رسید میگویم جوانهای آنها بمقصود خود رسیدند بالاتابك اعظم راه پیدا کردند و اسباب دخل برای آنها فراهم شد پیر مرد ها را هم بازی میدهند و هر وقت کاری مخالف میل آنها بشود حوزه مقدس اسلامی را که بمنزله مترسی است برای دولت تشکیل داده مقصود خودشان را حاصل مینمایند و ساکت میشوند.

احتشام السلطنه میگوید حالاحرف بزرگتر داریم و آن اینست که بدانیم حقیقتاً

فصل پنجم

اصلاح طلبان کیلند آنها را پیدا کرده دست بدست هم داده کاری از پیش ببریم من این مطلب را که بشما میگویم باحدی نگفته ام مگر یکنفر که آنهم رفیق شما است و او ملك المتكلمين است شما دونفر ناخوش نیستید دلتان میخواهد کار اساسی بشود ولی باید بدانید که اگر موقعیتی حاصل گردد فقط بدست اشخاص صحیح با اطلاع ممکن است بشود و گرنه بدست چهار نفر محمم از همه جا بیخبر چه طرفی بسته میشود باید همه دست دولت شد و بارجال دولتی که هواخواه عدل و دادند مساعدت کرده آنها را از ملت مطمئن ساخته دست بکار زد در اینحال ملك المتكلمين هم وارد شده صحبت ما طولانی میگردید و باینجام منتهی میشود که باید همیان آقا سید محمد طباطبائی و اتابك اعظم الفت داد تا بتوان نتیجه گرفت و مقرر میگردید که ملك المتكلمين واسطه حصول این مقصود بوده باشد و او سید را برای ملاقات عین الدوله حاضر نماید و باید دانست که در این ایام اتابك حاضر شده است مجلسی در دربار اعظم منعقد ساخته از تمام علمای طهران و رجال دولت دعوت نموده در آن مجلس تأسیس عدالتخانه را عنوان نماید و بواسطه خلف شدید که میانه امام جمعه و شیخ فضل الله با حوزه اسلامی هست جصع میان این دو دسته ممکن نمیشود آقایان حوزه اسلامی تصور میکنند این تدبیری است از طرف دولتیان میخواهند این مجلس را منعقد کنند و همرا دعوت نمایند اگر یکطرف نیایند بگویند چون یکطرف حاضر نمیشود دولت ناچار است ملاحظه آنها را هم داشته باشد و اگر هر دو دسته آمدند لابد در مجلس میان آنها نزاع میشود آنها بجان یکدیگر میافتند و دولتیان آسوده میگردند بهر صورت اتابك اعظم با آقا سید عبدالله و آقا سید محمد پیغام میدهد در این مجلس باید همه علما حاضر باشند آقایان جداً انکار کرده و میگویند اگر مخالفین بیایند ما نخواهیم آمد چند روز این کشمکش طول میکشد و آقا سید محمد کمال ضدیت را با اتابك اظهار میدارد آنچه خواسته اند او را ساکت کنند صورت نگرفته است حتی آنکه یکروز شعاع السلطنه پسر شاه از آقا سید محمد بخانه خود دعوت کرده و قرار داده است اتابك اعظم بیاید آنجا او را ملاقات کند آقا سید محمد بخانه شعاع السلطنه میرود میفهمد مقصود از این دعوت چیست پیش از آمدن اتابك روانه میگردد و اصرار شعاع السلطنه

نقشه تازه دولتیان

فایده نمیبخشند اتابك واردمیشود از رفتن سید دلتنك شده میبرسد كجاء رفت میگویند بمنزل كامران میرزا برادر شاه (كامران میرزا تازه سپهسالار شده است) اتابك بیفاصله بمنزل سپهسالار میرود كه سید را آنجا ملاقات كند و بالینكه بهم بر میخورند سید برای صحبت داشتن با او حاضر نمیشود در اینحال احتشام السلطنه دامن بر كمر زده میخواهد بتوسط نگارنده و ملك المتكلمین اتابك و طباطبائی را صلح بدهد و خدمت بزرگی بآتابك نموده باشد و هم باید دانست كه در این ایام اغتشاش مركز حواس رجال دولت را مختل ساخته خصوصاً كه بواسطه بی پولی كار دولت بسختی كشیده و راه چاره از تمام جهات بسته شده است خواسته اند مجدداً از دولت روس قرضی بنمایند صورت نكرفته خواسته اند از انگلیس بگیرند آنها هم بعد از اطمینان از اینكه روسها قرض نخواهند داد جواب یأس داده اند از بعضی دول دیگر خواسته اند قرض كنند آنها هم بملاحظه روس و انگلیس نداده اند از يكطرف دولت عثمانی در سرحد آذربایجان پیشقدمی کرده آنچه میخوهند او را رد كنند نمیشود ناچار بروس و انگلیس متوسل میشوند كه آنها اقدام کرده او را عقب بنشانند آنها هم مسلم است در این وساطت استفاده خواهند كرد و همه بر ضرر حال و استقبال مملكت تمام میشود سرحدات دیگر بواسطه انقلاب مركز و گرفتاری دولت بكشمكش باملت همه جا در حال اغتشاش است انگلیسها در سرحد سیستان و در خلیج فارس خود را قادر مطلق دانسته هر چه میخوهند میکنند روسها از سرحدات گرفته تا مركز همه جا فعال مایشاء هستند داخله مملكت بواسطه تعدی حكام و نبودن قانون مجازات در حال انقلاب است روزنامه های فارسی مخصوصاً جبل المتین هر هفته داد سخن میدهند و راجع بلزوم قبول نمودن دولت مقاصد ملی را از اجرای قانون مساوات و تأسیس عدالتخانه آنچه لازمه نگارش است مینگارند در شهر طهران شبها اوراق زیاد منتشر میشود پر از نكوهش رجال دولت و روحانیان كه چرا در مقام اجرای قانون مساوات كه حیات ملت و دولت بآن بسته است مسامحه دارند بعضی از اشخاص منور الفكر تصور میكنند جلوكیری نكردن اتابك از روزنامه ها بالینكه میتوانند جلوكیری كنند دلیل است كه او شخصاً مایل است بای عدالت و قانون در میان بیاید ولی بجهاتی

فصل پنجم

خودداری میکند :

۱- آنکه جمعی از رجال دولت که ولیعهد مملکت در رأس آنها واقع است با او غرض شخصی دارند و حرف آنها در وجود شاه اثر دارد میترسد که آنها خاطر شاه را آزرده کرده صدارتش از دستش برود .

۲- آنکه ملتفت شده است در این پیش آمدها دست طرفداران میرزا علی اصغر خان داخل است چه از وزراء و چه از علماء و چه از تجار و با اقدام کردن او با اجرای دستخط شاه آنها دست برنمیدارند و مقصد خود را که برهم زدن صدارت او و آوردن امین السلطانست بهر بهانه باشد تعقیب خواهند کرد .

۳- آنکه اختلاف کلمه روحانیان را در مرکز و ولایات با جهل ملت و ضعف دولت مشاهده نموده میترسد اگر سست شده تسلییم یکدسته از روحانیان بشود نتواند از هیجان مخالفین آنها جلوگیری کند کار بهرج و مرج بکشد و بیگانگان استفاده نمایند و البته این عقیده اشخاصی است که باتابك اعظم خوش بین هستند و او را مرد عاقل و وطن دوست تصور مینمایند.

اینك برگردیم برشته مصاحبه با احتشام السلطنه بدیهی است احتشام السلطنه هیچ عنوان نمیتواند مقصدی را که دارد بدست نگارنده و ملك المتكلمین اجرا کند مگر آنکه ما را اطمینان بدهد که با این اقدام بمقصد اصلی خواهیم رسید او هم در این زمینه هر چه میتواند صحبت میدارد و وعده میدهد در پایان مجلس از نگارنده میخواهد ملاقاتی از نیرالدوله بنمایم میگویم برای چه میگوید چون حاکم شهر است با ما در اینکار همراه باشد بهتر است من با او و بلکه باتابك اعظم گفته ام که با شما و ملك المتكلمین در اجرای این مقصد همدست خواهم شد از این بیان معلوم میشود نقشه تازه کشیده شده تا بدست آزادیخواهان از طرفیت طباطبائی با اتابك جلو گیری شود بلکه او را بجانب خود ببرند و سایر اعضای حوزه اسلامی را که کمتر مقصد آزادیخواهی دارند بهر صورت ممکن باشد مقهور بسازند ولی نظر بسابقه آزادیخواهی احتشام السلطنه در دخالت او در کار این نقشه دیده نمیشود بلکه فقط نظر او در ظاهر لزوم تفكیک

نقشه تازه دولتیان

آزادیخواهان حقیقی است از روحانی نمایان که دخالت آنها در امر سیاست بعقیده عموم آزادیخواهان مضر است و اگر مساعدتی بآنها میشود برای پیشرفت مقصد میباشد تاوقت معین بهر صورت قرار میشود ملاقاتی از نیرالدوله بشود در صورتیکه نگرانی دارم و حیرت میکنم که شاهزاده نیرالدوله آزادیخواه و عدالت پرور شده باشد گاهی تصور میکنم احتشام السلطنه را فریب داده باشند و میخواهند بدست او اقدامات مآرأی اثر نمایند و یا آنکه مآرأی اقدامات برضد دولتیان باز دارند خصوصاً که یکدفعه از دست احتشام السلطنه و عملیات او در کار معارف صدمه خورده ام و نمیباید احتیاط را از دست بدهم ولی علاقمندی رسیدن این اندیشه ها را عقیم میگذارد بهر حال عصر آن روز نیرالدوله را ملاقات میکنم میپرسد از آقایان چه خبر دارید کار عدالتخانه بکجا انجامید میگویم عادل عدل میخواهد ما هنوز عادل نیستیم چگونه میشود هوس عدالتخانه داشته باشیم میگوید پس این حرفها کدام است که میزنند میگویم اشتباهی کاذبست ولی خیال نکنید همه اینطور هستیم خیر در میان ما هم اشخاصی هستند که براستی هواخواه عدل و دادند میگوید آقا سید محمد اینطور است ولی ریش او هم بدست اولاد او است که آنها هم از جنس دیگرانند و این برای او عیب بزرگی است بعد از آن راجع باوضاع دولت و ملت و مقتضیات وقت در اصلاح امور مملکت مذاکره طولانی میشود در نتیجه مقرر میگردد نگارنده بعضی از آقایان را ملاقات کرده راضی نمایم با اتابك اعظم همخیال شوند و متفقاً باصلاح کار بپردازند بعد از این مجلس نگارنده میرزا محمدجعفر صدر العلماء را که از دیگران سلیم النفس تر است ملاقات نموده در این زمینه صحبت میدارم صدر العلماء میبیزد ولی میرزا حسن برادر وی که از کارکنان حوزه اسلامی و داماد آقا سید عبدالله بهبهانیست بعلاوه از طرفداران میرزا علی اصغر خان است و مقصد عمده اش عزل عینالدوله و آوردن امین السلطان میباشد مخالفت نموده میگوید اتابك اعظم برضد ما است و آنچه میگوید از اصلاح خواهی و حاضر بودن برای تأسیس عدالتخانه دروغ است اگر راست میگوید و حقیقتاً میخواهد دستخط شاه را اجرا کند چه اصراریست که او در حاضر بودن مخالفین ما.

فصل پنجم

در مجلس دربار میکند پس تعلیق میکند بر کاریکه میدانند صورت نمیکرد میگویم برای شما بودن آنها مخالف مقصود است ولی برای اصل کار البته اگر مخالفین هم همراه باشند بهتر خواهد بود پس این رأی اتابك دلیل نخواستن او نیست بلکه دلیل خواستن است که نمیخواهد اینکار اساسی داخل کشمکش شما روحانیان با یکدیگر شده زیر دست و پای اغراض اشخاص نساخته خراب گردد.

خلاصه فردای آنروز بعد از مشورتی که میشود احتشام السلطنه و ملك المتكلمین میروند آقا سید محمد طباطبائی را ملاقات نموده باو اظهار میکنند که اگر شما با اتابك اعظم اتفاق نمائید و این بینویتی برطرف شده از همدگر اطمینان حاصل نمائید بدست اتابك مجلس ملی تشکیل میگردد و بتدریج هر طور وقت و زمان اقتضا کرد پیش میرویم بعد از گفتگویی بسیار از او قول میگیرند که يك جمعیت مخفی از اشخاص هوا خواه عدل و داد و اصلاح طلب حقیقی از رجال دولت و ملت تشکیل داده شود و او هم عضویت این جمعیت را قبول نماید در ظاهر هم با حوزه اسلامی مخالفت نکند بلکه صلحای آنها را هم بتدریج داخل این جمعیت نموده بد هارا طرد نماید و بر این ترتیب احدی حتی پسرهای او آگاه نگردند و هم او را حاضر میکنند که در باغ نیرالدوله ملاقات محرمانه با اتابك اعظم نموده در آن مجلس از یکدیگر اطمینان حاصل نمایند و قرار بر این میدهند که اول شب آقا سید محمد بعنوان مهمانی بیاید بخانه احتشام السلطنه و چون قدری از شب گذشت محرمانه بانفاق صاحبخانه بروند بملاقات اتابك اعظم احتشام السلطنه از این قرارداد بسیار مسرور است اتابك هم که مطلع میشود خوشحال میگردد و احتشام السلطنه را تمجید مینماید احتشام السلطنه دو مجلس با اتابك اعظم در تشویش او با اقدام در گذاردن قانون اساسی صحبت میدارد آنچه لازمه ترغیب است بجامی آورد اتابك هم باو وعده صریح میدهد که با آزادخواهان مساعدت نماید و مقاصد آنها را انجام دهد از این پیش آهد ما هر سه نفر مسروریم فقط نگرانی که داریم این است که چون آقا سید محمد حالت تلون مزاج دارد مبدا رأی او برگردد و حرمت با اقدام در اینکار نکنند و از رفقای خود ملاحظه بنماید و از این سبب

نقشه تازه دولتیان

ملك المتكلمين را مراقب حال او میکنیم که نگذارد او از وعده که داده نكول نماید ملك المتكلمين از صبح رفته که مراقب سید بوده باشد سید او را در خلوت میخواد و میگوید من از آمدن آنجا منصرف شدم و صلاح خود را نمیدانم بآن وعده وفا نمایم ملك بالتماس میافتد ای آقا برای رضای خدا مگر باز چه است صدر اعظم دولت را با این مقدمات بانتظار گذاردن احتشام السلطنه را در این میان مفتضح نمودن مرا و رفقای مرا خجل و شرمنده کردن چه صورت دارد میخواستید دیروز وعده ندهید و حالا که وعده داده اید حق خلف کردن ندارید آنقدر میگوید که سید راضی میشود بهممانی احتشام السلطنه بیاید و آنجا تجدید مذاکره بشود دو ساعت از شب گذشته بر حسب قرار داد ملك المتكلمين بمنزل نگارنده آمده واقعه خانه احتشام السلطنه را نقل کرده میگوید اول شب سید وارد شد بعد از تعارفات رسمی از یکطرف من و از طرف دیگر احتشام السلطنه او را بر رفتن بملاقات اتابك اعظم ترغیب کردیم و گفتیم رشته حیات ملی ما مثل موباریک شده اگر امشب شما مخالفت نمایید و بایک ملاقات با اتابك اعظم آنرا محکم نسازید گسسته خواهد شد و در تاریخ این مملکت شما را خود خواه یاد خواهند کرد و اگر خلاف نفس کرده بروید این شخص را با خود همراه نمایید و با هم بسازید مردم صالح را دور خود جمع کنید و متفقاً رو با صلاح امور جامعه قدم بردارید روح ملت را از خود شاد کرده نام نیک خود را پایدار مینماید .

بالاخره سید راضی میشود که با قرآن استخاره کند اگر مساعدت کرد برود و اگر مساعدت نکرد منصرف گردد قبول کردیم مشغول نماز شد بعد از نماز سجده طولانی نمود و گریه کرده بعد استخاره نمود آیه مناسبی آمد این استخاره سید را منقلب کرده حاضر نمود از همه چیز چشم پوشیده روانه خانه اتابك بشود اما خالی از ترس و راهمه نبود که مباد او را تنها بدست آورده کارش را بسازند و باتباعش نمایند قنطاطمینانش بواسطه بودن احتشام السلطنه بود و توکل بر خدا کرده بی اطلاع نوکر هایش که در بیرون انتظار او را دارند از در دیگر رفتند بملاقات اتابك و من آمدم بشما اطلاع بدهم از این خبر بینهایت مسرور گشته او را دعا کردم فردا صبح زود هر دو میرویم احتشام السلطنه

فصل پنجم

را خیلی تردماغ ملاقات مینمائیم میگوید مجلس دیشب بخوشی گذشت و هیچکس ملتفت
نشد اتابك اعظم و آقا سید محمد از یکدیگر اطمینان حاصل کردند ورقه از طرف



احتمال السلطنة

اتابك اعظم بعنوان دعوت از علما و رجال واعیان نوشته میشود آن ورقه را میفرستد
ما بخوانیم آقا سید محمد ملاحظه کند اگر پسند شد طبع شده برای رجال دولت

نقشه تازه دولتیان

و علماء و تجار فرستاده شود که روز معین بدربار بیایند و از میان آن مجلس چند تن از دانشمندان از رجال دولت و ملت که از اوضاع عالم باخبر باشند منتخب شده بنشینند مطابق شرع اسلام بارعایت ملاحظات زمان و معاهدات دول قانونی مرتب نمایند بصحبه همایون برسد و اجرا گردد فردای آنروز نوشته مزبور از طرف اتابك اعظم میرسد متضمن اظهار شکر گذاری خداوند بر موفقیت خود بانجام این کار خیر تمجید زیاد از شاه و بیان ثمره عدل و داد در مملکت و عاقبت دعوت نمودن بحضور در مجلس دربار و ترغیب زیاد بحسن موافقت ملت بادولت نوشته را میخوانیم و مقرر میشود پس از آنکه از نظر سیدهم گذشت و اصلاحاتی در آن شد بطبع برسد ولی این رقعہ از جانب اتابك اعظم برای دعوت فرستاده نشود بلکه رقعہ مختصر بعنوان ذیل نوشته و ارسال گردد .

(بر حسب امر قدر قدرت ملوکانه روز فلان ساعت فلان در دربار معدلت مدار حاضر شده اوامر ملوکانه را اصغا نمایند) و بعد از انعقاد مجلس آن ورقه از جانب شاه خطاب باتابك اعظم و عموم ملت در مجلس خوانده شود و رسم مقرر میگردد که احتشام السلطنه از سایر آقایان اعضای حوزه اسلامی هم ملاقاتی کرده باشد که اگر معلوم شد با طباطبائی مذاکراتی هست تصور نکنند اختصاصی در میان است و این واقعه روز شنبه سوم شهر ربیع الاول ۱۳۲۴ است .

فصل ششم

مجلس دربار و اختلاف کلمه رجال دولت

روز یکشنبه چهارم ربیع الاول ۱۳۴۴ تمام روز انتظار میکشیم که رقعہ دعوت برای انعقاد مجلس اول تأسیس عدالتخانه برای رجال دولت و ملت برود تا شب خبری نمیشود شب دو شنبه با احتشام السلطنه ملاقات میشود میگوید اتابک اعظم صلاح میداند قبل از انعقاد مجلس عمومی مجلسی از وزراء و امراء منعقد ساخته آنها را با خود همراه کند و فردا این مجلس منعقد خواهد شد مجلس مزبور منعقد میشود مرکب از چهارده نفر عین الدوله اتابک اعظم - امیر بهادر جنگ وزیر دربار - ناصر الملك وزیر مالیه - مشیر الدوله وزیر خارجه - حاجب الدوله فراشباشی شاه علاء السلطنه وزیر مختار لندن - مشیر الملك - احتشام السلطنه - محتشم السلطنه - اقبال الدوله و یکی دو نفر دیگر.

اتابک اعظم رو بحاضرین کرده میگوید خیال داریم مجلسی تشکیل بدیم برای اصلاح عدلیه و اجرای دستخط همایون شرحی در این باب نوشته شده باید بخوانید و هر کس رأی خود را بیان نماید ورقه که نوشته شده و انتظار طبع آن میرود بتوسط محتشم السلطنه خوانده میشود امیر بهادر وزیر دربار میگوید رأی شاه باید بر همه این مطالب مقدم باشد اگر بفرمایند فلان شهر را بچایید یا فلان آدم را بکشید نباید گفت این خلاف قانون است زیرا امر شاه بر همه چیز مقدم است این حرف را که وزیر دربار میزند سکوت طولانی در مجلس حکمفرما میگردد زیرا اگر بخوانند رد کنند با نوکری آنها منافات دارد بخوانند قبول کنند خلاف حس و وجدان آنها است در اینحال

مجلس دربار و اختلاف کلمه رجال دولت

احتشام السلطنه میگوید آقای وزیر دربار چه میفرماید همه حرفها برسر همین يك کلمه است که باید شاه بتواند برخلاف قانونی که خودشان میگذارند رفتار کنند وزیر درباری که اگر اسم شاه را کسی به بی احترامی ببرد غش میکند چگونه بشنود بگویند اختیارات شاه باید محدود گردد اینست که با احتشام السلطنه محاجه و مکابره سخت میکند احتشام السلطنه هم سخت جواب میدهد وزیر دربار میخواهد بعنوان قهر از مجلس برود نمیگذارند وزیر دربار میگوید احتشام السلطنه شما قجر هستی حمایت شاه با شما است نه اینکه خودت بگوئی قدرت شاه را باید محدود کرد احتشام السلطنه جواب میدهد بلی من قجرم و حمایت شاه با من است فرق من و شما این است که من میبخوام شاه امپراطور آلمان باشد شما میخواهید او امیر بخارا بشود حاجب الدوله بحمايت وزیر دربار در آمده میگوید احتشام السلطنه شما میگوئید دولت باید هر چه چهار نفر آخوند رشوه خوار میگویند قبول کند احتشام السلطنه - خیر من میگویم دولت باید کار خود را بسازد و این بناراکه روی خاکستر گذارده شده روی اساس محکم بگذارد چهار نفر آخوند هم اگر بهوای نفس خواستند حرفی بزنند قدرت داشته باشند از آنها جلوگیری کنند آقای حاجب الدوله آخوند اگر رشوه میخورد دو تومان و سه تومان است دعوا برسر این دوسه تومان نیست بلکه دعوا برسر سی چهل هزار تومان گرفتن ماهاست سخن که باین مقام میرسد اتابك اعظم میگوید بس است باید رأی هر کس در این باب معلوم شود رأی وزیر در بار معلوم شد حاجب الدوله رأی شما چیست میگوید رأی منم رأی وزیر در بار است این دو نفر که رأی خود را میگویند اتابك میگوید رأی من اینست که باید بشود وتشکیل این مجلس صلاح دولت و ملت است میرزا ناصر الله خان مشیر الدوله هم با او همراهی میکند سایر اعضای مجلس هم با اتابك همراهی میکنند و از رجال دانشمند يك نفر با وزیر در بار همراهی میشود و او میرزا ابوالقاسم خان ناصر الملك همدانی وزیر مالیه است .

ناصر الملك در میان رجال دولت ما اول عالم معلوم جدید و اول باخبر از اوضاع

فصل ششم

عالم است ناصر الملك در مدارس عالی انگلستان همدرس رجال نامی دنیا است و برای هر کار از وزارت خارجه و داخله و مالیه و معارف که سراغ مرد گرفته میشود قلم از ناصر الملك تجاوز



نمیکند در این صورت نمیشود گفت ناصر الملك با قانون و عدالت و حساب و کتاب مخالف بوده باشد پس چه مصلحت اقتضا کرده است که در این مجلس همراهی امیر بهادر

مجلس دربار و اختلاف کلمه رجال دولت

جنگ می‌شود و با تأسیس عدالتخانه و نوشتن قانون مخالفت مینماید معلوم نیست .
چند سال پیش با یکی از باخبران در سلك صحبت بودم و از ناصر الملك تعریف نمودم گفت درست است این شخص عالم و با اطلاع است ولی بقدری جیون می‌باشد که نهایت ندارد از این جهت هر وقت حرف اصلاح احوال ایران میان می‌آید می‌گوید نمی‌شود این مملکت قابل اصلاح نیست کارش گذشته است .

این صحبت رفیق با اطلاع من موجب حیرت شد چه از یکطرف باو اعتقاد داشتم و از طرف دیگر بناصر الملك بی اعتقاد نبودم از آنوقت گاهی که او را ملاقات میکردم در ضمن صحبت امتحانش مینمودم هر چه امتحان کردم دیدم حق بجانب رفیق من بوده است بواسطه جبن ذاتی که دارد زیاد اظهار یأس میکند و یأس او مضر است زیرا که مردم همینکه از زبان مثل ناصر الملك کسی سخن نو میدی شنیدند قهر آن امید میکردند از طرف دیگر وقتی رجال دولت و اتابك اعظم مشاهده نمایند ناصر الملك می‌گوید تشکیل مشورتخانه ملی صلاح مملکت نیست بر این حرف اثر مترتب مینمایند و حرف او غیر از حرف زید و عمرو است و بهر حال هم رأی شدن ناصر الملك در این مجلس با امیر بهادر از روی هر سبب و بواسطه هر صفت بوده باشد دلیل است که او احساس کرده این مجلس و این مذاکرات مواضعه است و حقیقت ندارد یعنی دانسته است که اتابك اعظم برای مصلحت رأی موافق داده است از این جهت صلاح خود را چنان دیده که هم رأی امیر بهادر گردد و البته اگر آن جبن ذاتی را نداشت عقیده خود را اظهار میکرد و صلاح ملك و ملت را بیان مینمود و از هر ضرری که بر اظهار حقیقت تصور میشد باو برسد تحاشی نمیکرد مگر آنکه بگوئیم حقیقتاً این مردم را لایق این صحبتها نمیداند .

بالجمله برویم بر سر اصل مطلب مجلس دربار برهم می‌خورد وزیر دربار خبر مجلس را بشاه میدهد شب آنروز با احتشام السلطنه ملاقات میشد و او را مینیم باصورت بر افروخته گویا چشمهایش میخواهد از کاسه سر بیرون بیاید می‌گوید رفقا امروز گفتم هر چه باید بگویم امروز حرفی را که پنجاه هزار نفر باید پشت سر یکدیگر

فصل ششم

بایستند و بگویند من تنها گفتم هر چه بادا باد و بعد شرح مجلس را نقل میکنند.
نگارنده بخاطر میآورم مجلس معارف را در سینه هزار و سیصد و شانزده (۱۳۱۶)
و آن تهور را که از این شخص در آن مجلس ظاهر شد و نزدیک بود جمعی را گرفتار
نماید فرقی که هست این است که آنروز بانیرالملک وزیر علوم پیر مرد کم حال طرف
شد و امروز با استبداد دولت طرف گشته است تا عاقبتش برای او و کسانی که با او کار
میکند چه بوده باشد.

خلاصه فردای آنروز مذاکرات مجلس دربار در تمام شهر شایع شده مردم
از اتابك اعظم و احتشام السلطنه تمجید میکنند و بامیر بهادر جنگ و همراهای او بد
میکویند روز بعد از این مجلس نگارنده و جمعی از رفقا در باغ امان الله خان ضیاء السلطان
مهمان هستیم حاضرین تصور میکنند در حقیقت شاه و اتابك اعظم با تأسیس مشورتخانه
موافقت و مخالف فقط بعضی از رجال دولت هستند و از روی این تصور حاضر میشوند
پولی جمع کرده مجسمه شاه را بسازند تا تشویق گردد و بهتر با مقاصد ملت همراهی
کند طرف عصر بخانه میآیم یکی از همراهان میگوید من میروم از باطن کار آگاه شده
خبرش را میآورم میروم و بر میگردد و میگوید عجب فریبی خورده اید این خبر هائیت
شاه تغیر بسیار نموده و گفته است کی و کجا این حرفها بوده من گفتم دیوانخانه عدلیه
منظمی درست نمائید این صحبتها کدام است رفیق من میگوید صحبتهای مجلس دربار
هم تمام مواضعه بوده است که مطلب را عنوان نمایند اتابك اعظم موافق رأی بدهند و
وزیر دربار مخالف زیرا اگر غیر از این باشد اتابك اعظم مخالفت کند ملتیان با او
طرف میشوند و کسی نیست او را نگاهداری نماید اما وزیر دربار یادگیری اگر مخالف
شد اتابك اعظم او را حفظ میکند.

شنیدن این مطالب هارانگران و پریشان میسازد در ملاقات احتشام السلطنه
میبینم او هم پریشان حال است اگر چه بطور قطع میگوید مواضعه در کار نبوده است
ولی پیدا است که فوق العاده نگرانی دارد در این دو روز مکرر از هر کس تحقیق میکنم
که بدانم آیا حقیقتاً شاه و اتابك موافقت یا مخالف از جمله از یکی از خواص

مجلس در بار و اختلاف کلمه رجال دولت

در باربان بطور خصوصی استفسار میکنم جواب میدهد البته مخالفند و اگر مخالف نبودند نه امیر بها در و نه هیچ کس از همزایای او جرئت مخالفت نمیکردند بالاخره میگوید احتشام السلطنه راهم در سر این کار از طهران دور خواهند کرد اگر اینطور شد آنوقت تصدیق خواهید نمود که موافقی در کار نمیشد در همین روز با احتشام السلطنه ملاقات میشود و میگوید من رفتنی شدم - بکجا؟ بریاست کمیسیون سرحدی آذربایجان برای رفع اختلاف با عثمانیان از شنیدن این سخن پریشان حال شده میگویم دیدید شما را هم فریب داده بودند و مجلس در بار هم دروغ و مواضعه بود میگوید خیر دور نروید یقین بدانید مواضعه نبوده و این مأموریت با وقوع این واقعه تصادف کرده است آسوده خاطر باشید و دنبال خیالات خود را بگیرید.

در اینحال یاد میآورم سنه هزار و سیصد و شانزده (۱۳۱۶) را که احتشام السلطنه را از کار مجلس معارف خارج کردند و بحکومت کردستان فرستادند در همین خانه از برهم خوردن مجلس معارف دلننگیها کردیم و از یکدیگر مفارقت نمودیم.

خلاصه یکی دو روز با سردگی میگذرد یکروز ملك المتكلمين میآید و میگوید احتشام السلطنه را دیدم اظهار بشاشت میکرد و میگفت آثار خوش نمایان است و قرار شده امشب برویم نزد اتابك اعظم حضوراً جواب سؤال نمایم.

و در این ملاقات اتابك طوری صحبت میکند که ملك المتكلمين میگوید دلم بحالش سوخت و یقین کردم بیچاره دلش میخواهد برای مملکت کاری بکند ولی میترسد مفسده بشود و نتواند از عهده رفش بر آید ملك میگوید اتابك اعظم در آخر مجلس مرا اطمینان داد که با خیالات ما همراه است قرار شد باشما و آقا سید محمد هم صحبت بداریم و با هم کار بکنیم تا نتیجه بدست آید این ملاقات و این مذاکرات باز راحه امیدواری بهشام من میرساند و اندکی از حال ناامیدی که بودم خارج میگردم.

یکروز با احتشام السلطنه میگویم میل دارید سفیر کبیر عثمانی را دوستانه ملاقات کرده رشته الفت میان شما و او را محکم نمایم که در این سفر باطناً با شما

فصل ششم

همراه باشد میگوید البته خوب است برای اینکار بمنزل سفیر کبیر میرویم آقا سید حسن شوشتری را آنجا میبینیم .

آقا سید حسن از سادات شوشتر است سالها پدرش در طهران اقامت داشته او هم طهرانی شده خود را از علمای روحانی میشمرد با سفیر کبیر عثمانی اظهار خصوصیت مینماید در این حال بهاء الدین بیك مستشار سفارت که مردی متعصب و خود خواه است وارد میشود سفیر کبیر میپرسد مأموریت خود را بانجام رسانیدید یا خیر ؟ میگوید بلی خانه آقا سید عبدالله بهبهانی و صدرالعلماء رفتم جای دیگر فرصت نشد بروم سفیر کبیر میگوید منزل این آقایانهم نتوانستید بروید جواب میدهد خیر آفندم مجال نشد فردا خواهم رفت سفیر میگوید حالا اینجا مطلب را عنوان بنمائید حس کنجکاوای من مرا و میدارد خوب توجه کرده بدانم سفیر کبیر باروسای روحانی چه مطلب داشته که توسط مستشار سفارت در آن کار ضرورت یافته مستشار کاغذی را از پاکت در آورده میگوید استفتائی است از علمای طهران شده باین مضمون چه میفرمائید علمای اعلام اگر طایفه از مسلمان قومی را که عناد و اجاج آنها با مسلمین محقق باشد تحریک نمایند که با طایفه دیگر از مسلمین جنگ کنند و یا طایفه جنگ واقع کردند آیا این کار جایز است یا خیر ؟ در ذیل این ورقه آقا سید عبدالله نوشته است جایز نیست و این اوضح افراد سیل کافر بر مسلم است بحکم لن یجعل الله للکافرین علی المسلمین سیلا .

این عمل حرام است صدرالعلماء هم این نوشته را امضاء نموده است آقا سید حسن بیدرنگ جواب را تصدیق کرده میگوید بلی همین طور است که نوشته اند و من مفصل تر خواهم نوشت نگارنده بی نهایت از این استفتاء و جواب در حیرت میشوم تصور میکنم مطلب مهمی است و در این موقع اختلاف مابین دولتین ایران و عثمانی در سرحد این سؤال و جواب مضر خواهد بود این است که از یکطرف به آقا سید حسن اشاره میکنم تأمل کنید ببینیم مطلب چیست و از طرفی بسفیر رو کرده میگویم اولاً موضوع مطلب باید معین باشد تا حکم مسئله معلوم شود میگوید موضوع معین است

مجلس دربار و اختلاف کلمه رجال دولت

و بمستشار خطاب میکند تلگراف را بخوانید وزارت خارجه عثمانی تلگراف میکند بمضمون ذیل :

بشوت پیوسته دولت ایران طایفه ارامنه را که دشمن مسلمانان هستند تحریک کرده است که در این اختلاف سر حدی آنها را طلیعه جنگ خود قرار بدهد و با ما بجنگند شما از علمای ایران استفتاء نمائید که اینکار جایز است یاخیر؟

تلگراف که خوانده میشود سید را آهسته در بی تأمل تصدیق کردن جواب ملامت کرده بسفیر میگویم این مطلب حقیقت ندارد سفیر کبیر میگوید بلی اتابک اعظم و وزیر خارجه تکذیب کرده اند من تکذیب آنها را بیابالی تلگراف کرده ام جواب میدهند مطلب طوری در استانبول انتشار دارد که قابل انکار نیست و امر شده این استفتاء بشود ناچار اقدام شده است.

آقا سید حسن انکار مرا هم از بطلان موضوع تصدیق میکند ولی آیه شریفه ان طائفتان من المسلمین اقتلا را تا بآخر میخواند .

نگارنده رشته سخن را از دست سید گرفته بسفیر میگوید اولاً قضیه بی اساس است و اگر حقیقت داشته باشد هم جواب استفتاء این نیست که آقایان نوشته اند زیرا اگر طایفه از مسلمین بر طایفه دیگر بغی کنند آن طایفه نتواند دفاع نماید آیا باید القای نفس در تهلکه کند یا میتواند از بابات الغریق یتشبث بکل حشیش بهر کس و بهر چیز متوسل شده از خود دفع شر نماید سخن نگارنده باینجا که میرسد مستشار کاغذها را در پاکت و در بغل میگذارد چه مأیوس میشود که من بگذارم اینجا در اینورقه چیزی که موافق میل اوست نوشته شود .

بعد بسفیر میگویم شما چند سال در این شهر زحمت کشیده حتی در مجالس روضه خوانی حاضر شده اید برای اینکه رشته الفت ما بین دو دولت اسلامی را محکم نمائید تا یکدرجه موفقیت هم حاصل کرده اید چه دلیل دارد بسبب القای مفرضانه که از دشمنان دو دولت شده است اسباب کدورت فراهم شود مؤالفت بمخالفت مبدل گردد و زحمات چندین ساله شما هدر برود سفیر کبیر تصدیق میکند و میگوید شما خیر خواه دولت

فصل ششم

و ملت هستید که این حرف را میزنید اما آنها خودشان ملتفت این مطلب نیستند اول این حرف را گفتند که ما را بترسانند بعد دیدند عاقبت خوش ندارد حالا انکار مینمایند. این مجلس تمام میشود چون از سفارتخانه باتفاق سید خارج میشویم باو میگویم آمدن ما باین مجلس از اسباب الهی بود میگوید بلی ولی خوب است مستور بماند از این سخن میفهم سید باطناً با ما همراه نیست و حفظ ظاهر کرده است خاصه که دیدم در مجلس بمستشار سفارت گفت فردا بعد از ظهر در خانه هستم اگر بخواهید بیایید مرا ملاقات نمایید.

شب این روز احتشام السلطنه از مذاکرات مجلس سفارت آگاه شده با اتابک اعظم صحبت میدارد اتابک میبیند وسیله خوبی است برای تاخت آوردن به آقاسید عبدالله بهبهانی از این جهت احتشام السلطنه را تشجیع میکند که بر ضد او قیام نماید.

خلاصه فردای آن روز احتشام السلطنه در حال عصبانی ما را ملاقات میکند و میگوید باید طباطبائی را دید و از این خیانت که آقاسید عبدالله بهبهانی کرده است آگاه ساخت و خیانتکار را رسوا نمود آنقدر حرارت بخرج میدهد که نگارنده و ملک راهم تحریک مینماید بر ضد آقاسید عبدالله اقدام نمائیم خود میرود بملاقات طباطبائی و ماهم هریک دنبال کاری میرویم اما من با احتیاط قدم بر میدارم چونکه زحمت پیروی خیالات تند او را دیده ام و بعلاوه غرض اتابک را به بهبهانی میدانم و صلاح نمیدانم در این وقت او مقهور سیاست اتابک بگردد اینست که برادرم را میفرستم آقا سید عبدالله را ملاقات کرده او را بر جوابی که غفلتاً در استفتای عثمانیان نوشته ملامت کند و تهدید نماید که اگر او خود این قضیه را جبران ننماید حربۀ بزرگی بدست دشمنان داده است برادرم میرود و میبیند و هر چه باید بگوید میگوید و در نتیجه مقرر میگردد آقا سید عبدالله بسفارت عثمانی رفته نوشته خود را پس بگیرد و این کار در همان روز انجام داده میشود بعد از پس گرفتن نوشته معلوم میشود در ظرف همان روز مستشار سفارت نوشته را داده است آقاسید حسن شوشتری و حاج میرزا ابوطالب

مجلس دربار و اختلاف کلمه رجال

زنجانی که جزو روحانیان تهران است هریک شرح مفصلی مطابق میل عثمانیان جواب نوشته اند نگارنده این اقدام خود را برقا نمیگوید و بعد از دو روز مطلع میشود که موضوع از میان رفته است.

خلاصه عصر همان روز احتشام السلطنه بمن اطلاع میدهد که امشب باید اتابك اعظم را در مجلس خلوت ملاقات نمائیم وقت مغرب احتشام السلطنه و ملك المتكلمین و نگارنده میرویم بمنزل اتابك اعظم اتابك با نیرالدوله حاکم تهران در وسط خیابان باغ بی چراغ نشسته اند می نشینیم و اتابك مهربانی زیاد مینماید مدتی صحبت میداریم اتابك قضیه جواب نوشتن بهبهانی را از استفتای عثمانیان عنوان کرده بدگویی مینماید و هارا تحریک مینماید بضدیت نمودن بابهبهانی و او را خیانتکار بدولت و ملت شناختن در صورتیکه نمیداند موضوع از میان رفته و نوشته را مسترد داشته اند اتابك اعظم مدتی هم از دیوانخانه عدلیه و مجلس عدالت مذاکره میکند و اظهار مینماید که عنقریب مجلس منعقد خواهد شد اتابك طوری صحبت میدارد که تصور میشود حقیقتاً میخواهند کاری بکنند و تنها مانع غرض شخصی آقایان است اگر آنها باهم اسلح کنند دیگر محذوری نخواهد بود اتابك شخص بهبهانی را بیشتر مغل کار میداند و میگوید او غرض شخصی دارد میخواهد مرا معزول کند و کسی را روی کار بیاورد که از او حرف شنوی داشته باشد در آخر این مجلس باز بخاطر نگارنده میرسد که تمام این مذاکرات برای اغفال ما و اغفال لمبایطایی است که از روی ایمان و عقیده قدم برمیداریم میخواهند ما را ساکت نگاهدارند و کسانی را که اغراض دیگر دارند مضمحل سازند ولی بروی خود نیاورده بر احتیاط خود بعد از این مجلس میفرایم.

در خلال این احوال مظفر الدین شاه سکنه ناقص نموده يك شق بدنش سست میشود تمام حواس دولتیان بمعالجه شاه مشغول میشود احتشام السلطنه هم با کمال ناامیدی بسرحد آذربایجان روانه میشود بعد از رفتن احتشام السلطنه آقا سید محمد طباطبائی میبیند که احتشام السلطنه رفت و اتابك بونده خود و فانکرد عصبانی شده کاغذ سختی باتابك مینویسد و دیوان عدالت را مطالبه میکند اتابك اعظم جواب کاغذ

فصل ششم

اورا نداده زبانی پیغام میدهد من صاحب مملکت نیستم مملکت پادشاه دارد هر طور فرمودند آنطور باید کرد آقا سید محمد از این جواب بی نهایت متغیر شده سواد کاغذ تهدید آمیز را که با تائبك نوشته است بدست مردم میدهد و هم حوزه اسلامی مجلس کرده قرار میدهند وقت خواسته بعنوان عیادت نزد شاه رفته در خصوص عدالتخانه حضور آبا شاه مذاکره نمایند انا تائبك اعظم خبر در ارشده پیش دستی مینماید و قبل از آنکه آنها وقت بخواهند آقا سید عبدالله را برای تشرف بحضور همایونی دعوت مینمایند آقای سید عبدالله با وجود قرار دادی که در حوزه اسلامی شده صلاح نمیداند تنهارود تقاضا میکند حوزه اسلامی همه شرفیاب گردند جواب می آید چند نفر بیایند و این چند نفر را خود دعوت میکنند و از دعوت نمودن طباطبائی خود داری مینمایند مبادا بواسطه صراحت لهجه که دارد در حضور شاه بر ضد انا تائبك سخن بگوید یا بملاحظه اینکه باین وسیله میان او و بهبهانی القای خلاف نمایند آقا سید محمد را دعوت نکرده باو بی اعتنائی مینمایند .

بهر حال آقا سید عبدالله و سه نفر دیگر از آقایان بحضور شاه میروند آقا سید عبدالله در این مجلس دل شاه را بدست آورده باو دعا میکند در ضمن دعا گریه میکند شاه بواسطه عارضه کسالت و رقت قلبی که دارد متأثر شده باو اظهار مهربانی مینماید.

آقا سید عبدالله از آن مجلس بیرون میآید در حالی که یقین دارد شاه با او همراه است و انا تائبك اعظم مغل است و نمیکذارد جداً در صدد مخالفت با انا تائبك بر می آید آقا سید محمد هم که کتباً مخالفت خود را با انا تائبك اظهار کرده بود حوزه اسلامی متفق الکلمه بر ضد انا تائبك اعظم قیام مینمایند .

در این حال نگارنده چنان بهتر دیدم که بعد از مجلس دربار و دور شدن احتشام السلطنه و عانی شدن مخالفت آقایان با انا تائبك اعظم بطور خصوصی از او ملاقات کرده او را هم نصیحت بنمایم و تخویف کنم بوخامت عاقبت امروز ضمناً حال او را نسبت بخود بدانم وقت میخواهم بین الطلوعین را معین میکند هوا تاریک است میروم قدم میزنیم و صحبت میداریم تا پاسی از روز بر میآید میگویم صورت حاضر عقیبت خوشی ندارد زیرا که روز بروز خیالات مردم قوت میگردد و از این طرف ضعف حاصل میشود چرا

مجلس دربار و اختلاف کلمه رجال دولت

زود تر اقدام در اصلاح کارها ننمائید میگوید چهل سال است رو بهر کاری رفته ام موفقیت دیده ام نمیدانم چه سری است که در اینکار هر اقدام که میکنم نتیجه نمیدهد میگویم مردم بیچاره شده روزگار بر آنها سخت است چاره به حال و کار مردم باید کرد مردم از شدت ظلم و بی اعتدالی بدرخانه زید و عمر میروند میگویند بلی ظلم من است که مردم را در خانه آقایان میکشاند با اینکه اعتقادی بآنها ندارند و از اعمال آنها خشنود نیستند میگویم این ملت زور و وبال بسیار دارد شما چرا و زور ملت را بدوش خودش نمیکذارید میگوید امروز نمیشود مداخله بملت دادکاری که میتوان کرد همان اصلاح دیوانخانه عدلیه است میگویم تصور میفرمائید با این دیوانخانه میتوان رفع ظلمی کرد در زمان ناصرالدین شاه دیوانخانه تأسیس شد بدست عضد الملک رئیس ایل قاجار شاه محکوم واقع شد و بدیوانخانه احضار گشت اما برای اصلاحات مملکت و آسایش ملت آن دیوانخانه با عظمت چه نتیجه داد نام شاهزادگان بزرگ را برده میگویم مأمورین عدالتخانه در مراکز حکومت آنها چه خواهند کرد الا اینکه در عداد نوکرهای ایشان ایستاده تعظیم نمایند پس چاره نیست مگر آنکه قوت ملت در کار بوده باشد باید از تمام طبقات خلق جمعی را خودشان انتخاب نموده به مجلس معدلت بفرستند میگوید خیال داریم بهر وزارتخانه بسپاریم دو سه نفر را روانه کنند میگویم تجارت از میان خود چند نفر انتخاب کرده بفرستند میگوید بلی اما بتوسط وزیر تجارت هر چه نگارنده صحبت از انتخاب ملت میکنم او بدولت و وزارتخانه ها بر میگردد و صحبت علمای روحانی میشود میگوید حرف آنها را مزید چند نفر قاضی معین مینمائیم در مسائل شرعی قضاوت کنند و احکام آنها در عدلیه اجرا گردد بالاخره میگویم اعتقاد من اینست که شما خبر خواه ملت و طالب آسایش رعیت هستید باین جهت همراهی باشما را بر خود لازم میدانم ولی آن ساعت که بدانم شما دارای این عقیده نیستید و همراهی در اصلاح حال ملت ندارید اول دشمن شما من خواهم بود اوضاع کنونی خطرناک است میگوید بلی خطرناک است و اشخاص مغرض دارند آن خطر را بدست خود نزدیک مینمایند میگویم همه قسم اشخاص یافت میشوند مردمی هستند که مقصودی جز خدمت بدولت و ملت ندارند

فصل ششم

میگوید خدا نیامرزد کسی را که این ملت را باین روز نشانید همه را گدا و پریشان کرد مرادش امین السلطان است همه کارهایش مانند قرضی است که برای دولت کرد قرض کردن بدنیست ولی قرضیکه صحیح باشد نه اینطور قرض که حالا دست مرا روی دستم گذارده باشد نتوانم هیچ کار بکنم مرادش شرط نتوانستن قرض کردن از دولت دیگر است مادام که این قرض ادا نشده باشد که این شرط در ضمن قرض ایران از روس شده است باز رشته صحبت را میآورد بحوزه اسلامی و میگوید دولت سالی سه کرویر تومان کسر محل دارد و باز هم دست بر نمیدارند هر چه از هر جا میرسد میگویند بما بدهید و حرف پنجشاهی پول تمبر را میزنند مرادش تقاضای آقایان است که از مستمریات آنها چیزی کسر نشود چنانکه سابق نوشته شد میگویم اذن بدهید جواب بدهم اولاً چرا جمع و خرج دولت را چاپ نمیکنید و بدست مردم نمیدهید تا دیگر کسی توقع زیادی نداشته باشد و همه کس بدانند چه خبر است آقایان حرفشان این است که سید دعا گو ماهی سه چهار تومان وظیفه میخواهد نه سالی هفتاد هشتاد هزار تومان مرادم سید بحرینی است که از دعاگویان شاه است سالی صد هزار تومان فایده میبرد و یک دینار وجودش برای ملت ثمر ندارد آقایان نمیگویند صد تومان بما بدهید بلکه میگویند از آن صد هزار تومان صد تومانش را بما بدهید - اتابک را شنیدن این حرف خوش نمیآید و اندکی درهم و برهم میشود اما اظهار نمیکند میگویم در صورتیکه من وظیفه و مستمری از دولت ندارم حاضر هستم عباي خود را بفروشم بدولت بدهم ولی میخواهم بدانم بچه مصرف رسیده است میگوید افسوس میخورم که مثل شما کم است خلاصه مجلس طولانی میشود و باز تأکید میکنم که هر چه زود تر اصلاحات شروع شود و اسباب آسایش خلق فراهم آید میگویند تند نمیشود رفت جواب میدهم کندهم نمیشود رفت میگوید بلی من معتقدم که ما امروز باید یا کار بکنیم یا بمیریم امروزهای گذشته است سخن باینجا قطع شده روانه میشوم و تا یکدرجه اطمینان حاصل نمینمایم که از طرف من نگرانی ندارد و خیال بدی در باره من نخواهد کرد و بعد از رفتن احتشام السلطنه نگارنده و ملک المتکلمین هر دو در خانه نشسته کمتر آمد و شد نموده انتظار نتیجه عملیات خود را میکشیم .

فصل هفتم

مقدمات بلوا و عزل عین الدوله

اواسط ماه ربیع الثانی هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴) روزی از طرف دولت جار میزنند که از امشب هر کس ساعت چهار از شب گذشته از منزل خود بیرون بیاید پاسبانان شهر او را با گلوله خواهند زد سوار و پیاده زیاد در شهر میگذارند که تا صبح در کوچه و بازار گردش میکنند و مسلم است که این اقدام برای دو چیز است یکی جلوگیری از شبنامهای بسیار که شبها بر ضد دولت منتشر میشود و دیگر آنکه اگر بخواهند کسی را دستگیر نمایند از طرف مردم مزاحمتی نشود يك شب مأمورین دولت سه نفر را از خانه های خود بوضع بد دستگیر نموده بکلات تبعید میکنند بچرم شبنامه نویسی و آن سه نفر مجدداً اسلام کرمانی است مدیر روزنامه ادب که سر پرشوری دارد میرزا آقا تاجر اصفهانی است و حاجی میرزا حسن مدیر سابق رشديه که هر سه نفر با حوزه آقایان مربوطند شب دیگر از دیوارخانه یکی از بستگان آقاسید عبدالله بالا رفته او را دستگیر مینمایند و در گرفتن او بخانواده و همسایگانش آزار میرسانند برای ترسانیدن آقایان و آنها هم تا یکدرجه ترسناك میشوند در خلال این احوال امام جمعه و شیخ فضل الله بواسطه قضایای خصوصی از اتابك اعظم کدورت یافته با آقایان مخالف نزدیک میشوند و بنای بدگوئیرا باتابك میگذارند اتابك اعظم هر قدر سعی میکند با آنها صلح نماید نمیشود و او هم اعتنایی بمخالفت آنها نکرده خیالات و عملیات خود را تعقیب مینماید شاه بواسطه کسالت مزاج از تمام قضایا بیخبر است و اتابك هر چه میخواهد میکند و در حقیقت تمام کارها با خود اتابك است .

فصل هفتم

ایام وفات صدیقه طاهره میرسد چون قوت و قدرت روحانیون با اجتماع عوام و عوام بغیر از عنوان روضه خوانی کمتر جمع میشوند از این جهت آقایان رسیدن ایام وفات زهرا را وسیله نموده در خانه آقاسید عبدالله و آقاسید محمد مجلس روضه خوانی برپا میشود و روضه خوانها هر چه میتوانند برضد دولت صحبت میدارند. آقایانهم هر کدام میتوانند بمنبر رفته مانعین اجرای عدل و داد را عموماً و شخص اتابك اعظم را خصوصاً امن و طعن مینمایند تا شب چهارشنبه هیجدهم شهر جمادی الاولی هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴) که از طرف دولت حکم میشود دو نفر از اهل منبر را شبانه دستگیر نمایند.

یکی حاج شیخ محمد واعظ که محترمتین واعظ تهران است و دیگری حاج میرزا نصرالله ملك المتكلمین نگارنده بیخبر از صدور این حکم تقاضای ملاقاتی از عین الدوله کرده ام صبح چهارشنبه هیجدهم جمادی الاولی را معین نموده است که برای ملاقات او بمبارك آباد بروم (مبارك آباد عمارت ییلاقی عین الدوله است در جنوب شمیران واقع و دوفرسخ از شهر طهران دور است) روز مزبور وقتی که مصمم رفتن بمبارك آباد هستم خبر داده میشوم دیشب ساعت شش از شب گذشته ریخته اند بخانه ملك المتكلمین که در همسایگی ما واقع است برای گرفتن او خودش در خانه نبوده دو پسر او را گرفته بداره نظمی برده اند. این خبر مرا بریشان میکند معاهدات چه شد آنهمه خصوصیت اتابك اعظم با من و ملك المتكلمین کجا رفت معلوم است هیچك واقعیت نداشته والا چگونه متعرض ملك المتكلمین میشدند دیگر چگونه من اطمینان بحرفهای اتابك اعظم داشته باشم در این حال مردد میشوم بمبارك آباد بروم یا نروم بالاخره مصمم میشوم بروم و بخود میگویم مرا در خارج شهر بگیرند بهتر از این است که شب بخانه من بریزند اولاد کوچکم ترسناك شوند و تا این وقت خبر ندارم حکم دستگیری در باره ملك و حاج شیخ محمد هر دو صادر شده است بهر حال بمبارك آباد روانه میشوم عین الدوله را میبینم در ایوانی نشسته مشغول کاغذ خوانی است و چند ذرع فاصله يك صندلی رو بروی او گذارده اند وارد میشوم مینشینم بی آنکه اندك احترامی از من

مقدمات بلوا و عزل عین الدوله

بنماید شروع میکند بیدگویی کردن نسبت با آقایان و میگوید ما مثل یهودی شدیم (مرادش اینست که ملتی که با دولت خود مخالفت کند مثل این است که بی دولت باشد و ملت ییدولت یهود است) دولت برای حرف چهار نفر آخوند دست از حکومت خود برنمیدارد من نمیخواهم بارهائی اقدامات بکنم والا میزدیم میکشتم میبستم بعد بنگارنده باعتاب میگوید آرام نمیگیرید و مرا تهدید میکند مثل اینکه سابقه عهد و پیمانی در میان نبوده است میبینم جای سکوت نیست میگویم وقتی دولت با ملت خود اینطور رفتار کرد آنوقت چه میشود اگر در يك خانه هر کس هست در خواب باشد يك طفل دوازده ساله میتواند اسباب آنخانه را بیاد فنا بدهد یعنی از دیوار فرود آمده درخانه را بگشاید دزدان وارد شده هرچه هست ببرند ولی اگر در آنخانه طفل دوساله بیدار باشد دزدان نمیتوانند دستبردی بآنخانه بزنند زیرا که آن طفل گریه میکند از گریه او خوابها بیدار میشوند و اسباب خانه را محافظت مینمایند آقای اتابك اعظم اگر اعتقاد شما این است که در تمام ایران يك طفل دو ساله هم بیدار نیست اشتباه کرده اید و اگر احتمال میدهید يك طفل دو ساله بیدار باشد بیداری او را رعایت نمائید این سخن در وجود او سخت اثر میکند و مثل این است که در صندوق خود فرو رفته باشد آنکشت خود را به پیشانی نهاده در سکوت عمیقی فرو میرود نگارنده هم قوای خود را جمع کرده برای هر پیش آمد ناگوار حاضر میگردد در این اثنا صدای زنگ تافن که در راهرو همین عمارت است بلند شده پیشخدمت وارد شده میگوید از دربار (یعنی دربار بیلاقی نیاوران) میگویند بدربار بیایید و بعد بآنجا که مهمان هستید بروید اتابك هنوز در حال تفکر است سر را بلند کرده میگوید بیس چه تازه روی داده بنا نبود من امروز به نیاوران بیایم جواب میآورد که بتعجیل بیایید اتابك مضطرب شده کالسکه خود را بفوریت طلب میکند بعد از چند دقیقه پیشخدمت خبر حاضر بودن کالسکه را میدهد و در این چند دقیقه اتابك اضطراب خاطر خود را مخفی نگاهداشته با نگارنده بآرامی و ملایمت صحبتهای نصیحت آمیز میکند چون باتفاق از باغ بیرون رفته میخواهیم از یکدیگر جدا شویم میگوید حرف من با شما تمام نشد فردا صبح زود

فصل هفتم

باز بمبارك آباديائيد اتابك ميروود و نگارنده بطرف زرگنده روانه ميگردد در راه سردار اسعد بختياري عليقليخان رسیده خبر شهر را ميدهد و ميگويد مأمورين گرفتن حاج شيخ محمد مانند مأمورين گرفتن ملك المتكلمين در شب آنها را پيدا نكردند اما مأمورين دستگيري حاج شيخ محمد ساعتی پيش او را در كوچهديدند كه سواره ميگذشت اطراف مركب او را گرفته خواستند بدار الحكومۀ اش ببرند صدا بلند شد مردم اجماع كردند طلاب مدرسه حاج ابوالحسن (يكی از مدارس طلبه نشين طهران است) در آمده ممانعت كردند كه مأمورين واعظ را جلب نمايند مأمورين شيخ را از قاطر فرود آورده در قراولخانه حبس نمودند مردم و طلاب هجوم آورده در اطاقي را كه حاج شيخ محمد آنجا حبس بود شكسته او را بيرون آورده بودند در اين حال مأمورين حكومت دوسه تير تفنگك شليك نموده سيد طلبه مئی كشته شد چند نفر مجروح شدند مردم نعش سيد را بـمدرسه حاج ابوالحسن بردند خبر بخانه علماء رسيد همه بهيجان آمدند .

ميرزا جعفر صدر العلماء با جمعی كثير از خانه خود بمدرسه حاجي ابوالحسن رفت طلاب نعش سيد را برداشته پيراهن خون آلود او را سرچوب كرده قرآن بالای آن بستند چندين هزار نفر دنبال نعش اجتماع كرده گريه كنان و كاه بر سر ريزان در كوچه و بازار طهران گشتند دكانها بسته شدند نعش را بمسجد جامع بردند آقا سيد عبدالله و آقا سيد محمد و ديگر آقا يان همه در آنجا اجتماع كردند و بلوا بزرگ شد از شنيدن اين خبر دانستم كار اتابك اعظم گذشت و ديگر او را در صدارت نخواهم ديد فوراً خود را بشهر رسانيده شاهد و شريك در قضاياء ميشوم و اما عمليات دولتيان در فرو نشايندن آتش بلوا- اتابك اعظم و رجال دولت كه در نياوران جمع شده بودند همه بشهر ميآيند . محمد وليخان نصر السلطنه كه در اينوقت سپهدار است مداخله تام در كارها دارد از طرف دولت مأمور ميشود مردم را متفرق كند و بلوا را بخواباند آن روز كاری از دولتيان پيشرفت نميكند دكاكين بسته مردم دسته دسته بمسجد ميروند علماء مردم را تهيج ميكنند كه دست از كارها كشيده حاضر شوند تا كاری از پيش برده تكليف خود را با دولت معين نمايند .

مقدمات بلوا و عزل عین الدوله

روز پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الاولی بازهنگامه شورش گرم است نعش سید مقتول را در مسجد جامع امانت سپرده مردم خاصه زنها که رقت قلب دارند و بعلاوه دستور هم بآنها داده میشود صدای خود را بگریه وزاری در اطراف نعش سید طوری بلند کرده اند که تمام مردم را متأثر میسازند شب جمعه باز اوضاع بهمین منوال است دولتیان چند فوج سوار و سرباز را که در خارج شهر ذخیره دارند وارد شهر نموده تمام معبرها را میگیرند و صبح جمعه بملاحظه اینکه اجتماع زیادتر نشود بر محاصره اطراف مسجد میافزایند سپهدار سربازها دستور میدهد اگر جماعت خواستند بطور اجماع از مسجد بیرون بروند شلیک نمایند دو ساعت از روز بر آمده مسجد جامع و بازارها و کجادهای اطراف آن براست از جمعیت سر چهارسوق شهر که معروف است بچهارسوق بزرگ سرباز و مستحفظ زیاد ایستاده يك وقت دسته با جمعیت میخواهند از مسجد خارج شده برای تهییج خلق در خیابانها گردش نمایند سربازها با سرنیزه و چوب آنها را مانع میشوند ایندفعه جمعیت زیاد شده دوسه هزار نفر مہیای حرکت میشوند جمعی از سادات راطایعه دسته قرار داده هریک را قرآنی بدست میدهند بخیال آنکه بسید قرآن بدست گرفته کسی شلیک نخواهد کرد از مسجد خارج میشوند نزدیک چهارسوق صدای صاحب منصب سربازان بلند میشود که نیاید میزنیم جماعت اعتنا نکرده روانه میشوند صاحب منصبان امر بشلیک میدهند سربازها تیرها را بطاق بازار میزنند ولی جمعیت اعتنا نکرده میخواهند بگذرند که روبجمعیت شلیک میشود اول کسی که کشته میشود حاج سید حسین معرب که پیر مرد فقیری است و خالی از هنگامه طلبی نمیباشد تیر برگلویش رسیده از پا در میآید بلواییان نعش او را بمسجد میبرند شصت نفر تقریباً از تماشائی و بلوا طلب کشته و مجروح میگردند سربازها نعش کشتگانرا در سرداب محبس سر چهارسوق و مسجد خرابهائی که نزدیک است میبرند که بدست بلواییان نیفتد مردمیکه جنگ ندیده صدای توپ و تفنگ کمتر شنیده اند فرار مینمایند دولتیان محاصره مسجد را سخت میکنند هر کس بخواد بیرون برود میگذارند و هر کس بخواد وارد شود مانع میگردند.

فصل هفتم

بلواییان نعش حاج سید حسین را آورده پهلوی نعش سید مقتول اول میگذارند خون از اطرافش جاریست صدای ضجه وزاری زن و مرد بآسمان میرود .

در اینحال علماء باهم نشسته مشورت میکنند و بالاخره رأی آنها بر این قرار میگیرد که بالای منبر رفته مردم را امر کنند از مسجد يك يك خارج شده بر سرشغل و کار خود بروند و آنها خود در مسجد بمانند بهر طریق که میدانند با دولت جواب و سؤال نمایند .

آقاسید عبدالله و آقاسید محمد منبر میروند و بقرآن و بهر چه مقدس است مردم را سوگند میدهند که از مسجد بیرون بروند حاج شیخ فضل الله نوری را هم مردم رفته بمسجد آورده اند که اختلاف کلمه در میان روحانیون نباشد او هم در ظاهر با آقایان همراهی کرده و این چند روزه در مسجد جامع میماند ولی در باطن موافقتی با آنها ندارد شیخ نوری هم در این موقع منبر رفته حرف آقایان را تعقیب مینماید مردم متفرق میشوند .

روزشنبه دوازدهم شهر جمادی الاولی بازارها باز میشود ولی علماء باز در مسجد جمع هستند و در این چند روزه معلوم نیست تا چه اندازه شرح وقایع بشاه عرض شده است .

دیوانیان تدبیری بنظرشان میرسد که دایره محاصره مسجد را تنگ نمایند که آمد و شد خلق بدانجا قطع گردد روز یکشنبه دایره محاصره را بقدری تنگ میکنند که نظامیان بدرهای مسجد و بامهای آنجا میرسند در این حال از طرف دولت پیغامهای تهدید آمیز بعلماء داده میشود که برای اصلاح با دولت حاضر گردند و آنها نمیپذیرند بالاخره جواب میدهند اگر دولت خدایهشهای ما را اجابت کند چه بهتر والا اذن بدهد ما همگی بعبثات عالیات برویم جواب از طرف دولت میآورند که راه باز است کسی متعرض شما نخواهد بود .

روزشنبه بیست و سیم شهر جمادی الاولی هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴) تمام آقایان بابن بابویه که چند میل راه در جنوب طهرانست میروند که از آنجا بقم روانه گردند مگر شیخ فضل الله که بخانه خود رفته و یکمورتی با دولتیها محفوظ

مقدمات. بلوا و عزل عین الدوله

میدارد و بعد از دوزخ روانه شده بآقایان ملحق میگردد.

علماء در این مقام بحضرت عبدالعظیم نمیروند برای اینکه تصور نشود میخواهند آنجا مانده اوضاع سابق را برپا کنند خلاصه آقایان یکروز در این بابویه مانده از آنجا بقم روانه میگردد دولتیان میخواهند نگذارند شیخ فضل الله بآنها ملحق شود او خود نمیبذیرد چونکه در نظر عوام برای او بد نما است.

بعد از مسافرت روحانیان از طهران عین الدوله و کارکنانش تصور میکنند کار اصلاح شد و راحت شدند همه از شهر بعمارت ییلاقی خود میروند و از رؤسای اصناف التزام میگیرند دکان خود را نبندند و خیالشان بکلی راحت میشود ولی مسلم است که این آسایش موقتی است و عنقریب صدا بلند خواهد شد.

چند کلمه از شرح حال خود بنویسم در این موقع برهن کار سخت شده زیرا که از یکطرف بملاحظه مدرسه ها نمیتوانم خود را یک جهت جزو مهاجرین قرار داده با دولتیان که مساعدتشان برای حفظ مدارس از تعرض روحانی نمایان لازم است صریحاً مخالفت نمایم بعلاوه در حوزه آقایان هم اشخاصی هستند که با آنها دمخور نیستم و بودن در سلك صحبت آنها را خوش ندارم از طرف دیگر از روی آزادیخواهی نمیخواهم خود را دور بگیرم این است که برادرم حاج میرزا علی محمد را روانه قم مینمایم که بعلماء ملحق شود و خود در طهران توقف مینمایم بی آنکه ملاقاتی از اتابك اعظم بنمایم روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه شهر طهران آرام است و دکان باز روز پنجشنبه طرف عصر کم کم دکان بسته میشود.

شب جمعه چند نفر از کسبه و طلاب بسفارتخانه انگلیس رفته متحصن میشوند. شنیده میشود که آقا سید عبدالله به بعضی از خواص خود دستور میداده است که بعد از رفتن ما بقم باید در سفارت انگلیس متحصن شد و بدیهی است که این دستور بی سابقه قراردادی با کسانی از رجال دولت که در خفا با او کار میکنند و بالاخره با کارکنان سفارت نبوده است تا عصر جمعه بانصد نفر تقریباً از طلاب و کسبه در سفارتخانه مزبور جمع شده بشکایت از تهدیات دولت آغاز سخن مینمایند.

فصل هفتم

اجزای سفارت هم خالی از انتظار ورود جمعیت نبوده اند و باین سبب حسن قبول از آنها ظاهر شده نیکو پذیرایی مینمایند خبر در شهر منتشر میشود که در سفارت انگلیس بروی واردین باز است از آنها پذیرایی میکنند و بآنها امنیت میدهند بدیهی است انتشار این خبر در میان مردمیکه مدتی است رنگ آسایش و امنیت را ندیده شبها خواب راحت ننموده اند چه اثر میبخشد خصوصاً که جمعی از آنها بیگناه کشته شده اند. محاکم شرعی که محل حاجت مردم است بواسطه مسافرت آقایان تعطیل شده تحریکات و تبلیغاتهم از چند راه میشود این است که مردم تحصن در سفارت را فرج بعد از شدت و از وظائف ایمانی دانسته صنف صنف و دسته دسته راه سفارت انگلیس را پیش گرفته باغ سفارت که یکی از باغهای بزرگ تهران است پر میشود از تجار و کسبه و طلاب و غیره اداره مأکول و مشروب این جمعیت و هر قدر جمعیت که در این فضا بگنجد منظم است از طرف يك کمپانی مجهول اگر چه اشخاص مباشر معلومند و عمده آنها دونفر تاجر درجه سیم هستند حاج محمد تقی و حاج محمد حسن معروف به بنکدار که در ایام توقف آقایان در حضرت عبدالعظیم باز همین دونفر ناظر و وکیل خرج بوده طوری اداره را بزرگ گرفته بودند که اگر بیست هزار نفر هم آنجا جمع میشد میتوانستند از عهده خرج آنها بر آیند بدیهی است این خرج گزاف محل معین و قابل لازم دارد عجلاناً که آن محل بنگارنده مجهول است بعد از این اگر معلوم شد خواهی نوشت بعضی معتقدند که دست سیاست خارجی کمکهای مادی هم مینماید تاچه اندازه صحیح باشد. (۱)

بالجمله اجزای سفارت هر چه بتوانند از واردین دلربائی کرده نوع خواهی و رأفت خود را نسبت بمردم حالی مینمایند.

(۱) - تحقیقات بعد بنگارنده محقق داشت که هیچگونه کمک مادی از خارج نمیشده است و قسمت عمده این مخارج را رؤسا و تجار طرفداران و کارکنان امن السلطان میداده اند برای بر سر کار آوردن او و شاید از پول خود امن السلطان هم بوده است دیگران هم بمقاصد مختلف کومکهای میکرده اند.

مقدمات بلوا و عزل عین الدوله

گراندوف شارژدافر انگلیس که در این وقت بجای وزیر مختار است روزاؤل آمده خلق را مخاطب کرده میگوید :

تشکر میکنم ازدولت متبوع خودم که در فاصله سه ماه راه خبر ورود شما را بسفارتخانه باتلگراف بلندن دادم بفاصله شش ساعت جواب گرفتم که کمال پذیرائی را از شما بنمایم .

بعد میگوید از مسجد جمعه تهران تارک هما بونی سیصد قدم زیاده فاصله نیست شش روز خلق آنجا متحصن بودند وجوایی ازدربار عمایون نشیندند .

خلاصه هر دسته از طلاب و کسبه وارد میشدند یکدستگاه چادر مخصوص از طرف سفارت برای آنها سرپا میشود و از آنها انواع پذیرائی بعمل میآید و چون چادر درسفارت یافت نمیشود هر دسته که میآیند چادری همراه خود میآورند و روی هر چادر نوشته میشود که متعلق بکدام صنف است تا روز شنبه هفتم شهر جمادی الاخر که عده متحصنین به بیست هزار نفر میرسد .

اگرچه کارگذاران سفارت آنقدر که ممکن است در انتظام داخل سفارت سعی میکنند ولی مردم هم گویا روح تازه در آنها حلول کرده مختصر کار بیقاعده از ایشان سرنمیزند نماز جماعت میخوانند مجلس شورائی که از هر صنف چند نفر در آن باشند تشکیل داده مقررات آن مجلس را همه اطاعت میکنند اینجا سه مطلب را بایست دانست یکی آنکه متحصنین سفارت انگلیس بدولت چه میگویند و از او چه جواب میشوند دیگر آنکه دولت در رفع این غائله چه اقدام میکند سیم آنکه اشخاص آزادپخواه خارج از حوزه از این اجتماع چه استفاده مینمایند و عاقبت امر بکجا میانجامد .

این جماعت بعد از ورود بسفارت بتوسط شارژدافر سفارت گراندوف عرضحالی بدولت میدهند مشتمل بر سه مطلب :

یکی آنکه تمام کار وزندگانی و دادوستد که داریم از روی شرع اسلام است و در نبودن علماء که زمام امور شرع بدست آنهاست امور زندگانی مامختل است از

فصل هفتم

اینجهت تا علمای روحانی ما مراجعت نکنند بکاروشغلی دست نمیزنیم .
دوم آنکه مجلس عدالت که شاه در چند ماه پیش دستخط آن را بما داده
چرا اجرا نشده است

سوم آنکه ما امنیت مالی و جانی نداریم و امنیت میخواهیم .
این عریضه بتوسط گرانندوف بمشیرالدوله وزیر خارجه داده میشود و او میفرستد
نزد اتابک اعظم که اگر اذن میدهد عریضه را بحضور شاه بفرستد بدیهی است اتابک
دیگر اینجا نمیتواند رخصت ندهد این است که اجازه میدهد و اطمینان دارد که جواب
عین مسوده می خواهد بود که بقلم او نوشته میشود بعد از دو روز جواب عریضه بدست
گرانندوف میرسد بمضمون ذیل :

خطاب بمشیرالدوله که در جواب متحصنین بگوید :

ما علمای شمارا نگفته ایم برون بلکه خودشان رفته اند و خواهند برگشت بعلاوه
تمام علماء رفته اند و بقدریکه کارشریات شما مختل نماند در شهر هستند اما دستخط
عدالتخانه که اجرای آنرا خواسته اید آنهم نظامنامه اش نوشته شده است در صدد
تشکیل مجلس عدالت هستیم و اما امنیت که خواسته اید بحمدالله شهر طهران امن
است و ما هم که سرباز و مستحفظ در شهر گذارده بودیم برداشتیم که شما آسوده باشید .
این جوابها غیر از خندیدن متحصنین نمری نمیکند و فرستادش بسفارت جزاینکه
مزید هیچان شورشیان بشود فایده ای نمیبخشند .

اما اقدامات آزادیخواهان — آزادیخواهان که حوزه های متعدد دارند بیشتر
افراد آنها بعنوان تماشاچی در جزو متحصنین سفارت دیده میشوند و مراقب هستند
که این دواى سمی یعنی توسل به بیگانه بقدر حاجت استعمال شود دست آخر هم
کار خود را کرده نگذارند آنطور که انگلیسان میخواهند (از این التجای خلق بسفارتخانه
آنها استفاده کنند) کامیاب گردند .

و اما اقدامات دولت در رفع غائله از طرف دولت حاج میرزا حسنخان
محشم السلطنه رئیس وزارت خارجه بسفارتخانه میرود و دستخطی از شاه میبرد برای
مردم بخواند اما هیچکس حاضر نمیشود او را ملاقات کند فقط یکنفر میآید باو میگویی

مقدمات بلوا و عزل هین الدوله

ما شکایتهای خود را بتوسط شارژدافر گفته ایم جوابی دارید باو بگوئید او بما خواهد گفت محتشم السلطنه ما یوس مراجعت مینماید .

بعد از این جمعی از رؤسای تجار را که بسفارت نرفته اند و در امر بازار و داد و ستد مرجعیت دارند از قبیل حاج حسین آقا امین دار الضرب حاج محمد اسمعیل آقا تبریزی حاج محمد علی شالچی حاج عبدالرزاق اسکونی حاج محمد تقی شاهرودی حاج سید محمد صراف حاج آقا محمد معین التجار بوشهری آقا سید محمد باقر کاشانی بصاحبقرانیه احضار کرده آنها را بحضور شاه میبرند شاه اولاً خطاب عتاب آمیز میکند که این اراذل چرا حرکات وحشیانه میکنند این اشخاص ورشکسته بی سرو پا کیستند بسفارتخانه انگلیس رفته اند .

تجار همه ساکت میمانند مگر امین الضرب که میگوید ماهر چه داریم از دولت است جان و مال مامتعلق بیادشاه است.

بعد از این سخن شاه ملایمت کرده اظهار مرحمت بتجار مینماید و از آنها میخواهد بروند آن جمع را از سفارتخانه متفرق نمایند .

تجار هم بظاهر اظهار اطاعت میکنند و خارج میگردند .

اتابك اعظم تصور میکند کار گذشت این جمع میروند مردم را متفرق مینماید مراجعت دادن علماء هم مال المصلحه خواهد شد خونهای بناحق ریخته شده از میان میروند مردم از گفتن حرف مشروع خود منصرف میشوند و باز ایشان اتابك اعظم خواهند بود.

خلاصه تجار از حضور شاه برگشته اتابك و مشیر الدوله را دیده دستورالعملهایی گرفته میآیند و میروند بسفارتخانه هر چه میخواهند رؤسای متحصنین را جمع کرده با آنها صحبتی ندارند نمیشود و آنها برای ملاقات حاجبها حاضر نمیگردند تجار هم که روحاً با مقاصد متحصنین موافقت و از روی مصلحت خود داخل آنها نشده اند بی آنکه کلمه ای با کسی صحبت داشته باشند برگشته یکسر میروند بمبارك آباد عمارت بیلاقی عین الدوله خبر شکست خود را باو میدهند و او پنهانیت افسرده خاطر میشود عین الدوله در این

فصل هفتم

مجلس باتجار صحبت بسیار مینماید و میگوید این مردم چه میخواهند و چه میگویند
تجار هم چون از سطوت او اندیشه دارند در جواب خود داری میکنند او جواب
میخواهد حاج آقا محمد معین التجار بوشهری میگوید من از این جماعت نیستم و
حرف را پوست کنده میزنم این جماعت که شما با آنها حرف میزنید جسمشان خدمت
شما و روحشان نزد متحصنین است با آنها همخیال و همراهی هستند مجلس میخواهند
عین الدوله میگوید ما که قرار مجلس عدالت را دادیم حاج معین میگوید آنها مجلس
مبعوثان ملی میخواهند از آن مجلسها که در تمام دنیا معمول است عین الدوله از شنیدن
این سخن بسیار در هم شده سکوت مینماید و مجلس را خاتمه داده قرار صحبت را
بمجلس دیگر میگذارد که چند نفر از میان همین جمع آمده با آنها صحبت
بدارد تجار میروند و فردا صبح چند نفر که معین شده اند حاضر میشوند.

در این مجلس خصوصی عین الدوله باتجار اظهار همدردی و مجلس شورایی
خواهی میکند دستخطی هم که از شاه برای نشان دادن بتجار و اغفال نمودن
آنها گرفته است نشان میدهد مفادش قبول نمودن شاه است مجلس شورایی را.
عین الدوله بتجار میگوید من از خدا میخواهم اینکار صورت بگیرد ولی از
ملاها اندیشه دارم که مبادا خود را داخل کنند و چون بیشتر آنها اهل غرض و طمع
هستند کار را خراب نمایند اینکار باید صورت بگیرد ولی بدست شما تجار نه بدست
عالمان روحانی.

تجار که این مطلب را میشوند دستخط شاه را هم دیده اند فریب خورده یقین
میکند او در باطن با آنها همراه است و راه اصلاح کار این است که دست علماء کوتاه
شود و بدست تجار مجلس شورایی تأسیس گردد و حاضر میشوند که خود بقم رفته
علماء را برگردانند و متحصنین را اطمینان داده از سفارت بیرون بیاورند.

مقرر میشود که مشیرالدوله با جمعی از رؤسای تجار روانه قم شده علماء را
برگردانند و بمشیرالدوله و کالت تام میدهند که از طرف دولت هرقراری که صلاح
بداند با علماء بدهد و هر گونه اقدامی لازم باشد بنماید.

مقدمات بلوا و عزل عین الدوله

عین الدوله مخالفت باطنی مشیرالدوله را باخود و ربط باطنی او را با علماء و آزادیخواهان میداند در این انتخاب میخواهد او را دچار محذور شدید کند و بالاخره نزد شاه او را متهم سازد و تنها حریفی را که در مقابل خود میبیند از میان بردارد مشیرالدوله نیکو میداند علت انتخاب او برای این مسافرت چیست این است که دست بهم مالیده منتظر است کار عین الدوله ساخته شود و بآرزوی خود برسد.



عین الدوله

مشیرالدوله باصر از عین الدوله در ظاهر تدارك رفتنش را بقم میبیند و از شمیران بشهر آمده تجارهم در شرف حرکت هستند و از طرف دولت بقم و سایر ولایات تلگراف میشود که مشیرالدوله مأمور رفتن قم گشت برای مراجعت دادن علماء ولی دشمنان اتابك وقت را غنیمت دانسته نزد شاه سخت برای او کارشکنی میکنند مشیرالدوله هم

البته برای خلاص شدن از محذور رفتن بقم هرچه از دستش برمیآید کوتاهی نمیکند و

فصل هفتم

بحسن اتفاق یا بحسن تدبیر کارکنان مخالف دوات تلگراف مفصلی از تبریز از طرف ولیعهد بتوسط مشیرالدوله بشاه میشود حاصلش آنکه برای خاطر یکنفر نمیشود چشم از سلطنت پوشید در اینحال تیرها بهدف میخورد و شاه برای عزل اتابك حاضر میشود روز یکشنبه هفتم شهر جمادی الاولی هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴) اتابك اعظم را و امیدارند از مقام صدارت استعفا نماید و بمشیرالدوله اطلاع میدهند از خیال رفتن قم منصرف گردد و رئیس الوزراء بوده باشد همانروز دستخط ریاست وزرائی او صادر و روز بعد صدراعظم میگردد.

فصل هشتم

صدارت میرزا نصرالله خان مشیرالدوله و مقدمات تأسیس مجلس

پس از شروع نگارش شرح عنوان این فصل چند کلمه از حال و کار خود بنویسم
در ایام اخیر صدارت عین الدوله غایت کار تاریک بود ولی کم کم آشکار شد
که دیگر او نمیتواند بر این مسند باقی بماند.

نگارنده هم ملاحظات سابق را لازم ندانسته آمد و رفت خود را بامشیرالدوله
زیاد کرده یکی دو مجلس خبط و خطاهای عین الدوله و کارکنانش را آشکارا بیان
میکند مشیرالدوله هم برخلاف پیش مضایقه ندارد بگویند و بشنوند و از تمام وقایع
حادثه و سختگیرها که در این مدت بر مردم شده اظهار بی اطلاعی مینماید در
صورتیکه ممکن نیست بیخبر بوده باشد مشیرالدوله در میان جمع از نگارنده میپرسد
این خلق از کدام راه بسفارت انگلیس رفتند جواب میدهم پا گذاردند بنردبانهاییکه
شبهه برای دستگیر نمودن اشخاص بیگناه بدیوار خانه‌های آنها گذارده شد و داخل
سفارت شدند مشیرالدوله خود را ناگزیر دید که تصدیق نماید.

بالجمله با آقایان بقم رفته بواسطه برادرم که آنجا است مربوط هستم هرچه
میتوانم با آنها کمک میکنم و برای تأسیس مجلس شورای ملی از هیچ اقدام
دوین نمی‌دارم.

روز پنج شنبه چهارم جمادالاولی دوزخ بزل عین الدوله مانده است در ضمن
صحبت بامشیرالدوله باو میگویم بزودی خدمت شما خواهد آمد میگوید کی جواب

فصل هشتم

میدهم صدارت میگوید صلاح من نیست جواب میدهم دو صورت دارد یک صورت آنکه بخواهید مانند گذشتگان صدارت نمایند البته نه صلاح شما است نه صلاح مملکت صورت دیگر آنکه بکنید آن کار را که صلاح امروز است یعنی تأسیس مجلس شورای ملی در این صورت از شما بهتر برای صدارت کسی نیست و صلاح شما و صلاح مملکت هر دو هست در این مجلس بامشیرالدوله رایگان صحبت میدارم و او را برای قبول صدارت



و اقدام اساسی باصلاح مملکت تشویق مینمایم در صورتیکه در قسمت اول محتاج به تشویق نبود و هم میرزا حسنخان مشیرالملک فرزند او را در این روز ملاقات کرده او را همفکر و همخیال خود دیده در موضوع اقدام فوری بتأسیس مجلس شورای ملی ترغیب مینمایم و باید دانست که صدارت مشیرالدوله در اینوقت بجهاتی برای پیشرفت مقاصد ملیون و جریان امور دولت و آرام نمودن افکاری که در هیجان است مفید میباشد اول آنکه مجبور است در موضوع تبدیل اساس دولت کوشش نماید و این آرزوی ملیون

مشیرالدوله

و آزادیخواهان حقیقی است دوم آنکه شخص خوش فطرت و ملایم رفتار است کسی از او رنجشی ندارد سیم آنکه تا یکدرجه اظهار همدردی باعلماء و ملت داشته و آقایان از او حرف شنوی دارند چهارم آنکه بواسطه دو پسر تحصیل کرده‌ای که دارد میرزا حسن خان مشیرالملک و میرزا حسینخان مؤتمن الملک خواص امیدواری دارند که بواسطه

مقدمات بلوا و عزل عین الدوله

علم و اطلاع آنها احوال ملت و اوضاع مملکت و و بیببود بگذارد .

بهر حال عزل عین الدوله و نصب مشیر الدوله تا یک اندازه اشتعال نایره فتنه را آرام مینماید و علیرضاخان عضدالملک پیرمرد شصت ساله رئیس سلسله قاجاریه و محترمتین رجال دولت که با علماء هم الفت و سنخیت دارد مأمور میشود بقم رفته علماء را بمهرکز برگرداند و همان اختیارات که بمشیر الدوله داده بود؛ دباوهم داده میشود چند نفر از رجال درجه دوم دولت هم همراه او روانه میشوند و این جمع با میرزا شفیع خان مستشارالملک گرکانی وزیر بیوتات دولتی که یکی از محترمین رجال دولت است و چندی پیش برای دلجوئی باطنی از آقایان بقم فرستاده شده همدست شده خدمت بازگشت دادن علماء را انجام میدهند و یکمده چهار صد نفری بتوقف خود در سفارت ادامه میدهند تا اطمینان از اجرا شدن دستخط همایون حاصل کرده بعد خارج گردند اینجا لازم است یک مطلب مهم اشاره نمایم و آن نظریات سیاسی انگلیسان است در ایندرجه همراهی با متحصنین و دادن دستورهای خصوصی بآنها مخصوصاً در این موضوع که اختیارات شاه باید محدود گردد بلی انگلیسان باین نکته در این موقع کاملاً نظر دارند و آن بواسطه مایوسی آنها است از حیات مظفرالدینشاه و نگرانی مفرطی که از سیاست جانشین او دارند بواسطه ربط خصوصی او با روسها که در امور آسیای مرکزی و در کارهای ایران بملاحظه خلیج فارس و هندوستان با آنها رقابت دارند در این صورت میدانند اگر محمدعلیمیرزای ولیعهد با اختیارات غیر محدود بسلطنت برسد سیاست آنها در ایران ضعیف میگردد این است که از مختصر هیجان ملی ایران استفاده کرده بیاز گذاردن در سفارت بروی ملیون افکار ضعیف آنها را قوی ساخته باطناً همراهی میکنند پیش از آنکه شاه نفس آخرین را بکشد اختیارات سلطنت برای جانشین او محدود گشته باشد .

خلاصه مردم هفت شب تمام بازار و داکین طهران را چراغان میکنند و در تمام شهرهای ایران بلکه در هر کجا شیعه و ایرانی وجود دارد عید گرفته میشود و قنسولخانههای ایران در تمام دول عالم جشن میگیرند آقایانهم با نهایت احترام از قسم حرکت کرده و بطهران میآیند بدیهی است جمعی از رجال دولت که با عین الدوله متحد بوده اند

فصل هشتم

از قبیل امیر بهادر جنگ و حاجب الدوله و نیرالدین و سپهبدان نصر السلطنه از این وقایع بینهایت افسرده خاطر هستند اما جرئت مخالفت کردن ندارند حاج شیخ فضل الله نوری با بعضی دیگر از علماء زودتر از دیگران از قم حرکت کرده می آیند در کهریزك سه فرسخی طهران توقف میکنند تا دیگران برسند نگارنده هم از طهران بکهریزك رفته در آنجا بتقریبی با حاج شیخ فضل الله نوری که در مدت اقامت طهران همه وقت با خانواده ما کدورت داشته خصوصیت مینماید و کدورت دیرینه برطرف میشود بعضی صلاح دیده اند که علماء در این سفر در صد بعضی اسباب چینیها برای استقبال نمودن خلق نباشند و سرورده وارد شده که بکار تأسیس مجلس شورای ملی پرداخته و بیفرضی خود را بخلق حالی نمایند ولی اگر بزرگترها هم فرضاً قبول کنند جوانها چگونه رضایت خواهند داد و کی میگذارند اینکار صلاح انجام یابد.

بالجملة روز چهارشنبه بیست و چهارم شهر جمادی الثانیه هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴) آقایان در کمال احترام وارد طهران میشوند و در حضرت عبدالعظیم مختصر خطابه میخوانده میشود حاصلش آنکه علما در ورود بطهران دیدوبازدید با کسی نخواهند کرد تا ترتیب مجلس داده شود و قرار میدهند بملاقات شاه هم نروند تا کار مجلس مرتب گردد و این قراردادها باصرار آزادخواهان و بواسطه ملاحظه ایست که آقایان از آنها دارند و گرنه اغلب رؤسای آنها از پیش آمدها خوشدل نیستند و میدانند که این اوضاع بر نفع آنها تمام نمیشود زیرا که نه تنها وضع قوانین و تأسیس مجلس شورای ملی اختیارات سلطنت و دولت را محدود میسازد بلکه بنفوذهای نامحدود ایشان که با قوت اتساع بشریعت بدست آورده اند پایان بخشیده روحانی حقیقی را از روحانی نمای دنیا طلب جدا خواهد ساخت ولی عجالة جز همراهی چاره ندارند.

دو روز بعد از ورود آقایان علماء بطهران در صورتیکه هنوز بقیه متحصنین در مسافرت انگلیسی هستند از طرف آقایان و تجار بصدر اعظم تذکر داده میشود که بانجام مقدمات تأسیس مجلس اقدام نماید در روز بیست و ششم جمادی الثانی خطابی از طرف صدارت بمحقق الدوله رئیس بیوتات دولتی صادر میشود که عمارت وسط باغ بهارستان را که از

مقدمات بلوا و عزل هين الدوله

عبارات معروف تهران و بناشيده مرحوم ميرزا حسينخان مشيرالدوله سپهسالار است براي مجلس شوراي ملي ميآيد اين عبارت بعد از مرحوم سپهسالار در تصرف دولت آمده و مهمانخانه دولت است.

آقا يان علماء اگر چه از اين خبر بظاهر مسرور ميشوند ولي بملاحظه اينكه عمارت بهارستان بي رضاي ورثه سپهسالار بتصرف دولت در آمده ايراد ميكند كه چون مجلس بايد مطابق شرع اسلام دائر گردد از ورثه مالك بايد اجازه گرفت و چون بعضي از آنها در تهران نيستند لذا موقتاً از بهارستان صرف نظر ميشود و مدرسه نظامي قديم را كه در ارك همايون واقعست براي اينكار معين مينمايند . روز شنبه بيست و هفتم شهر جمادى الثانيه هزار و سيصد و بيست و چهار (۱۳۲۴) بر حسب دعوت نامه‌ي كه از طرف عضد الملك بجمعي كثير از رجال و علماء واعيان و اشراف نوشته شده مجلس مفصلي در مدرسه نظامي منعقد ميگردد و چون مذاكره است كه عضد الملك رئيس مجلس خواهد بود و رتق و فتق امور آقا يان اخير آبا او بوده است دعوت از جانب او ميشود در صورتيكه مسلم است عضد الملك گر چه شخص محترم خير خواهي است ولي كاري است مجلس شوراي ملي از او ساخته نيست و رئيس مجلس را خود مجلس بايد معين نمايد .

بالجمله در اين مجلس لوازم پذيرايي از هر حيث مهياست و تقريباً هر از نفر از علماء و رجال واعيان طهران حاضرند صدر اعظم و نايب السلطنه هم حاضر ميگردند و از آنجا كه علماء اصرار دارند اينكار با سم آنها تمام شود لذا خطابه‌ي كه بمشروطيت دولت و انتخاب و كلاي ملت تصريح دارد نوشته اند و آقاسيد عبدالله مصمم است از طرف آقا يان خطابه را در مجلس بخواند ولي صدر اعظم پيشدستي كرده اظهار ميكند خطابه‌ي دارم بايد بخوانم و بر ميخيزد شروع بخواندن مينمايد آقا يان از پيشدستي صدر اعظم باطناً ملول ميشوند ولي جز سكوت چاره ندارند صدر اعظم خطابه خود را بنام خدا و بيقبر و امام زمان شروع كرده و از شاه تمجيد زياد نموده از موفقيت خودش بانجام خدمات ملي خدا را شكر مينمايد در اين حال حاضرين هم ايستاده اند و صحن مدرسه نظامي پر است از تجار و كسبه و مردم تماشاكي در اين مجلس شعفي در مردم ديده ميشود كه هرگز ديده نشده

فصل هشتم

و هیچکس باور نکرده در مملکت ایران باین زودی بشود اینگونه اقدامات را نمود اما بغیر از معدودی که میدانند چه میکنند و مقصود چیست دیگران نمیدانند چه خبر است اسم مجلسی میشوند حرف مشروطه و قانون اساسی بگوششان میخورد اما قانون یعنی چه مجلس کدام است مشروطه چیست نمیدانند کسبه تصور میکنند مجلسی برای نرخ ارزاق تشکیل میشود در باریان جاهل تصور میکنند مجلس شورای در باریست روحانیان تصور مینمایند مجلسی است برای رسیدگی بمحاکمات و اجرای احکام شرعیه و هیچکدام از آنها که نمیدانند هم حاضر نیستند از اهلس پیرسند این مهمان تازه وارد شده خصوصیات احوالش چیست چه کاری از او ساخته است چگونه باید او را پرورش داد و چگونه باید او را نگاهداری نمود که ضایع و باطل نگردد روحانیان مشروطه را از روی چند آیه از قرآن میشناسند که در آنها امر بمشورت در امور شده است عوام هم که نظرشان بر رؤسای روحانی است و چنانکه در مسائل شرعیه فرعیه از آنها تقلید میکنند در مسائل سیاسی هم تصور میکنند هر طور آنها گفتند همان صحیح است. خلاصه بعد از تمام شدن خطابه صدر اعظم چون تمام مردم خطابه را نشنیده بودند حاج شیخ مهدی سلطان المتکلمین که از وعظ معروفست برخاسته خواندن خطابه را تجدید مینماید و میخواهد بعد از آن خطابه علماء را بخواند صدر اعظم در اجازه دادن خود داری میکند و باصرار آقایان ناچار میشود قلم بدست گرفته چند کلمه را که بصورت رجز خوانی است و بمحدود ساختن اختیارات دولت تصریح دارد قلم گرفته باقی را اجازه میدهند بخوانند تا اینوقت در ایران کف زدن در بین و یا در پایان خطابه ها رسم نبوده است جمعی از تجار اروپا دیده و بعضی از آزادیخواهان در گوشه‌های نشسته‌اند بمحض پایان یافتن خطابه کف میزنند و باقی مردم از آنها تقلید مینمایند و کف زدن در مجالس خطابه معمول میشود روحانیان خشک و مقدسین دنیا ندیده این عمل را لغو و لهو دانسته در پیش خود اظهار تنفر مینمایند.

بالجمله صدای کف زدنهای متوالی و فریاد زنده باد شاهنشاه ایران زنده باد ملت ایران در عمارت ساهانتی که به محل انعقاد این مجلس نزدیک است پیچیده شاه ناخوش

مقدمهات بلوا و عزل عین الدوله

احوال را خشنود و ولیمهد جوان بیعقیده باین اوضاع را بادر باریان مستبد شکسته خاطر میسازد و مجلس نزدیک غروب آفتاب ختم میشود.

فردای آنروز آقایان علماء حضور شاه میروند و بقیه متحصنین سفارت انگلیس هم از تحصن بیرون میآیند باین ترتیب که آقا سید عبداللہ بهیانی و بعضی دیگر از آقایان میروند در ب سفارتخانه می نشینند تا مردم همه بیرون میروند بعد از آن آقایان علماء بحضور شاه رفته خوشحال مراجعت نموده مشغول دید و بازدید و در مقام رونق دادن بازار ریاست خود بر میآیند و اجزای آنها وقایع حادثه را برای جلب منفعت وسیله دانسته بانجام خیالات خود میپردازند و مجلس خواهی را عنوان هر کار قرار داده عوام هم امیدوارند بدست ایشان قانون عدل و داد نوشته و اجرا گردد.

چون طمعکاران و ریاست طلبان با عقاید آزادیخواهان در باطن مخالفت دارند و نگارنده را هم یکی از آنها میدانند پس از حصول موفقیت ظاهری در صدد آزار من برآمده اشخاص پست را بهتاکمی نمودن از من واداشته اعلانها نوشته بدرو دیوار میچسبانند و جز اطفای نابره حسادت خود نتیجه نمیگیرند.

فصل نهم

مقدمات مجلس شورایی ملی و مرگ شاه

آزادیخواهان در مرحله دوم تأسیس حکومت ملی باز مورد حمله میشوند چه مستبدین میخواهند در این مرحله هم مبارزه نموده نگذارند نظامنامه انتخابات بصورتی نوشته شود که اساس دولت تغییر نماید بلکه مجلس شورای دولتی تأسیس گردد و در اینکار بعضی از روحانیان بظاهر طرفدار مشروطه را با خود همراه مینمایند آزادیخواهان بمحض گرفتن دستخط مشروطیت جمعی از اشخاص مطلع مانند صنیع الدوله و مخبر السلطنه و مشیر الملک و محشم السلطنه را واداشته بعضی از نظامنامه‌های انتخابات ملل دیگر را ترجمه و جرح و تعدیل کرده نظامنامه انتخاباتی ترتیب میدهند و بیفاصله جمعی از رجال دولت و ملت را دعوت کرده آن نظامنامه را میخوانند ولی اینکار بدو اشکال بر میخورد یکی از طرف رؤسای روحانی و دیگر از جانب رجال مستبد درباری که ولیعهد باطناً در رأس آنها واقع است و نمیخواهد بگذارد سلطنتی را که برای در آغوش گرفتنش روز بلکه ساعت شماری میکند محدود بگردد این هر دو دسته بنظامنامه‌ای که از طرف آزادیخواهان بدست رجال مطلع نوشته شده اعتراض دارند و نقطه نظر هر یک از آنها چیز دیگر است نقطه نظر روحانیان این است که از بایبهای ناصرالدینشاهی یعنی منور الافکاران ملت یعنی تجددخواهان و بی اعتقادان بروحانی نمایان و بخلافات گرچه مسلمان حقیقی بوده باشند کسی داخل مجلس نشود زیرا دخول آنها را در مجلس برای ریاست خود مضر میدانند و از شرائطی که برای منتخب و منتخب نموده اند و بالاخره هم جزو نظامنامه میشود و هم از مسئله طراز اول که در جای خود خواهید خواند نکته‌ای را که ذکر شد تصدیق خواهید کرد و اما نقطه نظر رجال مستبد در مخالفت با نظامنامه حاضر شده دو چیز است یکی آنکه قوای مملکت فقط در تحت اراده پادشاه

مقدمهات مجلس شورایی و مرگ شاه

بوده باشد و تجزیه نگردد دیگر آنکه روحانیون نفوذی در مجلس حاصل نمایند یا کمتر حاصل کنند و در این قسمت توافق نظر مابین آنها و آزادی خواهان حاصل است.

بالجمله نظامنامه در مجلس مرکب از رجال و روحانیان و تجار خوانده میشود و روحانیان به بعضی از مطالب آن اعتراض مینمایند و میخواهند نظامنامه را برده در آن نظر و تأمل نموده اصلاحات بنمایند کسانی که ملتفت مطلب هستند راضی نشده نمیکذارند نظامنامه نزد آقایان بماند آقایان هم بخیال میافتند بدستکاری بعضی از فرنگی مآبان نظامنامه انتخابی ترتیب بدهند قسمتهایی را که باید از نظامنامه‌های خارج بگیرند گرفته قسمتهای دینی و وطنی آنرا هم بطوریکه بامقاصد آنها وفق بدهند تنظیم نموده امضای آنرا بدولت تحمیل نمایند از یکطرف در باریان مخالف از قبیل شعاع السلطنه پسر شاه و امیر بهادر جنگ و غیره نظامنامه آزادیخواهان را خوانده بر مشیرالملک اعتراض میکنند که چرا نظامنامه را بآنها نشان نداده در مجلس علماء و تجار و غیره قرائت نموده است زیرا که آنها در نظر دارند نظامنامه بصورتی نوشته شود که عنوان سلطنت را تغییر ندهد و بالاخره آنها نیز در نظامنامه مزبور تصرفاتی کرده بمیل خود چیزی مرتب میسازند و برای اسکت مردم و قبولانیدن نظامنامه خود آقا سید عبدالله را نزد شاه دعوت کرده او را راضی میکنند و خشنود بر میگرددند نظامنامه تصرف شده را هم باو میدهند که بصردم ارائه داده بهمه بقبولاند.

از اینطرف ملیون و آزادیخواهان مخصوصاً آقا سید محمد طباطبائی از تنها رفتن آقا سید عبدالله بحضور شاه ظنین شده از او دلنگس میگردند خاصه که نظامنامه تصرف شده را هم همراه خود آورده است و بمردم ارائه میدهند بیکسی روز مردم از آقایی بهجهانی بینهایت بدگویی کرده در خانه او اجتماع مینمایند و او را مجبور میسازند از راه ناصوابی که میرود باز گشته با درباریان موافقت نمایند و و امیدارند شرحی بصدر اعظم بنویسد که ملت این نظامنامه را قبول نمیکند یعنی در باریان مخالف بدانند تنها راضی شدن من کافی نیست و از این اقدام که نموده‌اند

فصل نهم

نتیجه گرفته نشده است صدر اعظم جواب میدهد حالا که مردم قبول نمیکند هر طور خودشان میخواهند نوشته بفرستند تا امضاء شود اینجا باز تجار بمیان افتاده همان نظامنامه را که آزادیخواهان نوشته اند با اندکی تغییر حاضر کرده روز جلسه عمومی خوانده میشود و این روز دهم ماه رجب ۱۳۲۴ است و هم جلسه عمومی در هفته دوروز در مدرسه نظام تشکیل میشود روحانیان موافق و رجال و اعیان و تجار و کسبه جمع میشوند و خلاصه مذاکرات که شده در ملاء عام گفته میشود همه گوش میدهند و کسی هم بخواهد صحبتی بدارد مانع نمیشوند و در واقع يك مجلس آزاد ملی است و هم در این جلسه نظامنامه‌ای که جمعی از فرنگی‌ها بان باتفاق اولاد طباطبائی نوشته‌اند خوانده میشود و محل اعتنا واقع میگردد و هم در این جلسه در باب ارزان شدن قیمت نان و گوشت آقایان مخصوصاً آقا سید عبدالله نطق مفصلی کرده ضمناً خود را تبرئه مینماید که بارجال استبداد موافقتی نداشته است قدری مردم را زام میکند و مجلس ختم میشود.

روز دوشنبه سیزدهم رجب باز مجلس منعقد میشود و نظامنامه‌ای که در مجالس خصوصی نوشته شده خوانده میشود و همه قبول میکنند و میرزا شفیع خان مستشار الملك گرانگی که نماینده دولت است در این جلسات نظامنامه را میرد صبح شاه برساند و برای روز پنجشنبه شانزدهم رجب حاضر نماید روز پنجشنبه شانزدهم مردم جمع میشوند و بانتظار رسیدن نظامنامه میشینند نزدیک غروب آفتاب مستشار الملك آمده خبر می‌آورد که نظامنامه صبح نشد از پیش هم خبر رسیده بود که درباریان شاه را مانع شدند که نظامنامه را امضاء نمایند بمحض رسیدن این خبر مردم بهیجان آمده نسبت بمخالفین سخت بدگویی مینمایند و جمعی از همانجا مجدداً سفارت انگلیس رفته تحصن می‌جویند و تصمیم گرفته میشود روز شنبه بازار را باز نکنند تا وقتی که بمقصد خود برسند مخالفین از این هیاهو ترسناک شده نظامنامه را صبح شاه میرسانند و روز دو شنبه هیجدهم رجب ۱۳۲۴ باز مجلس منعقد شده صدر اعظم و نایب السلطنه و جمعی از رجال دولت در مجلس حاضر میشوند و از طرف دولت نظامنامه موشح بدستخط همایون

مقدمات مجلس شورای ملی و مرگ شاه

خوانده میشود روز یکشنبه بازارها باز شده نظامنامه انتخابات چاپ گشته بدست مردم داده میشود و از طرف دولت مهدیقلیخان مخبرالسلطنه بنظارت انتخابات طهران معین میگردد و از هر طبقه از طبقات خلق چند نفر معرف تعیین گشته در مجلس انتخابات حاضر میشوند و همه روز در مدرسه نظام مجلس انتخابات منعقد است جمعی بانتخاب صنفی از روی صحت و بعضی با سبابچینی و تقلب منتخب میگرددند و اکثریت با کسانی است که بصحت انتخاب شده اند.

نگارنده غالباً پهلوی دست مخبرالسلطنه نشسته ام میبینم در قبول تعرفه هاچندان دقت نمینماید بر او اعتراض میکنم آهسته میگوید بهتر این است پیش از آنکه شاه آخر نفس را بکشد این توب صدای نماید چونکه شاعت بساعت حال مزاحی شاه بدتر میشود و امیدی بطول حیات او نیست خلاصه تا روز چهاردهم شعبان پنجاه و چند نفر در طهران انتخاب میشوند و قرار است روز پانزدهم شعبان که عید مولود صاحب الزمان است روز افتتاح رسمی مجلس شورا باشد ولی بدو ملاحظه تأخیر میشود یکی بملاحظه تمام نشدن انتخابات و دیگر آنکه روز افتتاح مجلس عید مخصوص باشد و با عید مذهبی تداخل نشود از این جهت افتتاح رسمی مجلس روز یکشنبه هیجدهم شهر شعبان هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴) مقرر میگردد که در آن روز بر حسب دعوت رسمی که از طرف مشیرالدوله صدر اعظم شده مجلسی در عمارت سلطنتی در اطاق برلیان باغ گلستان منعقد و سلام عام برسم اعیاد بزرگ برپا میشود تمام دوائر دولتی و سفرای خارج بالباس رسمی حاضر میشوند جمعی از علماء و تجار و اعیان حضور بهم میرسانند صندلی شاه رادر وسط اطاق روبروی باغ گلستان گذارده اند علماء یکطرف مینشینند سفرا طرف دیگر میایستند و شاهزادگان و وزراء طرف دیگر.

شاه ورود میکند مانند مرده متحرک او را بزحمت میآورند روی صندلی سلام مینشانند و این آخر کرسی نشینی او است بعد از بجا آوردن مراسم و موسیک سلام که با حضور علمایزده میشود و خطبه و غیره شاه با صدای بسیار ضعیف که نگارنده و بعضی که نزدیک نشسته اند میشنویم میگوید ده سال است آرزوی این روز را داشتم الحمدلله که بمقصد خود

فصل نهم

رسیدم علماء دعا می کنند شاه پاکتی را که بدست صدراعظم است باز عیله شدید بدست گرفته بدست نظام الملك که مخاطب سلام است و پیش رو ایستاده می دهد و می گوید این نطق ها است بخوان نظام الملك ورقه را از پاکت در آورده صورت نطق شاه را می خواند نطق شاه که خوانده شد مجلس پایان می یابد شاه را می برند سفراء روانه می شوند علماء می روند در یکی از عمارت های دربار می نشینند نائب السلطنه و صدراعظم و وزیر دربار و جمعی از رجال دولت موافق و مخالف آنجا جمع می شوند خطابه های تبریک آمیز خوانده می شود و مجلس منقضی گشته از همان ساعت و کلاء می روند بمدرسه نظام در اطاق موقتی مجلس نشسته بانتخاب رئیس و مذاکرات لازم می پردازند و بموجب نظامنامه در دفعه اول اکثریت و کلاهی طهران برای مذاکره کافی است و رسمیت دارد در شب همان روز نگارنده لوحه های با خط نستعلیق جلی نوشته شده حاضر کرده خود بمدرسه نظام برده پولی بقر او لها داده در را می گشایند و همراهی می کنند لوحه ها در سر اطاقها نصب می شود اطاق مجلس اطاق دفتر - اطاق پذیرائی و غیره صبح که مردم می آیند خوشحال می شوند بی آنکه بدانند کار کیست و هنوز آن لوحه ها در انبار مجلس باقی مانده است.

خلاصه از آنروز ببعده بیشتر ایام مجلس منعقد است نظامنامه اساسی مجلس را می نویسند مذاکرات لازم را می کنند و انتظار ورود و کلاهی ولایات و سعدالدوله را دارند (سعدالدوله میرزا جوادخان پیرمرد شصت ساله از دانشمندان عصر است سالها در سلك مأمورین وزارت خارجه خدمت نموده و مدت ها بسمت وزیر مختاری در ممالك خارجه بوده مدتی وزارت تجارت را داشته و تأسیسات خوب در آن وزارتخانه نموده مدتی است که بواسطه ضدیت عین الدوله با او بوضع ناشایست از طهران بیزد تبعید شده و بالاخره در بیزد قصد کشتن او را داشته اند او ناچار شده بتلگرافخانه انگلیس پناه برده تا موقع عزل عین الدوله در آن تلگرافخانه متحصن بوده است اینك از طرف ملت بوکالت مجلس انتخاب شده و انتظار ورودش را دارند) و هم در این مقام از روزنامه مجلس و بی اعتدالی که در اینکار برهن می شود چیزی بنویسم تا خوانندگان از اخلاق مردم زمان ما بیشتر آگاه شوند .

مقدمات مجلس شورای ملی و مرگ شاه

مدتی است نگارنده و جمعی از معارفخواهان در صدد هستیم روزنامه مفیدی دایر نموده از اینراه هم خدمتی بوطن نموده باشیم در ماه رجب هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴) خیال من در این باب قوت گرفته بامشیر الملک صحبت میدارم او هم همراهی میکند و چون اجازه تأسیس روزنامه را شخص شاه باید بدهد قرار میشود شماره اول آنرا نوشته بفرستم بنظر شاه برسانند و اجازه بگیرند بنظر آوردم که اسمش را مجلس بگذارم باین مناسبت که چون مجلس ملی دایر میشود این روزنامه هم بنمایندگان بسی اطلاع ملت دستور بدهد و هم اخبار مجلس را منتشر سازد شماره اول را نوشته میروم منزل مخبر السلطنه تا در خصوص روزنامه با او صحبت بدارم میگوید خوب است اسمش را المجلس بگذاریم روزنامه را در آورده نشان میدهم از توافق نظری که حاصل شده حیرت میکند و وعده میدهد در این روزنامه شرکت نماید و هم بعضی از رجال تجدد خواه وعده میدهند هر يك يك هزار تومان برای شرکت نمودن در این روزنامه بدهند بهر صورت روزنامه را میدهم بمشیر الملک حضور شاه میفرستد و اجازه میخواهد چند روزی میگذرد روزی بنگارنده مینویسد مدیر مسئول روزنامه را معین نمائید تا اجازه نامه صادر شود چون بملاحظات نمیخواهم بنام خودم باشد و بهمین ملاحظات چندین سال است گرفتار زحمات فوق العاده هستم دلم میخواهد از هرا راه بملت خود خدمت کرده باشم و ملاحظات می دارم که نمیتوانم هر کار را که شروع میکنم ظاهراً باسم خودم باشد در این مقام هم بادوستان مشورت نموده میگویند چون هنوز برای افراد ملت آزادی نیست و منحصر است آزادی بوکلای مجلس بهترین است روزنامه در تحت نظر هیئتی از وکلای مجلس باشد که هر چه میخواهند بنویسند برادر میگوید بهتر آنست مجلسی تشکیل بدهیم از ده نفر چند نفر آقایان مؤسسين روزنامه باشند و چند نفر از آقازادگان میگویم آقازادگان هواهای دیگر بر سر دارند و دخیل شدن آنها در اینکار رشته کار را از دست ما میگیرد جواب میدهد هرگز این تصور را ننمائید در آخرین مذاکره ملک المتکلمین وارد شده داخل صحبت میگردد و درخواست مینماید او را هم شرکتی در روزنامه مجلس بدهم سکوت میکنم چونکه باید در قبول خواهش او رضای دیگران را که دخالت

فصل نهم

دارند جلب نماید و بعد جواب بدهم ملك المتكلمين تصور میکند نمیخواستم اورا شرکت بدهم از این جهت دلتنگ میگردد از طرف دیگر برادر من میرود با آقا سید عبدالله در باب روزنامه حرف میزنند و خبر میآورد که از طرف آقا سید عبدالله آقا میرزا محسن دخیل باشد و اگر بخواهیم مدیر مسئول هم بدولت معرفی نمایم هم او باشد که با خانواده مسابقه مودت دارد نگارنده بشیر الملك مینویسم که این روزنامه در تحت نظارت هیئت خواهد بود ولی اگر لازم است نام مدیر مسئول را در اجازه نامه بنویسند. آقا میرزا محسن خواهد بود بعد از چند روز بشیر الملك دستخط شاه را بمن میدهد «باین مضمون جناب اشرف صدراعظم چون بشیرت امور دولتی و مملکتی پیوسته منظور نظر معدلت اثر ما است و طبع جراید صحیحه یکی از وسایل ترقی دولت و ملت است لهذا مقرر میفرمایم که از این تاریخ روزنامه موسوم بمجلس طبع و نشر و مقالاتیکه مفید بحال دولت و ملت است در آن مندرج گردد» این اجازه بارعایت دوشروط که لازم و ملزوم صحت هر جریده است مرحمت میشود اولاً باید مدیران روزنامه باسم و رسم معین باشد و ثانیاً مدیر مذکور ملتزم شود فصولی که برخلاف مصالح عامه و مضرب حال دولت و ملت است طبع و نشر ننماید و مرتکب تهمت و افترا و غیره که موافق قوانین شرع انور مستلزم مجازات است نشود و الا بمنحکمه عدلیه جلب و مورد مؤاخذه خواهد بود و بعد از رسیدگی در صورت لزوم روزنامه هم توقیف خواهد شد ششم شهر شعبان یونتیل هزار و سیصد و بیست و چهار بعد شرحی از طرف صدراعظم بوزیر مطبوعات نوشته شده که اجازه طبع روزنامه با آقا میرزا محسن مرحمت فرمودند شما هم تصویب کنید که جاری گردد مسرور می‌شوم و میگویم ترتیب دائر کردن روز نامه را میدهم و آقا میرزا محسن هم اگر چه دخالت در کار نخواهد داشت ولی بهمینکه من اسم او را دادم نوشتند مسرور خواهد بود در آخر مجلس بشیر الملك میپرسد شما بغیر از من با دیگری هم صحبت اینکار را داشته اید میگویم خیر نسخه روزنامه نزد شما بوده است میگوید چیزی شنیده ام ولی عجلتاً محرمانه باشد میپرسم چیست میگوید دبیر حضور در صدد بوده است غیر از این دستخط دستخط مخصوصی هم از شاه باسم آقا میرزا محسن بگیرد که روزنامه

مقدمت مجلس شورای ملی و مرگ شاه

اساساً راجع باو است میگویم باور نمیکنم زیرا که آقا میرزا محسن شاید خودش هم خبر ندارد که من اسم او را نوشته‌ام چگونه در این صدد بر میآید فقط دوروز پیش در خانه ما این مذاکره شد و او هم حاضر نبود گفت پس بدانید اینکار شده است و دستخط دیگر را هم صادر کرده‌اند شاه هم تصور کرده این تأکید همان دستخط اول است که بتوسط من صادر شده و من خبردار شدم چون از اصل قضیه آگاه بودم و میدانستم ترتیب از چه قرار است کار راجع بشما است و اسم آقا میرزا محسن محض مصلحت برده شده آنهم نزد صدراعظم نه نزد شاه گفتم عجلتاً آن دستخط توقیف باشد تا من شما را ملاقات کنم و تعجب کردم که اگر لازم بود دستخطی هم از شاه باسم آقا میرزا محسن باشد خود شما بمن اطلاع میدادید آنطور دستخط صادر میکردم حالا این ترتیب که بی خبر من آن اقدام شده جای تعجب است بدیهی است مشیرالملک حق دارد دلتنگ شود که منشی حضور شاه بی اطلاع صدراعظم و مشیرالملک در کاری که مستقیماً آنها دخالت داشته‌اند دخالت کند و دستخط صادر نماید میگویم من اطلاع ندارم البته غرضی داخل اینکار شده است باید فهمید چیست دنبال میکنم و خبر میدهم که این طراری را دی کرده است از آنجاییرون آمده بملک المتکلمین و برادرم بشارت صدور دستخط شاه را میدهم اظهار مسرت میکنند من محرمانه با آنها مذاکره میکنم که طراری رفته است دبیر حضور را دیده بی اطلاع مشیرالملک دستخطی از شاه باسم آقا میرزا محسن صادر کرده است هرچه فکر میکنم کار کیست نمیدانم ملک میگوید غریب است و اظهار مسرت مینماید میرسد حالا آن دستخط چه شده میگویم سپردیم توقیف باشد بمحض شنیدن این حرف در فکر فرو میرود بطوریکه معلوم میشود کار خودش بوده است میگویم مولانا مبادا کار شما باشد زیرا در مجلس مذاکره پرریوز غیر از برادرم و شما کسی نبود میسند نمیتواند انکار کند و اگر امشب هم انکار کند فردا معلوم خواهد شد میگوید بلی من کردم میپرسم برای چه جواب میدهد آنروز خواستم شریک شوم - را شرکت ندادید منم رفتم این ترتیب را کردم تا خدمتی بآقا میرزا محسن شده باشد و او مرا شریک کند میگویم روزنامه مال من است بردن نام دیگری بنا بر مصلحتی بوده است که میان ما مقرر شده دستخط آنرا که من صادر کرده‌ام شماره اولش

فصل نهم

را من نوشته‌ام و حالا باید من خود تأسیس شرکت نمایم اینکار که شما کرده‌اید مخالف شرع و عرف و انصاف بوده است ملك ميرود من شرح واقعه را بمشیر الملك مینویسم و همانشب هم بیرادرم میگویم دیدی بمحض اینکه اسم آنها را آوردم چنین تقلب ظاهری با ما نمودند اظهار خجلت نموده میگوید گمان میکنم آقا میرزا محسن خود بیخبر باشد و اینکار را ملك المتكلمین بی اطلاع او نموده باشد میگویم باور ندارم هرچه شده است با اطلاع همه آنها بوده است که چون دیده‌اند اینکار را من میکنم و آنها باید تبعیت داشته باشند این تدبیر را نموده‌اند که خود را اصالت داده و دست ما را کوتاه نمایند و افسوس میخورم که اینکار مهم هم خراب شد فردای آنروز آقا میرزا محسن می‌آید و میگوید ملك بی اطلاع من اینکار را کرده است اما معلوم است که دروغ میگوید صحبت زیاد میشود و اظهار میکند که روزنامه مال شماست من حقی ندارم آن دستخط را که آوردند میدهم بشما میگویم پایه اینکار از محور خود خارج شد و رفقای شما تصور کردند يك فایده مالی در اینکار هست خواستند که فایده اینکار را هم مثل باقی کارها بخود اختصاص بدهند خلاصه هرچه اصرار میکنند که من شريك باشم و کمکهای قلمی بآنها بدهم چون میدانم فایده ندارد قبول نمیکنم آنها هم تعرض مرا مفتنم شمرده میروند دستخط دوم را گرفته روزنامه مهملی دایر میکنند رفقای منم که قرار بود شريك اینکار باشند و خرج روزنامه را بدهند و مساعدت قلمی هم بنمایند منصرف میشوند آقا زادگان چندی با هم کار میکنند و بعد از آنکه در شماره اول روزنامه اسم آقا میرزا محسن نوشته شد و شهوت تمام گشت قراردادی با میرزا محمد صادق طباطبائی داده مدیری روزنامه را باو واگذار میکنند و روزنامه مضاف بمجلس بصورتیکه اسباب انزجار خاطر آزادیخواهان است تأسیس میشود در صورتیکه من میخواستم بدستداری جمعی از دانشمندان که مخیر السلطنه و مشیر الملك هم جزو آنها هستند روزنامه موصوف بمجلس دایر کنم و مجلس را از روی آنروزنامه تصحیح نمایم خلاصه نگارنده دستخط شاه را ضبط کرده و خلطه و آمیزش خود را با آن جمع بعد از این واقعه قطع نموده آنها را بخیال خود میگذارم بعد معلوم میشود این اقدام آقا زادگان

مقدمات مجلس شورای ملی و مرگ شاه

برای مصلحتی راجع بداره خودشان بوده است زیرا که دانسته بودند اولاد شیخ فضل الله با نگارنده آمد و شد دارند و آنها با اینکه با شیخ فضل الله صلح کرده اند نمیخواهند با او و با خانواده اش راه بروند و من از این مطلب بیخبر بوده ام و دیگر آنکه میدانستند من در روزنامه مدح و منقبت بیجا از کسی نخواهم نوشت و نمیگذارم کسی بنویسد و هم روزنامه را معرکه خیالات شخصیه کسی قرار نخواهم داد در صورتیکه آنها میخواهند هرچه میخواهند نوشته شود و هرچه نمیخواهند نوشته نشود و روزنامه مجلس هم یکی از اسباب دخل و توسعه ریاست آنها بوده باشد بهر حال این اغراض همه مخلوط شده و آقامیرزا محسن و اولاد آقا سید عبدالله و آقا میرزا محمدصادق فاش حق مرا غصب کرده هیچ بروی بزرگواری خود نمیآوردند بعد از اینواقعه من از خانواده آقا سید عبدالله مکدر میشوم و با آنها متارکه میکنم در اینحال شیخ فضل الله مطلع میشود و میفهمد نگارنده خواسته ام پسر او را شریک کنم و آنها باین جهت با من مخالفت کرده اند بر اظهار مهربانی خود بمن میافزاید.

شیخ میخواهد مرا جلب نماید و تصور میکند در فراهم کردن اسبابی که نتیجه اش ریاست کامل آقا سید عبدالله شده وجود مرا مدخلیت بوده است و هم اظهار میکند که روزنامه می دایر کنند من هم دخیل باشم و در باطن آنها را کمک نمایم اگرچه من از خانواده آقا سید عبدالله رنجش دارم ولی بدوستی شیخ فضل الله هم اطمینان ندارم و بعلاوه دوست نمیدارم تابع خیالات هیچیک از آنها باشم آنها هر يك در خط تکمیل ریاست خود هستند و دنبال مداخل من در خط استقبال سعادت آتی وطن میباشم و وجود همه آنها را با خیالات شخصی که دارند مضر میدانم و هم ملتفت هستم که آقا سید عبدالله اگر بداند من رابطه مخفی با شیخ دارم شاید علناً با من معارضه کند و حالا باین مقامی که یافته است لزومی ندارد من او را با خود طرف نمایم در صورتیکه بهمین اندازه که در باب روزنامه اسم شرکت پسر شیخ را برده ام و یا در يك مهمانی که از آقایان کرده ام او را هم دعوت نموده ام در کارهای من از مدرسه و غیره کار شکنی میکند و برای من مدعی تراشی مینماید.

فصل نهم

برویم بر سر اوضاع مملکت :

در این ایام محمد علی میرزا ولیعهد از تبریز بطهران میآید و بواسطه کسالت مزاج شاه در کارهای مملکتی دخالت مینماید بدیهی است ولیعهد باتغییر اساس سلطنت همراه نیست چونکه جوان و قوی البنیه و با اراده است در اینصورت نمیخواهد اختیاراتی را که بزودی دارا خواهد شد محدود نمایند خصوصاً که سیاست خارجی او هم باو اجازه نمیدهد با مشروطیتی که مردم بظاهر در سفارت انگلیس بدست آورده اند موافقت نماید زیرا که او کاملاً در تحت نفوذ روسها است و معلمین روسی او افکار او را طرفدار سیاست مملکت خود پرورش داده اند و انگلیسان بهمین ملاحظه بامیلیون موافقت کرده اند که اساس سلطنت تغییر یابد و اختیارات شاه در حال نزع محدود گردد تا جانشین او دارای اختیارات نامحدود نگردد ولیعهد هم این مطلب را خوب میفهمد و هر چه نقصان داشته باشد هم معلمین روسی وی با وحانی میکند با وجود این وقتی بطهران میرسد و اوضاع را از نزدیک مشاهده مینماید میفهمد تیر از شمت رها شده وضدیت نمودن او با ملیونی که در میان آنها اشخاص آزادیخواه حقیقی هم یافت میشود و از یک سیاست قوی خارجی هم مدد مییابند نتیجه ندارد و ناچار است در ظاهر با ملیون آنها همراهی کند تا دست خود را بتخت و تاج برساند و برای پاره کردن این زنجیر بفرات ببال چاره جوئی نماید و نیز ولیعهد احتیاط میکند که اگر بامیلیون در گرفتن مشروطیت مخالفت نماید برادر متهور او سالارالدوله که باطناً با ملیون راه دارد موقع را مقتنم شمرده تاج سلطنت مشروطه را از کف او بر بایند و اعتنائی بشاهزاده نبودن مادر وی نشود چه این شرط که مادر ولیعهد باید شاهزاده باشد شرط ولیعهدی سلطنت مستقل بوده است و در مشروطیت لازم الرعایه نمیشود خصوصاً که شاهزاده خانم بودن مادر ولیعهد هم از مفاخر او شمرده نمیشود بلکه پسر ام الخاقان معلوم الحال بودن یکی از بزرگتر مطاعن او است بحدی که دشمنان او بواسطه سوء اخلاق مادرش و بی شباهتی خود او در قیافه به خانوادۀ سلطنت او را فرزند حقیقی مظفر الدین شاه نمیدانند ولیعهد علاوه بر این از شماع السلطنه برادر دیگرش هم که شاهزاده باهوش

مقدمات مجلس شورای ملی و مرگ شاه

عاقلی است و از دنیا بیخبر نیست ملاحظه دارد که اگر ملت از او صرف نظر کرد و زیر بار سلطنت سالارالدوله هم بواسطه دیوانگی که باو نسبت داده میشود نخواست برود تاج و تخت سلطنت مشروطه را تسلیم شعاع السلطنه نماید انگلیسان هم با او موافقت کنند و کامیاب گردد و باز اضافه میکنم بر نگرانیهای ولیعهد يك ملاحظه را و آن ملاحظه آزادیخواهان آذربایجانست که سالهاست با آنها در معنی زد و خورد کرده هم او خوب آنها را میشناسد و هم آنها ویرا نیکو شناخته و میشناسند و منتظر بهانه هستند برای کوتاه کردن دست او از تخت و تاج سلطنت خصوصاً که در ازمه اخیر بواسطه همدست شدن او با مستبدین و روحانی نمایان آذربایجان و دخالت نامشروع کردن آنها در امر ارزاق عمومی مردم آذربایجان از او سخت تنفر حاصل کرده اند و او از آذربایجان اندیشه دارد و میترسد رشته نمایندگی مردم آذربایجان در مجلس شورای ملی بدست آزادیخواهان حقیقی بیفتد و بخواهند از او انتقام بکشند بهر صورت این ملاحظه است که ولیعهد را با نهایت مخالفت که با تغییر اساس سلطنت دارد مجبور میکند در گرفتن امضای فرمان مشروطیت از پدر نیمه جانش با رجال طرفدار مشروطه مساعدت نموده بملیون وانمود کند که سعی او حکومت ملی بآنها عطا شده است اینست که در اصرار نمودن بشاه در امضای قسمت اول قانون اساسی تظاهر مینماید و بیخبران طهران را بشبهه میاندازد که او با حکومت ملی موافقت دارد ولی در عین حال رجال ملی آذربایجانی که از افکار او آگاهی دارند فریب نخورده باین تظاهرات واقعی نمیگذارند.

بالجمله ولیعهد در ظاهر با صدر اعظم و طرفداران او موافقت نموده آخرین امضای مظفرالدین شاه را که در قانون مشروطیت است صادر مینماید و بعد از چند روز مظفرالدین شاه از زحمت زندگانی خلاص شده بواسطه سلامت نفس و حسن فطرتی که دارا بوده خوش عاقبت و صاحب نام نیک میشود و سر در عمارت بهارستان که بوجه مشروع محل دائمی مجلس شورای ملی شده است بلوچه عدل مظفر که تاریخ مشروطیت

فصل نهم

است مزین می‌کردد.

مظفرالدینشاه در تاریخ ذی القعدة هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴) رحلت میکند
و از طرف ملت در تمام مملکت سوگواری پر حرارتی در مرگ او بجای آورده میشود که
نظیرش کمتر دیده شده است.

فصل دهم

سلطنت محمد علی شاه

محمد علی شاه قاجار پدرش مظفرالدین شاه مادرش ام‌الخاقان دختر میرزا تقی خان امیر کبیر بعد از وفات پدر بتخت سلطنت جلوس مینماید با هزار گونه هوا و هوس که در سر و هزار گونه آرزو که در دل دارد.

محمد علی شاه با سلطنت میرسد در بحبوحه هیجان افکار آزاد بخوانان مملکت و سیاست بازی اجانب با محدود شدن اختیارات او و مقابل بودنش با یک حکومت ملی نوری پر آشوب خالی از علم و تجربه کافی.

محمد علی شاه از ابتدای سلطنت بزرگتر همتی که دارد اینست که خود را از قید و بند مشروطیت که قهرآ اختیارات و عایدات او را هم محدود خواهد ساخت رهایی بخشد رجال مستبد دربار بهم بهمراهی کهنه پرستان از اعیان و اشراف و شاهزادگان و روحانی نمایان هر چه بتوانند او را تشویق میکنند که بساط تازه را برچیند و نگذارد تغییری در اوضاع دولت و سلطنت حاصل گردد ولیکن بدیهی است که این کار آسانی نمیباشد اگر چه بیخبر تی و کم تجربتی مجلسیان تا یک اندازه مشکلات مخالفت با مجلس را کم میکند و روز بروز بر مخالفین مجلس افزوده میشود چنانکه شرح داده خواهد شد.

محمد علی شاه با اینکه طبعاً در مخالفت با حکومت ملی محتاج بمشوق نمیباشد یعنی بقدر حاجت مشوق باطنی در وجود خودش موجود است با وجود این دو مشوق داخلی و خارجی هم او را در مخالفت نمودن با اساس مشروطیت ترغیب مینماید اما خارجی همانست که در اواخر فصل نهم اشاره رفت که نظر بساختلاف شدید روس و

هصل دهم

انگلیس در انتخاب حکومت ملی بتقویت انگلیسان روسهاسخت رنجیده خاطر شده اند و بواسطه دستهای خود که در اطراف شاه دارند که از همه معتبرتر شاپشال نام است که معلم زبان روسی شاه است دقیقه‌ئی دراغواء نمودن شاه برضد مشروطیت فروگذار



محمدعلی شاه

نماینند و بطور کلی باو دستور میدهند که در ظاهر با مجلسیان ممانعت نماید و در باطن عملیات قانونی آنها را بی اجرا بگذارد و در انقلاب بلاد واغتشاش حواس ملیون

سلطنت منتهی شاه

بهر وسیله که ممکن باشد کوتاهی نکند تا موقعی که بشود انگلیسها را قانع کرده حمایت خود را از ملیون سلب نمایند و در تغییر اساس حکومت ملی نروس ایران رضایت داده مقصود شاه حاصل گردد.

و اما انگلیسان مقصود عمده‌ای که در مساعدت با تبدیل اساس حکومت داشته‌اند دوجیز بوده است یکی مقدمه و دیگری ذی‌المقدمه اما مقدمه چنانکه در فصل پیش نگارش یافته آنکه محمد علیمیرزای ولیعهد بارو با بط خصوصی که باروس دارد و ممکن است بمحض رسیدن به سلطنت امتیازاتی سرّاً بروسها بدهد که برای سیاست انگلیس بی نهایت خطرناک باشد در اینصورت باید پیش از رسیدن او به سلطنت اختیارات او محدود گردد این مقدمه را حاصل کرده بمقصد خود رسیده اند اما ذی‌المقدمه بواسطه مایوس شدن روسها از اینکه بوسیله دوستی باشاه بمقاصد خود برسند حاضر گردند با انگلیس راجع بایران و تبت و نقاط دیگر که لازم میدانند معاهده تازه‌ای ببندند پس از فراغت از انجام مقدمه بیفاصله بگرفتن ذی‌المقدمه اقدام نموده بزودی موفق میگرددند کار معاهده را انجام بدهند و روسها هم بشاه امیدواری میدهند که پس از اتمام کار معاهده محذور برهمزدن اساس مشروطیت ایران ضعیف خواهد شد بالجمله معاهده هزارو نهصد و هفت مسیحی روس و انگلیس راجع باین مملکت یکی از ضربتهای شدید است که نظیر آن در عمر طولانی ایران کمتر بر فرق آورسیده است.

معاهده ۱۹۰۷ یک قسمت ظاهری دارد و یک قسمت مخفی در قسمت ظاهری ایران سه منطقه تقسیم شده :

منطقه نفوذ روس - منطقه نفوذ انگلیس - منطقه بیطرف

منطقه نفوذ روس شامل تمام شمال شرقی و غربی ایرانست طهران و همدان و کرمانشاهانهم مشمول این منطقه میباشد که راه خانیقین - بغداد - طهران نیز در این قسمت افتاده .

منطقه نفوذ انگلیس شامل نقاط جنوبی مملکت است که تمام خاکی خوزستان را دربردارد منطقه بیطرف باقیمانده مملکت است بشکل دهلیزی که بعضی از نقاط آن

فصل دهم

تنگتر و بعضی فراختر میباشد قسمت وسط را اسماً بیطرف گذاشته اند برای سلطنت ایران و برای اینکه فاصله می بوده باشد میان دو منطقه نفوذ دورقیب و اینکه چرا منطقه نفوذ روس از حیث مسافت چند برابر منطقه نفوذ انگلیس شده دلیل متعدد دارد اول آنکه انگلیسان روسها را فریب داده باشند که منطقه نفوذ آنها مساحت سه برابر منطقه نفوذ خودشان میباشد در صورتیکه با وجود پایتخت بودن طهران در غیر نقاط سرحدی و ولایات شمالی روسها چه نفوذی میتوانند داشته باشند که انگلیسان آن نفوذ را دارا نباشند .

ثانیاً انگلیسان میخواستند راه خاقین - کرمانشاه - همدان - طهران در منطقه بیطرف نباشد که بواسطه نزدیک شدن سیاست آلمان یمغرب ایران بسبب راه آهن بغداد - حلب - استانبول دولت ایران نتواند این راه را بآلمانها بدهد چونکه مذاکره هست که آلمان راه آهن بغداد را بطهران بیاورد در اینصورت اگر میخواست منطقه نفوذ خود را بدرجه می وسعت بدهد که شامل راه خاقین همدان طهران هم بشود روسها زیر بار نمیرفتند و بعلاوه توسعه بیفائده می بود برای او خصوصاً که در موقع عقد این معاهده دولت انگلیس از حکومت هند (چنانکه از یکی از سیاسیون لندن شنیده شده) می پرسد اگر از راه ایران حمله به هندوستان بشود قشون هند تا کجا میتواند جلو رفته دفاع نماید حکومت هند همین منطقه نفوذ سیاسی را برای حدود لشکرکشی معین مینماید و از اینها مهمتر آنکه نقطه نظر انگلیس بعد از مسئله حفاظت هند در جنوب ایران فوائدیست که از خلیج فارس میرد که عمده آنها جلوگیری از تجاوزات آلمان و عثمانی از راه عراق عرب بدریای هنداست و هم فوائدی که از بلاد جنوبی ایران میرد که عمده آنها معادن نفت خوزستان میباشد و روز بروز بر اهمیت آنها افزوده میشود در اینصورت منطقه می که انگلیس برای خود معین کرده است تمام نظریات اقتصادی و سیاسی و سوق الجیشی را تأمین نموده لازم ندارد منطقه را وسعت داده اسباب نارضایتی روسها را فراهم نماید .

این معاهده ظاهری روس و انگلیس است در ۱۹۰۷ مسیحی که بعدها یک معاهده

سلطنت محمد علی شاه

سری راهم دربر میگیرد که در آن معاهده قسمت بیطرف ایران راهم مابین خود تقسیم نموده اند و بعد از سالها این قضیه مکشوف میگردد خلاصه عهدنامه علنی روس و انگلیس بمجلس شورای نوری مامیآید و بمجلس رد میکند با اظهار تنفر شدید از وقوع این واقعه اما نپذیرفتن مجلس عهدنامه مزبور را تأثیری در عملیات دودولت در میان خود نمینماید و مدلول آنرا در جمیع عملیات خویش رعایت مینمایند و دولتیان ایران در ادارات بیغرض سعی میکنند در مکالمات و مکاتبات چیزی که مشعر بر قبول مواد معاهده مزبور بوده باشد از آنها سرزنزند چونکه از مجلس رد شده است.

عقد معاهده روس و انگلیس و آمدن آن بمجلس نوری ایران و پذیرفته نگشتن آن دو مضرت بزرگ بمجلس میرساند و موجب خوشحالی محمد علیشاه میگردد و آن دو مضرت اینست که انگلیسها انتظار نداشتند مجلس معاهده را رد کنند و البته اینکار برخلاف انتظار موجب بدبینی آنها نسبت بمجلس و مجلسیان میشود و دیگر آنکه بواسطه عقد این معاهده انگلیس از نگرانی نفوذ روس در تمام مملکت خلاص شده دیگر حاجتی بتقویت نمودن از ملیون بر خلاف سلطنت محمد علیشاه ندارد بلکه از یکطرف میخواهد دل شاه جوان را از چنگال روس قوی پنجه در آورده بجانب خود جلب نماید و از طرف دیگر هم بیمضایقه نیست که مجلس ردکننده معاهده او گوشمالی ببیند که بلند پروازی ننماید و سستی حمایت انگلیس از ملیون و مجلس و مجلسیان قهراً موجب خشنودی شاه است که در آتیه بتواند این زنجیر را از پای خود بردارد گرچه زنجیر اسارت روس و انگلیس در تقسیم نمودن مملکت بگردن او بیفتد.

خلاصه آنکه پیش آمد سیاست خارجی ایران در ظاهر بر ضرر ملیون و بر نفع ظاهری و موقتی مخالفین مجلس که شاه در رأس آنها واقع است تمام میشود.

و اما سیاست داخلی شاه و مجلس که روز بروز کسب شدت کرده بر مخالفت باطنی شاه و یکقسمت مهم ملت با مجلس و مخالفت مجلس و ملیون با شاه و طرفداران او میشود از این قرار است اول اسباب خلف از طرف شاه و موافقین او - شاه شخصاً با مجلس و مشروطه مخالف است اطرافیان او هم این مطلب را میدانند و هر چه میتوانند در عالم

فصل دهم

مزاج کوئی و تملق سرائی که شیوه درباریانست، از اوضاع مشروطه بدگویی نموده خاطر او را بیشتر متوجه مخالفت مینمایند .

رجال درباری اکنون سه طایفه اند اول رجال دربار ناصری که در میان آنها مخالف با حکومت ملی بیش از موافق است و شاهزاده کامران میرزا عمو و پدر زن شاه در رأس آنها واقع است شاه هم از او بیش از تمام رجال دولت و خانواده سلطنت ملاحظه دارد کامران میرزا هم باین نظر مقام خویش را فوق مقام سلطنت میداند و در تمام امور طرف مشورت شاه است این شاهزاده طماع عیاش بسه جهت شاه را برضد اساس حکومت ملی تشویق مینماید اول آنکه شخصاً مستبد و دارای عقاید کهنه و ازدنیای تازه بکلی بیخبر است دوم آنکه نمیخواهد پادشاه جوان برادر زاده و داماد خود که میتواند از سلطنت او استفاده کامل بنماید بدست ملیون گرفتار و اختیارات او محدود بوده باشد سیم آنکه بصدارت میرزا نصرالله خان مشیرالدوله رضایت نداشته و ندارد چه او را کوچکتر از خود در شأن و رتبه میداند و نمیخواهد از او تمکین نماید در صورتیکه خود را حریف امین السلطان که سمت آقایی بر مشیرالدوله داشته نمیدانسته چه رسد که زیر دست مشیرالدوله واقع گردد دیگر آنکه مشیرالدوله بقوت ملت بصدارت رسیده است و طرفدار مشروطیت و افکار جدید شناخته شده نمیخواهد چنین شخصی که صدات او موجب تقویت ملیونست بر مسند صدات بوده باشد در اینصورت شاه را دائماً برضد مجلس برضد مشروطه برضد دولت و برضد شخص صدات تشویق مینماید و حرف او در وجود شاه بسیار اثر دارد دیگر از رجال دربار ناصری هم از قبیل مشیر السلطنه - مجدالدوله - اقبالالدوله و امثال آنها خود را بکامران میرزا بسته معناً در مخالفت با ملیون او را تقویت مینمایند طایفه دوم از رجال درباری درباریان مظفرالدینشاه هستند از قبیل عینالدوله و امیر بهادر جنگ - حاجب الدوله - امیرخان سردار و امثال اینها که اساساً در زمان مظفرالدینشاه مخالف مشروطه بوده اند اکنون هم تغییر عقیده نداده اند و در مخالفت با این اساس و تقرب جستن بشاه در اظهار مخالفت با ملیون امت مستقلی هستند .

طایفه سوم درباریان و خلوتیان شخصی محمد علیشاه میباشد که از هر نقطه نظر

سلطنت محمد علی شاه

باشد در عالم چاکری با آنچه ولینعت آنها با آن مخالف است موافق نمیشاند بعلاوه از استبداد و طمعکاری ذاتی که دشمن بزرگ قانون طلبی است .

پس تمام رجال قدیم و جدید دربار باستثنای کمی از رجال عالم تجدد خواه که در میان هریک از این سه طایفه وجود دارند و با ملیون سرراً یا علناً موافقت میکنند بر ضد اساس حکومت ملی هستند و هریک بهر عنوان و بهر وسیله گرچه بتوسط رنهای حرمسرای کامرانی و حرم شاهی باشد در ترغیب نمودن شاه بمخالفت با مجلس کوتاهی ندارند در میان رجال ناصری یکنفر پیش افتاده و خود را بشاه نزدیک نموده وعده های مسرت آمیز بشاه میدهد و از جمله وعده ها یکی جلب کردن قلب ملیون است بطرف خود و حاضر نمودن رؤساء و کارکنان آنها بحسن موافقت با شاه و برهم زدن اساس مشروطیت بدست خود آنجماعت و آن شخص غلام حسین خان غناری وزیر مخصوص است . اکنون لازم است یک مرکز مخالفت مهم دیگر را که تأثیر آن در تشویق شاه بر ضد ملیون کمتر از تأثیر مخالفت سه طایفه مزبور از رجال دولت نیست در مد نظر بگیریم .

آن مرکز مهم هیئت روحانیان و روحانی نمایان مخالف مشروطیت و یا مخالف روحانیان موافق مشروطیت میباشد که در رأس آنها چنانکه از پیش خوانده اید حاج شیخ فضل الله نوری و جمعی دیگر از قبیل سید علی آقای بزدی که طرف توجه شاه و حرمسرای او است و از تبریز بطهران آمده در دربار مقام و نفوذی دارد میباشد و در ولایات حتی در عتبات عالیات یک یا چند تن از روحانیان و روحانی نمایان بر ضد روحانیان موافق مشروطیت خود را باشاه مربوط ساخته در همه جا زبان مستبدین گشته اند .

شاه در میان تمام تکیه گاههای داخلی خود باین هیئت بیشتر تکیه داده تصور میکند این هیئت میتواند مشروطه را نا مشروع بخواند و از راه دیانت و اسلامیت آنرا لغو سازند شیخ نوری و تابعین او در ظاهر با آقایان بهبهانی و طباطبائی صلح کرده اظهار مشروطه خواهی میکنند ولیکن چون آنها او را بیازی نمیگیرند و راههای استفاده مادی را بروی او و همراهانش مینندند به مخالفت باطلی خود مداومت میدهد و از تشویق

فصل دهم

نمودن شاه و درباریان مستبد بمخالفت بامشروطه باطناً دقیقه‌ئی فروگذارنمینماید .

در فصل نهم اشاره شد که شیخ نوری بانگارانده طرح الفت میریزد با وجود ضدیتی که سالها با خانواده ما داشته است در این موقع از نگارانده تقاضای يك ملاقات خصوصی و محرمانه مینماید این ملاقات حاصل میگردد اگر چه در بازگشت آقایان از قم که باستقبال آنها در کهریزك سه فرسخی طهران رفته ام شیخ را هم اتفاقاً ملاقات کرده با هم صحبتهای مهرآمیز نموده ایم ولی این ملاقات که چند ساعت طول میکشد و غیر از یکی از پسران او احدی بر آن آگاه نیست و از هم در مجلس حاضر نمیشد در حقیقت اول مجلس ملاقات خصوصی است که با شیخ مینمایم شیخ نوری سالها در مجلس خصوصی نسبت بخانواده ما بدگو بوده است و میدانند من رنجش قلبی از او دارم در این وقت خجالت خود را از گذشته ها باین بیان اظهار مینماید عادت مردم روزگار اینست هر کس را دیدند میخواهد ترقی نماید و مقامی حاصل کند بهر عنوان باشد او را متهم ساخته بر سرش میزنند که سر بلند ننماید او را تصدیق کرده داخل صحبت میشویم

نگارنده خلوص نیت خود را در خدمات ملی از معارف پروری و مشروطه خواهی با شواهدی که دارد بیان مینماید همه را تصدیق و اظهار هم اعتقادی کرده میگوید من حالا دانسته ام که اگر مشروطه نباشیم از شر اجانب محفوظ نخواهیم ماند اما چیزی که هست این است که رفیقمان (مرادش آقا سید عبدالله بهبهانی است) اینکار را وسیله دخل قرارداد در بردن مال مردم بی اعتدالی مینماید و هیچ قسم نمیشود از او جلوگیری کرد میگویم تقصیر بر شما است شما که وضعتان محفوظ تر است اگر با مجلس و مشروطه موافقت میکردید او اینقدر خود را جلو نمیانداخت شما دور رفتید او هم میدان را خالی دیده هر کار میخواهد میکند میگوید صحیح است ولی از اول این حرفها در میان نبود معارضه در مطالب شخصی بود آنها هم مقهور شدند نمیدانم این مطالب از کجا بآنها القاء شد که گرفتند و پیش افتادند مردم هم اقبال کردند حالا آنها سوار کار شده هیچکس را رعایت نمیکند از انتخاب و کلای مجلس صحبت بمیان میآید میگوید و کلای خوب انتخاب شده اند جواب میدهم اول کار است در این نوبت بهتر از این

سلطنت محمد علی شاه

ممکن نبود بعد خوب خواهد شد شاید شنیده باشید شاعری در هجو مجلسیان این دوییت را گفته است.

در سال هزار و سیصد و بیست و چهار
گفتم بمدیر کیست اعضاء گفتا
شد مجلس معدلت بطهران پادار
موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار
و من در جواب او گفته ام:

دیدم و کلای مجلس ملسی را
در پاسخ این سخن بگفتم که عجب
موش و بقر و پلنگ گردند و کیل
امروز همین است و جز این نیست ولی
کرده است یکی تخطئه باین گفتار
نبود اگر این کسان شدند مختار
از جانب گرگ و سگ و خوک و گفتار
زین چارچو بگذری نهنگ آید و هار
شیخ از شنیدن این بیانات اظهار بشاشت نموده انتقاد و جواب آن هر دو را در
کتابچه خود ثبت مینماید.

شیخ در آخر مجلس از نگارنده تقاضا میکند بادوستان آزادیخواه حقیقی خود
مذاکره کنم بلکه باوی موافقت کنند اویباید بطرف مشروطه خواهان و بهبهانی را
چنانکه همه وقت طرفدار دولتیان بوده است بحال خود بگذارند با شاه موافقت نماید
و وعده میدهد که اگر این کار صورت بگیرد نواقص کار مشروطیت را او برطرف خواهد
ساخت و روحانیان مخالف را موافق مینماید شاه را هم از ملت اطمینان داده با مجلس
و مجلسیان همراه میگردداند.

نگارنده باینکه اساساً معتقد نیست که سیاست و روحانیت بهم آمیخته بوده
باشد و دخالت روحانیان را در سیاست مخالف صلاح مملکت میدانم و هم این حسن طلب
را ساده و بی آرایش نمیدانم چون باو وعده میدهم بادوستان صحبت بدارم با بعضی
از خواص گفتگو میکنم و روی مساعدتی نشان نمیدهند با اینحال با او متارکه
نکرده در هر موقع هر چه صلاح او بوده باشد و با مصلحت مملکت هم مخالف نباشد
باو میگویم.

شیخ و همراهانش دنباله صلح ظاهری را بارقبای خود ترك نکرده بظاهر با آنها

فصل دهم

آمد و رفت دارد بمجلس هم میآید و با مجلسیان خصوصیت مینماید و در کارهای فایده دار هم بهر وسیله هست مخصوصاً در توسط از حکام و غیره بواسطه روابط خصوصی که با شاه دارد میخواست دخالت کرده استفاده بنماید ولی حریف او آقای بهبهانی سخت مراقبت دارد که بولی بدست او نرسد و قوتی نگیرد بلکه میکوشد که او را نابود سازد و مسند ریاست شرعی و ملی را بخود اختصاص داده هر گونه استفاده مادی و معنوی بوده باشد مختص او و تابعینش بگردد این دو حریف در باطن بلکه تا یک اندازه در ظاهر با هم کشمکش دارند و سید مجلس و مشروطه را شمشیر خود ساخته با این شمشیر با حریف خود مجادله میکند.

شیخ نوری در اینوقت که مجلسیان بنگارش متمم قانون اساسی مشغولند برای نفوذ خود در مجلس بدست آورده در میان روحانیان مقدس و تجار و کسبه متدین القای شبهه میکند که ممکنست مطلبی برخلاف شرع در متمم قانون اساسی نوشته شود در اینصورت لازم است کمال مراقبت بشود و کلمه‌ای برخلاف شرع قانونیت حاصل نکند و حکومت ملی مشروع داشته باشیم و این یگانه حربه‌ایست که او در مقابل حریفان خویش و آزادیخواهان بکار میبرد تعصب مذهبی طبقات مختلف خلق هم شمشیر او را تیز مینماید و صیقل میدهد خاصه که حرف تساوی حقوق هم در کار است و در باب حدود تفاوتی که میان مسلمان و کافر در شرع اسلام هست و در بعضی مسائل مهم جزائی دیگر که محل خدشه است در مجلس صحبت میدارند و این مذاکرات هم حربه میشود بدست شیخ برای اینکه خاطر عوام متدین را از مشروطه و مجلس مکدر سازد حوزه استبدادی مرکزی هم از خدشه نمودن شیخ در کار قانون اساسی و مجلس خوشحال است و بیش از پیش بشیخ مدد حالی و مالی میدهد و ارتباط شیخ با شاه بر زیادت میگذرد آقامسید عبدالله بمطالب پی برده میفهمد حریف را خوبی بدست آورده در ظاهر اظهار مسلمانی و قدس و تقوی و حفظ ناهوس شرع و در باطن زور آزمائی و مداخله اینست که دوسه مجلس با او مذاکره میکند و میگوید در نکات شرعیه که شما در قانون اساسی در نظر دارید چه باید کرد و بالاخره شیخ صورتی مینویسد که باید این صورت یکی از

سلطنت محمد علی شاه

مواد قانون اساسی باشد حاصلش اینکه همه وقت باید يك هیئت که کمتر از پنج نفر نباشند از طراز اول علمای طهران در جزو مجلس باشند که تمام قوانین موضوعه در مجلس از نظر آنها بگذرد تا مخالف شرع انور نباشد و تعیین عدد پنج برای اینست که اگر کمتر باشد و سه نفر بنویسد شاید سه نفر دوسید و امام جمعه بشوند و او خارج گردد و اگر چهار نفر بنویسد معلوم میشود که مطلب چیست این است که عدد را پنج مینویسد که قطعاً او را شامل گردد و بموجب این ماده او نیز عضویت رسمی در مجلس داشته باشد و اولویتی که آقا سید عبدالله و آقا سید محمد برای خود در اینکار تصور میکنند باینماده از میان رفته همه همتر از و بشوند و لفظ طراز اول را مینویسد برای آنکه در درجه دوم علمای طهران اشخاص متدین تر از درجه اول هستند و بعلاوه آنها هم مانند سید جمال الدین افجه و حاج میرزا سید حسین قمی و میرزا محمد جعفر صدر العلماء و غیره در کار مشروطه پیشقدم از شیخ و امام جمعه میباشند و از حوزه اسلامی در این صورت شاید آنها عضویت حاصل کنند و باز او محروم بماند این است که بالفظ طراز اول خود را از این محذور خلاص مینماید خلاصه شیخ اینصورت را مینویسد و هر چه میخواهد در قانون اساسی بکنجاند آقا سید عبدالله در ظاهر همراهی میکند و در باطن دستور العمل میدهد که مجلسیان نپذیرند مدتی در این باب کشمکش در کار است و بالاخره شیخ بعضی از اجزای خود و بعضی از طلاب مقدس را و میدارد بنجف اشرف تلگراف کنند و از علمای نجف تصدیق این ماده را بخواهند بلکه بمساعدت آنها بتواند اینماده را بکنجاند و مقام خود را در مجلس محکم نماید باوجود این نمیتواند بزودی کاری از پیش ببرد.

شیخ که از این راه هم مأیوس شده ناچار میشود یکجبهت با حوزه استبدادی سازش نموده بقوت آنها کار خود را از پیش ببرد اینست که مراوده خود را بمجلس کم میکند و درغیاب از مجلسیان بدگوئی مینماید و با پول درباریان بحوزه خود که اسمش را در مقابل حوزه اسلامی حوزه علمیه نهاده وسعت میدهد تا یکجا منجر گردد.

فصل یازدهم

فتنه مدرسه سادات و احوال مجلس و دربار

در ماه ذی الحجه الحرام ۱۳۲۴ که اندکی از زحمات ملیون در تغییر اساس دولت آسایش حاصل میکرد نگراننده نیز در مقام برمیآید وظائف معارفی خود را انجام بدهد و از آنجمله است عید غدیر در مدرسه سادات پیش آمدها چنین اقتضا نموده که هر طرف نظر مینمایم دشمن و دشمنی میبینم و منشاء آنها بیشتر حسادت و کینه ورزی است.

مخالفین معارفی که از پیش بوده اند و اگر بر عدد آنها افزوده نگشته باشد گاسته نشده مستبدین از رجال دولت و روحانی نمایان نیز بواسطه تندروی من در امور سیاسی ضدیت حاصل نموده مشروطه چپهای طمع کار هم نمیخواهند آزاد بخوانان بی طمع را در برابر خود ببینند آقا سید عبدالله بهبهانی و آقا سید محمد طباطبائی که اکنون خود را دو شاخص ملیون میدانند هر يك بعلتهائیکه از پیش ذکر شده بانکارنده بی مهر میباشند اگر معدودی مشروطه خواه حقیقی و معارف دوست واقعی وجود داشته باشد وسبک و رویه نگارنده را پسندند در اقلیت هستند و چندان کاری از آنها ساخته نیست در اینحال تردید دارم آیا جشن مدرسه سادات را منعقد سازم یا نه خصوصاً که داخله مدرسه هم آرام نیست و آتشیهای مخالفتی از بعضی اعضای طمعکار در زیر خاکستر پنهان است.

میرزا محمود خان علاءالملک وزیر علوم اصرار دارد معمول همه ساله ترك نشود میرزا علینقی خان مستشار السلطان که یکی از معاونین مدرسه است مرا بانعقاد مجلس جشن تشویق مینماید امسال سال اول است که مدرسه سادات بهمت سلطان محمد میرزا سیف الدوله دارای خانه ملکی شده و بر اعتباراتش افزوده

فتنه مدرسه سادات و احوال مجلس و دربار

گشته علیرضا خان عضدالملک رئیس قاجاریه يك قسمت از وسایل انعقاد این مجلس را فراهم میآورد و رجال دولت و ملت و معارف طهران باین جشن دعوت میشوند جمعی از مهمانها وارد شده و بعضی در شرف وارد شدن هستند که یکدسته از اشرار طلبه نما که در مدرسه سپهسالار ناصری و دیگر مدارس منزل دارند ورود مینمایند در حالتیکه هر يك در زیر عبا چوب و چماقی پنهان دارند سید ولی الله نام از معلمین مدرسه که در ظاهر از نزدیکان نگارنده است و در باطن همدست مخالفین این جمع را رهبری نموده در مواضع مختلف مینشانند شاگردان مدرسه امتحان میدهند و گاهی خطابهائی خوانده حاضرین را سرگرم مینمایند اشخاصی که برای برهمزدن این مجلس آمده اند و از طرف معاندین نگارنده دستور العملها دارند بصدا در آمده میگویند اطفال در این مدرسه مظلوم هستند کسی بآنها ناهار نمیدهد در این زمستان رنگ آتش را ندیده اند لباس ندارند درس نمیخوانند ایها الناس اگر شما مسلمانید بفکر رفع ظلم از دزاری پیغمبر خود بوده باشید نگارنده میخواهد آنها را بنصیحت آرام کند ولی آرام نمیشوند میرزا علی اکبر خان بهمن که جوان تحصیل کرده تربیت شده است برخاسته رو بشاگردان مدرسه نموده میگوید آیا اظهارات این اشخاص صحیح است یا خیر شاگردان جواب میدهند صحیح نیست بلکه همه چیز ما مرتب است و شکایتی نداریم سید محمد معلم ریاضی مدرسه که از تربیت یافتگان همین مدرسه است برخاسته رو بشاگردان کرده میگوید شما گفتید معلمهای مدرسه همه ناراضی هستند من یکی از معلمین هستم و هیچ ناراضائی ندارم اشرار با این دو جوان طرف شده از هر گونه فحاشی نسبت بآنها دریغ نمیدارند و در ضمن نسبتهای نامشروع بنگارنده میدهند در اینحال چوبهارا از زیر عباها در آورده بقصد آزار من و کسانی که مرا حمایت میکنند از جابر میخیزند جوانهای تحصیل کرده بمدافعه قیام میکنند نگارنده میبیند فتنه بزرگ میشود باجمعی از رجال دولت که نزدیک من نشسته اند از مدرسه خارج شده دستور میدهد شاگردان را مرخص نموده مجلس را برهمزده بصدر اعظم و وزراء و بعضی از سفراء که موعودند فوراً اطلاع بدهند بمجلس جشن نیایند.

فصل یازدهم

پس از رفتن نگارنده علاء الملك وزیر علوم میرسد و میکوشد چند نفر طلبه شرور را بمجازات برسانند جوانان بعنوان حمایت از وزیر علوم اجماع کرده هریک از اشرار بچنگ جمعی از آنها افتاده آنها را تادیب میکنند و آنشب فتنه آرام میگردد فردای آنروز وزیر علوم شرح قضیه را بطور راپورت نوشته بهیئت رئیسه شورای ملی میفرستد و استعفای خود را نیز بر رئیس الوزراء تقدیم مینماید صدراعظم از جانب شاه استعفای وزیر علوم را نپذیرفته دستور میدهد اشرار را مجازات نمایند از مجلس هم بوزیر علوم نوشته میشود هر کس را مقصر میدانید سیاست نمائید و هم از طرف شاه و صدراعظم از نگارنده دلجوئی میشود از طرف دیگر طلاب شرور و جمعی از هم لباسان و هم صفتان آنها بدستوری که از هر اکر استبدادی بآنها میرسد اجماع کرده سید و آخوند عمایه ها را بگردن انداخته در کوچ، و بازار طهران صدای و اسلامه و اشریعتاه بلند نموده از هر گونه هتاکى نسبت بنگارنده دریغ نمیدارند و باین کیفیت بمنزل آقا سید عبدالله بهبهانی رفته نزد او تظلم مینمایند سیدی یکی از آنها آهسته میگوید اجماعاً بمجلس بروید و هم بخانه آقا سید محمد طباطبائی رفته او را با خود همراه نمائید اشرار بمجلس میروند کسی گوش بحرف آنها نمیدهد چونکه راپورت قضیه از پیش بمجلس داده شده بخانه طباطبائی میروند سید بدو ملاحظه بآنها روی مخالفت نشان میدهد یکی آنکه باطناً بابهبهانی صفائی ندارد و میداند تحریکات از اوست دوم آنکه از پیش بانگارنده در کار مدرسه سادات کشمکشى نموده نمیخواهد با آن سابقه دیگر در اینکار دخالت کرده باشد این است که اشرار طلبه نما را از خانه خود مأیوس بیرون مینماید بعضی از معاندین دوست نما در صدد میشوند در خانه وزیر مخصوص حاکم طهران مجلس تحقیقی منعقد گشته باین قضیه در آنجا رسیدگی شود و مقصرین در آنجا مجازات شوند ولی نگارنده تعقیب نمودن مسئله را صلاح ندانسته و باخراج نمودن یکی دو نفر از معلمین مدرسه که با مفسدین همدست یا محرك آنها شده اند قضیه را خاتمه داده آتش فتنه را فرو مینشاند .

اینك قدمی بمجلس شورای ملی گذارده بینیم مجلسیان چه میکنند چهار ماه

فتنه مدرسه سادات و احوال مجلس و دربار

است مجلس دائر شده هنوز نظامنامه داخلی آن اجرا نگشته هنوز ترتیب حرف زدن نمایندگان منظم نیست هنوز جای نشستن و کلا معین نمیشد هنوز دستور مجلس بعد را از پیش معین نمینمایند و هر کس بدلتخواه خود بیرویه هر مطلبی را بخواهد عنوان مینماید هنوز کمیسیونها منظم نیست هنوز ارتباط مجلس با وزارتخانه ها صحیح نمیشد و بالجمله مجلس هنوز وقت خود را صرف جزئیات میکند و بکارهایی که برای آنها تأسیس شده نمیرد از دلی کمیسیون مالیه مجلس تعیین و شروع بکار کرده ایکاش این کمیسیون هم بکارهایی که دست زده و میزند نمیرداخت زیرا عملیات بیرویه کمیسیون مالیه مجلس روز بروز بر قوت مستبدین و کثرت عدد آنها میافزاید و مردم را از حکومت ملی متنفر میسازد.

کمیسیون مالیه مجلس بجای هر کار قلم قطاعی بدست گرفته بر سر حقوق ارباب حقوق خط بطلان میکشد چند سال است بواسطه خالی بودن صندوق دولت باراب حقوق جزئی یا کلی چیزی نرسیده اکنون هم پولی نیست که بکسی پردازند کسی هم درصدد مطالبه برنمیآید در اینصورت لازم نیست کمیسیون مالیه باین عنوان روی دل جمع کثیر را از مجلس نورس برگرداند در صورتیکه ممکن است تا حد معینی را که مختصر مدد فقرا و بیچارگان است نه تنها قطع ننماید بلکه وسیله پرداخت آنها را فراهم کند و اگر بخواهد قلم قطع بکشد بر سر رقههای بزرگ بوده باشد که صاحبان آنها اغلب بی احتیاجند نه اینست که تصور شود نگارند طرفدار مفتخواری بوده باشم خیر بلکه روزی باید عجزه را بدار العجزه فرستاد و دیگر حقوق نداد مگر در مقابل خدمت ولی آیا امروز آروز است و آیا با وضع و محاذات کنونی مجلس شورا و حکومت ملی این اقدام مطابق مصلحت باشد جای تردید است کمیسیون مالی مجلس تیولات را هم که اغلب رجال و اعیان و روحانیون مملکت دارند قطع میکند و از این راه نیز بر مخالفین مجلس و مشروطه جمع کثیر افزوده میگردد.

عجبا رئیس قوه مجریه یعنی پادشاه وقت که در اجرای قوانین مجلس خودداری میکند قانون قطع تیول را خود باشتاب مجرا میسازد دلیلش هم واضح است چونکه

فصل یازدهم

میداند با اجرای این قانون ظاهرأ و باطنأ مجلس دچار زحمت میگردد کمیسیون بودجه مجلس در تعیین حقوق سلطنت بی آنکه رعایت نزاکت کرده قبلاً نظر شاه را جلب نماید يك كرور نقد و مقداری جنس با داره ساطنتی تخصیص میدهد شاه اعتراض میکند كه این مبلغ برای حقوق سلطنت كافی نمیباشد مجلس این اعتراض را بی جواب میگذارد .

در این ایام از طرف شاه يك دستگاه تلگراف در میدان توپخانه در دسترس عموم گذارده شده تا هر كس تظلمی داشته باشد باین وسیله تظلم خود را بمقام سلطنت برساند ارباب حقوق قطع شده و صاحبان تیول پای این دستگاه تلگراف سرا پرده بر پا نموده بشكایت از مجلس و مجلسیان تحصن میجویند ارباب حقوق جزء از سادات و اهل منبر و غیره درب خانه نقیب السادات شیرازی در معبر عام چادری بر پا کرده روز و شب در آن محل روضه خوانی مینمایند و ضمناً بر ضد مجلس و مجلسیان در موضوع قطع حقوق تظلم مینمایند بدیهی است این اقدامات مربوط است با مخالفت باطنی شاه و درباریان با حکومت ملی .

چند فوج سرباز در طهران بحال فلاکت ساختار میباشند در اینوقت در باریان آنها را بشورش نمودن تحريك کرده مطالبه حقوق مینمایند .
كامران میرزای نایب السلطنه وزیر جنگ است نه اعتنای بر وزارت جنگ دارد نه خود را مسئول مجلس و مجلسیان میداند مشروطه و حكومت ملی را استهزا میکند برادر زاده و داماد خود را كه پادشاه وقت باشد تلگگی مینماید و خود را شخص اول مملكت میشمارد .

نایب السلطنه بمشیرالدوله صدر اعظم بی اعتنای میکند و هر چه بتواند برای او كار شكنی مینماید و چون كارهای عمده دولت و مملكت بدست نایب السلطنه است و صدر اعظم قدرت و نفوذی براو ندارد .

كلرها غالباً معطل و حواس مجلسیان و مشیرالدوله از این بابت مختل است .
وزیر مخصوص حاكم طهران بشاه وعده داده است خاطر او را از طرف مجلس آسوده نماید محمدعلیشاه ذخیره نقدینه داشته آنرا در اختیار وزیر مخصوص گذارده

فتنه مدرسه سادات و احوال مجلس و دربار

که در راه بر همزدن حکومت ملی بمصرف برساند وزیر مخصوص با مشروطه خواهان فوق العاده خصوصیت مینماید و تصور میکند بتطبیع نمودن آنها و بچرب زبانی میتواند قلب ایشان را بجانب خود جلب نموده بدست خود آنها بساط تازه گسترده شده را برچیند. وزیر مخصوص کار صدارت مشیرالدوله را نزدیک بزوال میداند و خود را روبسوی صدارت و یا رئیس الوزرائی میکشاند وزیر مخصوص هزار وعده میدهد و همه را ظاهراً از خود بوعده راضی نگاه میدارد اما عاقبت همه را میرنجاند زیرا که وفانمیکند وزیر مخصوص شبها در منزل خود اطاقهای متعدد دارد که در همه چراغ میسوزد و راههای جداگانه دارد جمعی از ارباب حاجت در هر اطاق منتظر وعده های روز او هستند او هم تا بعد از نصف شب مشغول بذیرائی این جمع است بی آنکه بگذارد بدانند در اطاق دیگر چه اشخاص میباشند و اینخانه بیک حته باز خانه بیشتر شباهت دارد تا پخانه بیک حاکم یا بیک وزیر عجلتاً رئیس کارکنان شاه این شخص است و تلفن مخصوص از اطاق خود با اطاق شاه دارد مشیرالدوله را اقدامات خصوصی وزیر مخصوص نگران نموده بزحمت خیالی انداخته است وزیر مخصوص با من و برادرم خصوصیت میکند مکرر میآید مکرر ما را بمنزل خود برده صحبت و طنبخواهی میدارد و خیالش اینست ما را آلت اجرای مقام خود قرار بدهد برادرم کمتر با رجال دولت مراوده داشته ولی نگارنده سالها در این شهر با رجال دولت و وزراء خصوصیت و مراوده و آمده و شد داشته ام و آنها را نیکو میشناسم و کمتر فریب گفتار آنها را میخورم وزیر مخصوص مرا زیاد زحمت داده اسباب بد گمانی مشروطه خواهان را از من فراهم میآورد یکی از شبها در خانه او من هستم و برادرم و دو نفر دیگر از ملیون وزیر مخصوص یکدسته شبنامه از بغلش در آورده که همه برضد دولت و بر ضد اعمال شخص او است اظهار اطلاع کرده هر یک از آنها را بجای و بشخصی نسبت داده میگوید بفلان غرض نوشته است یکوقت حوصله بر من تنگ شده دست دراز میکنم شبنامه ها را از دست او گرفته بر زمین میریزم و میگویم حیف است وقت ما صرف این حرفها بشود میخواهید بگوئید این شبنامه ها از طرف ملت نیست و از روی اغراض شخصی نوشته شده شما حاکم

فصل دهم

طهرانید باشید وزیر مخصوص و محرم باشید این شبنامه‌ها را فرض کنید شخص من نوشته‌ام و یا میدانم هر يك خط کیست و هر چه نوشته شده مطابق واقع است تا کی باید روزگار ملت بیچاره را سیاه داشت و مردم را بخواب غفلت انداخت و نگذارد پی بحقوق مشروعه خود ببرند و در این زمینه با حرارت صحبت کرده او را سخت ملامت میکنم یکوقت میبینم برادر و آن دو نفر لبهای خود را بدنند می‌گزند و بمن اشاره میکنند بس است نگارنده بعد از آنکه دل خود را خالی کرده ساکت میشوم و وزیر مخصوص میفهمد من بدم او نخواهم افتاد مذاکرات مرا بروی خود نیاورده با کمال بشاشت و خوشروئی ما را از منزل خود روانه مینماید و وعده میدهد بزودی بمنزل من بیاید بی آنکه من دیگر انتظار آمدن او را داشته باشم و یا او بخیال وفا کردن باینوعده باشد.

بعد از این شب زحمت مراوده من با وزیر مخصوص رفع میشود و از این بابت آسوده میگردم و اما مناسبات من با مجلس شورای ملی- رسم شده علمای مشروطه خواه و آزادیخواهان مؤسس مجلس بعنوان اینکه از اول در کار بوده اند خود را ذیحق میدانند میروند در جزو و کلای مجلس مینشینند بی آنکه صحبت بدارند مگر آنکه آقاسید عبدالله و آقاسید محمد که گاهی صحبتی هم میدارند در اینصورت من هم گاهی بمجلس رفته بطور خصوصی دستور مذاکراتی بنمایندگان عوام میدهم بی آنکه هیچ گونه دخالت در کاری کرده باشم در این ایام بعضی از کسبه طهران بخیال میافتند انجمنی موسوم بانجمن مرکزی اصناف تأسیس نمایند تا قوت کار مشروطه بوده باشد نگارنده را هم بعنوان معلمی میخوانند دعوت آنها را میپذیرم برای انجمن نظامنامه نوشته میخوانم پذیرفته میشود و معمول میگردد.

بعد از آنکه پدرم ناخوش احوال و خانه نشین شده پای کسبه و اصناف طهران از خانه ما بریده شده بود در اینوقت که بوی تمدن عهد جدید بمشام بعضی از بازاریان هم رسیده میخواستند ملت مشروطه باشند ناچار مشرب آنها گرچه باشتهای کاذب بوده باشد بمشرب من نزدیک شده خود را محتاج بمن تصور مینمایند و نگارنده در تشکیل

فئنه مدرسه سادات و احوال مجلس و دربار

انجمن اصناف فوق العاده همراهی میکنم چه در انجمن مرکزی اصناف و چه در انجمنهای صنفی که متعدد و بی دربی تشکیل میشود و کم کم تمام کارهای انجمن بتصویب نگارنده میگردد و باچند نفر از رؤسای کسبه انجمن مخصوص داریم و کار انجمن بواسطه قوت بازار بالا گرفته مورد ملاحظه میگردد و هم در این ایام خیال میکنم انجمن خیراتی تأسیس نمایم و صندوقهایی بسازم بصورتیکه از هر گونه تصرف محفوظ باشد دارالعجزه و دارالایتامی بناکنم و فقرا و عجزه را نگاهداری نمایم برای اینکار مردم را دعوت بهمراهی مینمایم کتابچه مفصلی مینویسم جمعی از کسبه متدین را وکیل صندوق خیرات قرار میدهم جعبه های خیرات را میسازم اوراقی در این باب طبع کرده منتشر مینمایم و در صددهستم جعبه هارا در گذرها نصب کرده اداره خیراتی راه بیندازم در صورتیکه اینکار بلدیه است و یک شخص یا چند شخص نمیتوانند باینکارها اقدام نمایند ولی احساسات مرا با اقدام در اینکارها و امیدارد .

خلاصه دوسه ماه روز و شب اوقات صرف میکنم یکوقت خبردار میشوم بعضی از معاندین برضد من عنوانات نموده میگویند میخواهد چهارشاهی که مردم بفقرا میدهند آنرا هم ندهند و اینکار اعانت فقرا را هم بصورت فرنگی مآبی در آورد تاجان داریم نخواهیم گذارد باین مقصود برسد و میشنوم جمعی از اشرار را حاضر کرده اند هر روز من بخواهم جعبه های خیرات را بدیوار های طهران نصب کنم بریزند بشکنند و ببرند اینست که دست نگاهمیدارم تا بلدیه دائر گردد و کار خود را بکند و از تعجیل در عملی کردن این خیال منصرف میگردد

و اما اوضاع دربار در اینوقت اوضاع دربار تغییر کلی کرده از اینکه در باب تیول و حقوق کاری برضد مجلس نتوانستند بکنند مجلس قدری قوت گرفته است و خاطر مستبدین افسرده گشته و از هر راه در صد دچاره جوئی بر میآیند .

فصل دوازدهم

عزل میرزا نصرالله خان مشیرالدوله و نصب میرزا علی اصغر خان امین السلطان

در ماه محرم ۱۳۲۵ مخالفین حکومت ملی تا آنجا که بتوانند نزد شاه برای مشیرالدوله کارشکنی میکنند و از طرف دیگر هراخوان امین السلطان در صدد برمیآیند او را بایران آورده بصدارت برسانند و زحمت فوق العاده برای اینکار میکشند و در اینراه مهدیقلیخان مخبر السلطنه و حاجی حسین آقا امین الضرب سعی مینمایند آقا سید عبدالله بهبهانی هم که از روز اول هواخواه او بوده در اینصورت بانفوذ این دوسه نفر در مجلس و در میان مجلسیان کم کم شاه را برای آوردن امین السلطان حاضر میکنند موافقین امین السلطان بشاه میگویند امین السلطان اگر بیاید بازی مشروطه را بر میچیند و غیر او کسی این قدرت را ندارد و مخالفین مشیرالدوله بشاه میگویند مشیرالدوله مشروطه خواه است و صدارتش مضر میباشد بهر صورت شاه را وامیدارند امین السلطان را از اروپا بطهران احضار نماید ولی امین السلطان از طرف ملت اطمینان ندارد لهذا اشخاصی را در میان مردم انداخته هر کجا باید پول بدهند میدهند هر کجا باید تملق بگویند میگویند و راه آمدن او را صاف مینمایند مشیرالدوله هم چون میداند بعمر صدارت او دیگر چیزی باقی نیست و اگر امین السلطان اینجا نباشد کار بدست اشخاصی خواهد افتاد که در مرتبه از او پست تر هستند و لابد است از کار خارج شده گوشه نشین گردد اینست که خودش برای آوردن امین السلطان حاضر میشود و اقدام کامل مینماید مشیرالدوله در چند روز آخر کار صدارتش گرفتار کار اصفهان میشود که مردم اصفهان برضد ظل السلطان برخاسته بهر دولت سخت میگیرند و بحکم مجلس شورای

عزل مشیرالدوله و نصب امین السلطان

ملی در غره صفر ۱۳۲۵ ظل السلطان بعد از سی و شش سال حکومت اصفهان در نهایت افتضاح که هیچ حاکمی از هیچ شهر باین رسوائی معزول نشده معزول میگردد چند روز دکان و بازار اصفهان برای اینکار بسته میشود مشیرالدوله با اینکه با ظل السلطان خصوصیت دارد در اینموقع با ملت همراهی میکند شاه مایل بعزل ظل السلطان نیست و از مشیرالدوله بر سر این کار بیشتر دلتنگ میگردد ظل السلطان برضد مشیرالدوله نزد شاه اقدام میکند و کار بر مشیرالدوله سخت میشود .



خیال مشیرالدوله
(چنانکه از خودش
شنیده شده) اینست که
بعد از ورود امین السلطان
باو بگوید من حالا صدر
اعظم هستم ولی سلطنت
مشروطه حاجت بصدر
اعظم ندارد هشت وزیر
معین مینمائیم یکی از
وزارتخانهها را شما اختیار
و قبول کنید با ریاست
وزراء یکی را هم من
قبول خواهم نمود و با هم
کار میکنیم ولی فرصت
باو نمیدهند که این

تدبیر را صورت خارجی بدهد و پیش از آمدن امین السلطان در شب چهارم شهر
ربیع الاول او را باستعفا نمودن مجبور میسازند مشیرالدوله از کار خارج شده برستم آباد
که محل بیلاقی اوست میرود که آنجا بماند روز بعد نگارنده شرحی نوشته و او را

فصل دوازدهم

ملامت میکنند که چرا رفتید خارج شهر کسی بعد از عزل از صدارت باید از شهر خارج شود که از ملت خوف داشته باشد و یا از دولت بترسد دولت که با شما کاری ندارد ملت هم که خدمات شما نزد او مشکور است در این صورت بشهر بیایید و سرخانه و زندگی خود باشید از خارج هم دیگران این حرف را باو میزنند و مشیرالدوله مطمئن شده بشهر آمده در خانه خود مینشیند.

در ایام معزولی مشیرالدوله تا ورود امین السلطان کارشخص اول را غلامحسین خان غفاری وزیر مخصوص که حاکم طهران و وزیر دربار است انجام میدهد یا باهمال میگذرانند امین السلطان از مجاهدین قفقاز نگرانی دارد لهذا بیاد کوبه وارد نشده در کشتی روسی بمساعدت مستحقظین روس بانزلی میآید میرزا عباسخان مهندس باشی که فی الجمله شباهت با امین السلطان دارد بیاد کوبه وارد میشود مجاهدین قفقاز که انتظار ورود امین السلطان را دارند تصور میکنند میرزا عباسخان امین السلطانست حمله کرده چند گلوله باو میزنند بعد معلوم میشود اشتباه بوده است گلوله ها هم کاری نشده او را نمیکشد و بقول عوام سریگناه پای دار میرود اما سردار میرزا عباسخان را معالجه میکنند و بطهران میآید امین السلطان میخواهد در انزلی از کشتی پیاده شود جمعی از مجاهدین از او جلوگیری میکنند و در ذریا رسوائی مینیند بالاخره بکشتی برگشته بوسیله تلگراف از طهران تکلیف میخواهد مطلب در مجلس شورای ملی مذاکره میشود و چون طرفداران او نفوذ دارند مجلس برود او رأی میدهد و وارد میگردد معلوم است با این ترتیب امین السلطان در ظاهر اظهار وطن پرستی میکند و خود را هواخواه حکومت ملی قلمداد مینماید و باوجود واقعه باد کوبه و انزلی حب ریاست نمیکند خود را از کارها چندی دور گرفته خستگی سفر در نماید امین السلطان بمحض ورود که مینیند کلاشهای طهران باز دور او را گرفتند تنهایی اروپا و آوارگی چند ساله را فراموش کرده ایران را ایران سابق تصور نموده برمسند وزارت داخله و رئیس الوزرائی در ظاهر و صدارت و اتابک اعظمی در باطن مینشیند امین السلطان با مجلسیان اظهار خصوصیت زیاد نموده در مقام جلب قلب آنها بر میآید مخصوصاً روحانی

عزل مشیرالدوله و نصب امین السلطان

و روحانی نمایان مجلس را که همه وقت از او توقعات داشته و متمتع میشده اند باطناً با خود همراه میکند تا یک شب که جمعی از آنها را بشام دعوت مینماید و مخالفین وی مراقبت دارند از آمدورفت نمایندگان نزد او آگاه گردند با کمال کوششی که در مخفی داشتن این مجلس میشود و از دین از درهای متعدد و بطور خفا وارد میگردند عدد و هویت اشخاص بر مخالفین معلوم میشود باین ترتیب که شخصی از درختهای خیابان لالهزار بالا رفته تا حدی که بر صحن حیاطی که مهمانی آنجا است مشرف میگردد و تمام اشخاص را که در یک محل از باغ جمع هستند صورت برمیدارد و شناخته میشوند.

در این ایام از طرف یک کمیته سری دو نفر یکی شیخ محمد بروجرودی و دیگری شیخ محسن نجم آبادی برای کشف حقیقت حال امین السلطان نزد او میروند پیشام کمیته را باو میروانند حاصل آنکه نیت شما نسبت بحکومت ملی باید معلوم باشد تا ملیون تکلیف خود را نسبت بشما بدانند امین السلطان در جواب شرحی از حالات سابق خود گفته و هم تغییر حالی که برای او حاصل شده و خیالات بعدش را در باب مشروطه شرح میدهد بحدی که فرستادگان تا یک اندازه او را تصدیق مینمایند امین السلطان فرستادگان را امتحان میکند باین ترتیب که میخواهد بآنها پولی بدهد آنها عرض کرده میگویند نه بگیرید و نه بدهید امین السلطان از این بیان حیرت مینماید زیرا از معصین طهران چنین عقیده از پیش سراغ نداشته است خلاصه حوزه سری ما مراقب است بدانند کردار امین السلطان بر طبق گفتار او هست یا نه یکروز نگارنده بدیدن او میروم میبیند بایزهمان کلاشهای قدیم دور او را گرفته و همان تملقها که گفته میشد باز گفته میشود میگویم چه میشد چند دقیقه در خلوت باو میگفتم در این سفر اگر بگیری یا بدهی هر دو خوبیهای تو خواهد بود و هم باو حالی می کردم که اگر تغییر وضع ندهد و اینگونه مردم را از خود دور ننماید برای او خطرناک خواهد بود در این خیالات هستم که امین السلطان بمن اشاره کرده میگوید میل دارم چند دقیقه شماراد در خلوت ملاقات کنم و وعده گذارد میشد یک ملاقات خصوصی طولانی حاصل میگردد در بین این دو ملاقات او وزیر داخله و رئیس الوزراء میگردد در این ملاقات امین السلطان میگوید از حال من

فصل دوازدهم

خبر ندارید میگویم چرا خبر دارم و میدانم چگونه است حال کسی که واقع شده باشد میان خواستن عامیانه و نخواستن جاهلانه میگوید بگوئید نخواستن بچگانه میگویم بلی چنین است میگوید از قلب من خبر میدهید ومدتی اظهار دلتنگی از روزگار خود کرده میگوید تابود گرفتار آن مستبد ناصرالدینشاه بودم بعد دچار مظفرالدینشاه با آن احوال و اخلاقی که داشت وحالا گرفتار این اوضاع کودکانه خداوند عاقبتش را بخیر کند .

نگارنده میگوید پیش از این مملکت ما دوسر داشت یکی شاه و صدراعظم که سر دولت نامیده میشدند و دیگر رؤسای روحانی که سرملت خوانده میکشند اکنون ملت دیده وزبان گشوده وبآن دوسر میگوید هرچه شما میکنید باید بنفع من بوده باشد نه بنفع خود اگر از خود سری دست برداشتید البته سروری خواهید کرد واگر باز بخواهید خودسری کنید من هر دورا دور خواهم کرد و سر صالح بی درد سری از خود خواهم رویانید پس تکلیف شما امروز اینست که درحقیقت سرملت باشید تازیان نبینید امین السلطان از این سخنان اظهار مسرت کرده در موضوع انتخابات که شده صحبت طولانی میدارد واعتقادش اینست که نمایندگان مجلس خوب انتخاب نشده اند مگر بعضی از آنها چند نفر را اسم میبرد وتعریف میکند در صورتیکه آنها باعتقاد من تعریفی ندارند ولی در این مقام صلاح نمیدانم حرفی بزنم ونمیزنم همینقدر میگویم اول کار است خوب خواهد شد امین السلطان میگوید عیب دیگر کار اینست که دست ملاها زیاد داخل است ولی همینقدر که کار نضج گرفت دست آنها هم کوتاه میشود. امور اصلاح میگردد و اضافه میکند که آنها هم اگر خوب وصحیح باشند چه ضرر دارد دخالت داشته باشند بدیهی است اضافه کردن این جمله از روی ملاحظه است بعد شرحی نقل میکند که پیر مردی است در اروپا تمام بدنش از حس افتاده مگر سرش ولی قوایش بجا است همه چیز میفهمد ومیگوید او را ملاقات کردم واز گفته های او بهره بردم در ضمن صحبت با او هروقت حکایت قرض ایران بمیان میآمد گویا مرا در زمین فرو میبردند میخواهد بگوید من فهمیده ام قرض بدی برای مملکت کرده ام وحالا پشیمانم

عزل مشیرالدوله و نصب امین السلطان

امین السلطان در آخر این مجلس در مقامی که میخواست اظهار امیدواری بکار مملکت بکند میگوید دو نفر آخوند نزد من آمدند خواستم بآنها پول بدهم نگرفتند امیدوار شدم که روح تازه در مملکت تولید گشته و احساسات جدیدی بروز نموده است و البته جای امیدواریست و این همان دو نفر نماینده انجمن خصوصی سری میباشند که از پیش اشاره شد.

اینک چند کلمه از رفیق دیرینه خود مخبر السلطنه بنویسم مخبر السلطنه بعد از مراجعت بایران تمام همش این بوده که اسباب آمدن امین السلطان را فراهم نماید دیگران هم او را کمک میکردند و اقداماتی که از طرف این جمع در عزل عین الدوله



میشد برای همین مقصود بود بلکه شاید قسمتی که از مخارج در اینکار میشده هم از جانب امین السلطان و طرفداران او بوده است بهر حال میتوان گفت در میان اقدامات و سیاستهای مختلف که در تبدیل اساس سلطنت بوده سیاست باز آوردن امین السلطان بایران هم بی دخالت نبوده و مخبر السلطنه یکی از عاملهای قوی این سیاست بوده است خصوصاً که برادرش صنیع الدوله رئیس مجلس شورای ملی شد و مخبر السلطنه راتق

آقای مخبر السلطنه

و فاتق امور و واسطه صدور بعضی

دستخطها از شاه و پیشنهادها از طرف صدارت به مجلس شد و طرف ملاحظه دولت و ملت گشت مردم هم نام نوزا به نیکی میبردند و میگویند دستخط امضای

فصل دوازدهم

صریح مشروطیت از محمدعلیشاه بسعی و کوشش وی گرفته شده است ولی تا اینوقت خبر السلطنه سمت معینی ندارد بعد از عزل مشیرالدوله از صدارت که وزارت علوم علاءالملک هم برهم میخورد و وزارت علوم و اوقاف و مطبوعات بموجب قانون اساسی یکی از وزارت های هشتگانه میگردد این وزارت بمخبر السلطنه واگذار شده مردم از این حسن انتخاب اظهار خرسندی مینمایند و میگویند حالا وقت است که پایه معارف در محور خود جاری شده بدن بیجان معارف روحی دمیده شود نگارنده هم از این انتخاب خرسند هستم و با خستگی که دارم مصمم میشوم همه گونه مساعدت در کار معارف از رفیق شفیق خود بنمایم غافل از اینکه از وزارت علوم مخبر السلطنه هم خدمتی که قابل ذکر باشد بمعارف نمیشود و موانع بسیار در پیش خواهد آمد خلاصه هفت وزارتخانه مستقل تأسیس و هفت وزیر مسئول باصواب آسانی معین میگردد بشرح ذیل :

سلطان علی خان یزدی وزیر افخم وزیر داخله - میرزا ابوالقاسم خان ناصرالملک همدانی وزیر مالیه - کامران میرزا نایب السلطنه وزیر جنگ - میرزا محمد علیخان علاء السلطنه وزیر خارجه - مخبر السلطنه وزیر علوم - عبدالحسین میرزا فرمانفر ما وزیر عدلیه میرزا مهدیخان کاشانی ملقب بوزیر همایون وزیر تجارت و فلاحت - میرزا نظام الدینخان مهندس الممالک وزیر فواید عامه.

این هفت وزیر مشغول کار میشوند در صورتیکه هیچ تناسب فکری و علمی و عملی با یکدیگر ندارند که بتوانند مسئولیت مشترک داشته باشند ناچار فتنه انگیزی و بارتی بازی شروع شده غلامحسینخان غفاری که حاکم طهران و مقرب درگاه سلطان و همه کاره بوده و عزل مشیرالدوله و تشکیل این کابینه ناجور هم بدست او شده است خودی پیش انداخته در وزارت دربار کار صدارت میکند ولی چند روز زیاده طول نمیکشد که امین السلطان وارد شده وزارت داخله و ریاست وزراء را تصرف میکند سلطان علی خان وزیر دربار میشود وزیر مخصوص غلامحسینخان فقط حاکم طهران میگردد و با بودن امین السلطان خنای او در دربار رنگی ندارد امین السلطان

عزل مشیرالدوله و نصب امین السلطان

روز دوم مسند نشینی خود وزرا را با وزیر دربار سابق و لا حق یکجا جمع کرده با آنها همقسم میشود که باهم کار کنند و از یکدیگر تخلف ننمایند در صورتیکه بدیهی است کامران میرزا هرگز با او رام نمیشود و زیر بار وی نمیرود و هم از فرمانفرمان میتواند مطمئن بوده باشد

امین السلطان بکار مجلس و مجلسیان میبردازد و جمعی از معممین مجلس را در مجلس خلوت خانه امین السلطنه که با وی نسبت دارد در سه ساعت از شب گذشته ملاقات خصوصی میکند و قلب آنها را بجانب خود جلب مینماید و این همان مجلس است که از پیش نوشته شد که مخفی نمانده و معممین مجلس خود را در نظر تندروان تطمیع شده و خیانتکار بحکومت ملی معرفی مینمایند حاجی حسین آقا امین الضرب حاج آقا محمد معین التجار بوشهری و حاج محمد اسمعیل تبریزی که سه نفر نماینده تجار در مجلس هستند جزو طرفداران امین السلطان محسوب میباشند جماعتی از نمایندگان کسبه هم با آنها موافقتند رئیس مجلس صنایع الدوله بواسطه مخبر السلطنه با امین السلطان موافق است و جمعی هم با او هستند حاج سید نصرالله سادات اخوی بارتباط سابق امین السلطان با آن سلسله از هوا خواهان اوست و جمعی هم تابع وی میباشند خلاصه چند دسته از دستجات مجلس که از همه قویتر دسته آقا سید عبدالله بهبهانی است بیول یا بخصوصیت و یا بصرف تبعیت همه طرفدار امین السلطان میشوند بفاصله چند روز رشته اکثریت مجلس بدست امین السلطان میآید و امین السلطان بخصوصیت بسیار با آقا سید عبدالله و حاجیه و معممین مجلس شورای ملی را انگشتر گردان خود قرار میدهد فقط چند نفر از اشخاص تندرو در مجلس هستند که با آمدن امین السلطان موافق نبوده اکنون هم با او مخالفند و بهیچ وسیله امین السلطان نمیتواند آنها را با خود همراه نماید این چند نفر دسته کوچکی تشکیل داده بنام اقلیت در مقابل اکثریت هنگفت مجلس عرض اندام مینمایند از جمله آنها است آقا سید حسن تقی زاده وکیل آذربایجان تقی زاده جوانی است در حدود سی سال عالم بمقتضیات وقت و بالنسبه با خبر از اوضاع عالم و چون این جمع بیغرض و ملت خواه شناخته شده اند هواخواهان مشروطیت

فصل دوازدهم

با آنها همراه هستند ولی هرچه نفوذ امین السلطان در مجلس زیاد میشود کلمه این جمع پست شده کار بجائی میرسد که دیگر نمیکذارند تقی زاده و رفقای او در مجلس نطق نمایند بلکه بشرحی که خواهد آمد در صدد میشوند تقی زاده را از مجلس خارج



سید حسن تقی زاده

نمایند و موفق نمیشوند امین السلطان تصور میکند تعرض مجاهدین باو در ورود بایران بتحریر این جمع بوده است این حال امین السلطان نسبت بمجلس و اما حالش نسبت

عزل مشیر الدوله و نصب امین السلطان

بشاه امین السلطان تا چندی شاه را سرگرم میکند باینکه منطوری رفتار میکنم که بجاسایان یکارمانده عقب کار خود بروند ولی در ظاهر باید با آنها همراهی کرد که سر نخورند و بدست اکثریت از تندروان جلوگیری نمود تا وقتی که بمقصد برسیم ولی در قصه رحیمخان چلیپانلو که خواهد آمد شاه از او رنجیده شده میفهمد زور ملیون از تدبیر امین السلطان بیشتر است از طرف دیگر هم مخالفین امین السلطان شهرت میدهند شاه مختل مشروطیت است او را باید خلع کرد و یکنفر از اطفال نابالغ خانواده سلطنت را پادشاه نمود و امین السلطان نایب السلطنه بوده باشد اینحرف بشاه میرسد و بیشتر موجب تنفرش از امین السلطان میگردد امین السلطان در صدد است نایب السلطنه را از وزارت جنگ فرمانفرما را از وزارت عدلیه و وزیر همایون را از وزارت تجارت خلع نماید بمیلیون میگوید این سه نفر مختل کارند بشاه میگوید ملت اینهارا نمیخواهد و با خود آنها اظهار خصوصیت میکند اگر چه خلع فرمانفرما آسانتر از نایب السلطنه است و خلع وزیر همایون از هر دو آسانتر ولی چون فرمانفرما بتوسط اولاد و بستگان آقا سید محمد و آقا سید عبدالله که آنها را تطمیع نموده با خود همراه دارد و آقایان مزبور با اظهار دوستی مینمایند و با سبایچینی بسیار خود را وزیر عدلیه ملی و هواخواه مشروطیت قلمداد میکند و کارکنان او جزو کارکنان امین السلطان میباشند از این جهت امین السلطان درباره وی مسامحه میکند که موجب رنجش و فقایش از او نشود وزیر همایون به سخرگی طوری خود را بشاه نزدیک کرده که امین السلطان مجبور است از او ملاحظه داشته باشد اینست که میپردازد بخارج کردن کاهران میرزا از کابینه و خلع او از وزارت جنگ جراید را و میدارد دنبال کنند مردم را بر ضد او تحریک مینماید و همه را شاه خبردار شده بر کدورت خاطرش از وی افزوده میشود امین السلطان با ناصر الملک وزیر مالیه هم میانه ندارد و او را از جنس خود نمیداند و در کشمکش دیرینه که با میرزا علیخان امین الدوله داشته ناصر الملک را محرم و دوست دشمن خود میشناخته ولی چون او عالم است و ملت هم با او اقبال دارد متعرض وی نمیشود بلکه بظاهر کمال خصوصیت را با او مینماید ناصر الملک

فصل دوازدهم

از امین السلطان وحشت دارد و میکوشد بلکه او از وی نگران نباشد و او را مطیع صرف نسبت بخود بداند علاء السلطنه وزیر خارجه با امین السلطان همراه است مهندس الممالک نوکر شخصی او است مخبر السلطنه تبعیت صرف از او دارد و دائماً مشغول کارگشائی برای او است به حدیکه بکارهای وزارتى خودش هم نمیرسد در این صورت موی دماغ امین السلطان کامران میرزا و فرمانفرما و وزیر همایون هستند و میکوشد آنها را دور کند تا چه اندازه موفق گردد .

و اما قصه رحیمخان چلیپا فلو که اشاره کردیم شرح مطالب اینست که شاه از خود مقداری تفنگک در آذربایجان دارد مینویسد که آنها را بطهران بیاورند روزیکه در تبریز تفنگها را حمل میکنند مردم غیور تبریز مطلب را دانسته از حمل تفنگها جلوگیری مینمایند بلکه آنها را ضبط کرده میگویند اگر شاه مشروطه است دولت و ملت حافظ او است حاجت با سلاحه شخصی ندارد و اگر مشروطه نیست ما او را باسلطنت مشروطه قبول کرده ایم غیر از این باشد او را نمیشناسیم شاه از این واقعه بینهایت نگران و متألم شده و بتوسط رحیمخان سردار نصرت که از ملازمین مخصوص او است تدبیری میکند و آن اینست که پسر رحیمخان در تبریز اغتشاش کند و گوشمالی بانجمن ایالتی تبریز بدهد پسر رحیمخان هم در تبریز بنای تاخت و تاز را میکند اطراف شهر را مفشوش میکند و یکی از اعضای انجمن را گلوله زده میکشد بعض دیگر هم کشته میشوند مردم تبریز به بیجان آمده بازارها را میبندند خبر بطهران رسیده و کلای آذربایجان برای کشتگان تبریز سوگواری مینمایند خلق در بهارستان جمع شده بازار طهران بسته میشود و هیجان شدید گشته عاقبت شاه مجبور میگردد پسر رحیمخان را در تبریز از ریاست ایل معزول کند و خود رحیمخان را بجرم اینکه از طهران دستور العمل به پسرش داده است گرفتار و محبوس و مفلول نماید تا مردم ساکت گردند این واقعه بر شاه بسیار ناگوار است و زنجیری که بگردن رحیمخان گذارده میشود مثل اینست که بگردن شاه گذارده شده باشد امین السلطان هم در این قضیه با ملت و مجلس همراهی میکند غیر از این هم چاره ندارد و این قضیه یکی از اسباب بزرگ ضدیت شاه با مجلس و دلتنگی او از شخص امین السلطان شمرده میشود .

فصل سیزدهم

شیخ نوری در حضرت عبدالعظیم و وقایع دیگر

یکی از کارهای مهم که مقارن ورود امین السلطان واقع میشود رفتن شیخ فضل الله نوریست از طهران بحضرت عبدالعظیم برای مخالفت با همکاران خود بمنوان مشروطه مشروعه خواهی و بموافقت شاه و درباریان مستبد شرح واقعه آنکه بعد از مأیوس شدن شیخ فضل الله از موافقت نمودن آقا سید عبدالله و آقا سید محمد با او از طرف حوزه مرکزی استبدادی یعنی از دربار مأمور میشود کار را بکطرفی کرده جمعی از اهل علم را بغمخواری اسلام با خود بحضرت عبدالعظیم برده آنجا بماند و مردم را بسوی خود بخواند بلکه بانو ستیله روی دل عوام را از مجلس و مشروطه برگرداند اینست که با حاج میرزا حسن آقای تبریزی که اکنون در طهران است و آقا سید احمد طباطبائی که مخالف سیاست برادر خود میباشد و جمعی از درجه دوم روحانیان و پیشمازها و ممدودی از طلاب بزایوه مقدسه رفته آنجا اقامت مینمایند و بتوسط وزیر مخصوص از بولی که شاه بیانك روس حواله نموده مبلغ هنگفتی بمصرف اینکار میرسد این جمع با جمعی از مفتخواران و سورچرانان طهران چند ماه در حضرت عبدالعظیم میمانند و بهر يك از متوقفین آنجا شهریه معین بقدر كفاف برای خودشان و برای خانواده هایشان داده میشود یعنی همه را شیخ میدهد و از هر كجا باید بگیرد میگیرد شبها و روزهای جمعه در همان خانه که منزل دارند شیخ منبر میرود و موعظه میکند مردم شهری آنجا جمع میشوند شیخ قرآن بدست گرفته قسم میخورد که من قصدی غیر از خدمت بشرع ندارم این مجلس که دایر شده مشروع نیست و این قانون مخالف شرع اسلام است رفته رفته کارش بالا گرفته یکدستگاه مطبعه سنگی از طهران بحضرت عبدالعظیم میرسد و بمدیری حاج شیخ مهدی عبدالرب آبادی قزوینی که از اصحاب شیخ است و در زمان

فصل سیزدهم

ناصرالدینشاه و اعتمادالسلطنه در کار مطبوعات دخالت داشته روزنامه‌های چاپ میکنند در این روزنامه بدگویی بسیار از مجلس و مجلس خواهان مشروطه و مشروطه طلبان میشود و آن اوراق در طهران و دیگر بلاد ایران منتشر میگردد کارکنان حوزه مزبور در حضرت عبدالعظیم گاهی بعضی از مشروطه خواهان معروف را که زیارت میروند گرفته آزار می‌رسانند در آخر شبها گاهی بعضی از رجال دولت میروند محرمانه شیخ را دیده دستور العمل میدهند و میگردند بعد از چندی که شیخ و اتباعش در حضرت عبدالعظیم میمانند از روی مصلحت آقا سید عبدالله و آقا سید محمد و صدرالعلماء و بعض دیگر از آقایان روحانیان شبانه میروند که او را بر گردانند صحبت بسیار میدارند و قرار میشود شیخ تأملی کرده و جواب بدهد و بدیهی است بی اجازه شاه و کارکنان او نمیتواند جواب بدهد آقایان بیرون میآیند و بمحض بیرون آمدن آنها در نصف شب بعضی از رجال دولت که در درشکه‌های خود در خیابان منتظرند وارد شده با شیخ خلوت مینمایند و نتیجه این میشود که شیخ بمراجعت شهر راضی نگردد شیخ هم با آقایان جواب منفی میدهد اما در شهر طهران عموماً از این رفتار شیخ ناراضی هستند و او را ملامت میکنند خاصه که معروف شده شیخ دوازده هزار تومان ببانک روسی بدهکار بوده کسان شاه سندش را از بانک گرفته با و رد کرده اند معلوم است شیخ در این سفر و این حرکت با اینکه مرد عاقلی است و میداند مشکل است کارش پیشرفت کند تا يك استفاده بزرگ نکرده باشد اقدام نمیکند در مدت اقامت او در حضرت عبدالعظیم تمام حوزه استبدادی از مکلای و معمم با او همراهی دارند سید محمد یزدی و امثال او از قول بایبها کاغذ مینویسند از مشروطه تمجید میکنند و آن نوشتجات را در حضرت عبدالعظیم منتشر ساخته از آنجا بشهر طهران آورده شهرت میدهند که مشروطه خواهان نوشته اند و هر يك آنها از هر گونه تشبیه برای بد نام ساختن آرا دیخواهان دریغ نمیدارند.

در این تابستان آقا سید عبدالله در دز آشوب شمیران دستگاه مفصلی برپا نموده اسباب ریاستی مانند یکی از اعیان معتبر فراهم کرده تلفن مخصوص از خانه شهریش

شیخ نوری در حضرت عبدالعظیم و وقایع دیگر

بآنجا کشیده اغلب رجال دولت با او آمد و شد دارند حتی کسانی که شبانه در حضرت عبدالعظیم با حریف و مخالف او در راز و نیازند.

امین السلطان در ییلاق قیطریه است و با آقا سید عبدالله کمال ارتباط را دارد و بظاهر در تمام کارها با او مشورت میکند ولی در باطن بملاحظه در بارین توجیهی هم بشیخ در حضرت عبدالعظیم مینماید تا دو طرف را نگاهداشته باشد بالجمله کشمکش میان آقا سید عبدالله و شیخ فضل الله در این تابستان باینصورت است و دستگاه سور هر دو حریف در کمال خوبی دایر میباشد یکی باسم مجلس خواهی و موافقت بامشروطه و دیگری بنام مجلس نخواهی و مخالفت بامشروطه کم کم روزنامه شیخ فضل الله بعضی از مقدسین کسبه را متزلزل میسازد و نزدیک است قسمهای بقرآن او را در مخالف بودن مشروطه با اسلام باور نمایند اینست که در بازار بعضی از مستبدین بعنوان دینداری از او حمایت میکنند و بعضی در صدد هستند پولی ببازاریان بدهند که بازار بسته شود مردم تعطیل عمومی کرده بحضرت عبدالعظیم بروند و بشیخ مساعدت نمایند در اینحال انجمن اصناف از وزراء و علماء و وکلاء و تجار و کسبه دعوت مینماید و عنوان میکند کار شیخ و توقف او را در حضرت عبدالعظیم چه باید کرد و بعلماء اصرار مینماید که بهر صورت ممکن است او را از حضرت عبدالعظیم بشهر بیاورند تا موجب فساد نشود در این مجلس نگارنده نطقی میکند که موجب ملالت خاطر رؤسای روحانی آن مجلس میگردد ولی چون حق گفته شده از رنجش کسی باک ندارم و آن سخن اینست آقایان شیخ فضل الله نه بامجلس مخالف است و نه با مشروطه طرف نه با قانون اساسی ضدونه دلش بجمال مذهب سوخته است بلکه حرف او با همکاران محترمش میباشد که باو اعتنائی ندارند و او را مرده فرض کرده اند شیخ میگوید من دعوی برتری بر شما داشتم نشد راضی شدم با شما همسر باشم صورت نگرفت حالا بکوچکی کردن از شما راضی شده ام و باز شما مرا ببازی نمیگیرید آخر منهم از جنس شما و همکار شمایم روی آن مسند که نشسته اید قدری جمعت برنشینید تا منهم زیر دست شما بنشینم بعضی که از حقیقت امر خبردار هستند مسرورند ولی رؤسای آقایان مخصوصاً آقا سید عبدالله

فصل سیزدهم

بهبهانی بینهایت دلتنگ شده از جابر خاسته میگوید ما را اینجا آورده اند که ناسزا بشنویم و روانه شد، مجلس برهم میخورد.

اما این مذاکره دو فائده بزرگ میدهد یکی آنکه آقایان میفهمند اصل مطلب بر اهلش پوشیده نیست و دیگر آنکه مردم میفهمند حرف شیخ فضل الله شخصی است و بمخواری دین و مذهب مربوط نمیشود لهذا از بستن بازار و رفتن بحضرت عبدالعظیم خودداری مینمایند و محرکین شیخ از گرفتن نتیجه که بر هم زدن اساس مشروطه باشد تا يك اندازه مأیوس میگردند.

در این ایام اگراد سرحد ساوجبلاغ بنای تاخت و تاز را میگذارند و اسمش این است که دولت عثمانی بخاک ایران تجاوز نموده است اما این مطلب دنباله قصه تفنگهای شاه در تبریز است که ضبط مایون شده و شاه اسباب اغتشاش را در تمام آذربایجان خصوص در سرحدات فراهم آورده است و میخواهد باین بهانه استعداد جنگی تبریز را که ملتیان در تصرف خود دارند بعنوان مدافعه بااگراد ازجنگ آنها بیرون بیاورد نه اینست که کشمکش مابین دولت ایرانی و عثمانی در میان باشد خیر کشمکش بر سر اراضی متنازع فیه سالها طول کشیده است و در اینوقت سیاست استبدادی چندی در استانبول و نظیر آن در دربار محمد علیشاه اقتضا کرده است که حواس مشروطه خواهان جمع نبوده باشد و شدت یافتن مسائل اختلافی سرحدی با سیاستهای مزبور مربوط میباشد و نتیجه هم گرفته شده است زیرا که تهدیات اگراد عثمانی در سرحدات آذربایجان مدتی حواس مجلس و وزراء را مختل کرده امین السلطان اتابک اعظم در مقام بیرون کردن فرمانفرما از کابینه عنوان میکند که نظام الملك از عهده حکومت آذربایجان بر نمیآید و آنجا حاکم نظامی میخواهد و لابد باید فرمانفرما برود هرچه فرمانفرما بتوسط آقایان رفقای خود خواست طفره زده باشد نشد و بالاخره در موقعیکه خبر وقوع قتل و غارت بسیار در سرحد رسید فرمانفرما را حکومت آذربایجان داده روانه کرد و از شر او خلاص شد یا آذربایجان را بشر او گرفتار ساخت اینجا است که فرمانفرما در مجلس شورای ملی در موقعیکه او را بر رفتن آذربایجان تشویق

شیخ نوری در حضرت عبدالعظیم و وقایع دیگر

مینمایند گریه میکند و اظهار وطن پرستی مینماید تا آنجا چه بکند خلاصه اتابك اعظم در ظاهر با مجلس همراهی میکند نوشتجات مجلس را برخلاف سابق بی جواب نمیکند و روزی چندین کاغذ در جواب مطالب مجلس مینویسد و سخت بکار چسبیده است بمجلس میگوید من برای خدمت بملت و پیشرفت کار مجلس حاضرم و روز و شب با شاه معارضه دارم بشاه میگویم برهم زدن مجلس راه دارد من در ظاهر باید کمال همراهی را با مجلسیان بکنم و آنها را از خود راضی نگاه بدارم که با من طرف نشده مرا از کار نیندازند و ورق سفید و سیاه نکشند و در ضمن باید بعضی از وکلای را با خود همراه کنم و دسته صحیحی درست نمایم انجمنها را رو بخود بنمایم و مردم را از بابت کارها که دارند آسوده کنم آنوقت خود مردم بالطبع کاری با مجلس نخواهند داشت منصرف میگردند و کار مجلس سست شده خودش بتدریج تحلیل میرود شاه هم چند روزی تأمل میکند یکوقت حادثه‌ئی روی میدهد که ملت و مجلس باتابك اعظم فشار میآورند و از او اقدام میخواهند و آن کار برخلاف میل شاه است اتابك هم مجبور میشود با ملت همراهی کند و آنوقت شاه مکدر شده او را در فشار میگذارد مختصر آنکه امین السلطان در میان دو فشار بزرگ واقع شده و چون قدری طول کشیده است دیگر شاه فریب او را نخورده و از او مساعدت جدی و عاجل میخواهد او هم مجبور است اندکی از طرف ملت کوتاه بیاورد که از فشار آنطرف آسوده گردد بمحض اینکه یک قدم بجانب میل شاه میگذارد صدای ملتیان بلند شده او را باید گویی و بد نویسی چنان مضطرب میسازند که راه رفتن خود را فراموش میکند چیزیکه اسباب امیدواری او است رفاقت با آقا سید عبدالله است و موافقت رئیس مجلس و بعضی از وزراء با او و در دست داشتن اکثریت مجلس تا این دو فشار عاقبت با او چه کند.

امین السلطان سه ماه ربیع الاول و ربیع الثانی و جمادی الاولی را باین ترتیب میگذرانند و میخواهد باور نماید که میتواند در میان این دو فشار خود را نگاهداری کند یا مجلس و شاه را با هم راه ببرد.

امین السلطان تصور میکند اگر کامران میرزا را از کابینه بیرون کند و وزیر

فصل سیزدهم

جنگی که موافقت با او داشته باشد برگزیند بدو جهت فایده میرد یکی دوری از شر وزیر جنگ معزول و دیگر استفاده نمودن از مساعدت وزیر منصوب و بدست داشتن رشته امور نظامی اینست که تمام قوه خود را صرف معزول کردن کامران میرزا مینماید در صورتیکه شاه راضی باینکار نیست که قوه نظامی از اختیار او خارج گردد از امین السلطان و هر کس را که او بوزارت جنگ انتخاب کند اطمینان ندارد پس باین ملاحظه کار امین السلطان سخت است و شاید درجه سختی آنرا هم او خود درست احساس نینماید.

اوایل جمادی الثانیه یکروز با مخبر السلطنه صحبت میدارم که من کار اتابک را صحیح نمیدانم و عاقبت خوش برای او نیست زیرا امکان ندارد در میان این دوفشار جان سلامت در ببرد و لابد از یکطرف و یا از هر دو طرف خواهد خورد مخبر السلطنه میگوید چه ضرر دارد ملاقاتی از او بنمایید و حضوراً صحبت داشته خیر و صلاح او را بگوئید میگویم مضایقه ندارم قرار میدهیم شبی باهم بقیطریه رفته او را ملاقات نمایم میرویم و سه نفری صحبت طولانی میداریم نگارنده میگوید کار شما را خوش نمیبینم این ترتیب کار سرحداث این اوضاع حضرت عبدالعظیم و شیخ فضل الله این وضع مجلس این وضع دربار آن نامساعدتی شاه آن مخالفت کامران میرزا این بدگمانی فوق العاده تندروان ملت از شما این پیشرفت نکردن کارها عاقبت اینکار چه خواهد شد میگوید نقلی ندارد من هنوز کیفهای سفری خود را باز نکرده ام و خیال سفر هندوستان دارم حرکت کرده میروم و هر کار میخواهند بکنند میگویم گمان نمیکنم بشما فرصت بدهند بانجام این خیال موفق گردید بهتر این است که اگر راستی از عهده کار برنمیآید جان خود را از خطر نجات داده در خانه خود بنشینید و مردم را هم از معطلی و نگرانی خلاص کنید بلکه بتوانند چاره فی بروز کار خود بنمایند مخبر السلطنه میگوید راستی من هم خسته شده ام اگر حقیقه شما خیال استعفاء ندارید من از وزارت علوم استعفاء خواهم داد و گوشه فی بخيال خود مینشینم باز نگارنده میگوید بعضی از ملتیان از من خواسته اند این حرف را بشما بگویم زیاده از یک هفته فرصت ندارید یا کار را یکطرفی کنید و یا استعفاء

شیخ نوری در حضرت عبدالعظیم و وقایع دیگر

بدهید جواب میدهد باز بشما که يك هفته مهلت میدهید بهاء الواعظین از جانب بعضی از طلاب آمده بود و میگفت دو روز زیاده مهلت ندآرید من اورا فرستادم نزد آقا سید عبدالله بلکه او بتواند از طلاب جلوگیری نماید خلاصه امین السلطان حرفهای من و مخبر السلطنه را گوش داده در ظاهر تصدیق میکند و میگردد فردای آنشب شرح گذارش با امین السلطان را برای رفقا نقل کرده میگویم گمان ندارم از این شخص کاری ساخته شود وضع اورا طوری میبینم که نه میتواند کار بکند و نه میتواند استمفاء بدهد دیگر تاجه پیش آید .

چند روز از این مقدمه میگذرد قصه جشن سال اول مجلس شورای ملی پیش میآید و ملتیان اقدام فوق العاده کرده در فضای نگارستان و در خود بهارستان تدارك جشنی که مانند آنرا کسی در خاطر ندارد میبینند در اطراف فضای نگارستان یا (جلو خان مجلس) غرفهای عالی میبندند مدارس ملی هریك غرفه مخصوص دارند شاگردان مدارس همه با لباسهای یکرنگ حاضر میشوند چهار مدرسه متعلق بنگارنده در مدرسه سادات جمع شده و سرود ملی معروف را که هم آنروز ساخته ام و شعر ترجیعش اینست :

ای جوانان وطن موسم آزادی ما است روز عیش و طرب و خرم شادی ما است

میخوانند و بهارستان ورود مینمایند و هیجانی در خلق بدید میگردد سه روز و سه شب این جشن ملی طول کشیده جمعی از وطنخواهان راتق و فاتق هستند و استفاده مادی نیز مینمایند ملل متنوعه از گبر و نصاری و یهود همه شامل این جشن میشوند و هریك تدارك فوق العاده میبینند ترتیب این جشن که در واقع از جشنهای بزرگ ملی بشمار است البته بر حوزه مرکزی استبدادی بسی ناگوار میباشد و هم در حضرت عبدالعظیم تأثیر نیکو نمیباشد زیرا که شیخ و اتباعش پیرایه ها بر آن بسته میگویند مشتمل بر اعمال نامشروع و منهای شرعی بوده است در روز اول جشن انجمنهای ملی بصورت اجتماع حرکت کرده میروند بتکیه دولت بر سر نعش مظفر الدین شاه برای ترحیم در اعطای مشروطه و تبریک محمد علی شاه در ابقای آن که تشویقی از او شده باشد در ایام جشن مردم با کمال متانت و آرامی رفتار میکنند صدائی از کسی بلند نمیشود بطوریکه موجب

فصل سیزدهم

حیرت خودی و بیگانه میگردد بالجمله جشن میگذرد و تظاهراتی مخصوصاً از آقایان آقا سید عبدالله و آقا سید محمد که در پرده های الوان آتش بازی پهلوی زنده باد محمدعلیشاه زنده باد سیدین سیدین هم دیده و بر حسد ها افزوده میشود پس از انقضای جشن باز مجلس بهمان کارها که میکرده مشغول میشود مخالفین هم بر هر اقدامی که بر ضد آن مینموده اند میافزایند.

ماه جمادی الثانیه ۱۳۲۵ تمام میشود و اشتغال بکار جشن اندکی خیالات تندر روان را در باره امین السلطان عقب میاندازد جشن که تمام میشود میبیند باز از طرف مستبدین نغمه مخالف مشروطه خوانده میشود همه را بامین السلطان نسبت میدهند مخصوصاً که طرفداران شاه میگویند او با مجلس همراه است و امین السلطان مانع میبشد و این سخن از روی اشتهار است که بر عکس این قضیه حاصل شده است و بهر حال نواختن ساز مخالفت با تابلو بولره آغاز میگردد تا به کجا منتهی گردد بدیهی است که شاه و امین السلطان هر دو بظاین مجلس و مشروطه مخالفند ولی هر يك بسببی علیحده و هم مسلم است که مخالفت شاه محکمتر و اساسی تر است از مخالفت امین السلطان.

بالجمله نگارنده در این ایام بخیال تأسیس روزنامه ای افتاده بانجمن اصناف صحبت میدارم و بدستاری آقا سید مصطفی نام از نمایندگان اصناف در مجلس روزنامه ای موسوم بانجمن اصناف دایر مینمائیم زحمت نگارش این روزنامه هم مزید زحمات من میشود بعد از چند نمره نام آنرا بامداد میگذارم و کار اداره آنرا بفلامعلیخان قاجار که در کار مدارس در جلد اول این کتاب نام برده شده واگذار مینمایم نمیدانم چند شماره طبع میشود و بکجا خواهد کشید.

اوایل ماه رجب یکروز در انجمن اصناف کمیسیونی منعقد میشود در خصوص خیالات امین السلطان صحبت میدارند و تصور میکنند آنچه فساد دیده میشود از اوست و حاضر شده است مجلس را برهم بزنند در نتیجه مذاکرات شرحی بامین السلطان مینویسند و از نگارنده تقاضا میکنند واسطه ابلاغ آن باشم و حضوراً هم با وی صحبت

شیخ نوری در حضرت عبدالعظیم و وقایع دیگر

بدارم شب این روز بقیطریه باغ ییلاقی امین السلطان میروم امین السلطان با جمعی از نمایندگان مجلس از رؤسای تجار در مذاکره استقراضی است که میخواهند برای دولت از خارجه بکنند نوبت ملاقات بمن میرسد کاغذ انجمن را میدهم هیخواند و میگوید از من چه میخواهند در صورتیکه شاه همراهی نمیکند از من هم زیاد به این ساخته نیست میگویم گردونه مملکت باید روی هشت چرخ مساوی بگردد حالایکی از همه بزرگتر است و یکی شکسته و یکی از کار افتاده البته این ارا به حرکت نمیکند میرسد چه باید کرد جواب میدهم بملاحظه بگویم میگوید بلی میگویم هر هشت را باید کنار گذارده هشت چرخ يك اندازه نوساز کار کن زیر این ارا به باید گذارد تا حرکت

نماید جواب میدهد چند روز است
کامران میرزا از وزارت جنگ
استعفا داده یک نفر را که محل
اطمینان باشد میخواهم پیدا کنم بجای
او بگذارم بزحمت این یک نفر را پیدا
کرده ام و اشتهار میکند بمستوفی الممالک
(۱) که آنجا قدم هیزند شما هشت
نفر از کجا پیدا خواهید کرد میگویم
چون شما در پادشاهی بزرگ عجب آنها
میگردید اینست که پیدا نمیکند
اگر از آنجا تجاوز کنید بجای هشت
نفر هشتاد نفر پیدا خواهید کرد



مرحوم مستوفی الممالک

حالا جواب کاغذ انجمن را بدهید میگوید جواب اینست که مانع پیشرفت مشروطه و قانون

(۱) مستوفی الممالک میرزا حسنخان پسر میرزا یوسف مستوفی الممالک آشتیانی است که مدتی صدراعظم ایران بوده و این جوان بعد از سالها توقف در اروپا تازه بایران آمده شخص متحرم وطن دوستی است.

فصل سیزدهم

شاه است و مرا هم نزد او متهم کرده اند اینست که از من کاری پیشرفت نمیکند میگویم بنویسید میگوید مینویسم جواب را بفلائی داده ام قبول کرده بر میخیزم و هنگام خارج شدن باو میگویم جان شما در خطر است میگوید خدا حفظ مینماید بیرون میآیم مخبر السلطنه و وکیل السلطنه برادر امین السلطان را آنجا ملاقات کرده با آنها نصیحت میکنم مگذارید وضع اینطور بماند که ایندرجه بدگمانی مردم باتا بک اعظم عاقبت خوش ندارد.

خلاصه صورت مجلس شب را فردای آن شب در حوزة اساسی انجمن نقل مینمایم میپرسند شما خود چه استنباط کردید میگویم من از او مأیوس هستم چند روز از این مقدمه میکذر در انجمن آذر بایجان بدگویی زیاد از امین السلطان میکنند جمعی کثیر از آنها به بارستان رفته در مجلس برضد امین السلطان داد و فریاد مینمایند.

دو سه روز بعد باز یکشب در بهارستان مردم برضد امین السلطان سخت هیجان مینمایند شاهزاده یحیی میرزا که جوانی غیور و وطن خواه است از تندروان می رود بالای بلندی و میگوید ای ملت تمام خرابی کار شما از میرزا علی اصغر خان امین السلطان است اگر مشروطه و آزادی میخواهید باید دفع شر او را بنمایید و بدیهی است این تحریک هم از انجمن آذر بایجانست که آقا سید حسن تقی زاده مدیر آن میباشد و برضدیت با امین السلطان ثابت قدم مانده در مجلس هم طرفداران امین السلطان برای او فرصت و احترامی باقی نگذاشته اند این مطالب هم با امین السلطان میرسد و باز همه را بازی فرض نموده بی اعتنائی مینماید اما دیگر جرئت بمجلس آمدن ندارد و تنها ارتباط محکم با آقا سید عبدالله را برای خود کافی میداند.

یکروز مخبر السلطنه مرا دعوت میکند و میگوید امین السلطان ما را سرگردان دارد و میگویم بلی اعتقادش این است اگر آقا سید عبدالله را داشته باشد ملت را دارد دو صورتیکه همین اختلاط فوق العاده او با آقا سید عبدالله او را تمام خواهد کرد رفیق عزیز من شما چرا آبروی خود را حفظ نمیکنید امین السلطان از میان می رود و شما هم بتبجیت او با کمال بدنامی خواهید رفت حالا تا وقت باقی است استعفا بدهید که ملت استقلال

شیخ نوری در حضرت عبدالعظیم و وقایع دیگر

رأی در شما بیند بلکه آبروی چندین ساله را حفظ کرده باشید میگوید قسم خورده‌ام
بالو مخالفت نکنم میگویم امین السلطان هم باکامران میرزا قسم خورده بود که باهم
بسازند چه شد که دو روز بعد از قسم خوردن در حضور خود من از او بدگویی میکرد و در
مخالفت او ایستاد تا از میان برداشتش وقتی شما باید با او همراه باشید که او هم حفظ
آبروی رفقای خود را بکند میگوید حالا خیالی کرده‌ایم که فردا وزراء اجما برویم
نزد شاه حرف را پوست کنده و بی پرده بزنیم عریضه‌ای هم نوشته‌ایم بدهیم اگر جواب مساعد
داد و دانستیم بالو میتوانیم بر آئیم و با مجلس همراه باشیم دستخطی بگیریم و شروع
بکار کنیم و اگر نشد شاه واقعا همراه نیست همه استعفا بدهیم و قطع بدانید اگر آنها
استعفاء ندادند شخص من خارج خواهم شد مخبر السلطنه صورت عریضه‌ای که وزراء
بشاه نوشته‌اند میدهد نگارنده ملاحظه میکند و جزئی جرح و تعدیل بنظم رسیده
میگویم یادداشت میکند و میگوید اگر دستخط موافق گرفتیم روز شنبه بیائیم بمجلس
یا خیر میگویم خیر میگوید چرا جواب میدهم زیرا که برای اتابک آمدن بمجلس
خطر دارد میگوید با وجود آوردن دستخط موافق میگویم عجبا دستخط را که نمیتواند
به پیشانی خود بچسباند و یا جار بزند و یا وارد لابسد در مجلس نشان خواهد و پیش از
نشان دادن دستخط برای او خطر هست میگوید پس چه کنیم میگویم روز شنبه شمیران
در باغ خود هستم اگر دستخط مساعد گرفتید شما خودتان زودتر بیایید مرا ملاقات
کنید باهم بشهر آمده مطلب را که اتابک باشاه کار خود را تمام کرده است بعضی از
انجمنها که مورد ملاحظه اند حالی میکنیم آنوقت اگر صلاح شد خودش بیاید بشهر
و بمجلس و گرنه وزراء بیایند و دستخط را بیاورند و اتابک بعد از رفع غافله و حصول
اطمینان بمجلس بیاید قرار بر همین میشود و میگذرد این واقعه روز جمعه نوزدهم رجب
هزار و سیصد و بیست و پنج (۱۳۲۵) است.

روز شنبه نگارنده میرود بشمران و تا دو ساعت بغروب مانده انتظار مخبر السلطنه
را میکشم نمیآید ناچار روانه شهر شده میسپارم اگر آمد بگوئید بشهر آمده من
در خانه خود انتظار او را دارم بعد معلوم میشود اتابک و وزراء تا یک ساعت بغروب مانده در

فصل سیزدهم

سلطنت آباد پاشاه در کشمکش بوده اند و بالاخره دستخط را آنطور که مایل بوده از شاه گرفته اند دیگر وقت نشده است مخبر السلطنه مرا ملاقات کند امین السلطان آقا سید عبدالله را برگرفتن دستخط موافق آگاه کرده او هم بانهایت غرور میگوید بروید بمجلس منهم الان خواهم آمد امین السلطان باوزرای خود بمجلس وارد میشود آقا سید عبدالله هم میرسد اتابک دستخط شاه را که مشتمل بر اظهار همراهی با مجلس است و اختیار نام دادن بوزرای مسئول میخواند در اینحال دستخط دیگر از شاه میآورند باتابک میدهند خودش میخواند بی آنکه دیگری بر مضمون آن آگاه گردد نیم ساعت از شب گذشته مجلس ختم میشود و چون هیجان و مهمه در مردم زیاد است امین السلطان دست آقا سید عبدالله را گرفته میگوید برویم بالاخانه قدری صحبت بداریم بخیال اینکه مردم متفرق شوند و خلوت گردد و البته خالی از اضطراب نبوده این دوفرد که بالا میروند امام جمعه که طرف بی اعتنائی آقا سید عبدالله است دلتنگ میشود و آقا سید محمد را نمیگذارد همراه آنها برود در باغ طرف شمال بهارستان گوشه ای مینشینند صحبت بدارند آقا سید عبدالله میفرستد عقب آقا سید محمد - امام جمعه نمیخواهد تنها بماند او را مانع میشود که برود و چون آدم کم ظرفی است جواب فرستاده آقا سید عبدالله را میگوید حالا آقا بایار غارش خلوت کرده است مارا چه کار دارد یک ساعت از شب میگذرد امین السلطان و آقا سید عبدالله از عمارت پائین می آیند که روانه شوند کالسکه آقا سید عبدالله را برخلاف رسم داخل بهارستان میآورند آقا سید عبدالله کالسکه اش دم پله عمارت حاضر است ولی چون اتابک متوحش است همراه او میآید که او را بیرون در بهارستان بکالسکه نشانیده روانه کند و بعد بکالسکه خود سوار شود اتفاقاً کالسکه اتابک را ده قدم از در دورتر نگاهداشته اند اتابک و آقا سید عبدالله از در بیرون می آیند جمعی هم پشت سر آنها هستند بیرون در سیدی میآید پهلوی آقا سید عبدالله از او تقاضای کرده آقا سید عبدالله را مشغول مینماید و از طرفی دیگر مشتی خاک بهوا میپاشند حواس امین السلطان متفرق میشود که صدای بشلول بلند شده چند تیر پی در پی باو میخورند

شیخ نوری در حضرت عبدالعظیم و وقایع دیگر

و روی زمین افتاده فوراً جان می‌دهد مردم فرار می‌نمایند و آقاسید عبداللہ غش کرده روی زمین می‌افتد وزراء هر يك از راهی می‌روند نعلین السلطان را در کالسه انداخته بخانه‌اش می‌برند می‌شویند و فردا شب او را شبانه بی اطلاع کسی بقم فرستاده آنجا مدفون می‌گردد .

فصل چهاردهم

وقایع بعد از قتل امین السلطان

عباس آقای صراف تبریزی که جزو انجمن فدائیان دارای نمره چهل و یک بوده با دستیارانش فرار میکنند عباس آقا از کنار جاو خان بهارستان طرف شمال فرار میکرده درب خانه مشارالدوله شیرازی که در فضای جلوخان است از او جلوگیری میکنند بی آنکه بدانند اوقاتل است بلکه او میدویده و معین حضور آدم اتابک در عقب سر فریاد و فغان میکرده که آقا را کشتند و او بخانه وزیر مخصوص میرفته که او را خبردار کند اشخاصی که از عباس آقا جلوگیری مینمایند تصور میکنند کسی فریاد میزند این شخص را که فرار میکند بگیرد از این جهت آن دوسه نفر بر او سر راه میگیرند عباس آقا هم تصور میکند فریاد و فغان عقب سر برای گرفتن او است پیش رو هم میبیند دو سه نفر میآیند او را بگیرند در اینصورت از حیات خویش مأیوس شده یک تیر در دهان خود خالی میکند و همانجا بر زمین افتاده جان میدهد و ششلول او بدست نوکرهای مشارالدوله میافتد میرند زیر خاک پنهان میکنند و بعدها مشارالدوله مطلع شده ششلول را از نو کرش گرفته بصنیع الدوله رئیس مجلس میدهد و در مجلس ضبط میگرد و نعش عباس آقا را پلیس برداشته بساداره نظمیه میبرند از آنجا بمجلس میآورند ظهر یکشنبه نگارنده بمجلس رفته میبیند علماء و کلاء همه هستند نعش عباس آقا را هم میبینم پای دیوار عمارت مجلس در باغ طرف شمال گذارده شده دکتر آورده بیستند آیا خود کشی کرده یا کسی او را کشته است و تصدیق میشود که خود کشی نموده بالاخره نعش را میبرند در قبرستان مختار السلطنه دفن مینمایند تندروان از مشروطه خواهان قاتل را تجلیل میکنند و از رفتار اداره نظمیه که نعش را شبانه دفن کرده دلتنگ میباشند

وفايع بعد از قتل امين السلطان

خاصه که محل دفن راهم اداره نظميه نشان نميدهد اينست که روز دوشنبه بيست و دويم هيچاني کرده ميخواهند بر اجلال السلطنه رئيس نظميه حمله بياورند چون اجلال السلطنه از دوستان نگارنده است از من استمداد ميکند منم هيروم بمنزل او و نمايندگان انجمنها را ساکت کرده پس از تحقيق که در دفن و کفن او کوتاهي نشده برئيس نظميه ميگويم در اينصورت چه ضرر دارد که قبر او را نشان بدهيد هرچه شما زياد تر انکار کنيد بر بدگماني و اصرار آنها افزوده ميشود محل قبر را نشان ميدهند و غسل شهادت ميدهد که او را غسل داده کفن کرده و دفن نموده است آنگاه مردم آرام شده سرقبر او علامتي ميگذارند و ميگذرد از آ اطرف براي امين السلطان مجلس ختم علني نميگذارند بعضي بفاتحه خواني بمنزل او ميروند ولي مجلس فاتحه خواني رسمي نيست بدو سبب يکي آنکه بجرم ناهمساعدي با ملت کشته شده و روي دل مشروطه خواهان که امروز ملت خوانده ميشوند از او منحرف است و کسان او اطمينان ندارند اگر ختم بگيرند يا نعش او را علني و با اسباب ظاهري باند کنند مردم همراهي نمايند ديگر از طرف شاه اطمينان بهمهراهي با خودشان ندارند خبر هيچان ملت هم در پيدا کردن قبر قاتل اتابک البته بر توهمات آنها افزوده از اينرو هرچه ميتوانند بکوتاهي ميپردازند و خود نمائي نميکنند و اما شرح حال عباس آقا اين جوان بيست و سه سال تقريباً از عمرش گذشته جوان معقول آرامي بود هيچوقت از وي شرارتي ديده نشده در کار مشروطه خواهي شوري داشت و اغلب روزها در بهارستان بسا چند نفر از رفقای خود گردش ميکرد همينکه در مجمع رفقايش قرعه ميکشند براي اقدام بکشتن امين السلطان قرعه بنام او در ميآيد او هم براي انجام اين خدعت حاضر ميشود روزي ميرود بمکاسخانه عبدالله ميرزاي عکاس عکس بر ميدارد و بروسي خان شاگرد عبدالله ميرزا ميگويد اين عکس را ارزان نفروش زيرا طالب زياد خواهد داشت روسي خان مقصود او را نميفهمد روزها ميرفته است مشق تيراندازي با رولور ميکرده که خوب مسلط شود روزپيش از اين واقعه بهمام ميرود خود را پاک و پاکيزه ميکند و مهياي انجام مقصود ميگردد عباس آقا امر معاشش منظم بوده عيال و اولادي ندارد خانه وزندگانش مرتب و داراي مختصري هم

فصل چهاردهم

داشت و دلیلی ندارد که این اقدام او را حمل بر غرض شخصی بتوان نمود نه اینکه بخواهم بگویم کشته شدن امین السلطان باستحقاق بوده بلکه اعتقاد اینست که تحریکات در شورانیدن مردم براو ازطرف حوزه مرکزی استبدادی که شاه در رأس آن قرار گرفته نیز بوده است چون از او راضی نبودند و او را تا یکدرجه مجبور به مساعدت با مجلس و مجلسیان میدیدند و بوعده هائی که بآنها داده وفا نکرده بود اما چیزی که هست اینست که عباس آقا وجود امین السلطان را مغل پیشرفت کار مشروطه میدانست و برای اصلاح حال ملت این اقدام را نموده در اینصورت اگر امین السلطان در حقیقت آن درجه که عباس آقا او را مقصر میدانسته و واجب القتل میشمرده مقصر بوده است بدا بحال او و خوشا بحال عباس آقا و اگر ایندرجه مقصر نبوده است یا هیچ تقصیر نداشته عباس آقا چون از روی عقیده باینکار اقدام کرده است نمیتوان او را ملامت کرد البته باعتقاد خود خدمت نموده امین السلطان هم خیانت نکرده و هر دو روسفیدند چیزی که نگارنده در آن شك دارم اینست که آیا همانطور که عباس آقا اعتقاد داشت و کرد راه اصلاح ملت و پیشرفت حکومت ملی ما منحصر بود بکشتن امین السلطان یا راه دیگر هم داشت و بالجمله آیا ما میتوانیم مطمئن باشیم که بعد از کشته شدن امین السلطان برای مجلس و ملت بهتر میشود یا نه آیا حوزه مرکزی استبدادی بکشته شدن امین السلطان قوت خواهد گرفت یا ضعف حاصل خواهد نمود آیا مخالفین مجلس بکشته شدن امین السلطان آنقدر ترسناک میشوند که هرچه در دامن دارند بریزند و باحکومت ملی از صمیم قلب همراه باشند آیا طرفداران امین السلطان در خود مجلس بعد از کشته شدن او طبیعت خود را تغییر خواهند داد و با استقلال رأی راه حقیقت را پیش خواهند گرفت و رفت یا فوراً ورق را برگردانیده با دسته مخالف او سازش میکنند و باز بهمان کارها که میکرده اند مشغول خواهند شد قدری بالاتر برویم آیا شخص شاه بعد از کشته شدن امین السلطان طوری بخود میآید که هواهای استبدادی را از سردور کرده بفهمد در مقابل اراده ملی نمیشود ایستادگی کرد و در مخالفت دولت با ملت مملکت از میان میرود و در کشمکش دربار با مجلس حقوق دولت

وقایع بعد از قتل امین السلطان

ولایت هردو پایمال میگردید و باید بدست اتحاد حقیقی با اصلاح خواهان واقعی ملت مفاسد دولت و ملت را رفع کرد یا نه و دیگر آنکه آیا سیاست بیگانگان یعنی روسها که زمام کار دربار بدست آنها است در قدم اول وانگلیسان در قدم دوم و مهمان تازه رسیده یعنی آلمان بعد از کشته شدن امین السلطان تغییر خواهد کرد و منافع خصوصی ایران را بر منافع خویش ترجیح خواهند داد خصوصاً روسها که امین السلطان را در تحت حفاظت خود بایران آورده او را دست نشانده خود میدانند بعد از کشته شدن او از نفوذ خود در این مملکت صرف نظر میکنند یا آنکه آنچه راهم که از امین السلطان در همراهی با آنها توقع داشته اند بمضاعف از شاه توقع خواهند داشت و آیا در این صورت آن ملاحظات که امین السلطان در رعایت اطراف امور در نظر داشت شاه هم همان ملاحظات را خواهد کرد یا نه اینها مطالبی است که حالا نمیشود رد یا قبول کرد و با گذشتن زمان حقیقت آشکار میگردد و معلوم میشود که آیا اقدام عباس آقا بکشتن امین السلطان چنانکه با عقیده او موافق بوده آیا با مصالح حقیقی وقت هم مطابق بوده است یا نه اینک بر میگرددیم و از روز یکشنبه بیست و یکم رجب شروع کرده حوادث را بطور اجمال که رشته منقطع نشود مینویسیم.

بعد از کشته شدن امین السلطان و برهم خوردن کابینه وزراء چند روز مجلس تزلزل دارد و تصور میکند شاه را بهانه بزرگی برای بهم زدن مجلس بدست آمده ولی اینطور نیست اولاً آقا سید عبداللّه که با امین السلطان اتحاد داشت و بواسطه همان اتحاد نزد تندروان مجلس موهون شده بود فوراً ورق را برگردانیده با مخالفین امین السلطان آمیزش کرده زودتر از هر کس بمجلس حاضر میشود و از حدوث این قضیه اظهار دلجویی نمیکند شاه هم که از کشته شدن امین السلطان اگر خوشحال نباشد افسردگی ندارد میلیون هم مخصوصاً آذربایجانیان طهران برای تجلیل قاتل امین السلطان اقدامات مهیجانه کرده قبر او را گلریزان نموده او را شهید راه وطن میخوانند و البته این اقدامات برای باز ماندگان امین السلطان بینهایت حزن انگیز است بلی هر کس بخواهد میان يك ملت كم علم بی تجربه و يك پادشاه جوان خود خواه فاصله گردد

فصل چهاردهم

وباهر دو ظاهر سازی کند بی آنکه در واقع یکطرفی باشد البته از دو طرف میخورد . خلاصه اول تأثیر بزرگ که کشته شدن امین السلطان میکند اینست که حوزه حضرت عبدالعظیم برهم میخورد چه بمحض رسیدن خبر قتل امین السلطان بشیخ نوری فوراً از میان جمع بیرون رفته در را بروی خود بسته کسی را بخود راه نمیدهد و این وحشت بضمیمه برهم خوردن سیاست درباریان در نگاهداری آن حوزه بامصارف زیاد سبب میشود که شیخ نوری نزد روحانیان مشروطه خواه واسطه فرستاده تقاضا میکند برای بهانه آمدن او بشهر صورتی بدست آورند آنها هم دریغ نکرده سؤالی از زبان او نوشته پرسیدند حدود مداخله مجلس چیست و جواب مینویسند مجلس مداخله در امور شرعیه نمیکند و تصرفات او در امور عادی و راجع بمصالح ملکی است شیخ نوری این مطلب را وسیله قرار داده بعوام و مقدسین میگوید اطمینان حاصل شد که حقوق اسلامی دستخوش این مجلس نخواهد شد و حوزه را برهمزده بطهران آمده در خانه خود مینشیند بی آنکه با کسی مراوده و معاشرت نماید. اما بدیهی است که دو چیز نمیگذارد او بکلی آرام بگیرد یکی حب ریاست و دخل باوجود رقابت شدید که با همکارانش دارد و دیگر رابطه خصوصی او باشاه و درباریان مستبد که او را آلت دست خود دارند و برای مخالفت با مجلس و مشروطه وجود او و همراهانش را لازم میدانند و باو نوبد میدهند که هر وقت باشد کار بروفق مرام آنها خواهد شد و اگر بوعده آنها اهمیت ندهد تصدیق روسها و اظهار خصوصیت آنها باوی او را امیدوار میکند چه اگر خوب نگاه کنیم میبینیم که در سیاست خارجی شیخ نوری نظر بروسها میکند همان نظر را که آقا سید عبدالله بانگلیسان مینماید و دو سیاست ضد یکدیگر خارجی هم هر یک از گریبان فراخ یکی از این دو رئیس روحانی سردر آورده کارروائی میکند خلاصه آنکه شیخ نوری در باطن دست از کار خود برنمیدارد با سعدالدوله ارتباط تام دارد و دست بدست یکدیگر داده اند جمعی از معتمنین هم که در تشکیل حوزه حضرت عبدالعظیم شریک او بوده از انعامات ملوکانه سهم میبرده اند باز با او همراه و همخیال میباشند سیدعلی یزدی که مکرر نام برده شده و برادر زاده او سید محمد

وقایع بعد از قتل امین السلطان

یزدی باحوزه شیخ نوری مربوط بوده و هستند و از هر گونه اقدام برضد مشروطیت دریغ نمی‌دارند رجال مستبد هم بدیهی است بهوای نفس خود و متابعت میل شاه بالین حوزه اظهار خصوصیت مینمایند و اما کار وزرای مسئول میرزا نصرالله خان مشیرالدوله بعد از امین السلطان محل توجه ملت است که رئیس الوزراء و وزیر داخله بشود ولی هر چه باو اصرار میکنند نمیپذیرد و میدانند با مخالفت باطنی شاه کاری از او ساخته نیست بالاخره شاه برای حفظ ظاهر او را مجبور میسازد که بی سمت در کارها باشد و بمشورت او امور دولتی بگذرد ولی بعد از قتل امین السلطان بفاصله چند روز سکتہ کرده از دنیا میرود بعضی میگویند او را بامر شاه مسموم میسازند اما مأخذ صحیحی بدست نگارنده نیامده است ملت در عزای داری مشیرالدوله اقدامات کامیل میکند مشیرالدوله خوشبخت آدمی بود زندگانی خوبی نمود دوبر قابل او میرزا احسنخان و میرزا حسینخان بهترین یادگاران و هستند بعد از مردن مشیرالدوله شاه بیرضای مجلس و ملت میرزا احمدخان مشیرالسلطنه را که مردی بینخبر از اوضاع دنیا و مخصوصاً از ترتیب حکومت ملی است بوزارت داخله و ریاست وزراء انتخاب میکند سعدالدوله را وزیر خارجه مینماید و این هر دو را غایت آمالشان بوده است قوام الدوله وزیر مالیه میشود میرزا محمودخان علاءالملک وزیر عدلیه میرزا احسنخان مستوفی الممالک در وزارت جنگ باقی میماند مخبر السلطنه نظر بخصوصیت تام که با امین السلطان داشته مدتی بلا تکلیف مانده وزارت علوم بی وزیر میماند صنیع الدوله رئیس مجلس شورای ملی بعد از حادثه قتل امین السلطان ترسناک شده از ریاست مجلس استعفا داده خانه نشین میگردد میرزا محمودخان احتشام السلطنه که بامر امین السلطان از ریاست کمیسیون سرحدی عثمانی بطهران احضار شده بود در همان ساعت که امین السلطان را کشتند وارد طهران شده نظر بحسن ظنی که ملت در مشروطه خواهی باو دارد در وقت انتخاب و کلاء از طرف طلاب دینی بوکالت انتخاب شده در اینوقت برای ریاست او در مجلس حسن طلب میشود احتشام السلطنه هم باین آرزو میرسد تا عاقبتش چه باشد نظر بحوادث گذشته که در اوایل این کتاب نوشته شده آقا سید عبدالله رضایت بر ریاست او ندارد او را هم

فصل چهاردهم

بهر صورت هست راضی مینمایند احتشام السلطنه بظاهر رئیس مجلس است. ولی در باطن کار صدارت مملکت را میکند و در امور قوه مجریه هم دخالت مینماید. مشیر السلطنه وزرای خود را بمجلس معرفی مینماید و مشغول کار میشوند چند روز بیشتر طول نمیکشد که اجزای وزارت خارجه بر سعدالدوله شورش کرده ناراضی ماتیان هم از او مدد میکند و او از وزارت خارجه خلع گشته وزارت خارجه بمیرزا محمدعلیخان علاء السلطنه میرسد میرزا حسنخان محتشم السلطنه را بریاست کمیسیون سرحدی میفرستند و همه روزه اغتشاشات سرحدی و تجاوزات عشائر و قتل و غارت آنها در خوی و ماکو و ارومیه و ساوجبلاغ برزیادت میگردد عثمانیها وقت را فرصت شمرده اراضی متنازع فیه را تصرف مینمایند و در تمام نقاط سرحدی اردو حاضر میکنند از این بابت خسوس میخاسیان و ملیون مشوش میشود ولی شاه اعتنائی ندارد و اهمیت نمیدهد بلکه این اغتشاشها سبب برهم خوردن اساس عشروطیت برگردد از طرفی هم روسها هر چه بتوانند اسباب مزید اغتشاش را درهمه جا فراهم میآورند و شاه را مددحالی و مالی میدهند در خلال این احوال عهدنامه روس و انگلیس در خصوص اختیارات این دو دولت در آسیای وسطی خاتمه یافته بامضای دولتین میرسد شمال و جنوب ایران را تقسیم اقتصادی مینمایند و پایه تصرفات خود را در داخله ایران بروی اساس این عهدنامه که عهدنامه هزار و نهصد و هفت نهمینده میشود میگذارند اگر چه مجلس شورای ملی عهدنامه مزبور را رد میکند و میگوید کسی حق مداخله در امور ایران ندارد و پایه سیاست خارجی ما روی عهدی است که تاکنون بادول داشته ایم ولی آنها پیش خود بفضول عهدنامه جدید رفتار میکنند هر چه بخواهند فقط سفیر انگلیس در طهران جواب منفی مجلس ملی را در معاهده مزبور منطقی میشمارد.

احتشام السلطنه رئیس مجلس مینماید از یکطرف مخالفت باطلی شاه با اساس مشروطیت و ضدیت ملیون با امراء و رجال دولت و خوفی که برای رجال مستبد بعد از ساجده قتل امین السلطان روی داده که جرئت نمیکند از خانه های خود بیرون بیایند و از طرفی مختل بودن امور مملکت و از کار افتادن چرخ قوه مجریه بدیهی است بالاین

وقایع بعد از قتل امین السلطان

اوضاع از مجلس هم کاری پیشرفت نخواهد کرد و سرآمد تمام دردها درد بی پولی است که ادارات دولتی از لشگری و کشوری و سلطنتی در حال انحلال است ارباب حقوق سال گذشته بواسطه نرسیدن حقوق خود فوق العاده مزاحم و هر دسته‌ای از قشون یا یک اداره از ادارات دولتی تعطیل کرده شورش مینمایند ناچار تدبیری برای اینکار میکنند و انجمن موسوم بانجمن خدمت مرکب از وزراء و امراء و سرداران و حکام معزول و شاهزادگان و غیره تشکیل میدهد و وامیدارد آن انجمن عریضه‌ای بشاه نوشته درخواست مساعدت با اساس مشروطیت را بنمایند و تصریح میکنند که اگر مخالفت با مشروطه بشود آنها برای خدمت و نوکری حاضر نخواهند بود شاه از خواندن این عریضه دلشنگ میشود و لی بنچار جواب مساعد داده اظهار همراهی میکند امراء این جواب را مستند کرده بتوسط احتشام السلطنه بمجلس نزدیک میگردند و یکروز اجماعاً بمجلس آمده اظهار همدردی مینمایند غلامرضا خان آصف الدوله شاهسون و غلامحسینخان وزیر مخصوص غفاری حسین پاشا خان امیر بهادر جنگ اقبال الدوله کاشانی و علاء الدوله زیادتر از دیگران مورد ملامت هستند و مکرر از طرف تندروان تهدید کرده میشوند اینک باکمال اطمینان خاطر بمجلس آمده آسوده میگردند.

امیرخان سردار که در قضیه توقف روحانیان در حضرت عبدالعظیم شرح حال او را نوشتیم رئیس این انجمن میشود و انجمن خدمت روزی برای قسم خوردن بمجلس حاضر شده قسم میخورد که با اساس مشروطیت مخالفت ننمایند اینکار بظاهر پسندیده بنظر میآید و حکم عفو عمومی است که بعموم ستمکاران داده شده باشد بی آنکه بشیمانی آنها از رفتار گذشته خود محقق و بی آنکه درجه و فاداری آنها نسبت بقسمی که خورده‌اند معلوم بوده باشد اینست که نگارنده نمیتواند قضاوت نماید که آیا بر نفع حکومت ملی تمام خواهد شد و یا بر ضرر آن تا آتیه چه حکم نماید. در این ایام نمایندگان انجمنهای ملی باسم انجمن مرکزی مدتی در بهارستان متحصن شده چند مطلب که راجع بامنیت مملکت است بتوسط مجلس از شاه میخوانند و بالاخره اظهار میکنند که تا هتم قانون اساسی از مجلس نگذرند و بصبح شاه نرسد ما از بهارستان

فصل چهاردهم

بیرون نخواهیم رفت مجلس هم جداً درصدد اتمام متمم قانون اساسی شده چون ماه رمضان نزدیک است میکوشد پیش از رسیدن آن نمایندگان انجمنها از بهارستان خارج شوند ولی قانون اساسی برای یکماده درمجلس معطل است و آن مسئله قضاوت است که روحانیان مجلس میل دارند بصورتی نوشته شود که بمسند ریاست شرعی آنها خللی نرساند مشروطه خواهان میل دارند بصورتی نوشته شود که تمام محاکمات راجع بدیوان عدالت باشد و درمسائل شرعی ازطرف دیوان عدالت بمحاضر شرعی رجوع شود از این جهت دوسه روز درمجلس مذاکره طول میکشد یکروز آقا سید عبدالله باجمعی از دانشمندان مجلس طرف شده اصرار میکنند نوشته شود محاکمات در اموال و اعراض و نفوس راجع بمحاکم شرعیه مجتهدین عظام است و در امور عرفیه راجع بدیوان عدالت عظمی مجلسیان میل ندارند باینصورت نوشته شود کار بمشاجره کشیده مجلس برهم میخورد خبر نمایندگان انجمنها میرسد بهیچان آمده برضد آقا سید عبدالله قیام مینمایند و درصدد توهین او میشوند بد زبانی زیاد میکنند و ششاول میکشند که او را بکشند آقا سید عبدالله سخت ترسناک میشود و بالاخره صورتی در کمیسیون نوشته میشود مطابق ماده دوم از اصل بیست و هفتم متمم قانون اساسی و از روی ناچاری آقا سید عبدالله و آقا سید محمد آنصورت را امضاء میکنند و غائله رفع میشود.

فصل پانزدهم

مطالبه متمم قانون اساسی و وقایع دیگر

محمدعلیشاه نمیخواهد متمم قانون اساسی را امضا کند ولی در مرکز و از ولایات خاصه گیلان و آذربایجان در صدد مطالبه برمیآیند و در ماه شعبان ۱۳۲۶ در طهران نمایندگان انجمنها در بهارستان توقف میکنند و در ولایات در تلگرافخانههای رشت و تبریز شب و روز مانده بمجلس فشار میآورند تا امضاء میشود و شب اول ماه رمضان نمایندگان انجمنها در مرکز از مجلس و در ایالات از تلگرافخانه ها بخانههای خود مراجعت مینمایند بعد از گذشتن متمم قانون اساسی مجلسیان در صدد میشوند دولت را بر همزده مشیرالسلطنه راکه نا متناسب با اساس مشروطیت است از ریاست وزراء خلع نمایند لهذا رأی گرفته مجلس بدولت اظهار بی اعتمادی میکنند و کابینه برهم میخورد این تغییر کابینه بینهایت مخالف رأی شاه است زیرا در موقع تعیین کابینه از طرف مجلس بشاه اخطار شده که در انتخاب وزراء سعی نمائید اشخاصی باشند که زمامداری آنها طول بکشد و بتوانند کار بکنند مشیرالسلطنه اهلیت برای این کار ندارد شاه جواب داده غیر از این جمع کسی را سراغ ندارم من انتخاب میکنم شما اگر دیدید بکار نمیخورند رأی عدم اعتماد بدهید اینک بقاصله چهل و چند روز رأی بی اعتمادی بآنها میدهند البته بشاه بر میخورد خاصه که بعد از انداختن کابینه مجلس خود در صدد تعیین کابینه برمیآید شاه هم اعتراضاً میگوید من کسی را سراغ ندارم هر کس را خود ملت میخواهد انتخاب کند تا من نصب نمایم ملیون مایل هستند ناصرالملک وزیر داخله و رئیس الوزراء باشد ناصرالملک در ایام ریاست مشیرالسلطنه از وزارت مالیه استعفا داده خانه نشین است در این مقام هر چه ملیون بار اصرار میکنند زیر بار

فصل بانزدهم

وزارت داخله نمیرود چند روز تشکیل کابینه مهطل میماند دوسه شب از شبهای ماه رمضان از دو ساعت از شب رفته تا طلوع فجر و کلا و جمعی از امراء و وزرای معزول در مجلس میمانند یکروز صنیع الدوله را وزیر داخله میکنند خطابات شاه باو میشود او هم اینکار را خارج از قدرت خود دانسته استعفاء میدهد و عمده چیزی که موجب استنکاف اشخاص از وزارت داخله است تحریکات اغتشاشی است که از طرف شاه و مستبدین داخلی و خارجی برای اغتشاش ولایات و سرحدات میشود و مشکلاتی که از این بابت تولید میگردد خلاصه ناچار میشوند وزارت داخله را بیکی از امراء که طرف اعتدال شاه باشد بدهند گرچه در خط مشروطه خواهی نباشد و برای این کار غلامرضا خان آصف الدوله شاهسون انتخاب میشود و کابینه بریاست ناصر الملک تشکیل مییابد بشرح ذیل :

ناصر الملک رئیس الوزراء و وزیر مالیه - مخبر السلطنه وزیر عدلیه - میرزا حسنخان مشیرالدوله وزیر خارجه - میرزا حسین خان مؤتمن الملک وزیر تجارت و کمرک - صنیع الدوله وزیر علوم - آصف الدوله وزیر داخله - مستوفی الممالک وزیر جنگ.

دولت جدید بترتیب مزبور برخلاف اراده شاه تشکیل شده مشغول کار و یادچار محذورات میگردد.

ناصر الملک دولت مشروطه تأسیس مینماید خود رئیس الوزراء و وزیر مالیه میشود تمام اعضای کابینه غیر از وزیر داخله هم افق و هم رأی هستند وزیر داخله هم چون از موضوع داخله اطلاع دارد و ردی، زیرک و باعزم است با وزراء راه میرود و با آنها مخالفت نمیکند اما شاه از این وزرای مشروطه خواه راضی نیست و مخصوصاً بریاست ناصر الملک مایل نمیشد روسها هم بتوسط شاپشال معلم زبان روسی شاه را بپرهزدن این کابینه ترغیب مینمایند زیرا که ناصر الملک را با انگلیسها مربوط دانسته میل ندارند او رئیس الوزراء باشد سعد الدوله هم که او را از وزارت خارجه خارج

مطالعه متمم قانون اساسی و وقایع دیگر

نموده‌اند و کمال ضدیت را با دولت تازه دارد شاه را برضد کابینه تحریر می‌نماید از طرفی هم اقبال الدوله و وزیر مخصوص و وزیر همایون کاشانی که هر یک خود را لایق الصداره میدانند و در این تغییرات کاری بآنها رجوع نشده بینهایت دلتنگ هستند از کابینه بدگویی و برای آن نزد شاه کار شکنی می‌نمایند هر چه از دست این اشخاص بر نیاید از دست کامران میرزا بر می‌آید که روی دل شاه را از این کابینه منصرف نماید و بالاخره شاه وحشت کرده دمی آسایش ندارد شیخ نوری هم با چند نفر از هم لباسهای خود وقت را غنیمت دانسته جداً مشغول تحریک کردن برضد مجلس و کابینه ناصرالملک می‌باشند در این احوال حسین پاشا خان امیر بهادر جنگ که بعد از مرگ مظفرالدین‌شاه بیکار و خانه نشین شده است و چهارصد هزار تومان خوراک از دولت طلبکار می‌داند و اعتنائی بحرفش نمیشده بمحض اینکه جزو امراء بمجلس آمده قسم یاد کرده و داخل جمع گشته بخیال می‌افتد بهر وسیله باشد در این حال اضطراب و وحشت شاه خودی بخلوت انداخته بشاه تقرب بجوید از مساعدت رئیس مجلس و وزیر داخله استفاده نماید امیر بهادر کشیکچی باشی شاه میشود و شاه از او اطمینان حاصل کرده او را وسیله حفظ جان خود قرار میدهد شاید روسها هم در وارد کردن امیر بهادر جنگ بحوزه دربار بیدخالت نباشند برای کمک نمودن او به برهم زدن کابینه ناصرالملک اینجا مطلب مهمی که اتفاق می‌افتد و برای گرم کردن بازار فساد و مزید امیدواری شاه در ضدیت با اساس مشروطه مفید میگردد همان اقدام کمیسیون مالیه مجلس است بقطع حقوق ارباب حقوق برای تعدیل بودجه مملکتی و جبران شش کرویر کسر محل چنانکه از پیش شرح داده شد این اقدام دل جمعی از بزرگان مملکت را از مجلس و مشروطه برگردانید چه گفته‌اند قطع مرسوم سخت تراست از قطع حلقوم اینکار جمعی هواخواه دلشکسته برای مستبدین مهیا نموده آنها را ضمیمه دلسوختگان تیول و تسعیر ساخته بشاه امیدواری داد که بتواند از زیر بار مشروطیت خارج گردد شاه بعد از تعیین حقوق سلطنتی چنانکه نوشته شد بی نهایت دلتنگ گشته هر چه سعی نمود چیزی اضافه کنند پذیرفته نشد او هم جمعی از فراش و قاطرچی و غیره

فصل پانزدهم

را که از بودجه سلطنتی حقوق میبرند اخراج کرده میگویند مجلس حقوق شمارا قطع کرد این جمع معلوم الحال هم برای انواع شرارت و ضدیت با مجلس حاضر میگردند تمام این اسباب جمع میشود برای اینکه در دربار نقشه بزرگی بجهت مخالفت با مجلس کشیده شود اینجا چند کلمه از احوال خود و احوال احتشام السلطنه بنویسم و بعد نقشه مخالفت مزبور را بیان نمایم بعد از آنکه احتشام السلطنه رئیس مجلس میشود نگراننده بواسطه سابقه خصوصیت که با او داشته باصراری که او مینماید بیش از پیش بمجلس آمد و شد نموده او را کم کم مینمایم ولی نظر بخصوصیت احوال که از او دیده ام نگرانی دارم که آیا عاقبت کار او چه خواهد شد و چگونه این شخص تندخو با یک جمع مختلف العقاید کار خواهد کرد خاصه که در مجلس اشخاصی هستند زیر بار خود رایی احتشام السلطنه نمیروند و از آنها است چند نفر از وکلای آذربایجان مانند مستشار الدوله - آقا سید حسن تقی زاده - حاجی میرزا ابراهیم آقا و حاج میرزا آقا و غیره که از تندروانند احتشام السلطنه در اول ورود بمجلس با این جمع بنای خصوصیت را میگذارد و با آنها ظاهر سازی میکند اما چنانکه در جلد اول این کتاب و اوایل جلد دوم نوشته شده احتشام السلطنه با حسن عقیده که دارد بواسطه تند خوئی در مقام عمل غالباً افراط و تفریط میکند و خود بزحمت میافتد و دوستانش را بزحمت میاندازد .

تندروان مجلس که پیش از کشته شدن امین السلطان بواسطه ضدیتی که با او داشتند ناتوان مانده بودند اینک توجه رئیس مجلس را بخود میبینند خصوصاً که بواسطه قتل امین السلطان غروری هم آنها را گرفته معلوم است برای جلو رفتن خود میدانی بدست میآورند و معلوم نیست کار آنها با ریاست احتشام السلطنه بکجا خواهد رسید. و چون احتشام السلطنه از آنها برگردد و بنای مخالفت بشود کار خودش بکجا خواهد کشید عجبالتا که اظهار خصوصیت و صمیمیت با یکدیگر میکنند و هر دو میداندند که هیچک در این اظهار خصوصیت راست نمیگویند و سیاست این اقتضار نموده احتشام السلطنه از مخالفین آقا سید عبداللّه هم استفاده میکند چه شیخ نوری و دوستان او بواسطه اینکه سابقه کدورت احتشام السلطنه را با آقا سید عبداللّه میداندند با او خصوصیت میکنند

مطالعه متمم قانون اساسی و وقایع دیگر

احتشام السلطنه هم با آنها باطناً اظهار مهربانی مینماید در ظاهر هم با آقا سید عبداللّه عزادار میروید نگارنده دائماً او را نصیحت میکنم که ایندفعه مثل دفعه‌های پیش نیست که شما بیرویه اقدام نمائید سابق اگر حادثه‌ای واقع شد صدمه‌اش بشما و چند نفر رسید که با شما هم خیال بودند ولی امروز شما رئیس مجلس شورای ملی هستید اگر حادثه‌ای واقع شود صدمه‌اش بتمام ملت وارد میشود بمشروطیت خلل میرساند ظاهراً تصدیق میکند ولی باز گاهی صفات ذاتی خود را بروز میدهد بمجلس بی اعتنائی میکند و اشخاص را از خود بی سبب میرنجاند.

بهر حال بعد از آنکه اسباب مراد امراء و وزرای معزول و بزرگان از رجال دولت را با آنهمه فاصله که میان آنها و مجلس بود فراهم می‌آورد و شروع میکند بجمع آوری پول بعنوان استقراض داخلی برای تشکیل بانک ملی و پای هر يك از رجال دولت و شاهزادگان بزرگ از قبیل ظل السلطان و کامران میرزا چیزی مینویسد که بدهند و زحمت زیاد در این باب تحمل میکنند تصور میشود سه چهار کسور تومان پول جمع خواهد شد اما باین همه هیاهو بیش از دوست هزار تومان پول که آنهم يك قلم هفتاد هزار تومان از ظل السلطان گرفته میشود جمع نشده این وجوه را هم بحقوق ارباب حقوق و بقشون و بمأمورین خارج مملکت میدهند و مختصر گشایشی میشود معادل سیصد هزار تومان طلای مسكوك در خزانه هست آنرا خواهی نخواهی از شاه میگیرند که سرمایه بانک بگردد مستشاری برای مالیه و بانک از فرانسه اجیر میکنند که بایران بیاید بی آنکه مالیه منظم شود یا بانکی دائر گردد.

باز از خیالات احتشام السلطنه بعد از وارد نمودن امراء بمجلس شورای ملی این است که شاه را با مجلس همراه کند و از آنجا که تندرمان مجلس معتقدند که تا شاه بکلی مأیوس نشود دست از مخالفت با مجلس بر نخواهد داشت با خیالات احتشام السلطنه همراه نمیشوند جمعی از ناطقین و اشخاصی که کلمه آنها نفوذ دارد نیز با عقیده آنها همراهند احتشام السلطنه با این جمع از وکیل و غیر وکیل در این موضوع طرف میشود و هیچ طرف را نمیشود ملامت کرد چه احتشام السلطنه صلاح نمیداند تا ایندرجه باشاه

فصل پانزدهم

ضدیت شود و کار بهر کجا می‌خواهد بکشد بلکه دوست میدارد شاه^{۱۶} و خانواده او محترم باشند مجلس هم بوظائف خود رفتار کند و تصور میکند اینکار شدنی است و میتواند شاه را با مجلس همراه کرد مخالفین او می‌گویند باید ریشه استبداد را کند و مماشات فایده ندارد .

به‌رحال رفته رفته میان احتشام السلطنه و رفقای مجلسی او کشمکش حاصل میشود جمعی از نمایندگان کسبه در مجلس و اشخاصی که با احتشام السلطنه خصوصیت و بانددروان مجلس رقابت دارند جمع شده انجمنی تشکیل میدهند بحمايت احتشام السلطنه و شرح حال این انجمن را باتتایچی که بر آن مترتب میشود بعد از این خواهیم نکاشت خلاصه احتشام السلطنه به‌ر صورت هست اسباب آمدن شاه را بمجلس فراهم می‌آورد و در حالتیکه شاه نهایت نگرانی را دارد که از عمارت سلطنتی بیرون ییاید بمجلس آمده اظهار همراهی میکند از وقت خارج شدن شاه از حرمسرا تا ورود او بعمار سلطنتی تمام اهل حرم گریه وزاری مینمایند زیرا امید سلامت برگشتن او را ندارند بعد از این روز شاه قدری اطمینان حاصل کرده یکروز هم حضرت عبدالعظیم میرود و دیگر سواری و بیرون آمدن از عمارت موقوف میشود .

احتشام السلطنه هم در زحمت شدید افتاده زیرا که نتوانسته است میانه شاه و تندروان مجلس را اصلاح کند و از میان دومحذور بودن خلاص گردد بعلاوه پرده ظاهر سازی که بانددروان داشته دریده شده با آنها طرف کشته رفقای نزدیک او هم با عقیده تندروان مجلس موافقت و نمیتوانند کمکی بساو بنمایند نگارنده هم جزء تندروان است ناچار از خصوصیت نمودن زیاد بسا احتشام السلطنه خودداری کرده تا آنجا که با قراط نکشد بانددروان همراهی میکند و در عین حال دچار ضیق مالیه و گرفتاری زیاد بکارها هستم و روزگار سختی میگذرانم و سرآمد افسردگیها حادثه ناگهانی است که در خانواده ام روی داده دختر کوچکی مجذبه نام که باو تعلق خاطر بسیار دارم بمختصر عارضه از دنیا میرود و مرگ او مرا بی اندازه پریشان خاطر میسازد .

فصل شانزدهم

نقشهٔ سعدالدوله و اختلال امور

بعد از مایوس شدن محمدعلیشاه از اینکه تندروان مجلس و ملت با او سازش نمایند تا برچیدن بساط مشروطیت کامیاب گردد به جمیع وسائل متوسل میشود و در اینحال میرزا جوادخان سعدالدوله که در مجلس از ریاست صنایع الدوله بواسطه دشمنی قدیم که باهم دارند دلتنگ است بحسن استقبال از شاه یا بحسن طلب از خودش با شاه راه پیدا کرده از وکالت مجلس استعفا میدهد و با شاه مربوط میشود و باو حالی میکند ایران استحقاق سلطنت مشروطه را ندارد و باید سلطنتش مستقل و قانونی بوده باشد یعنی وضع قوانین بتصویب پادشاه بوده باشد شاه اینحرف را گرفته رها نمیکند و سعدالدوله را بال و پرداخته و عدهٔ وزارت خارجه و همه چیز میدهد گویند سعدالدوله بشاه میگویی من ابوالمله هستم اساس مشروطه را من ریخته‌ام حالا هم هر طور بخوام خود بر میگردانم شاه باور میکند و سعدالدوله نقشه میکشد اغتشاش در تهران و ولایات چون بالا بگیرد سفارتخانهها بسدا در میآیند آنوقت شاه میگویی ملت من استعداد مشروطه بودن ندارد و باید موقتاً بساط مشروطه برچیده شود و در مدت فترت وزراء فقط تزد شاه مسئول بوده باشند تا اغتشاش برطرف شود سفرای خارجه این مطلب را خواهند پذیرفت مجلس بعنوان موقت تعطیل میشود و دیگر باینصورت دائر نمیکرد این نقشه را سعدالدوله میکشد شیخ نوری و اتباع او و جمعی از رجال مستبد دولت و کامران میرزا همه با او همراه شده شاه را ترغیب با اجرای آن مینمایند سفارت روس هم کمک میکند بمقدمات کار یعنی اغتشاش کردن در ولایات و مرکز و سلب امنیت نمودن در خلال این احوال

فصل شانزدهم

سالارالدوله برادرشاه درحکومت بروجرد و لرستان برشاه یاغی شده بخیال سلطنت میافتد رضاخان ظهیرالدوله صفاعلیشاه از حکومت همدان مأمور شده نزد او میرود برای نصیحت دادن و ثمر نمیکند ناچار حسام الملك همدانی با استعداد مختصری و داودخان کلهر با جمعیتی بیجلو -



سعدالدوله

گیری او میروند دراول میدان جنگ سالارالدوله فرار کرده در کرمانشاه در قنصلخانه انگلیس متحصن میگردد انگلیسها هم نگهداری نکرده او را تسلیم سیفالدوله حاکم کرمانشاهان مینمایند سیفالدوله او را تحت الحفظ بطهران میآورد سالارالدوله مدتی در باغ عشرت آباد حبس نظر است و بعد آزاد میگردد در هنگام یاغیگری او مجلس او را از ادعای سلطنت

نمودن منع کرده تلگرافاً باو میگوید سلطنت محمد علیشاه را ملت امضاء کرده تغییر بردار نیست .

بدیهی است مساعدت مجلس در رفع شر سالارالدوله باید موجب خوشوقتی شاه

نقشه سعدالدوله و اختلال امور

از مجلس بشود ولی حب استقلال نمیکند از شاه. در این مقام لذت مشروطیت را چشیده فوائد آنرا بداند بالجمله در باریان بعد از فراغت از قضیه سالارالدوله باز شروع میکنند باجرای نقشه سعدالدوله و بیشتر ملاحظه آنها از آذربایجان است و سردار های آنسامان و رؤسای عشایر دستورالعملهای مخصوص میفرستند و میرهاشم نام تبریزی را که تهران آمده با مساعدت کامل به تبریز میفرستند آنجا دستهائی جمع کرده بافساد میردازند در شهر تبریز و خوی و ماکو و ارومیه و ساوجبلاغ و اردبیل و غیره اسباب اغتشاش و قتل و غارت فراهم میآورند.

قضیه اغتشاشی که از بسرحیم خان چلیپانلو در نواحی تبریز بروز میکند و قتل و غارتی که آنجا میشود و بالاخره ملت در تهران فشار سخت آورده رحیمخان برخلاف میل شاه درغل و زنجیر میرود از نتایج همین نقشه است و همچنین در فارس بتوسط اشرار آنجا هر چه بتوانند اغتشاش میکنند و در گیلان و مازندران و استرآباد و خراسان و دیگر بلاد بعنوان ترکمان و غیره آشوب برپا مینمایند و وصول این اخبار بی درپی موجب اغتشاش حوایس مردم پایتخت میگردد و اما شهر تهران در باریان بخیال میافتند یکدسته ملت نما در مقابل مشروطه خواهان بتراشند و در مقابل آنها وادارند چون طرف مشورت شاه در این اقدامات مشتی مردم فرومایه میباشد مشورت دهندگان بخیال میافتند اراذل اوباش تهران را که سالها است مصدر شرارت میباشد دور خود جمع کنند و از آنها استمداد نمایند لهذا بدستور کامران میرزا و مباشرت آقابالاخان سردار افخم که در اینوقت رئیس قورخانه است دو نفر از اجزای قورخانه را که یکی خسروخان مقتدر نظام است و دیگری سید محمد خان صنیع حضرت یکی سردسته مشتیهای سنگلج و دیگری سردسته مشتیهای چال میدان برای انجام این خدمت انتخاب میکنند و بول و خلعت داده و امیدارند هر يك از آنها مشتیهای محله خود را همراه کرده مهمانی نمایند این دو دسته را که سالهاست باهم کدورت دارند صلح داده بایکدیگر مراد و معاشرت نمایند مشروطه خواهان مطلب را دانسته در صدد بر میآیند جلوگیری کنند ولی مقارن میشود با گسرفتن جشن افتتاح مجلس شورای ملی و ناچار اندکی

فصل شانزدهم

درباریان از خیالات فساد انگیزانه خودداری مینمایند مقتدر نظام و صنیع حضرت هم در جزو مستخدمین بهارستان بخدمت چراغانی و آتشبازی مشغول میشوند و بعد از گذشتن جشن از طرف ملت بآنها خلعت داده میشود که تألیف قلبی شده باشد بلکه اسباب دست مفسدین نشوند ولی فائده نکرده بازحوزه فساد را گرم مینمایند دیگر از اقدامات که میشود آنکه حسنخان اجلال السلطنه اصفهانی رئیس نظامیه است و با خیالات درباریان همراه نیست او را عزل کرده ریاست نظامیه را بمیرزا فتح الله خان سعید السلطنه میدهند سعید السلطنه که از قدیم باشاه محرم بوده و کمال اطمینان را باو دارند دسته‌ئی از زنان فاحشه را در تحت ریاست نظامیه رشوت میدهند که در ماه رمضان یکروز با صورتهای گشوده بی حجاب در بازار تهران وارد شوند و بگویند آزاد است و ما باید بی حجاب باشیم بخیال اینکه لابد بر سر اینکار هیجان عمومی میشود و از نتایج سوء مشروطیت محسوب میگردد بلکه باینوسیله هم بشود اخلاقی در کار مجلس نمود اینمطلب را هم ملتیان میفهمند و ایستادگی نموده سعید السلطنه را معزول نموده مسافرت با روبا میکند و هم سعی کرده حکومت تهران را از وزیر مخصوص کاشانی گرفته بمؤید الدوله میدهند و بخیال خود بعضی از شاخه و برگهای فساد را میزنند ولی فایده نمیکند و درباریان جداً مشغول اجرای نقشه سعیدیه هستند از جمله در صدد میشوند بعضی از انجمنهای ملی که در باطن هواخواه سلطنت باشند تأسیس کنند از جمله انجمنی باسم انجمن آل محمد تشکیل داده جمعی از سادات مکیلا و معمم را در آن انجمن جمع نموده از مخصوصین شاه هم اشخاصی داخل میشوند با این شعار که آل محمد مشروطه نمیخواهند دیگر آنکه شخصی میرزا عباسقلی نام چند سال است باسم مجلس سرّی و فراموشخانه پول از مردم میگیرد و گذران میکند در اینوقت بقلط اشتهار میدهد که قاتل امین السلطان عضو انجمن سرّی او بوده بشاه هم وعده میدهد که بتوسط اعضای انجمن سرّی مقاصد او را انجام خواهد داد شاه را هم بحوزه سرّی وارد ساخته از وجوهیکه برای برهمزدن مشروطه تدارک شده سهمی میبرد و مدتی در اطراف نقشه سعدالدوله سورچرانی مینماید دیگر از جمله اقدامات که میکنند

نقشه سعدالدوله و اختلال امور

اینست که چون از انجمن آذربایجان در تهران بینهایت نگرانند بعضی از رؤسای آنها را بهر وسیله هست رو بخود کرده بدست ناصر السلطنه طباطبائی و جمعی دیگر انجمن آذربایجان دیگری بنام انجمن فتوت تشکیل داده تمام رجال دولت را بآن انجمن دعوت میکنند صورتاً انجمن مشروطه خواهی است و معنأً برهم زنده انجمن آذربایجان و مجری خیالات شاه و هم بتوسط اقبال الدوله کاشانی انجمنی در ورامین تشکیل داده جمعی از اشرار آنجا را برای اجرای مقاصد خود حاضر میکنند و رفته رفته خیالات شاه را در مخالفت بامجلس بوسیله این اسباب و بضایع از جار خاطر جمعی از افراد ملت از مجلس بواسطه قطع حقوق و کسر مرسوم قوت داده باو حالی میکنند که بیک حمله مجلس از میان خواهد رفت و اسباب آن حمله هم میا است کامران میرزا که بیکار مانده و انتظار نداشته در عهد سلطنت دامادش منزوی و خانه نشین باشد بتوسط دختر خود در اندرون و بیواسطه هر چه بتواند افساد کرده شاه را اطمینان میدهد که ببرجیدن بساط مشروطه موفق خواهد گشت از طرف دیگر شیخ فضل الله و همراهان او از ملا نماها بشاه اطمینان میدهند که چون بخواید بر ضد مجلس قیام کند آنها هم مجلسیان را تکفیر کرده بحرمت مجلس فتوی بدهند و رساهم چنانکه گذشت کمال تسلط را بر شاه دارند و او را بمخالفت بامجلس و مشروطه ترغیب مینمایند.

امیر بهادر جنگ هم که برای اجرای همین نقشه او را ریاست کشیکخانه داده اند بشاه میگویند من خود بتهائی مجلس را برهم میزنم سوارهای ابواب جمعی خود را از تبریز میطلبم و اوایل ماه ذی القعدة سیصد نفر از آنها وارد طهران میشوند و ورود این سوارها بطهران از تبریز در صورتیکه مجلس اصرار دارد استعدادی برای سرحد آذربایجان از تهران فرستاده شود آنهم سوار امیر بهادر جنگ بینهایت خاطر ملیون را آشفته میکند انجمنهای ملی بیجان آمده فریاد میکنند این سوار برای چه آمده از ورامین تفنگچی بشهر برای چه میآید توپ و تفنگ در عمارت سلطنتی برای چه جمع میکنند ذخیره بعمارت شاه برای چه میبرند سوار و سرباز در داخل عمارت دولتی چرا ساخلو شده در تبریز و گیلان و فارس و سرحدات این اغتشاشا برای چیست

هائزدهم

ترکمانها برای چه تعدی میکنند و اعتراضهای بسیار دیگر با جوش و خروش بسیار اما بحرف میگذرد .

از آن طرف چون کابینه وزراء در تحت ریاست ناصر الملك است و او راضی نمیشود شاه با مجلس مخالفت کند از اینجهت شاه از او بی نهایت دلتنگ شده ناصر الملك هم ترسناك گشته میخواهد استعفاء بدهد ولی از مجلس و ملت ملاحظه دارد شاه نه تنها از ریاست وزرائی ناصر الملك دلتنگ است بلکه وزارت جنگ مستوفی الممالك را هم نمپسندد و چون میخواهد با مجلس بجنگد وزیر جنگی میخواهد که مطیع او بوده باشد و هم بر ریاست كمرلك مؤتمن الملك راضی نیست زیرا که با بودن او دست و بالش برای تصرف در نقدینه صندوق كمرلك باز نیست و تا کابینه برهم نخورد مقاصد شاه انجام نمیگیرد اینست که با وزراء بد سلوکی میکند و بآنها بی اعتنائی مینماید روزی بآنها میگوید من در موقع انتخاب شما خواب بودم و گرنه شما بوزارت انتخاب نمیشدید مرادش اینست که شب ماه رمضان وقتی در مجلس وزراء انتخاب شدند او خواب بوده است یا غافل بهر صورت کار بسختی میکشد و نزدیک است رشته ها گسسته شود .

روز جمعه نهم ذی القعدة الحرام ۱۳۲۵ از انجمن شاه آباد تهران که یکی از انجمنهای بزرگ است از نمایندگان انجمنهای ملی دعوت میشود که در کار بلدیة جواب و سؤال کنند نگارنده هم در آن مجمع حاضر می شوم ابتدا صحبت بلدیة است که چرا بتكاليف خود رفتار نمیکند بعضی از اجزای انجمن آذربایجان اغتشاش تبریز را عنوان میکنند بـالاخره حرف باینجا میکشد که تمام مفاصد از شاه است سعدالدوله و امیر بهادر جنگ و اقبال الدوله و شاپشال خان روسی که معلم شاه است و بعضی از خلوتیان شیخ نوری و سید علی یزدی و غیره دستیار او هستند باید چاره کار خودش را کرد تا فتنه ها بخوابد سخن باین مقام که میرسد نگارنده میگوید بهتر اینست نطق مجلس را بمن واگذار کنید همه اظهار مسرت کرده گوش میدهند میگویم اگر تمام راستگویان عالم جمع شوند و بگویند يك محمد علی شاه نوعی با يك مجلس شورایی مانند مجلس ما از صمیم قلب همراه است باور نباید کرد ولی نباید تقصیر را بر شاه وارد

نقشه سعدالدوله و اختلال امور

کنیم زیرا که شاه یکنفر است و يك رأى دارد باید دانست آراء ناصواب او در کدام نقطه تعدد و تكثر پیدا میکند آنجا را جلوگیری کرد تا رفع مفسد بشود وقتی شاه میگوید من اگر از مجلس بخواهم چیزی بر حقوق من بیفزایند آیا قبول خواهند کرد در جواب این سؤال حاضرین باید بگویند البته قبول خواهند کرد و بر فرض هم نکنند برای خودشان که نمیخواهند بلکه باز برای شما میخواهند و برای اصلاح مملکت شما نه اینکه در جواب بگویند مجلسیان غلط میکنند امر مبارک را اطاعت نکنند کسی که این حرف را در حضور شاه میزند باید دهانش را خورد کرد پس اگر میخواهید کاری بکنید در صدد شوید یکی دونه را از دور شاه دور کنید بلکه از مفاسدی که مترقب الوقوع است جلوگیری شود آقا سید حسن تقی زاده هم بعد از من تقریباً در همین زمینه صحبت میدارد و دیگران هم حرفهای خوب میزنند و بالاخره قرار میشود از همان مجلس عریضه تلگرافی بشاه نوشته شود که سعدالدوله و امیر بهادر جنک نمیکذارند شما بآسودگی پادشاهی نمائید و ما ملت بآسایش زندگانی کنیم ما دوستدار تخت و تاج و هوا خواه سلطنت شما هستیم خواهشمندیم این دو نفر را از خود دور کنید که رفع سوءظن ملت شده آسوده خاطر مشغول کار خود باشند عریضه باین مضمون نوشته شده حاضرین همه مهر میکنند دکتر حسین خان کحال و يك نفر دیگر مأمور میشوند عریضه را برده از تلگرافخانه خصوصی که در میدان توپخانه برای رسیدن عرایض مردم بشاه تأسیس شده مخابره مینمایند و بمردم گفته میشود فردا دهم ذی القعدة دوم مسجد سپهسالار ناصری جمع شده انتظار جواب بکشند این مجلس منقضی شده مردم متفرق میشوند جمعی میآیند نزد نگارنده اظهار میکنند که اینکار ناتمام است باید علاءالدوله را ملاقات نموده و او را وادارید برود شاه را دیده هر چه میدانید بگوید بلکه از عریضه ملیون جواب مساعد برسد و اینکه علاءالدوله را برای اینکار اختیار میکنند بواسطه پیش آمدیست که ذیلاً نگارش مینماید علاءالدوله را حاکم فارس کرده اند و خیالش این بوده قوام الملك شیرازی را که مدتی است در تهران مانده با خود بفارس ببرد و از آنجا که جمعی از مردم فارس و انجمن جنوب که در طهران تأسیس شده بر رفتن قوام الملك

فصل شانزدهم

بشیر از رضایت ندارند می‌کوشند که علاءالدوله از بردن قوام صرف‌نظر کند و نتیجه نمیگیرند ناچار مسئله را بهو و جنجال انداخته ناطقین را و امیدارند برضد حکومت فارس علاءالدوله صحبت بدارند و ملك المتكلمين در نقطهای خود مسئله را جداً دنبال میکند ملك المتكلمين مدتی است از احتشام السلطنه مکدر است به تبعیت تندروان مجلس و با وجود خصوصیت‌های سابق در این موقع هم برادری احتشام السلطنه را در مورد علاءالدوله رعایت نکرده بلکه هر دو را مستبد و طرفدار شاه و مخالف حکومت ملی میخواند و مردم را برضد آنها ترویج مینماید احتشام السلطنه نزد نگارنده از ملك المتكلمين شکایت و اظهار دلتنگی میکند میگویم اگر مایل باشید شب بیایید منزل من بفرستم ملك المتكلمين هم بیاید اسباب الفتی فراهم شود و اگر شبیهی از دو طرف حاصل شده بر طرف گردد احتشام السلطنه تحاشی کرده میگوید هرگز حاضر نمیشوم کسی بر من منت بگذارد و مرا با فلان آدم صلح بدهد خیر هر کار از دستش بر میآید بکند اگر از تند مزاجی و حالت افراط و تفریطی که در امور دارد آگاه نبودم میباید دلتنگ شوم ولی بروی خود نیاورده میگذرم فردای آنروز از طرف ملت اعلانی منتشر میشود بعنوان اخطار لازم و مردم را دعوت میکنند بمدرسه صدر که مرکز اجتماع انجمن اتحادیه طلاب است و مقصود از این دعوت و اجتماع تهدید نمودن علاءالدوله است که بحکومت فارس نرود این خبر چون بعلاءالدوله میرسد مضطرب میگردد زیرا که احتمال میدهد مردم هیجانی کرده و بخانه او بریزند شب روز موعود احتشام السلطنه و برادرش معینالدوله بمنزل نگارنده آمده اظهار پریشان‌خاطری مینمایند گفتگوی بسیار میشود عاقبت تقاضا میکنند بفرستم ملك المتكلمين بیاید از او استمال بشود از او قول بگیرند فردا در آن مجمع عام درباره علاءالدوله زیاده روی نشود بشرط آنکه احتشام السلطنه علاءالدوله را از مسافرت فارس منع نماید ملك المتكلمين میآید در پایان مذاکرات احتشام السلطنه تقبل میکند و قضیه معناً خاتمه مییابد فردای آنروز ملك المتكلمين در انجمن ملی مطلب را طوری عنوان میکند که مردم میفهمند مقصود حاصل شده بعد هم علاءالدوله از حکومت فارس استعفا میدهد علاءالدوله بعد

نقشه سعدالدوله و اختلال امور

از استعفای از حکومت فارس میخواهد از توهیناتی که بر او وارد شده جبرانی شده باشد و او را مساعد باملت بشناسند اینست که رؤسای ملیون صلاح میبینند بعلاءالدوله گفته شود که اگر شاه را وادارید جواب ملت را مساعد بدهد مردم خواهند دانست اینکار را شما صورت داده اید و موجب خوشنای شما در میان ملت میگردد بالجمله برای اینکار صبح شنبه دهم ذی القعدة الحرام میروم بمنزل علاءالدوله و شرح واقعه روز پیش را گفته او را ترغیب میکنم برود نزد شاه و اصرار کند که جواب ملت مساعد داده شود علاءالدوله برای رفتن نزد شاه حاضر میگردد ولی میخواهد قبلاً با احتشام السلطنه مشورت کرده باشد در این صحبت هستیم که حسنخان وزیر افخم پسر سلطان علیخان وزیر دربار وارد میشود اول احتیاط میکنم با او صحبت بداریم چون از مخصوصین شاه است بعد مطلب پی برده میشود و صریح باو میگوئیم اگر اینجواب امروز از طرف شاه مساعد نرسد بد خواهد شد حسنخان هم اظهار همراهی میکند احتشام السلطنه هم دیده میشود و روز شنبه علاءالدوله و حسنخان میروند دربار نگارنده هم بانجمن آذر بایجان که محل مذاکره اینکار است اطلاع میدهم که قضیه اینطور شد و بعد از ساعتی میروم بمدرسه سپهسالار که محل اجتماع ملت است جمعیت زیاد میشود ملك المتكلمين وسيد جمال الدين و بعضی دیگر نطقهای مهیج میکنند ولی از طرف شاه جوابی نمیرسد عاقبت قرار میشود آنشب قضیه مسکوت عنه بماند تا فردا که یکشنبه است اگر جواب مساعد رسید چه بهتر و الامت هر چه تکلیف خود را میداند بکند شب یکشنبه از علاءالدوله استفسار میشود کار شما و شاه بکجا کشید جواب یأس آمیز میرسد صبح یکشنبه مردم در مسجد سپهسالار جمع میشوند مجلس شورایی هم منعقد میشود علاءالدوله و ظل السلطان و عضد الملك بمجلس میآیند که بهیئت اجتماع نزد شاه رفته بلکه او را حاضر کنند باملت احتجاج نکنند و قدم مساعدی بردارد ولی بر اقدام آنها نتیجه‌ئی مترتب نمیکردد از طرف دیگر در همان شب از دربار بخسرو خان مقتدر نظام و سید محمد خان صنیع حضرت که گفته شد دو نفر سرکرده هشتیهای شهری هستند و نوشتیم مورد توجه شاه شده‌اند دستور داده میشود صبح یکشنبه بمسجد سپهسالار

فصل شانزدهم

آمده با مردم طرف شده جمعیت را متفرق سازند این دو نفر با جمعی از اراذل و اوباش
 بمرکز مزبور آمده گوشه‌ئی مینشینند مشروطه خواهان هم جمعیتشان زیاد میشود تا
 نزدیک ظهر دودسته بهم دیگر نگاه کرده هیچک دست از پا خطا نمیکند ولی مستبدین
 سخنان ناهنجار گفته حرفهای زشت میزنند از مشروطه و مجلس بد میگویند که کسی
 بآنها طرف شود و بهانه‌ئی بدست آنها بیفتد ولی مشروطه خواهان بالاینکه مسلح هستند
 و استعدادشان بدنیت اعتنا نکرده خودداری مینمایند نزدیک ظهر کم کم مردم متفرق
 میشوند که بعد از نهار دوباره اجتماع نمایند مستبدین هم از مسجد بیرون آمده و
 چند تیر رولور درب مسجد خالی کرده قمه‌های خود را کشیده شرارت مینمایند و از
 آنجا در مجلس آمده چند گلوله بدر بهارستان خالی کرده روانه میشوند قراولان در
 مسجد را میندند مجاهدین مسلح سردر مجلس را میگیرند که اگر بنای زد و خورد
 باشد دفاع نمایند مستبدین میروند بمیدان توپخانه که قبلاً برای محل اجتماع آنها
 تدارک دیده شده آنجا جمع گشته چادری برپا میکنند و از طرف دولت سوار قزاق و
 توپ و استعداد برای حفظ آنها در اطراف میدان مهیا میشود و فاصله کمی دو حوزه
 مسلح در مقابل یکدیگر تشکیل میگردد یکی در بهارستان و مسجد سپهسالار و دیگری
 در آراك همایون و باغ گلستان و میدان توپخانه طهران.

فصل هفدهم

فتنه میدان توپخانه طهران

برای بیان واقعه میدان توپخانه بایستی اولاً کیفیت و کمیت دو دسته مخالف را که آماده جنگ شده‌اند نوشته بعد بنگارش شرح واقعه و نتایج او بپردازیم مجلسیان مخصوصاً وکلای آذربایجان باجمعی از مشروطه خواهان حقیقی خارج از مجلس و عموم انجمنهای ملی در تدارک تفنگ و آلات دفاع میشوند و هم آنروز تا شب تقریباً سیصد نفر مسلح در مجلس حاضر میگرددند میخواهند بمسجد سپهسالار هم وارد شده آنجا را سنگر نمایند ولی طلاب مدرسه راه نمیدهند ملیون تصور میکنند چون ریاست مدرسه باحاج سید جواد ظهیر الاسلام است که شوهر خواهر شاه میباشد او بحمایت شاه سپرده است در مدرسه را ببندند و مجاهدین را راه ندهند فشار میآورند تا مدرسه را بگیرند و بالاخره احتشام السلطنه رئیس مجلس و ظهیر الاسلام رئیس مدرسه با هم میروند طلاب را از مخالفت با مات منع کرده در را باز مینمایند بلکه مدرسه را هم بیاغ بهارستان راه اتصال میدهند و بسنگر بندی در اطراف عمارت مدرسه و بهارستان میپردازند و چون این عمارتها بر اغلب عمارات تهران برتری دارد و منارهای مدرسه بر تمام شهر مشرف است بهترین جاها برای سنگر بندی میباشد از داخل شهر و اطراف عمارت ممکن نیست دشمن پیش بیاید مگر از خارج شهر با توپ کاری بکنند خلاصه سنگر بندیها تمام میشود و صاحب منصبان مشروطه خواه از صمیم قلب برای خدمت بملت حاضر میشوند اداره نظامی خوبی تشکیل داده میشود جمعی کثیر از وطنخواهان و خوانین محترم و بزرگواران از قبیل اللیاز خان آجودان باشی پسر حسنخان وزیر نظام که آجودان باشی کل نظام بوده و بچرم و وطنخواهی تازه این شغل از او گرفته شده و ظهیر السلطان

فصل هفدهم

پسر رضاخان ظهیرالدوله که نوه دختری ناصرالدین شاه است و عین السلطان پسر صارم الدوله نوه دختری ناصرالدین شاه و غلامرضا خان پسر میرزا محسن خان مظفرالملک و امثال اینها از جوانهای حساس ترتیب کشیک مرتبی در بهارستان و مدرسه ناصری و عمارتهای اطراف بهارستان تا مسافت معینی از هر طرف میدهند انجمنهای ملی هر يك جوانهای سلاحشور خود را مسلح کرده در مرکز های انجمنهای ملی نزدیک بهارستان مانند انجمن شاه آباد و انجمن مظفری و غیره مستحفظی مینمایند انجمنهای ملی تماماً در مدرسه سپهسالار حاضر شده هر انجمن حجه‌ری از حجرات مدرسه سپهسالار را فوقانی یا تحتانی مرکز خود قرار داده تا بلوی انجمن را بر سر در آن حجه نصب مینماید ملک المتکلمین و آقا سید محمد رضای شیرازی (مساوات) سید جمال الدین و اعظم - میرزا جهانگیر خان مدیر صوراسرافیل و جمعی دیگر از وطنخواهان گرم کننده معرکه های ملی میباشند انجمن اصناف تدارک شام و ناهار برای انجمنهای ملی و متوقفین بهارستان مینموند و مخارج این هیئت از کمیسیون مخصوص که برای اینکار تشکیل شده داده میشود اشخاصی هم مانند ظل السلطان و غیره که با شاه میانه ندارند و تمول سرشار دارند بمخارج اینکار سرّاً کمک مینمایند روزها تفنگداران در فضای بهارستان و مدرسه مشق نظام میکنند و شبها کشیک کشیده حفاظت مینمایند و کمال مراقبت میشود که صدای از کسی بلند نشود چنانکه در ظرف بیست روز که از اول تا آخر اینکار طول میکشد و همه وقت جمعی کثیر در آن محوطه حاضرند و تعطیل عمومی شده چند هزار نفر در اطراف بهارستان گردش مینمایند و انواع تحریکات از طرف مقابل میشود کسی با کسی مختصر نزاع یابد زبانی نمیکند و آسیمی بکسی نمیرسد.

از درامین و شهریار و شمیران و حضرت عبدالعظیم و سایر نواحی طهران پی در پی انجمنهای ملی مسلح بمسدکاری ملیون میآیند و هیجان غریبی هویدا میگردد از قزوین میرزا سید حسن پسر شیخ الاسلام قزوین با جمعی از مجاهدین بحمايت مجلس مسلح وارد میشوند و از تمام ولایات انجمنهای ملی بتوسط تلگراف اظهار مساعدت میکنند و روز دوم در تمام ولایات تعطیل عمومی میشود بالجمعه یکمرتبه تمام مملکت یکپارچه

فتنه میدان توپخانه طهران

ملت خواهی و وطن پرستی میگردد این هیأت ملیون و خالت ملیون و اما هیأت مخالف در میدان توپخانه چند چادر میزنند جمعی از اراذل و اوباش شهر را زیر آن چادرها و در فضای میدان جمع میکنند شیخ فضل الله نوری و سیدعلی یزدی و میرزا ابوطالب زنجانی و ملا محمد آملی و ملا محمدعلی رستم آبادی و جمعی دیگر از روحانیان را که باشاه همراه هستند در میدان حاضر کرده در حیاطی که پشت میدان توپخانه واقع و درش از میدان باز است نزدیک قورخانه کهنه آنها را منزل داده آتش و پلو مفصلی برای ایشان تدارک مینهند شبها مشروب بسیار برای مشتریان و سردستگان اشرار حاضر میکنند و همه را سرمست خدمتگزاری بشاه مینمایند جمعی از فواحش را که سابقاً نوشتیم تهیه کرده بودند برای هتاکي نمودن نسبت بمشروطه خواهان و مجلس در میدان حاضر میکنند مشتریان محلّه چالمیدان بهمراهی صنیع حضرت و مشتریان محلّه سنگلج بهمراهی مقتدر نظام در اطراف شهر بازاری نمودن مردم و بردن عبا و ساعت و هر چه از هر کس بدست آورند میبردازند و از نانجیبی چیزی فروگذار نمیکنند .

روز دوم بعد از ظهر در وقتی که جمعی کثیر در میدان جمعند سید محمد یزدی بالای منبر رفته یا روی توپ نشسته مردم را بمخالفت با مشروطه ترغیب مینماید جوانی عنایت الله نام در میان جمع سخنی میگوید که بوی مخالفت میدهد میریزند او را باقداره و قمه و کارد و غیره قطعه قطعه نموده بدنش را بدرخت میآویزند علی اوف نام ترك را بهمان سبب یا بسبب دیگر چند زخم منکر میزنند و هر کس را احتمال بدهند مشروطه خواه است هر چه بتوانند اذیت و آزار میسازند شنیده میشود پسر نقیب السادات شیرازی که در سلك روضه خوانها است بعد از کشته شدن عنایت الله آمده با قلم تراش چشمهای او را از حدقه در میآورد و میگوید میخواهم چشم مشروطه را در آورم روحانیان میدان هم اینگونه منکرات را مینهند و شرب مسکرات را علناً مشاهده میکنند و همه را صواب تصور مینمایند و در واقع کشمکش میان شیخ فضل الله نوری و آقا سید عبد الله بهبهانی اکنون باینصورت در آمده است با هر چه در بر دارد از سیاستهای دیگر عجباً شیخ نوری با وجود دیدن واقعه حضرت عبدالعظیم و افتضاح آنکار باز در اینموقع فریب خورده

فصل هفدهم

خود را یکباره مفتوح مینماید زیرا که اگر هیچ نقص نداشت الیه دست شدن با قاطر چنان واراذل و او باش شهر برای رسوائی او کائی بود روز دوم واقعه که شیخ نوری بمیدان میآید صبح زود آقا سید عبدالله بتوسط یکی از مخارم خود حاج شیخ مهدی واعظ باو پیغام میدهد که حالا وقت است شما باز باها اتفاق کرده به مجلس بیایید تا قبایح گذشته پوشیده شود وقتی رسول سید میرسد که شیخ در سجاده عبادت نشسته قرآن در مقابلش گشوده است شیخ میگوید باین قرآن قسم من از منزل بیرون نخواهم رفت و کسی آمد و شد نخواهم نمود و منتظر امر پروردگارم فرستاده بیرون آمده همانوقت بکعبه از اراذل میدانی وارد میشوند و شیخ را بر خر شیطان سوار کرده وارد میدان مینمایند و معلوم میشود امر پروردگار امر محمد علی شاه قاجار است و یا امر جمعی از اراذل و او باش.

بالجمله روحانیان میدانی محض مزید عنایت بیباغ گلستان دعوت شده شرفیاب حضور پادشاه میگردد و مورد اظهار مرحمت بسیار میشوند و در ازای آن مرحمتها سید ابوطالب زنجانی میگوید من از علم جنگ بی خبر نیستم و اگر امر کنید يك توب شریئل ببرند در بیرون دروازه شمیران سوار کرده به بهارستان شلیک نمایند هر کس آنجا هست فرا خواهد نمود و مردم متفرق میشوند آقایان دیگر هم مخصوصاً ملا محمد علی رستم آبادی که سالها در این شهر کوس قدس و تقوی زده است او را تصدیق مینماید شاه هم در ظاهر تصدیق میکنند تا آقایان رنجیده خاطر نشوند ولی بعد از مرخصی آنها چند نفر از درباریان عرض میکنند اینکار خطا است چونکه سفارت روس چندان دور از بهارستان نیست خطرناک خواهد بود آقایان از حضور شاه مرخص شده بمیدان توپخانه آمده دسته دسته مردم شرور را برای آوردن بعضی از ملایهای درجه دوم و سیم که در بهارستان نیستند میفرستند بعضی را میآوردند و بعضی طفره میزنند.

باز برگردیم بداستان بهارستان بعد از ظهر روز شنبه دهم ذی القعدة اجتماع در بهارستان فریاد میشود از وکلای مجلس کسانی که جداً در صدور تدارك مدافعه اند و کلای آذربایجان اند و اداره مدافعه ملی را معاضد السلطنه نائینی ریاست میکند اعضای انجمن

فتنه میدان توپخانه طهران

آذربایجان خصوصاً بعضی از آنها مانند قاجار لشکر که ناظم انجمن است معرکه مدافعه را گرم میکنند حوزه مرکزی مدافعه مردم آذربایجان و سایر ولایات را از پیش آمد ناگوار بتوسط تلگراف رمز بهر وسیله باشد خبردار میسازد علاءالدوله از صبح شب در مجلس اقامت گزیده بملاحظه برادرش که رئیس مجلس است دوساعت بغروب مانده او را بتوسط تلفن بدربار احضار میکنند علاءالدوله نظر باقدماتی که کرده و خود را نزد شاه متهم ساخته جرئت رفتن دربار را ندارد ماهم صلاح او را نمیبینیم بدربار برود بالاخره برادرش معینالدوله از دربار باتلفن میگوید بیایید ضرر ندارد معلوم میشود او را هم مجبور کرده اند این تلفن را بنماید علاءالدوله میرود و مامنظر خبر دربار میجویم در این مقام لازم است چند کلمه از حال دربار و وزراء بنویسیم چون شاه از رئیس الوزرائی ناصرالملک دلنگ است و با وجود او اجرای مقاصد خود را مشکل میداند اینست که نهایت اصرار را به برهمزدن کابینه و خلع ناصرالملک دارد ناصرالملک بملاحظه ملیون باینکه یینهایت ترسناک است از استعفاء دادن هم میترسد باوجود این يك روز پیش از واقعه زبانی استعفاء داده بدربار نمیرود وزرای دیگر هم از رفتن بحضور شاه خودداری میکنند روز شب بعد از ظهر شاه آنها را احضار میکند مردد هستند بروند یا نروند بالاخره ظرف عصر مصمم میشوند بروند و سبب اینست که میشوند حکم شده اگر نیایند جبراً آنها را ببرند ناچار ناصرالملک و مشیرالدوله و مؤتمنالملک با هم بدربار میروند پیش از ورود آنها علاءالدوله وارد میشود بمحض اینکه حضور شاه میرسد شاه شروع میکند بفحاشی نسبت باو و بالاخره باجوب بر سر و مفزاو میگوید و او را کشیده بمحیی میرند معینالدوله برادرش را هم با او حبس میکنند ناصرالملک و دو نفر وزیر دیگر وارد میشوند مقابل اطاق حاجب الدوله که میرسند بناصرالملک میگویند شما در این اطاق بنشینید ناصرالملک میگوید مرا شاه احضار فرموده اند میگویند بلی ولی حالا حکم اینست که شما در این اطاق بمانید دو نفر وزیر دیگر میخواهند با او بروند ولی نمیگذارند و آن دو نفر میروند باطاق کشیکخانه میینند ضعیف الدوله و مخبر السلطنه و آصف الدوله و مستوفی الممالک که

فصل هفتم

باقی وزراء هستند در اطاق کشیکخانه جمعند با کمال بریشانی آنها هم مینشینند و منتظرند که حکم چه صادر شود ناصر الملك را لدی الورود با طاق حاجب الدوله زنجیر میکنند و قصد گرفتن او را دارند ناصر الملك وقتی از خانه اش روانه دربار میشود یک نفر را میفرستد سفارت انگلیس و اطلاع میدهد که این رفتن من بدربار خطرناک است بیفاصله هم خبر گرفتاری او بسفارت انگلیس میرسد چرچیل نائب سفارت انگلیس نظر بخصوصیتی که با ناصر الملك دارد فوراً خود را بدربار رسانیده میرود نزد شاه رسخت میگوید که ناصر الملك دارای نشانهای معتبر دولت ما است اگر خیانتی کرده است باید معلوم شود که ما نشانهای خود را از او بگیریم و اگر خیانتی نکرده بچه سبب او را محبوس کرده اند شاه مضطرب شده میگوید کسی او را حبس نکرده است و فوراً میروند زنجیر را از گردن او بر میدارند و در اطاقی محترماً مینشانند و بعد از کمی فاصله او را با طاق کشیکخانه که وزراء هستند میبرند کمی با وزراء مینشینند و پاسی از شب رفته بانفاق وزراء حرکت کرده بخانه خود میرود و صبح روز فردای آنشب بجانب فرنگستان روانه شده خود را از ورطه خطرناک خلاص مینماید و در همانشب علاء الدوله و معین الدوله را هم اخراج بلد کرده روانه گیلان میکنند این واقعه دربار و برهم خوردن کابینه و تبعید رئیس الوزراء و علاء الدوله و برادرش بی اندازه مجلسیان را مضطرب ساخته مناسبات مجلس و دربار منقطع میگردد شب یکشنبه جمعی کثیر در مجلس و مدرسه سپهسالار توقف میکنند ولی علماء و وکلاء بخانههای خود میروند که فردا صبح باز اجتماع نمایند نگارنده هم جزء اشخاصی هستم که تمیاید احتیاط کلا خود را داشته باشم از این سبب شب را در خانه یکی از دوستان مهمانم ولی هیاهوی شدید شهر و صدای تیر اشرار در تمام محلات نمیکند کسی بخواب برود صبح زود بمجلس رفته مشغول کار خود میشویم و از جمله کارها که در این روز میشود اینست که تلگرافی از جانب علمای مشروطه خواه بتمام ولایات ایران و یکی بعلمای عتبات شده از واقعه همرا خبر دار میکنند و با اینکه دولت قدغن سخت کرده در تلگرافخانه هیچ تلگرافی را مخابره نکنند از سیم کمپانی آن تلگرافات مخابره میشود روز دوم مخبر السلطنه

فتنه میدان توپخانه طهران

میآید بمجلس و واسطه جواب و سؤال میشود و مخبر السلطنه در دربار با اطرافیان شاه گفتگو کرده است باین شرط داخل کار شود که نه از شاه بر مردم و نه از مردم بر شاه آنها هم قبول کرده اند طرف عصر نتیجه اقدامات مخبر السلطنه این میشود که هیئتی از وکلای مجلس بدربار احضار گردند و فتح باب گفتگو بشود و کلاء میروند و تا ساعت چهار از شب گذشته بر نمیگردند تمام مردم در بهارستان انتظار آمدن آنها را دارند بعد از ساعت چهار از شب رفته که میآیند خبر میآورند که شاه اظهار میدارد من این استعداد و توپخانه را حاضر کرده ام برای جلوگیری از اشرار که آنها خلافی نکنند والا من بامجلس طرف نیستم و دعوا میان خودتان است بالاخره يك جلسه بکنند وزراء و علماء و وکلاء قراردادی بنمایند که باهم بسازند من حرفی ندارم فردا هم که دوشنبه است مجلس تعطیل باشد مردم متفرق شوند بدیبهی است این جواب فایده بحال ملت ندارد و پذیرفته نمیشود و از جمله کارهای روز دوم یکی نوشتن متحد المالی است از طرف مجلس بسفرای خارجه که آنها را از خلفی که شاه نموده است خبردار ساخته که از آنها استمداد معنوی بنمایند و جوابهای مساعد میرسد سفراء در خانه سفیر کبیر دولت عثمانی که شیخ السفراء میباشد مجلس میکنند و رأی میدهند متفقاً شاه را ملاقات نموده او را ملامت کنند میروند میبینند صحبت میدارند و همان جوابها که بوکلاداده شد بسفراء هم داده میشود همینقدر آنها را مطمئن میکنند که زود خورد نخواهد شد روز دوم دو یست نفر سر باز از میدان بعنوان حفاظت مجلس تا نزدیک بهارستان میآید و استجازه میکنند که اگر برای حفظ مجلس این سر بازها لازم باشند آنجا اقامت نمایند مجلس رأی نمیدهد که سر باز در آن حدود بماند و آنها را بر میگردانند روز یکشنبه طرف عصر که خبر حرکات و حشیانه میدان توپخانه و کشته شدن عنایت الله و مجروح شدن جمعی بیگناه میرسد موجب بریشا نحواسی جمع گشته شروع بجنک را انتظار میکشند شب سیم را ناصبح کسی نمیخواهد چه احتمال میرود که شیخون بزنند مجاهدین در حدود معینی مابین بهارستان و میدان توپخانه را محافظت میکنند نه از مسلحین ملی کسی از آن حد تجاوز میکند و نه از جنگجویان دولتی هر طرف با اسم

فصل هفدهم

شب مخصوص برای هر محل از ورود دشمن جلوگیری مینمایند اذان صبح آنشب از یکی از مجاهدین محمود نام که جوان زیرکی است میپرسم نمیدانم نعش عنایت الله را در میدان از درخت فرود آوردند یا نه میگوید میروم خبر میآورم میگویم چگونه میگذارند خود را بمیدان برسانی میگوید اگر از بست و بند مجلس بگذرم کار مشکلی نخواهد بود باورخصت داده میشود میروم و بعد از ساعتی باز آمده احوال میدان و میدانیان را نقل کرده میگوید تاپای درختی که نعش جوان بر آن آویخته بود رفتم پیراهن و شلوار بر درخت آویخته است و جسدش را برده اند.

بالجمله روز سوم جواب تلگرافات از ولایات میرسد و انقلاب فوق العاده در سرتاسر مملکت حاصل شده تعطیل عمومی میگردد و از آذربایجان و گیلان و کرمان و اصفهان و فارس و جاهای دیگر تلگراف میکنند که ما محمد علی میرزا را بیادشاهی نمیشناسیم این خبرها که بشاه میرسد مضطرب شده اوضاع دربار درهم و برهم میشود در اینحال میرزا مهدیخان وزیر همایون بمجلس آمده با هیئت رئیسه جواب و سؤال میکند که شاد دستخط مراجعت ناصرالمالك وعلاء الدوله ومعین الدوله را بدهد و اسباب اصلاح فراهم شود وقت شام دستخطی از شاه میآورند بهیئت رئیسه مجلس ارائه میدهند که الساعة باید مجلس جمعیت را متفرق کنند تا ما هم جمعیت میدان را متفرق سازیم و اگر نکنند برای حفظ مملکت ناچار بقوة جبریه متفرق خواهیم ساخت احتشام السلطنه از این دستخط وحشت کرده اصرار مینماید که امشب باید جمعیت از فضای بهارستان بیرون بروند که کار بجنگ نکشد در اینوقت که سه ساعت از شب رفته است چند هزار نفر در فضای بهارستان و نگارستان و اطراف هستند غیر از آنجهها که در مدرسه ناصری میباشند و غیر از مجاهدین که درسنگرها مشغول حفاظتند ناطقین ایستاده مردم را ترغیب میکنند که امشب بروند و صبح بیاید احتشام السلطنه برای مردم نطق کرده اصرار مینماید که متفرق شوند و بهر وسیله هست مردم را راضی مینماید که بروند و آنشب کسی در عمارت مجلس نماند رئیس مجلس و انمود میکند که هر کس امشب در مجلس بماند کشته میشود در صورتیکه قضایای بعد ثابت مینماید اینطور نیست و بزرگترین قوت در

فتنه میدان توپخانه طهران

همین شب بدست ملیون است بواسطه اخبار ولایات امشب هر کار بخواهند بکنند میتوانند امشب میتوانند از زیر بار حکومت قجر بیرون بیایند امشب میتوانند زمام امر مملکت را بدست لایقترین و صالح ترین افراد ملت بسپارند محمد علیشاه هم آخرین درجه نا امیدی را دارد و این تهدید همانند تهدید است که از گربه مغلوب ظاهر میگردد.

اگرما امشب از این تهدید خائف شده جمعیت را متفرق سازیم عاقبت وخیمی را باید منتظر بوده باشیم در اینحال حاج امین الضرب را که رئیس مباشرت مجلس است میبینم بالای سر سرای عمارت گوشه ای ایستاده چون چشمش بنگارنده میافتد گریه میکند و میگوید میخواهم خود را از بالای عمارت پائین انداخته هلاک کنم از این غلبه دولت و متفرق کردن مردم او را تسلی داده میگویم شب اینجا ماندن چه فایده دارد روز باید جمع شد و کار کرد حالا میروند صبح زود باز همه حاضر خواهند بود خاصه که بازار بسته است و فردا هنگامه بزرگتر میشود در صورتیکه خود نیز باطناً با او همعقیده هستم خلاصه بهارستان را خالی میکنند و غیر از مستحفظین کمی آنجا نمیمانند در اینحال یکده چهل نفری سرباز از طرف دولت در عمارت بهارستان آمده بعنوان قراولی توقف مینمایند.

آمدن این سرباز ها و گرفتن در عمارت موجب نگرانی میشود که شاید بخواهند عمارت را تصرف کرده و فردا کسی را راه ندهند باینکار هم اهمیت داده نمیشود و میگویم شورای ملی شرط نشده است در بهارستان باشد اگر چنین کاری کردند فردا مجلس در یکی از مساجد منعقد خواهد شد مستحفظین ملی مجلس هم احتیاطاً سربازها را در قراولخانه میان دو در عمارت مجلس جاساده در هارا بسته کلید آنها را خود نگاه میدارند که آنها نتوانند خطائی بکنند سنگرهای خود را هم محفوظ میدارند و انجمنها هم در جای خود هستند آخر شب بشاه خبر میدهند تفنگچی و اسلحه بسیار در مدرسه سپهسالار تهیه دیده شده است این خبر موجب وحشت او گشته در ساعت شش از شب رفته ظفر السلطنه حاکم تهران با اتفاق مخبر السلطنه بدر مدرسه میآیند

فصل هفدهم

تحقیق میکنند و مراجعت نموده دروغ بودن قضیه را بشاه میرسانند و او آرام میگیرد روز بعد باز جمعیت در بهارستان جمع شده و جمعیت میدان هم بجای خود باقیست و از طرف دولت اصرار دارند تمام جمعیت بهارستان و اطراف آن باید پراکنده شوند تا آنطرف هم مردم میدان را متفرق سازد و هم در اینروز برای شروع نمودن بکار صلح و صورت قانونی دادن بدولت وزراء معین میشوند و یک هیئت مرکب از ملیون و از طرفداران شاه بشرح ذیل وزیر میگردند: حسینقلیخان مافی نظام السلطنه وزیر مالیه و رئیس الوزراء شاهزاده ظفر السلطنه وزیر جنگ آصف الدوله وزیر داخله صنیع الدوله وزیر علوم و فوائد عامه مشیر الدوله وزیر خارجه مخبر السلطنه وزیر عدلیه وزیر همایون که در اینوقت لقب قائم مقامی گرفته وزیر تجارت و فلاحه میشوند و باید بمجلس آمده معرفی بشوند و هم در اینروز بعضی از وکلاء با عضدالملک قاجار در دربار ملاقات میکنند و عضدالملک باشاه جواب و سؤال بسیار کرده بمجلس میآید و اظهار میکند که شرایط صلح از طرف مجلس نوشته شود تا او نزد شاه برده اسباب اصلاح را فراهم آورد شرایط صلح از قرار ذیل نوشته میشود.

شاه قرآن مهر کند و قسم یاد نماید که دیگر مخالفت با مشروطه نخواهد کرد و کلای مجلس قرآن مهر کنند و قسم یاد نمایند که اگر او مخالفت نکرد آنها هم بسلطنت او خیانت نکنند.

شاه مرتکبین شرارت را سیاست کند و ابواب جمعی امیر بهادر را بگیرد مجلس برای حفظ خود دو بیست نفر مستحفظ مسلح ملی نگاهدارد شاه اداره قزاقخانه را جزو وزارت جنگ نماید یعنی وزیر جنگ مسئول عملیات قزاقخانه باشد شاه سعد الدوله را تبعید نماید تبعید شدگان را که ناصرالملک و علاء الدوله و غیره هستند احضار کرده بآنها مهربانی نماید شاه تمام این مطالب را میپذیرد بعضی را فوراً و بعضی را بتدریج انجام بدهد و در ورق اول قرآن بخط خود شرح ذیل را مینویسد:

«چون بواسطه انقلاباتی که این چندروزه در طهران و سایر ولایات ایران واقع شده برای ملت سوء ظنی حاصل شده بود که خدای نخواستہ مادر مقام نقض عهد و مخالفت

فتنه میدان توپخانه طهران

باقانون اساسی هستیم لهذا برای رفع این سوء ظن و اطمینان خاطر عموم ملت باین کلام الله قسم یاد میکنیم که اساس مشروطیت و قوانین اساسی را کلیه در کمال مواظبت حمایت و رعایت کرده و اجرای آنرا بیپيچوجه غفلت نکنیم و هر کس برخلاف مشروطیت رفتاری کرده مجازات سخت بدهیم و هرگاه نقض عهد و مخالفت از ما بروز کند نزد صاحب قرآن مجید مطابق عهد و قسم و شرطی که از او کلامی ملت گرفته ایم مسئول خواهیم بود. باین تفصیل خلق نمیپذیرند که دکاکین را باز نموده تعطیل برطرف گردد چونکه اطمینان ندارند و نطقهای مفصل شده بخلق میگوئیم شما وقتی ملت تربیت شده محسوب میشوید که هر وقت صلاح بود جمع شوید مجتمع گردید و هر وقت صلاح بود متفرق شوید بیدرنک متفرق شوید اگر غیر از این باشد که هر وقت گفتند بیایید بیاید و هر وقت گفتند بروید بروید که شمارا ملت عاقل و تربیت شده نمیشود گفت خلاصه جمعی از مردم بقوت نطق و بیان ناطقین اول ظهر متفرق میشوند ولی در این حال خبر میرسد جمعی از اشرار میدان رو بمجلس حرکت کرده میآیند و ازینکطرف جمعی از اراذل در اول بازار یکی دوتا دکان که باز شده تاراج مینمایند و دوباره هنگامه اجتماع در بهارستان برپا میشود ساعتی میگذرد خبر میرسد در خیابان پستخانه از پشت سر آن جماعت که شلیک کنان رو بمجلس میآمدند قزاق رسیده آنها را بقوه جبریه بر میگرددانند و علت شرارت و حرکت آنها بطرف مجلس فقط خود نمایی بوده که چون دیده اند بمغلوبیت آنها صلح میشود خواسته اند ثبات قدم خود را در خدمت باستبداد ثابت نموده و نمایش بدهند و ممکن است با دستور العملی بوده برای ترسانیدن مجلسیان و منت گذاشتن بر ایشان در متفرق نمودن جمعیت میدان اما این حرکت و حرکت تاراج کردن دکانها مردم را باوضاع بی اطمینان تر میسازد و تمام روز بهارستان پر است از خلق بسانتظار عاقبت کار طرف عصر عضدالملک بمجلس آمده قرآن مهر شده را از جانب شاه بادبستخط قبول شرایط صلح میآورد احتشام السلطنه در مجلس علنی اظهار میکند شاه مخالف قانون اساسی رفتار کرده تا جبران مخالفتها نشود اینکار اصلاح نمیشود و این اظهار بواسطه رفتار است که بابرادرانش علاءالدوله و معین الدوله شده است و بالاخره دستخط

فصل هفتم

شاه پنبرفته شده قضیه بهمین ترتیب میگذرد بناصر الملك وعلاء الدوله و معین الدوله تلگراف میشود برگردند ولی ناصر الملك قبول نکرده بفرنگستان میروند وعلاء الدوله و معین الدوله از رشت مراجعت مینمایند شب این وزراء هیآیند بمجلس معرفی میشوند و در همان شب چادرهای میدان توپخانه برچیده میشود ولی مردم آنجا متفرق نمیگردند بلکه ارذل و اوپاشی را در قورخانه منزل داده واز آنها پذیرائی میکنند و معین را در ارك در خانه می برده از آنها مهمانداری مینمایند که اگر از طرف مجلس نکولی شد دوباره مجتمع گردند از اینطرف تمام روز جمعیت در بهارستان بسیار است و چون شب دست میدهند و وزراء معرفی میشوند کم کم مردم متفرق میگرددند ولی مستحفظین در جای خود کشیک میکنند و انجمنها در مدرسه مانند شبهای پیش میمانند اینجا لازم است بقضیه می که میان نگارنده و آقا سید عبدالله بیهبانی واقع شده اشاره نمایم تا حقایق احوال بهتر آشکار گردد یکرور پیش از مصالحه و تشکیل دولت جدید سید از نگارنده تقلضا میکند باطل السلطان ملاقات کرده باو بگویم یکصد پنجاه هزار تومان بدهد تا او اسباب خلع محمد علیه رزا و نصب ویرا سلطنت فراهم آورد نگارنده با اینکه از توسط در اینگونه قضا با که محرك آنها حتی طمعکاری اشخاص است اجتناب دارم ناچار باطل السلطان صحبت داشتم او میگوید کار را انجام بدهد تا مبلغ را باو بپردازم نگارنده هنوز این جواب را بسید نرسانیده است که نظام السلطنه و وزرای او برای معرفی بمجلس حاضر میشوند وضع مجلس اینست و کلاه روی زمین در هم نشسته و وزراء در صفی که هیئت رئیس نشسته بحالت انتظار قراو گرفته اند روحانیان که آقا سید عبدالله در رأس آنها است یکطرف مجلس جلوس نموده تماشاچیان بیش از گنجایش فضا روی زانو و دوش یکدیگر قراو گرفته مجامعین بانفنگ و اطراف مجلس ایستاده رئیس مجلس از آقا سید عبدالله و آقا سید محمد استعجازه میکنند که معرفی وزراء شروع شود ولی آقا سید عبدالله گوش نداده نگارنده را میطالب و مقصودش اینست بپند اگر ظل السلطان پذیرفته است مبلغ را بدهد دو کار معرفی وزراء اختلال کند و مجلس را برهم بزند و در صدد فراهم آوردن اسباب خلع شد و نصب ظل السلطان بر آید والا اجازه بدهد وزراء

فتنه میدان توپخانه طهران

معرفی کردند پی در پی مرا میخواهد بزحمت خود را یاو رسانیده حاضرین همه حیرت میکنند چه مطلب فوریت که در اینوقت باید محرمانه بامن صحبت بدارد چون بنجوی میرد ازیم دو نفر از روحانیان منافق آهسته یکدیگر میگویند مگر این شخص میگذارد میان شاه و ملت اصلاح شود نگارنده میشود و نمیتواند حقیقت حال را آشکار کرده بگوید آنکه نمیخواهد بگذارد من نیستم بهر حال سید بعضی شنیدن جواب یأس آمیز ظال السلطان سر بلند کرده پرئیس مجلس میگوید بسیار خوب آقایان وزراء معرفتی کردند وزراء معرفتی میشوند و دولت مشروطه باز تشکیل میشود و بظاهر میان شاه و ملت اصلاح میگردد .

فصل هجدهم

وقایع بعد از صلح بی اساس

پیش از نگارش وقایع مزبور لازم است به خصوصیتی که میان احتشام السلطنه رئیس مجلس و بعضی از وکلای آذربایجان واقع شده و خصوصیت مزبور در جزو و حد این احوال مدخلیت دارد اشاره نمایم و آن اینست که از پیش نوشته شد نظر بکمال جدائی که مابین تقی زاده و دیگر تندروان مجلس از وکلای آذربایجان و غیره با امین السلطان بود تندروان عقب میمانند بعدی که دیگر اجازه نطق بآنها داده نمیشود مخصوصاً به تقی زاده که سر حلقه آنها است احتشام السلطنه که بعد از قتل امین السلطان رئیس مجلس میشود با آقا سید عبدالله سابقه کدورت داشته وجود او را بانفوذ تام در مجلس مضر میدانند و ملاحظه میکند که تندروان بعد از کشته شدن امین السلطان جلو افتاده از تحت فشاری که بوده اند در آمده مورد ملاحظه شدند احتشام السلطنه هم نظر بحال افراط و تفریطی که در وجودش هست باتقی زاده و رفقاییش فوق العاده خصوصیت مینماید بطوریکه بی اطلاع آنها کاری نمیکند و با اینکه بعضی از وکلاء را طرف شور در کلیه امور مجلس قرار دادن خلاف رسم است بطوریکه همه کس میفهمد خصوصیت فوق العاده با آنها میکند آنها هم نفوذ تام در مجلس پیدا میکنند و آقا سید عبدالله و چند نفر از تجار درجه اول که در مجلس هستند و باتندروان میانه نمی دارند بواسطه ارتباطی که با امین السلطان داشته اند از ارتباط زیاد احتشام السلطنه باتقی زاده دلتنگ شده هریک برای حفظ خود راهی اختیار مینمایند حاج امین الضرب و معین التجار بوشهری خود را با احتشام السلطنه نزدیک مینمایند احتشام السلطنه چون حاج امین الضرب تحویلدار و رئیس مباشرت مجلس است و جوهری که جمع شده نزد او است ناچار است از وی ملاحظه داشته باشد از طرف دیگر تقی زاده و رفقاییش تند میروند و از احتشام السلطنه پیش افتاده اعتنائی با او نمیکند بلکه گاهی بکارهای افراط و تفریطی او اعتراض هم میکنند در این حال آقا سید عبدالله میبیند شاه از او مطمئن نیست که برود با او بسازد

وقایع بعد از صلح بی اساس

احتشام السلطنه هم که کدورت قدیم دارد و با او یکرنگ نمی شود قوت مجلس هم که با آذربایجانها است بهروسیله هست باوجود کمال دوری سلیقه او با سلیقه تقی زاده و رفقایش ناچار بطرف آنها دست دراز نموده بتوسط ملك المتکین خود را در جرگه آنها داخل مینماید معلوم است اتحاد آقا سید عبدالله با تقی زاده و رفقای او قهراً احتشام السلطنه را از آنها منفصل میکند ملك هم که سالها با احتشام السلطنه رفاقت داشته و ماسه نفر باهم عوالمی داشته ایم نظر به این پیش آمد از احتشام السلطنه بریده در مجالس و محافل و بلکه در معابر از او بدگویی مینماید و احتشام السلطنه بهروسیله می خواسته او را جلب کند صورت نگرفته است بعضی از تجار مجلس هم مانند حاج محمد اسمعیل تبریزی و سید مرتضوی از کارکنان شاه شده دسته می در مجلس تشکیل میدهند طرفدار مخالفت بانفوذ تند روان و روحانیان ولی چون نفوذ کلمه و کلای آذربایجان در مجلس است و هوا خواهان آنها هم در خارج بسیارند و روی دل عموم مشروطه خواهان با آنها است و آقا سید عبدالله هم با آنها اتحاد کرده قوت تند روان برزیادت و کدورت احتشام السلطنه با آن هیئت علنی میگردد و اوایل این کشمکش احتشام السلطنه را دیدیم از تقی زاده بدگویی میکند تعجب کرده گفتم چرا این طور میگوئید من او را باین صفت که گفتید نمیشناسم و بیدلیل این حرف را از شما قبول نمیکنم احتشام السلطنه توقع دارد با هر کس او دوست است منهم دوست باشم بیدلیل و تا با او دشمن شد منهم دشمن شوم بی دلیل منهم برای این رویه حاضر نیباشم این بود که هر چه در این موضوع گفت رد کردم و دانست در این معارضه با او همراه نخواهم بود ناچار سکوت کرد ولی معلوم بود که باطنا دلشنگ شد خاصه که دانسته است ملك المتکلمین هم با آنها اتحاد دارد و از وی جدا نخواهد شد در ظرف چند روز در هر ملاقات احتشام السلطنه میخواست خیانتکاری تقی زاده و رفقایش را بمن گوشزد نماید و من اعتنا نمیکردم و دلیل میخواستم او هم دلیلی نداشت بگوید ناچار میگفت حرف همین است که زدم این حرف مرا گوشه دستمال خود ببند تا بررسی و بدانی من راست گفته ام خلاصه ماده این کدورت روز بروز غلظت پیدا میکند شاه هم

فصل هجدهم

نگرانیش از همین چند نفرو کلای آذوبیجانست که میداند هیچ وسیله با اورا منقولند
شد و اورا نیکو میشناسند هلی شاه از و کلای آذربیدجان نگران بوده اتحاد آنها با
آقا سید عبدالله و با کابینه ناصر الملک و نفوذ این جمع دو ملت هم بر نگرانی او افزوده
و خواب و راحت ندارد و تداک اندازه عملیات شیخ نوری هم از روی حساحت بر آقا
سید عبدالله و داخل شدن او در حوزه نفوذ در مجلس است و چون در ریشه های قضیه
میدان توپخانه دقیق شویم خواهیم دید بقضایای فوق الذکر مربوط میباشد از طرف
دیگر تشکیل هیئت نظامی ملی در بهارستان و انجمنها آنها در تحت قدرت نافذین
البته بر شاه بسی ناگوار است و میکوشد بهر وسیله باشد آنرا برهم بزند از احتشام السلطنه
میخواهد که سر بازان ملی انجمنها را منحل نماید او هم نظر بکدورتی که با هیئت با
نفوذ دارد بشاه قول داده انجام بدهد اینست که سعی میکند تمام مسلحین ملی متفرق و
همان دو یست نفر که جبر آبگردن شاه گذارده شده بعنوان مستحفظ ملی در بهارستان بمانند
هیئت نافذ اصرار دارند دو یست نفر از مسلحین مطمئن در مجلس بمانند و اینمطلب را مقدمه
تأسیس نظام ملی میدانند در اینموضوع کشمکش احتشام السلطنه با هیئت نافذ آشکار
شده علناً با هم طرفیت مینمایند شش روز بعد از مصالحه احتشام السلطنه اصرار میکند
نظامیان مجلس ترك سلاح گویند و آنها نمیپذیرند بالاخره مقرر میشود از انجمنهای
ملی که در مدرسه سپهسالار هستند نماینده بخواهند و گفتگو کنند نمایندگان انجمنها
و رؤسای نظامی بهارستان در اطاق مجلس جمع میشوند احتشام السلطنه میرود با آنها
صحبت میدارد بلکه آنها را راضی نماید بمتفرق نمودن مسلحین در صورتیکه قضیه
مابین او و هیئت نافذ مجلس اینطور حل شده است که فقط دو یست نفر اشخاص لایق
از مسلحین بمانند و باقی متفرق شوند در یا بحال تهی زاده با نگارنده در اطاق رئیس
نجوایی میکنند و میگویند خوب بود احتشام السلطنه را کمک میکردند که بتوانند نمایندگان
انجمنها را قانع نموده مسلحین را متفرق نمایند نگارنده هم بجمع وارد شده میبینم
کار تمام شده انجمنها باین شرط راضی میشوند مسلحین آنها ترك سلاح گویند که وزیر
جنگ که حکومت تهران را هم دارد سند مسئولیت خود را از بابت امنیت شهر بدهد

وقایع بعد از صلح بی اساس

در این حال نوشته‌ای در این موضوع از ظفر السلطنه وزیر جنگ می‌آوردند مبهم و بیمعنی اتفاقاً هم پیش از آن نمیتوانسته بنویسد زیرا که شهر بینهایت متقلب است اشرار هم محرک قوی دارند که آرام نگیرند در این صورت برخلاف رأی شاه و درباریان ظفر السلطنه چه میتواند بکند خلاصه نوشته مزبور را نمایندگان انجمنها نمیپذیرند احتشام السلطنه دلتنگ شده باطاق خود میرود و از عدم قبول نمایندگان انجمنها اظهار دلتنگی میکند یکی از نمایندگان که با نگارنده مهری ندارد باو میگوید فلانی رأی نداده نوشته وزیر جنگ را قبول کنند و گرنه مردم میپذیرفتند دو نفر از وکلای مخالف هیئت نافذ هم که دیده بودند تقی زاده پیش از رفتن نگارنده به مجلس با من نجوایی کرد میگویند بلسی فلانی با تقی زاده نجوایی کرد و بعد باطاق مجلس آمد احتشام السلطنه باور کرده نگارنده را میطلبید و باخنده روی میگوید آقا بشما بگویم مملکت ایران بسرانگشت شما و یک نفر دیگر بیاد فنا خواهد رفت نگارنده که بکلی خود و تقی زاده را در این قضیه بی تقصیر میدانند از جابر خاسته میگویم با این بدگمانی شما دیگر جای توقف من در اینجا نیست و روانه میشوم اگرچه طولی نمیکشد که مرا استمالت نموده ظاهراً دلتنگی بر طرف میشود ولی میفهمم او مرا هم مخالف خود میداند و من بعد با وی با احتیاط رفتار مینمایم بهر حال آنشب خواه و ناخواه مردم را بنوشته ظفر السلطنه وزیر جنگ قانع نموده متفرق مینمایند و قرار میشود فردا بازار هاباز گردد فردای آنروز خبر میرسد اشرار میدان که آنها را در عمارت قورخانه جای داده بودند بهریک پنج تومان انعام داده مرخص نموده اند و معممین از مجتمین میدان را بهیئت اجتماع در تحت حفاظت زاندارم و پلیس از عمارتی که در ارك ساکن بودند حرکت داده بمدرسه خانم روی که در وسط شهر طهران است و مرکز علماء و طلاب است ورود داده آنجا را مرکز ضد مشروطه قرار میدهند شام و نهار از طرف دربار بآنها داده شده و سایل آسایش ایشان را از هر جهت فراهم می‌آورند در حجره های مدرسه مروی چنانکه انجمنهای ملی در حجرات مدرسه سپهسالار منزل داشتند معممین مشروطه نخواه منزل میکنند و بخیال خود حوزه‌ای در مقابل حوزه ملی مدرسه سپهسالار مهیا میسازند و عنوان طرفیت شاه با مجلس بطرفیت

فصل هیجدهم

دو دسته از ملت با یکدیگر یکی موافق مشروطه و دیگری مخالف آن مبدل میگردد مخالفین مردم نادان و سورچران را دور خود جمع کرده منبر میروند از مجلس و مجلسیان بدگویی مینمایند و گاهی هم از مشروطه مشروعه برای جلب قلوب تمجید میکنند و بر این مجلس اعتراض مینمایند که موافق شرع اسلام نمیباشد رفته رفته آدم بیزارها فرستاده مردم را تبییج میکنند با اجتماع در مدرسه مروی و هم آواز شدن با مخالفین مجلس مکرر یکدسته از اوباش علمی برداشته بایک رجاله وارد بازار شده فریاد و ادینا و الاسلاما بلند نموده جمعی از متفرقه را دور خود جمع کرده بمدرسه مروی مراجعت مینمایند مردم عوام هم حالشان معلوم است برای تماشا هم باشد اجتماع مینمایند بالجمله دولتیان بعنوان حفظ امنیت شهر جمعی سرباز اطراف مدرسه مروی بحفاظت میگذازند و چون از طرف مجلس و ملت سختی میشود که این جمع را باید متفرق ساخت ناچار هر کس را بخواهند بمدرسه برود مانع میشوند و هر کس بخواهد بیرون بیاید مانع میشوند و این ترتیب از روز سیم بر پا شدن بساط مروی شروع میگردد روزی که شیخ و اتباعش در مدرسه اجتماع میکنند تلگراف بسیار بولایات کرده اظهار مظلومیت مینمایند و استمداد میطلبند جواب آنها باستثناء يك یا دو نامساعد رسیده بلکه او را سخت ردع و منع نموده اند باین سبب شیخ از مساعدت ولایات مأیوس میگردد جواب تلگرافات علمای نجف هم بمجلس رسیده شیخ را محکوم بنفی و تبعید دانسته اند شاه هم که این اوضاع را میبیند در دادن پول برای مصارف مدرسه مروی خودداری میکند از طرف مجلس هم سخت گرفته میشود که این جمعیت را باید متفرق نمود اینست که از طرف شاه دو نفر از محارم او بمدرسه مروی آمده محرمانه شیخ را میبینند و باو خاطر نشان مینمایند باین اسباب دیگر نمیشود کاری کرد و صلاح وقت در متفرق شدن است ضمناً هم هر چه باید پول و وعده باو میدهند و شاه او را موقتاً راضی کرده بخانه خود فرستاده حوزه فساد برهم میخورد شیخ از جان خود ترسناک است و در خارج شدن از مدرسه تملل مینماید یکوقت با کمال اطمینان برای رفتن حاضر میشود و در نتیجه تحقیقات معلوم میگردد که باسفارت روس جواب و سؤال

وقایع بعد از صلح بی اساس

نموده و از آنجا اطمینان حاصل کرده است تا امروز معلوم نبود شیخ نوری هم با روسها روابط دارد اگرچه معلوم بود هر کس جزو حوزه استبدادی باشد در هر کجا طرف توجه روسها است و روسها با اینکه بر حسب عهدنامه ۱۹۰۷ نمیتوانند در امور سیاسی ایران بی اطلاع سفارت انگلیس دخالت نمایند ولی باز همه کار میکنند نهایت قدری در پرده و با ملاحظه و هیچ بروی خود نمیآورند که این برخلاف معاهده است انگلیسها هم میفهمند و بروی خود نمیآورند تاجایی که برای خودشان مضرت نداشته باشد.

روزی فاتشکف نایب سفارت روس که مرد درویش مسلکی است بمنزل من آمده در ضمن صحبت متفرقه اظهار میکند این واقعه پیش بردن ملیون و برهمزدن جمعیت میدان توپخانه برای مجلس خوب شد اما يك نقص دارد و آن اینست شیخ فضل الله را هم باید با آقایان صلح داد تا آن نقص هم برطرف شود و معلوم شد چون بشیخ اطمینان داده اند میخواهند وسائل آسودگی و امنیت را برای او به وسیله باشد فراهم آورند اما در حقیقت حرف او صحیح است و نگارنده خود در همین عقیده بوده و هست و مکرر نگارش یافته که ضدیت میان شیخ فضل الله و آقاسید عبدالله منشأ بسیاری از وقایع حاضر میباشد و قطع دارم شیخ فضل الله بعد از این صدمات که خورده در کنج خانه خود آسوده نخواهد نشست و با آن دست که در اسباب چینی دارد میکوشد تا حریف خود را بزمین زده میدان ریاست را تصرف نماید فقط ملاحظه شیخ از مشروطه خواهان حقیقی است و امید واری که دارد بمستبدین مشروطه نما است که شمشیر استبداد را زیر عبا و ردای مشروطه بسته اند روز یار مشروطه خواهانند و شب غمخوار مستبدین و هر چه نعمت بر این ملت برسد از این جماعت است که در هر لباس جلوه گرند بهر صورت اگر آقا سید عبدالله بهر وسیله بود باشیخ نوری میساخت و این دست قوی را از حوزه مرکزی استبداد کوتاه میکرد خدمتی بوطن کرده بود اما نظریات و ملاحظات خصوصی نمیکند از صلاح افساد تمیز داده شود و اگر تمیز داده شد فداکاری کرده صلاح کار و خیر ملک و ملت رعایت کرده شود.

فصل هیجدهم

بالجمله بعد از برهم خوردن حوزه شیخ نوری و متفرق شدن اشرار میدان و آسوده گشتن خاطر مجلسیان از این داهیه تندروان از مشروطه خواهان در صدمه میشوند که رؤسای اشرار را مجازات بدهند ولی اشرار مخفی گشته بدست نمی آیند و ظفر السلطنه حاکم تهران میگوید بظاهر آنها را گرفتار نماید رضا بالای مقتضد دیوان که از اعضای انجمن آذربایجان و جوانی کار آمد است بتقویت تندروان رئیس پلیس طهران گشته گرفتاری اشرار را از او میخواهند و باید دانست که مجازات دادن بر رؤسای اشرار یا مجتبعین میدان توپخانه کاملاً مخالف رضای شاه و کارکنان او است ولی تندروان مجلس شورایی و نمایندگان انجمنها اصرار دارند که آنها دستگیر و مجازات شوند چونکه جزو شرایط صلح است تا گذشته تدارک بشود اینست که ریاست نظمیه را بهر کس تکلیف میکنند با شرط گرفتن اشرار زیر بار نمی رود و بواسطه مخالفت شاه رضا بالا بتشویق تندروان از او کلای آذربایجان مخصوصاً تقی زاده و حاج میرزا ابراهیم آقا قبول این شغل را نموده برای گرفتار کردن اشرار مزبور مهیا میگردد جمعی را از درجه دوم و سیم گرفته در میدان توپخانه سیاست میکند اما مردم قانع نشده صنیع حضرت و مقتدر نظام و سید کمال و اسمعیل سلطان و حاجی معصوم را میخواهند که هر یک سر دسته جمعی از لوطیهای محلات تهران هستند و در میدان توپخانه اجتماع داشتند اسمعیل سلطان و سید کمال با آسانی گرفتار میشوند مقتدر نظام بخانه ظفر السلطنه رفته ظفر السلطنه او را بعدلیه میفرستد حاجی معصوم و صنیع حضرت را هر چه جستجو میکنند نمیابند عاقبت سراغ او را در خانه ای گرفته شبانه رئیس نظمیه بر آن خانه وارد شده او را در لباس زنانه گرفتار مینماید اگر چه شرارت این جمع را خلق طهران میدانند و مسئله استثناء قانونی هم در مصونیت مساکن در کار هست ولی بهتر بود که در گرفتاری و حبس و سیاست آنها حدود قانونی بیشتر رعایت میشد که بهانه ای بدست مخالفین نیفتد اما باید دانست که پایه مشروطیت هنوز در محور خود نیست و سختی نمودن ملیون در مخالفت نمودن با قانون برای مخالفتهای آن طرف است والا از این طرف در اینگونه مطالب ممکن بود بمسامحه بگذرانند عدلیه ماهم هنوز قانونی ندارد و دیوان جزای موجود نمیشد

وقایع بعد از صلح بی اساس

بالجمله از وقایع مهم که در این ایام روی میدهد قصه کشته شدن فریدون فارسی است در بستر خواب خود شرح آن اینکه فریدون از تجار درجه دوم فارسی بود و سالها در طهران تجارت میکرد فریدون جوانی رشید و مشروطه خواه بود در واقعه میدان توپخانه پول و اسلحه بمجاهدین مجلس داد و در جشن بهارستان خدمات شایان نموده خود را کاملاً مبعوض شاه و درباریان مستبد ساخت بعد از وقوع صلح ظاهری شاه با مجلسیان یک شب چند نفر از غلامان مخصوص شاه بابتضی از سرکردگان اشرار که در میدان توپخانه بودند از دیوار خانه او بالا رفته او را در حالتیکه با همسر خود در بستر خوابیده میکشند باین ترتیب که دو نفر بروی او افتاده ضربت سختی با قداره بر سرش میزنند زن جوان او برخاسته دست بدامن آنها میشود ضربتی بدست او میرسد که غش کرده روی زمین میافتد فریدون از جای برخاسته از دریچه اطاق خود را بحیاط دیگر میاندازد یکی از اشرار او را تعاقب کرده بادشنه زخم کاری پهلویش زده او را هلاک میکند بعد از آن یک تفنگ و جزئی اسباب از خانه او برداشته روانه میشوند فردای آنشب این خبر شهرت کرده مردم مشروطه خواه بطور قطع میگویند این حادثه با مرشاه شده و خواسته است بعد از مغلوب شدن خود نمائی کرده صدمه می بمشروطه خواهان زده باشد و اینکه قرعه را بنام گبری چاره زدند برای این بوده که اگر ملت دنبال کرد و قاتل را پیدا نمود و خواست قصاص کند حوزه مرکزی استبداد بصدور آئند که کشته شدن مسلمان در ازای گریز نیست و تساوی حقوق غیر مشروع است و اگر گرفتار شد کشته نخواهد شد و اگر دنبال نکردند و پیدا نشد که هیچ بهر صورت جای شبهه نیست که این عمل عمدی و از روی غرض معین بوده است اینست که انجمنهای ملی بهیچان آمده در سوگواری فریدون با فارسیان طهران هم آواز شده بهر اخانه فریدون میروند و این اول دفعه است که مسلمانان با فارسیان در طهران خلطه و آمیزش نموده اظهار همدردی و هموطنی مینمایند اگرچه فارسیان را داهیه قتل فریدون بسی پریشان خاطر کرده است ولی از اینکه ملیون اینطور با آنها مراقت و موافقت کردند مسرور هستند خلاصه ملیون ایران از یکطرف و انجمن فارسیان از هندوستان از طرف دیگر از مجلس و از دولت مطالبه خون فریدون را میکنند

فصل میجدهم

و هم فارسین طهران بمجلس تظلم مینمایند تظلمات زن جوان فریدون در جراید ملی سخت مهیج واقع میگردد و بناچار حکومت طهران در صدد گرفتاری قتله فریدون برمیآید.

خانه فریدون نزدیک است بخانه مجلل (مجلل السلطان جوانی است از روس مآبان و از محارم شاه) نظمیّه طهران (بوسیله اظهار زن فاحشه ای که در شب قتل فریدون نزدیکی خانه مجلل جمعی را دیده نردبانی برداشته روانه میشوند) غلام سیاه مجلل را دستگیر مینماید و در استنطاق او معلوم میشود صنیع حضرت رئیس اشرار چالمیدان همان شب در خانه مجلل مهمان بوده است.

بالجمله از آثار و علامات محقق میگردد که مجلل و صنیع حضرت در قتل فریدون دخالت داشته اند شاه اصرار دارد پای هر کس را میخواهند بمیان بیاورند فقط متعرض مجلل نشوند این گفتگو هم مزید بر علت شده مشروطه خواهان در گرفتاری صنیع حضرت و مقتدر نظام سختی مینمایند و بالاخره رضا بالا رئیس نظمیّه هردو را دستگیر مینماید و در استنطاقها معلوم میشود قتله فریدون جمعی ترك و فارس از غلامان شاهی بوده اند بدستگیری دو شخص مذکور و یکی دو نفر از آنها تقرب مخصوص بشاه دارند اسباب سرقت شده از خانه فریدون هم از خانهای آنها بیرون میآید و یکیك این اشخاص گرفتار گشته در استنطاق دو نفر جوان غلام خان و غلام رضا خان از تفنگداران خاص شاه در نظمیّه و عدلیّه حقایق نیکو آشکار گشته رسوایی اینکار فجیع مستقیماً بشخص شاه متوجه میگردد و اشخاص مزبور در محبس میمانند.

فصل نوزدهم

مجازات اشرار و حوادث دیگر

در اواخر ذی الحجه ۱۳۲۵ در موضوع مجازات اشرار میدان از طرف مجلس و ملیون شاه ودوات سخت گرفته میشود و بکرات روحانیان مجلس جمع شده در اینباب صحبت میدارند چون چهار نفر از اشرار که صنیع حضرت و مقتدر نظام و سید کمال و اسمعیل سلطان باشند روز اول واقعه در مجلس آمده تیراندازی کرده اند و هم در میدان توپخانه این چند تن بیشتر از دیگران شرارت نموده اند در اینوقت که آنها در حبس نظمی هستند مقرر میشود درباره ایشان حکم مجازاتی صادر گردد دوسه روز بآخر ذی الحجه مانده تصور میکنند نباید گذارد مجازات آنها بمعمر برسد مبادا در روز عاشورا دسته های قمه زن را تحریک نماید آنها را از حبس نجات بدهند چونکه معمول است قمه زن را در آنروز از حکومت محل حبسی میخواهند و حکومتها ناچارند بآنها بدهند، اینستکه تعجیل کرده یکروز در مجلس جمع شده از مجتهدین مجلس تقاضا میکنند حکم شرعی مجازات آنها را بنویسند آقا سید عبدالله بنکارنده میگوید خوبست شما نویسنده حکم باشید میگویم هنوز حکمی صادر نشده پس از تعیین از نگارش آن دریغ نمیدارم میگویم در خارج باهم حرف زده ایم و بنظر ما چنان رسیده است که آنها را کتک بزنند و بعد مدت ده سال در کلات خراسان محبوس باشند چون ملیون اصرار دارند آنها را بدار بزنند برای مجازات کمتر حاضر نمیشوند پس نظر روحانیان مجلس در حقیقت تخفیف مجازات آنهاست میگویم زیاده بر این هم لازم نیست و مدارا باید کرد میگوید پس صورت حکم را بنویسید نگارنده صورت حکم را مینویسد و در وقت نوشتن آقا سید عبدالله میگوید حاج معصوم را علاوه کنید میگویم او گرفتار نشده و تفریرش

فصل نوّدهم

هم در این قضیه کمتر از آن چهار نفر است میگوید خیر صلاح است علاوه کنید نگارنده میدانند این اصرار از روی يك ملاحظه خصوصی است که چون حاج معصوم در محله اوساکن است و بعضی از مشتهای آن محل که بسید بستگی دارند باوی طرفد در اینموقع میخواهد خدمتی ببستگان خود کرده باشد ضمناً هم دفع شر این شخص شرور را بنماید بهر حال حکم درباره پنج نفر صادر میگردد و هیئت روحانی مجلس آن حکم را امضاء مینمایند در حین امضای حکم مجازات نگارنده با قاصید عبدالله میگوید آیا بهتر نیست که تا فردا صبح کسی خارج از این اطاق نداند حکم مجازات چیست صلاح اینست که حکم در پاکت گذارده شده سرپاکت مهر و لاک گردد و مستقیماً نزد وزیر عدلیه فرستاده شود و او در وقت اجراء داشتن بمردم ارائه بدهد زیرا اگر غیر از این بکنید از چنگ دوسه هزار نفر که پای عمارت انتظار صدور حکم اعدام آن چهار نفر را دارند خلاص نمیشوید بعلاوه چون نام حاج معصوم هم داخل شده و او هنوز گرفتار نیست میشوند و قطعاً دیگر بدست نخواهد آمد حاضرین تحسین میکنند و حکم را در پاکت گذارده مهر مینمایند و ملك المتكلمين در میان جمع فریاد میکنند اینست حکم شرعی مجازات اشرار که مطابق میل و رضای شماست فردا صبح در عدلیه اجراء خواهد شد هر چه داد میکنند ما حالا باید بدانیم مجازات آنها چیست گفته میشود حالا صلاح نیست بدانید و برخلاف مصلحت است مردم تصور میکنند اگر امشب مطلب فاش شود که فردا باید آنها را اگشت شاید شبانه هوا خواهان قوی آنها آنها را از محبس بگریزانند اینست که قانع میشوند خلاصه بهر زبان هست مردم را متفرق میکنند و حکم بقاضی قزوینی سپرده میشود که فردا ببرد نزد وزیر عدلیه و او اجراء نماید و هم مقرر میشود چند تن از نمایندگان انجمنهای ملی هم فردا صبح باتفاق رافع حکم رفته حکم را بوزیر عدلیه برسانند آنشب میگذرد و فردای آن روزیست و نهم ذی الحجه جمعیت زیاد در عدلیه حاضر شده و آن چهار نفر را بسه پایه بسته بهر کدام سبب شلاق میزنند و بعد عکس آنها را برداشته زنجیر بگردن هر يك نهاده روانه کلات مینمایند در موقع نگارش حکم مجازات یکی از حاضرین میگوید بنویسند ده سال

مجازات اشرار و حوادث دیگر

مفلولا در کلات بمانند ولی نگارنده موافقت نکرده فقط مینویسد از طهران تا کلات مفلول بوده باشند آقایان هم با آن پیشنهاد موافقت نمیکنند و میگذرد تبعیدشدگان چند منزل که از طهران دور میشوند خبر میرسند که زنجیر آنها را در راه برداشته اند باز ملیون دنبال میکنند و وزارت داخله تلگراف مینماید آنها را با زنجیر ببرند و انجمنهای ولایات اتنای راه حق نظارت دارند تا آنها را مأمورین دولت مفلولا بکلات برسانند.

مجازات اشرار اگر چه بر ضد حوزه استبدادی بود و در واقع هرگز استبداد را سیاست کردند ولی با وجود این شخص شاه چندان دلتنگ نیست زیرا که تصور نمی کرده است ملت از سر کشتن اشرار بگذرد حالا که میبیند تسهیل کردند و حرف اعدام را بمیان نیاوردند مسرور است بدیهی است این چند نفر تصور نمی کردند با نهایت مهربانی شاه بآنها گرفتار شوند چه شود باینکه سیاست و مجازات کردند با حبس طولانی و شاه نتواند از آنها دفاع نماید.

خلاصه مجازات این چند نفر چشم بد خواهان مجلس را بحساب انداخته ظاهراً جای خود مینشینند ولی شاه و حوزه مرکزی استبدادی برای مخالفت باطنی با مجلس و مشروطه کمر خود را محکم میبندند مخصوصاً شیخ نوری که میبندد بحکم آقا سید عبدالله حامیان او و علمداران حوزه اش را باین صورت مجازات دادند و بدان میماند که شلاقها را به پشت او زدند و زنجیرها را بگردن او نهادند آتش کینه اش شعله ور میشود اما چاره ندارد و انتظار وقت و فرصت را میکشد بالجمله ماه ذی الحجه تمام میشود و در این ماه بر حسب معمول هر سال در روز عید غدیر جشن افتتاح با شکوهی بتلافی سال گذشته برای مدرسه سادات میگیریم و در آن جشن انجمنهای ملی را دعوت میکنیم و این روز اول است ملت باین مدرسه آمده این مؤسسه را از مؤسسات ملی میشناسند هر کس واقعه سال گذشته مدرسه را دیده با آن حال پریشان و وضع امسال را هم میبیند میداند خداوند را عنایاتی است که هر کس برای او قدم بردارد شامل حال وی میشود و دست خدا بالای دستهاست.

دره محرم ۱۳۲۶ مجلس شورایی بحران شدیدی را در زیر پرده رقیقی میکدراند

فصل نوزدهم

کار معارضه باطنی احتشام السلطنه باتندروان مجلس و ملیون بالا گرفته احتشام السلطنه میکوشد از نفوذ آنها بکاهد و آنها میکوشند دست او را از دامان ریاست مجلس کوتاه کنند و البته نفوذ و قوت مخالفین احتشام السلطنه بیشتر از آنست که او بتواند لطمه‌ئی بآنها برساند اینست که در عین مبارزه در باطن تهیه فرار را هم میبیند که اگر موفق نگشت با اروپا مسافرت نماید احتشام السلطنه اگر چه بواسطه خلطه و آمیزش زیاد نگارنده با مخالفین خود از من هم ظنین شده و گاهی در مقام امتحان بر میآید ولی باز خیالات خود را هر وقت اتفاق ملاقات بیفتد میگوید در یک ملاقات استعفا نامه خود را بضمیمه مکتوب دوستانه گله آمیزی که بملك المتكلمين نوشته بنکارنده ارائه میدهد او را منع میکنم که استعفا نامه بفرستد و میگویم گمان میکنم باصلاح کارها پیردازید بهتر از این تعرضات باشد روزی چهارگی ملت است کسانی که دعوی غمخواری ملت را دارند اگر هر یک بملاحظه‌ئی خود را دور بگیرند پس کی کار بکند و کی این بار را بمنزل برساند احتشام السلطنه شرحی از فساد اخلاق بعضی از رؤسای ملیون نقل کرده میگوید اینها برای جلب منفعت قدم میزنند وطن فروشی میکنند پول میگیرند اعمال غرض میکنند و باز از ملك المتكلمين گله نمود که پاس حقوق دوستی قدیم را نگاه نداشته باوی ضدیت میکند خلاصه آنکه نصایح من باو مؤثر نمیشود و بعد از دوروز استعفا نامه خود را بمجلس میدهد با ترتیبی که میدهند برای قبول نشدن آن بتوسط اکثریت در اینصورت موافقت اکثریت مجلس با رد استعفای احتشام السلطنه و استحکام کار او موجب شدت حرارت تندروان شده و برای بیرون کردن او از مجلس که در خود را محکمتر میبیند در این ایام بواسطه کشمکش دو نفر از خوانین متمول زنجان که یکی را بهبهانی حمایت میکند و مسلم است برای استفاده‌ئی است که از او نموده و دیگری را احتشام السلطنه حمایت میکند بواسطه ضدیت با بهبهانی در نتیجه کشمکش بهبهانی و احتشام السلطنه علنی شده مکرر احتشام السلطنه در مجلس میگوید آقا سید عبد الله رشوه میخورد حقوق مردم را پایمال مینماید نمیگذارد امور در مجرای حقانیت جاری گردد جمعی از وکلا هم با او همراهی میکنند در اینحال آقا سید عبد الله وارد شده باو گفته میشود

مجازات اشرار و حوادث دیگر

رئیس مجلس نسبت بشما بد زبانی کرد چنین و چنان گفت معلوم است با مقامی که سید برای خود تصور میکند نمیتواند این واقعه را بر خود هموار نماید اینست که با کمال تغیر از مجلس برخاسته باطاق دیگر میرود احتشام السلطنه هم مجلس را ختم کرده باطاق خود میرود و قیل و قال در میان و کلا بلند شده تندروان مجلس مخصوصاً و کلای آذربایجان که با احتشام السلطنه طرف هستند و از این نقطه نظر با آقا سید عبد الله ساخته اند بحمایت سید برخاسته و کلا را بهیجان میآورند هیاهو میان نمایندگان و تماشاچیها زیاد میشود و بالاخره احتشام السلطنه را نزد آقا سید عبد الله آورده باو تکلیف صلح میکنند احتشام السلطنه با کمال خشونت میگوید برای خاطر ملت زیر بار هر کار میروم و بظاهر صلح میکند ولی فردای آن روز بمجلس نمیآید در این روز و کلای مجلس و کارکنان از ملیون دو دسته شده یکدسته بمنزل احتشام السلطنه میروند و یکدسته بمنزل آقا سید عبد الله نگارنده هم بدو ملاحظه جزو آن دسته میشوم که بمنزل سید میروند یکی بواسطه رفقای تندرو خود از وکیل و غیره و دیگر بملاحظه انجمن اصناف که با هم کار میکنند و در این قضیه بملاحظه تعصب مذهبی مایل هستند با سید همراهی شده باشد سید از ملاقات من و اینکه در این واقعه خصوصیت با احتشام السلطنه را رعایت نکرده از او دیدن کرده ام مسرور میشود و در کمال شدت در صدد اسباب چینی است که بتوسط انجمنهای ملی از احتشام السلطنه توهینی بشود انجمن آذربایجان بملاحظه تندروان از وکلای مجلس و بعضی از انجمنهای دیگر برابطهائی که با انجمن آذربایجان دارند بحمایت سید قیام کرده با احتشام السلطنه مینویسد دیگر حق نداری با بمجلس بگذاری آقا سید عبد الله در این مجلس بنکارنده میگوید خوبست انجمن اصناف هم از رفقای خود باز نمائند چیزی بنویسند و بفرستند اما انجمن اصناف بملاحظاتی که دارد باینکار اقدام نمیکند و بهمین اندازه که از سید دیدن کرده باشند قناعت مینماید در اینحال مصلحین بمیان افتاده اسباب اصلاح میان سید و احتشام السلطنه را فراهم میآورند چون سید احساس میکند همراهی تندروان از وکلا و غیره برای خصوصیت با او نیست بلکه برای ضدیت با احتشام السلطنه است که تصور میکنم، باشاه

فصل نوزدهم

همراه شده باشد و ممکن است احتشام السلطنه این شبهه را از آنها رفع کند آنوقت او مغلوب خواهد بود و آزادیخواهان حقیقی با او و نوع روحانی ناموافقت ندارند اینست که خودش نیز برای اصلاح واسطه بر میانگیزد و اسباب اصلاح فراهم میشود خلاصه احتشام السلطنه بمجلس میآید و باتندروان مجلس هم در ظاهر خصوصیت میکند و حقیقت مطلب اینست که شاه خواسته است از احتشام السلطنه اطمینان حاصل کند احتشام السلطنه هم برای اطمینان دادن بشاه خیال کرده بود دست آقا سید عبدالله را از مجلس کوتاه کند و بعد از کوتاه کردن دست سید بتدریج بعضی از وکلای آذربایجان را هم که بر ضد شاه هستند از مجلس خارج نماید نه اینکه قصد خیانت داشته باشد بلکه اعتقادش این شده که باید با شاه ساخت و او را همراه کرد ولی چون موفق نشد ناچار ورق را برگردانیده از در دیگر داخل میشود و آن اینست که بتخیال تأسیس مجمعی میافتد مرکب از بعضی وکلاء و بعضی اشخاص خارج و مقصودش از تأسیس مجمع مزبور اینست که تندروان مجلس را با عده می از هواخواهان آنها در يك مجلس جمع کرده آنها را با خیالات خود همراه نماید و غیر مستقیم این رشته ارتباط تندروان را با روحانی نمایان منقطع نماید احتشام السلطنه برای پیشرفت مقصد خود که اطمینان دادن بشاه باشد بعضی از انجمنها را از قبیل انجمن آل محمد و انجمن اتحادیه طلاب و غیره را با خود همراه کرده تقریباً بیشتر از نصف وکلای مجلس را هم که مردم ساده لوحی هستند طرفدار خود نموده با وجود این تندروان با اقلیتی که دارند کار خود را میکنند و نمیگذارند احتشام السلطنه بمقصد خود برسد احتشام السلطنه در تأسیس مجمع مزبور یا قصد جلب قلب تندروان را دارد و یا خیال خرابی کار آنها را از راه خصوصیت و مهربانی با ایشان نگارنده هنوز نمیتواند قضاوت کند که کدام نظر را دارد ولی میتواند بنویسد که کدورت باطنی او باتقی زاده و ملک المتکلمین و بعضی دیگر از تندروان بجدی نیست که تصور شود برآستی میخواهد با آنها طرح الفت بریزد.

بالجمله احتشام السلطنه که بعد از واقعه توپخانه و حادثه ماه ذی القعدة بانگارنده سرسنگین بود در اینوقت ورق را برگردانیده مرا بمنزل خود دعوت مینماید و میگوید

مجازات اشرار و حوادث دیگر

حالا که من دوباره بمجلس آمدم لابد يك ماهی در اینکار خواهم بود دلم میخواهد در این یکماه کارهای مجلس را سروصورتی بدهم کارها را یکطوری منظم کرده باشم که بعد از رفتن من در کمال خوبی گردش کند و خیالم باینجا رسیده است که جمعی ترتیب بدهم جمعی از و کلاء باشند جمعی از مبرزین از ملیون و کارها را در آن مجمع تسویه کرده از مجلس بگذرانیم هرچه طفره میزنم که در این موضوع آلت دست او نشوم نمیپذیرد و بدست نگارنده مجمع را تشکیل میدهد در صورتیکه کمال نگرانی را از عاقبت این کار دارم خصوصاً وقتی مشاهده میکنم مدعوی او از و کلاء فقط اشخاص مخالف او هستند و از خارج باز کسانی که با او موافقت ندارند و با بانددروان مجلس موافقت دارند در جلسه اول مجمع مزبور احتشام السلطنه نگارنده را مخاطب ساخته میگوید بعضی از رفقای مجلس ما که از من دلتنگی دارند بواسطه اینست که آنها اصلاح شدن حال شاه را محال میدانند و تصور نمیکنند روزی بشود که شاه حقیقه با مجلس همراهی کند و بالاخره مجبور خواهند شد با او طرف شوند و گمان نمیکنند من با آنها تا این درجه همراه باشم از اینجهت است که با من اتحاد نمیکنند و حال آنکه اینطور نیست اگر در واقع مطلب اینست من خودم اول کسی خواهم بود که در مقام اینکار برخواهم آمد و بعد از آنکه ملت تکلیف خود را در طرف شدن با شاه دانست من خودم با کمال قدرت نوشته را برداشته میبرم میدهم و حرف آخر را میزنم پس چرا رفقا باید از این بابت از من نگران باشند و در اینموضوع مذاکره طولانی میکند و چنان سخت میگوید که تصور میشود حالا خیال دارد برود بشاه حرف آخر را بزند نگارنده میگوید من نمیتوانم در این باب رأی بدهم شما باید بارفقای مجلسی خود صحبت بدارید در اینحال تقی زاده و مستشارالدوله و وثوق الدوله وارد میشوند احتشام السلطنه بدین نشستن آنها میگوید صحبت من وفلانی در اینموضوع بود و شروع کرده مطلب را آنطور که با من عنوان کرده بود تکرار مینماید نگارنده میبیند شاید وکلای تند رو خیال کنند سبقت در این سخن از من بوده است لهذا حرف او را قطع کرده میگویم رفقا خیال نکنید من سبقت با این صحبت کرده باشم خیر

فصل نوزدهم

مطلب را ایشان عنوان کردند و من سکوت کرده رایی نداده‌ام احتشام السلطنه از جلوگیری نگارنده درهم شده ولی مطلب را تمام کرده میگوید شروع باینکار بعضی اسبابها لازم دارد و از همه مهمتر داشتن وزیر جنگی است که از او اطمینان داشته باشیم و بهتر از علاء الدوله برای اینکار کسی نیست اینجا حدس زده میشود که مقصد اصلی حاضر کردن زمینه برای وزارت جنگ علاء الدوله است تقی زاده و مستشار الدوله جواب مجملی باو میدهند و ساکت میشوند در اینحال ممتاز الدوله و حکیم الملك و حاج محمد اسمعیل تاجر تبریزی وارد میشوند احتشام السلطنه چون میخواهد باز عنوان مطلب را بنماید تقی زاده و مستشار الدوله برخاسته باطابق دیگر میروند و ثوق الدوله را هم میطلبند و باهم بمذاکره خصوصی میپردازند نگارنده هم نزد آنها رفته میپرسم چه تصور میکنید مقصود از این تشکیل و مراد از این بیانات چیست جواب میدهند عاجزی نمیفهمیم غیر از اینکه میخواهند باین عنوانها اسباب وزارت جنگ علاء الدوله را فراهم بیاورند تا بواسطه برادری علاء الدوله با رئیس مجلس قدرت در دست خودشان باشد و از مخالفین شاه هر طور ممکن باشد جلوگیری نموده او را از خود امین دوار سازند و بالاخره بعد از مذاکره طولانی و ثوق الدوله را میفرستند برود بگوش احتشام السلطنه بگوید این حرفها را در این مجلس کوتاه نمائید در مجلس خصوصی صحبت خواهیم داشت هر طور صلاح باشد اقدام مینمائیم و ثوق الدوله یکی دو مرتبه میرود و میآید و بالاخره قرار میدهند در این مجلس از این موضوع صحبت نشود و چون مذاکره راجع بخود مجمع بمیان میآید نمایندگان رأی نمیدهند مجمعی مرکب از وکیل و غیر وکیل تشکیل گردد و میگویند اگر این انجمن مربوط بخود مجلس است باید در خود مجلس یا در جوار آن باشد و همه و کلاء حق ورود داشته باشند و اگر کار دیگر است که اسمش نباید انجمن مجلس باشد خلاصه این مجلس میگردد و مجلس دوم هم دو روز بعد منتهی میشود که بیشتر نمایندگان جمع میشوند و صحبتهای متفرقه راجع بداخله مجلس میدارند و میرزا سید ولی الله خان دکتر که یکی از وکلاء است و شخص بافضل متبنی است يك نظامنامه داخلی پارلمانی را که از فرانسه ترجمه کرده میخواند و دلچسب

مجازات اشرار و حوادث دیگر

و کلاً مخصوصاً آنها که می‌خواهند پارلمان صحیح داشته باشند می‌گردد و قرار می‌شود آن را پاك نویس کرده بمجلس بدهد و از روی آن نظامنامه داخلی را تکمیل نمایند در آخر این مجلس احتشام السلطنه با وثوق الدوله و تقی زاده و مستشار الدوله باز در موضوع وزارت جنگ علاء الدوله صحبت داشته قرار می‌دهند روز دیگر در خانه احتشام السلطنه جمع شده بطور خصوصی در این باب مذاکره نمایند ولی طفره زده نمی‌روند و احتشام السلطنه بینهایت دلتنگ می‌گردد زیرا حرف خود را گفته و بی نتیجه مانده است.

بالجمله انجمن در مرتبه سیم منحل شده ناچیده بر چیده می‌شود و سیاست احتشام السلطنه در تأسیس آن بکدورت و یأس مبدل می‌گردد گویا تمام وسائل اصلاح امور مملکت مربوط بوزارت جنگ علاء الدوله بوده و چون صورت نگرفته است همه از دست رفته دیگر هیچ راه امیدی باقی نمانده است احتشام السلطنه بعد از برهم خوردن انجمن مزبور از سه نفر نماینده فوق الذکر سخت ملول شده از آنها در زیر پرده نازکی بدگویی می‌نماید و معلوم می‌شود تشکیل انجمن برای مقصد مهمی بوده است که بی نتیجه ماندن آن موجب این درجه یأس و ملالت شده در اینحال وثوق الدوله از طرف خود و رفقاییش بنگارنده می‌گوید احتشام السلطنه بی اندازه ملول است خاصه که ما وعده دادیم بمنزل او رفته در آن مبحث صحبت بداریم و رفتیم در صورتیکه نتوانستیم برویم ولی او خیال کرده ما طفره زده ایم با او صحبت بدارید بلکه از خاطارش بیرون بروید و ایندرجه مکدر نباشد نگارنده هم بر حسب خواهش آقایان با او صحبت میدارم بی آنکه نتیجه داشته باشد خلاصه بعد از این واقعه احتشام السلطنه از خیال اینکه تندروان با او همراه شوند مأیوس شده باز در خط تکمیل روابط خود با مخالفین آنها می‌افتد و بشاه خصوصیت میکند و میکوشد روابط مجلس را با شاه زیاد نماید دستخطهای مهر آمیز آن را بمجلس میرساند و باز وعده میدهد اکثریت ثابتی در مجلس موافق با نظریات او و مخالف بامشی تندروان برقرار نماید و باید دانست که بعد از واقعه ذی‌العقده قضیه میدان توپخانه دیگر شاه از منزل بیرون نیامده روز و شب در کار است بهر وسیله باشد قلب مجلسیان را جلب

فصل نوزدهم

کرده با اطمینان از طرف ملت از منزل بیرون بیاید و در این ایام بخیال خود بتوسط احتشام السلطنه تا يك اندازه آن اطمینان را حاصل نموده روز جمعه بیست و پنجم محرم ۱۳۲۶ خبر میدهند شاه بدوشان تپه میرود و تدارك مفصل میگیرند که موکب ملوگانه با احتشام حرکت نماید در میان مردم اشتها رانی هم هست که این بیرون رفتن شاه برای انجام خیال فاسد نیست برضد مجلس و در باطن تدارکی دیده شده که بعد از سرون رفتن شاه شهر را هرج و مرج نمایند و از ورامین و غیره اشرار بشهر بریزند و مجلس را برهم بزنند و این خصوصیت شاه با مجلس ظاهری و برای اغفال است که اگر قضیه ناگواری روی داد بوی نسبت داده نشود .

فصل بیستم

بیمباندازی برای شاه

در این فصل شرح حادثه‌ای نوشته می‌شود که نهال آزادی را ریشه کن و آزادخواهان را دچار بدبختیهای گوناگون مینماید و مملکت را بمخاطره دخالت علنی بیگانگان تهدید مینماید شرح واقعه آنکه در کشمکش شاه با تندروان از نمایندگان و ملیون در عین ظاهر سازیها که میشود دو طرف در باطن برای فانی کردن یکدیگر تبه میبندند و با اصطلاح عوام از دو طرف پای جان میزنند و قطعی است که التیام حقیقی در میانه حاصل نخواهد شد خصوصاً میان شاه و یکمده از وکلای آذربایجان که در ایام ولیعهدی او چنانکه از پیش نوشته شد خصومتی در میانه بوده است در اینوقت بدست آدم کشهای قفقازی و غیره تبه برای اعدام شاه دیده شده شاه هم از این مطلب احتراز دارد که از عمارت سلطنتی بیرون نمیدارد و بالاخره چنانکه در آخر فصل پیش نوشته شد و با احتیاط بسیار مقرر شده است موکب همایونی از شهر بدوشان تپه برود و مخالفین هم وقت را برای اجرای خیال خود مفتنم شمرده‌اند بعد از ظهر روز جمعه ۲۵ محرم ۱۳۲۶ شاه از در عمارت باغ گلستان در کالسکه نشسته از خیابان پستخانه از در خانهای ظل السلطان با سوار و مستحفظ زیاد از شهر بیرون میرود اتومبیل شاه راپیش روی کالسکه بچند قدم فاصله میبرد و پرده‌های آنرا انداخته‌اند تا معلوم نشود کسی در اتومبیل هست یا نیست یساولان شاهی هم اطراف اتومبیل حرکت نموده و انمود مینمایند که شاه در اتومبیل است همینکه اتومبیل مقابل کوچه تکیه تخت بر پریامیرسد از مردم تماشاچی يك بمب زیر اتومبیل میافتد چون خانه ما نزدیک است باین محل صدای بمب مثل اینست که خانه را بلرزه در آورده هنگامه واضطراب غریبی برپا میگردد و تا یکی دو

درمجله بیستم

ساعت معلوم نیست بمب کارگر شده است یا خیر بمحض بلند شدن صدای بمب مردم متفرق شده شاه از کالسکه فرود آمده در نزدیکترین خانه ها وارد میگردد اطرافش را میگیرند و خیابان را خلوت کرده او را پیاده و در میان نوکرها باندرون میرسانند سوارهای کشیکخانه بمردم بیطرف شلیک کرده جمعی را میکشند جمعی در اثر بمب مقتول و مجروح شده نمیشد در خیابان میافتد خون مانند نهر جاری است و نظمیه بسرعت تمام بتصفیه خیابان و برداشتن گشتگان میردازد و چون این حادثه نزدیک خانه ظل السلطان رویداده او مخالف با شاه شناخته شده است بعضی از اطرافیان شاه میخواهند نسبت اینکار را باو بدهند ولی بیشتر بانجمن آذربایجان و تندروان مجلس و ملت منسوب میگردد .

ساعتی پیش از این واقعه نگارنده در منزل خود با یکی از ناطقین تندرو ملت نشسته شخص مزبور میگوید احتمال میرود صدائی بلند شود و پس از وقوع واقعه معلوم میشود او هم از توطئه مسبوق بوده است شاه بمحض رسیدن بمحارت سلطنتی ظفر السلطنه حاکم طهران را طلبیده با چوب دستی خود او را آزار میرساند نظمیه طهران در صدد کشف قضیه برآمده خانه های اطراف را جستجو نموده در کوچه بربریه در خانه می را که دوسه تن قفقازی در آن ساکن بوده و بعد از واقعه فرار کرده اند باز نموده طفلی را در آنخانه می بینند که برای برداشتن آب باینخانه آمده و صاحبخانه او را ندیده در خانه گذارده در را بسته و رفته اند در آنخانه علامتی دیده نمیشود مگر بریشان حواسی و فرار صاحبخانه در کوچه پشت کارخانه چراغ برق خانه می را باز در بسته میابند که چند نفر قفقازی هم در آنجا بوده و بعد از زدن بمب رفته اند در را باز کرده بعضی علامات از قبیل اجزای دینامیتی یافت میشود ولی صاحبخانه بدست نمیایند در ضمن تحقیق این احوال معلوم میشود شخص زرگری چندین قالب بمب ساخته در استنطاق او کشف میشود که شیدا اف قفقازی که پیرمردی است از فراریهای قفقاز و در جنگ با ارامنه بایران آمده است باو دستور ساختن قالب بمب داده است شیدا اف را گرفته استنطاق میکنند معلوم میشود داخل کار بمب زدن پناه نبوده است و اینکارها را وسیله دخل

بمباندازی برای شاه

و ترسانیدن رجال دولت و پولدارهای مملکت قسار داد بالاخره او را بده سال حبس در انبار دولتی محکوم میسازند حسن و آتش نام دو جوان از اهل تبریز متهم باینکار میشوند این دو جوان ترك در يك خانه منزل داشتند آنها را گرفته مهربی بصورت مرغ نزد آنها بدست میآید که اسم چند نفر از مستبدین مانند امیر بهادر جنگ و غیره نوشته شده و چون نظیر این مهر در خانه آن چند نفر قفقازی که فرار کرده اند نیز دیده شده این مهر را علامت قرار میدهند که آنها و این دو تن از يك کمیته میباشند لهذا آنها را مدتی محبوس میسازند و بالاخره با سبایچینی مخفی تندروان مجلس مستخلص میشوند امان الله خان ضیاءالسلطان را که خانه خود را باین چند نفر قفقازی اجاره داده و با آنها خصوصیت و آمدوشد داشته است گرفتار مینمایند و شرح گرفتاری او را بعد خواهید خواند . خلاصه شاه جداً در صدد پیدا کردن مرتکبین بمب میباشد و تصور میکند ظفر السلطنه حکمران تهران نظر بارتباطی که با ملیون دارد کوتاهی میکند و هم تصور میکند که رضا بالای معتمد دیوان رئیس نظمیه نظر بارتباط و بستگی که بانجمن آذربایجان دارد و بعد از واقعه میدان توپخانه ظفر السلطنه او را رئیس نظمیه نموده آن اقدام جدی که در گرفتاری بستگان شاه از اشرار تهران و قتل فریدون فارسی نموده است در گرفتاری مرتکبین بمب نمیکند و باو ظنین گشته است مکرر شاه بو کلای مجلس کله میکند که چرا مجلس در باب گرفتاری مرتکبین بمب جدو جهد نمینماید و ملیون چرا آن فشاری را که در باب قتل فریدون و غیره بدولت وارد میآوردند در گرفتاری مرتکبین بمب وارد نمیکند و هیچ اثر نمیکند در این صورت شاه ذیحق است که تصور نماید تندروان از مجلس و ملت در این قضیه نه تنها مساعدت ندارند بلکه بدفع الوقت میکنند و سبب اینست که بواسطه اتصال شاه بروسها ملیون قلباً از او رنجیده اند و برای هیچگونه همراهی با وی حاضر نمیشوند شاه ملتفت نامساعدتی باطنی ملیون هست و نمیداند تا بحقیقت روی دل ملت با او نشود نمیباید انتظار هیچگونه مساعدت را از ملت داشته باشد بلکه روز بروز احوال و خیمتر میشود تا عاقبت بکجامنجر بگردد و از همه مطالب بیشتر چیزی که موجب رنجش خاطر شاه از ملت است قصه نظام ملی است که انجمنهای

فصل بیستم

ملی شروع کرده اند بگرفتن نظام داوطلب مخصوصاً انجمن آذربایجان و انجمن برادران دروازه قزوین و انجمن مظفری و انجمن شاه آباد و انجمن مجاهدین که آنها دراینگار اقدام فوق العاده نموده بزمان کم جمعی را مسلح میسازند بی آنکه دستجات مختلف روابط محکمی با یکدیگر داشته باشند و بی آنکه انتظامات درستی در میان خود آنها حکمفرما بوده باشد بعد از رقه سه ذی القعدة که بعضی از ملیون بگرفتن نظام ملی پرداختند نگارنده پی میبرد که نظام ملی گرفتن باینصورت که مسلح شدن جمعی از مردم در هر لباس از هر انجمن در هر سن و در شهر گردش کردن نه از روی قانون معین و نه در تحت نظر وزارت جنگ مفیده اش از صلاحتش برزیادت است از اینجهت شرحی بریست رئیس مجلس شورای ملی نوشته تذکر میدهم که آنچه را این نظام ملی بسوی ما جلب میکند ضررش زیادترا از آن چیز است که از مایافع مینماید ولی اثری نمیبخشد و تصور میکنند این معدود مسلح بمحض اینکه چپ و راست را شناخت میتواند از حمله قشون دولت دفاع نماید.

بهر حال انجمنها بگرفتن نظام ملی میپردازند و از نجف اشرف هم بتوسط یکی از سربازان ملی ملقب به ابوالسادات حکمی در مشروعیت و لزوم نظام ملی گرفته شده طبع و نشر میگردد و بتمام ولایات و ایالات فرستاده میشود ملك المتكلمين و چند نفر دیگر از حوزه انجمن آذربایجان دراینگار سعی بلیغ دارند و بالاخره يك کمیسیون مرکب از چند نفر بنام کمیسیون اتحاد نظام ملی تشکیل میدهند میر سید ابراهیم خان صریب توپخانه که مردی وطن دوست و عالم است رئیس مشاقان نظام ملی میشود و برای هر انجمن مشاق معین مینماید و هر انجمن لباس سرباز ملی خود را بفرم مخصوص در میآورد هر وقت رفقای تندرو صحبت نظام ملی را میدارند میگویم ضرورت حالیه اش خوب نیست اسباب وحشت فوق العاده شاه میشود و شاید یکوقت نتیجه بعکس ببخشد آنها را عقیده اینست که نجات مملکت در نظام ملی است و چون شاه محال است با ملت همراه شود وقوانین مجلس را اجرا نماید پس هر چه نظام ملی قوت بگیرد ملاحظه او از ملیون زیاد تر شده و کارها بهتر پیشرفت خواهد نمود اما

بمبائندازی برای شاه

من چشمم از این نظام ملی آب نمیخورد و تصور میکنم دوئیتی میان قشون دولت و نظام ملی خواهد افتاد و چون نظام ملی لشکر مشروطه است طرف مقابل هم قزاق را برای خود ذخیره روز سخت خواهد نمود و آنها را با نظام ملی طرف خواهد کرد خلاصه با اینکه نگارنده در بیشتر کارهای مشروطه تا بتوانم مساعدت میکنم در کار نظام ملی هیچ اقدام نکرده مورد ملامت رفقای تندرو هستم ولی چکنم که من محکوم عقیده خود میباشم و بس.

بالجمله بزمان کمی در طهران قریب دو هزار نفر سرباز ملی مشغول مشق شده زیر سلاح میروند در آذربایجان و ولایات دیگر هم هر کدام بفراخور استعداد خود در اینکار اقدام میشود در مجلس قرار است نظامنامه مخصوصی برای اینکار نوشته شده بصبح شاه برسد و جاری گردد اما صورت نمیگیرد چونکه مجلس گرفتاری بسیار دارد بحدی که فرصت برای اینگونه کار بدست نمیآورد بعلاوه این موضوع اگرچه موافق میل تندروان است ولی طرفداران شاه و موافقین با رئیس مجلس عده زیاد هستند که اقلیت تندرو معلوم نیست بگذرانیدن قانونی که موافق سلیقه او نباشد موفق گردد اینستکه اینمسئله در مجلس طرح نمیشود گفتم مجلس گرفتاری بسیار دارد بلی بواسطه دست فساد که از طرف بدخواهان مشروطه در کار است هر چند روز یکمرتبه در مرکز ولایات اغتشاشی برپا میشود که حواس مجلس و ملت را بخود مشغول میسازد ملیون بطور قطع میدانند اغتشاش مرکز ولایات هستند است بدستور العمل مخصوص و از روی نقشه خصوصی است که از پیش لگارش یافته خاصه وقایع آذربایجان و سرحدات و تعدیات روسها در پیل سوار هویدا میسازد قشون روس دعوت شده است که بخاک ایران آمده تشدد نماید و اولتیماتم بفرستد و عرصه را بر ملیون و مجلس تنگ نماید خلاصه اغتشاش ولایات ملیون طهران را بهیچان آورده بلوا میکنند و البته چون نمیخواهند باشاه طرف شوند و با اینکه قانون مشروطه او را غیرمسئول قرارداده گفته شود بلوا برضد شاه است لهذا بروزراء اعتراض مینمایند و شاه گله میکند که اینجمنهای ملی از حدود خود تجاوز نموده بروزراء سختگیری مینمایند شاه نمیخواهد بروی

فصل بیستم

خود بیاورد که سختگیری ملت بر وزراء بواسطه اغتشاشهایی است که بدستور کارکنان او حاصل میشود و ملیون ناچارند بوزراء زبان اعتراض بکشایند و وزراء هم در خودداری از فرستادن استعداد برای آرامش بلاد و آسایش عباد بواسطه نامساعدتی شاه معذورند در اینصورت همه مستند بشخص شاه است که روحاً و فکرأ با اساس مشروطه مخالف میباشد و آب او با مشروطه خواهان در يك جوی نمی رود و وزراء هم بیکطرف سختی مجلسیان و ملیون را بر خود می بینند و بیکطرف نامساعدتی شاه را ناچار در میان این دو فشار خود را ناتوان دیده استعفاء بدهند و مدتی اوقات مجلس مصروف تشکیل کابینه جدید میشود و بمحض اینکه کابینه تشکیل میشود خبر اغتشاش تازه می رسیده یا در مرکز قضایائی روی میداد که کشمکش شروع میگشت خاصه که مجلس سعی میکرد کابینه را از اشخاص مشروطه خواه عالم اختیار کند و شاه باطنأ میل نداشت و آن اشخاص را باو مقبولانیدند اینهم موجب مزید دلنگی شاه و عدم مساعدت او با دولت میگشت اینجا موقع بیان کردن نکته ایست که در مقام محاکمه تاریخی شاید تذکر آن نکته محاکمه کننده را سودمند بوده باشد و آن اینست که جمعی از نمایندگان مجلس که استحقاق این مقام را ندارند و شاید معنی مشروطه را هم نمیدانند چون از باطن کار بی اطلاعند برضد تندروان مجلس قدم میزنند خاصه که هر چند نفر از آنها را یک نفر از خارج مجلس یا از داخل اداره کرده نمیکذارد از حقایق امور آگاه شوند و بی حقوق خود و حقوق موکلین خویش ببرند .

علی الخصوص که امر معاش بسیاری از آنها مختل است و از حقوق و کالت که برای آنها تعیین شده غیر از يك جزئی که در چند ماه اول گرفته اند دیگر چیزی بآنها نرسیده و با اینحال معطلی و پریشانی و غربت از آنها نمیشود توقع داشت رعایت حق واقع را بر فرض که ادراک نمایند بر همه چیز مقدم بدارند اینگونه از نمایندگان اغلب کسانی هستند که در کشمکش احتشام السلطنه با تندروان مجلس طرفدار احتشام السلطنه شده اند و بیشتر از آنها از روحانیان و مقدسین میباشد احتشام السلطنه هم بعد از برهم خوردن کلوب مجلس از پیشرفت کار خود در مجلس مأیوس شده در باطن در صدد

بمب اندازی برای شاه

است بهر وسیله بشود خود را مستخلص نماید از اینجهت بخیال وزیر مختاری لندن افتاده آن کار را برای خود انجام داده منتظر وقت است که استعفا داده و روانه شود.

در این ایام مخبر السلطنه در کار وزارت عدلیه اش مسلط شده اعتنائی با احکام شرعیه و توسط های نامشروع ارباب نفوذ مخصوصاً آقا سید عبدالله که عدلیه را همه وقت اسباب دست خود و آلت اجرای احکام ناسخ و منسوخ میدانسته ندارد اینستکه سید برضد وزارت عدلیه اوسخت میکوشد ولی از آنجا که کابینه وقت بقوت مخبر السلطنه و بست و بندهای او گردش میکند اقدامات آقا سید عبدالله برضد او نتیجه نمیدهد نظام السلطنه رئیس الوزراء با قدرت میخواهد قدمهایی بردارد اما بواسطه نامساعدتی شاه کاری از او پیشرفت نمینماید شاه از وزارت جنگ ظفر السلطنه و حکومت طهران را راضی نیست بلکه نگرانی هم دارد ولی ملیون نمیکذارند او را تغییر بدهد زیرا که تصور میکنند کسی که بجای وی بیاید از مخالفین آنها خواهد بود و ممکن است خطرناک باشد بالاخره صنیع الدوله و وزیر علوم و مشیر الدوله و وزیر خارجه باهم متفق شده استعفاء میدهند نظام السلطنه هم مجبور میشود کناره گیری نماید البته شاه مایل است استعفاء آنها را بپذیرد ولی مجلسیان میل ندارند کابینه تغییر نماید و ایستادگی میکنند که شاه استعفاء آنها را نپذیرد اینستکه با مختصر ترمیم دوباره همان کابینه تشکیل میگردد نظام السلطنه وزیر داخله و رئیس الوزراء و صنیع الدوله و وزیر مالیه - مخبر السلطنه و وزیر علوم - مشیر الدوله و وزیر خارجه - مؤتمن الملك و وزیر تجارت میشود میرزا رضا خان مؤید السلطنه گرانمایه که مردی خارجه دیده و بیغرض است وزارت عدلیه میباید داخل شدن مؤید السلطنه و مؤتمن الملك در این کابینه باصرار نظام السلطنه و با فشار ملیون بر نارضائی شاه میافزاید .

تنها کاری که بروفق میل شاه در این ترمیم کابینه واقع میشود تغییر حکومت طهران است که از ظفر السلطنه گرفته میشود و بمصطفی خان حاجب الدوله میرسد و اصرار شاه بتغییر حکومت طهران برای دستگیری هر تکمین بمب است که تصور میکند اگر

فصل بیستم

حکومت طهران بدست شخصی از خواص خودش، باشد اقدام جدی خواهد کرد و از بی رعایتی قانون و بی ملاحظگی از تندر و ان مجلس و ملت باک نخواهد داشت بهر حال پیدا است که عمر این کابینه بسی کوتاه است بیچاره ارباب حاجت که در این تغییر و تبدیل وزارتها همه سرگردانند و کارها همه معطل خاصه که پول هم کمیاب شده و چرخ ادارات دولتی نزدیک است از کار بیفتد .

فصل بیست و یکم

احوال معارف و اوضاع حکومت ملی

شاید کسی از خوانندگان کتاب من خواسته باشد بداند در این روزگار احوال مکاتب جدید چگونه و در دوره مشروطیت معارف ما تا چه پایه ترقی یا تنزل نموده از اینجهت بطور اجمال مینویسم در اینمدت که از عمر حکومت ملی میگذرد وزارت علوم اغلب با صنیع الدوله و مخبر السلطنه بوده است صنیع الدوله کاری که میکند از انجمنهای ملی نماینده میخواهد و انجمن معارفی مرکب از اشخاصی که او خود انتخاب کرده و از اشخاصی که از انجمنهای ملی انتخاب شده اند تشکیل میدهد و این انجمن از میان خود برای رسیدگی بامور معارفی هیئتی انتخاب مینماید که نگارنده نیز جزو آن هیئت میباشد و این هیئت بعد از یازده سال که از تأسیس مکاتب جدید میگذرد شروع میکند بنوشتن نظامنامه برای انجمن معارف و پرگرام برای مدارس تمام بحرف و یکقدم بجانب ترقی مدارس برداشته نمیشود بلکه در این سال لطمه بزرگی هم بمدارس میخورد و آن اینست که انجمنهای ملی اغلب بخیال توسعه مدارس میافتند بی آنکه در نظر بگیرند که پیش از تهیه معلم و کتاب توسعه دادن بمدارس زیان آن از سودش برزیسادت است انجمنهای ملی در هر انجمن یکی دو کلاس درس یا زیاده تشکیل میدهند و گمان میکنند چون کرایه خانه با انجمن است مستخدم هم دارند بخرج جزئی میتوانند یکی دو معلم بگیرند و مدرسه‌ئی تأسیس نمایند غافل از اینکه آنها مدرسه نمیشود و بواسطه متفرق کردن شاگردان مدارس موجود که در مدت یازده سال بازحمات و خسارت بسیار دایر شده دیگر آنها هم نمیتوانند خود را اداره نمایند بلی اینکار شایسته بود در صورتیکه مدارس انجمن مخصوص اکابر پیسواد میشد که خواندن و نوشتن فرا بگیرند نه برای

فصل بیست و یکم

اطفال بهر حال تأسیس مدارس انجمنی و توجه پیداران مملکت که حامیان معارف هستند بکارهای مشروطیت و بازماندن آنها از رسیدگی با امور معارفی نقصان عظیم بمدارس جدید میرساند مدرسی که از وجوه دولتی بآنها کمک میشود بواسطه ضیق مالیه دولت و نرسیدن وجه بآنها همه مقروض و پریشان میشوند نگارنده سعی میکند که ترتیب اساسی بکار معارف داده شود و تصور میکند که مجلس شورای ملی بودجه وزارت معارف را زیاد خواهد کرد و خواهیم توانست دارالمعلمین و دارالمعلمات عالی و دارالمعلمین های متوسطه و ابتدائی تأسیس کرد تهیه معلم و کتاب دید و بالاخره تعلیمات ابتدائی را اجباری نمود تصور میکند بزودی شعبه وزارت معارف و اوقاف و فوائد عامه و مطبوعات که همه راجع بوزارت معارف است بولایات کشیده خواهد شد و مالیات بر استغلات که وضع شود یا سهم معلومی از کل عایدات مملکتی بمعارف اختصاص خواهد یافت که سالی چند کرور بودجه معارف بشود و از محل اوقاف اوقافی که بشود بمصرف معارف رسانید سال بسال بر بودجه معارف افزوده میگردد و در سایه مشروطیت طفل یکشبه معارف ره صد ساله خواهد پیمود چنانکه بسیاری از این مطالب را چون مخبر السلطنه وزیر علوم میشود نگارنده بروی کاغذ میآورد و باو میگوید بلکه عملی بگردد بدیهی است با اشتغال شبانروزی نگارنده بکار مشروطه و حکومت ملی کمتر میتوانم بمدارس سرکشی نمایم و چون کارکنان مدارس گله میکنند که چرا کمتر بکار مدارس رسیدگی مینمائی جواب میدهم مشغول تصحیح اساس معارف هستم و میدانم مدارس موجود بصورتیکه دارد جانی نخواهد گرفت باید از روی اساس صحیح بودجه کامل برای معارف تهیه کرد و لوازم توسعه مدارس را آماده ساخت و چرخ معارف را مطابق احتیاجات کنونی مملکت براه انداخت عجلتاً باید همین وجود های ناقص را حفظ کرد تا نتیجه اقدامات ظاهر گردد افسوس که برای عملی شدن این تصورات هنوز وقوع نرسیده است و امیدواریم بزودی برسد.

مناسب میدانم در این مقام شرحی هم از مدرسه آلمانی طهران بنویسم در ایام توقف احتشام السلطنه در بران تصور میکند هر قدر نفوذ مادی و معنوی آلمان در ایران

احوال معارف و واضاع حکومت ملی

زیادشود برای سیاست مملکت سودمند خواهدبود لهذا ترتیب تأسیس بانک آلمانی در ایران میدهدوهم اجازه تأسیس یکمدرسه آلمانی در طهران بابودجه هشت هزار تومان صادر مینماید .

بنجهزار تومان آنرا دولت ایران بدهد و سه هزار تومانش را دولت آلمان و این مذاکرات پیش از مشروطه شدن ایران است در اوایل مشروطیت یک نفر معلم آلمانی بطرس نام از برلن برای تأسیس مدرسه بطهران میآید دولت ایران زمینی در پشت میدان مشق طهران باو میدهد و شروع میکنند بنیای مدرسه ضمناً مدارس موجود طهران را هم ملاحظه مینماید .

روزی که بمدرسه ادب میآید نگارنده باوی صحبت میدارد که خوبست مدرسه خود را از اطاق پنجم شروع کند که از مدرسه ابتدایی ما شاگرد بآنجا وارد شود جواب میدهد که ما از ابتداء شروع خواهیم کرد میگویم بطفل مبتدی که هنوز زبان مادری خود را نمیداند چرا اول زبان خارج درس بدهند و دنبال این سخن را میگیرم معلم مزبور در مجلس دیگر پروگرام مدرسه خود را نشان میدهد که نوشته است طفل مبتدی در هفته هیجده ساعت درس میخواند نه ساعت فارسی نه ساعت آلمانی بالاخره اعتراض من باین موضوع بی نتیجه مینماید و مدرسه آلمانی دایر شده اطفال را از کلاس تهیه زبان آلمانی درس میدهند و بخواندن و نوشتن فارسی اهمیت نمیدهند بعد از آمدن احتشام السلطنه و ریاست او در مجلس یکروز بمنزل علاءالدوله میروم میبینم دوسرادر یعنی علاءالدوله و احتشام السلطنه باهم گفتگو میکنند که سالی هفت هزار تومان بدهیم و چند نفر از اطفال خود را تربیت نمائیم میپرسم مطلب چیست میگویند خیال داریم سالی هفت هزار تومان از کیسه خود بدهیم بمدرسه آلمانی که دو نفر معلم قابل بیاورد و يك کلاس روز و شبی در مدرسه برای اطفال ما دایر نماید چندی میگذرد یکروز در مجلس شورای ملی میشنوم مذاکره است این هفت هزار تومان را دولت بدهد و جزو بودجه معارف بگردد یعنی دولت سالی دوازده هزار تومان بمدرسه ایران و آلمان اعانه بدهد و مجلسیان از پذیرفتن آن ابا دارند از یکطرف احتشام السلطنه بآنها وعده داده است که

فصل بیست و یکم

هفت هزار تومان دیگر بآئین مدرسه داده شود و از طرفی مجلس قبول نمیکند که جزو بودجه دولت بنود.

چند روز کشمکش میشود و بالاخره در شب تولد امپراطور آلمان سفارت آلمان در طهران بوزارت خارجه اطلاع میدهد که بر حسب وعده رئیس مجلس شورایی ما بوزارت خارجه خود راپرت داده ایم که دولت ایران هفت هزار تومان بر آئین مدرسه خود افزوده و وزیر خارجه ما میخواهد فردا صبح که حضور میرود این راپرت را تقدیم امپراطور نماید پس امشب باید تکلیف قطعی این مبلغ در مجلس معین گردد بدیهی است احتشام السلطنه با



سختگیری آلمانیها در این موضوع مخالف نمیباشد اما مجلسیان بهر ملاحظه هست در رد این پیشنهاد ایستادگی میکنند و بالاخره مطلب بشاه گفته میشود و مقرر میگردد عجلان شاه از حقوق خود قبول کند تا بعد چه پیش آید مدرسه آلمانی میشود دارای سالی دوازده هزار تومان مرسوم از دولت ایران تا چه اندازه بتواند بمعارف

صنیع الدوله رئیس مجلس

ما خدمت نمایند و برای این مملکت مفید بوده باشد و هم در این ایام صنیع الدوله وزیر مالیه کتابچه ای بمجلس میدهد برای تحصیل پول حاصلش آنکه چهار کرور

احوال معارف و اوضاع حکومت ملی

تومان برگمرک قند و جای بیفزایند و باعتبار این محل شصت یا هفتاد کرور تومان قرض نمایند نواقص دوایر دولتی را برطرف کنند و وسائل ساختن راه آهن را فراهم بیاورند بترتیبی که در رساله راه نجات خود نوشته است این کتابچه در مجلس حسن قبول مییابد ولی چون دولتین روس و انگلیس بر زیاد گرفتن تعرفه گمرک اعتراض دارند تنها پیشرفت نمیکند بلکه اسبابچینی زیاد بر ضد صنایع الدوله میکنند مخصوصاً روسها افسوس که نه ملت را علمی است که پی بحقوق خود ببرد و نه دولت را قدرتی است که بتواند حقوق ملت خود را حفظ نماید.

و هم در این ایام واقعه جانکداز فارس اتفاق میافتد شرح واقعه آنکه نعمت الله بروجردی از مشروطه خواهان بخانه قوام الملك شیرازی رفته او را بضرب گلوله از پا در میآورد پسران قوام قتل پدر را مستند بمشروطه خواهان فارس نموده در مجلس سوگواری پدر دستور داده حاج شیخ باقر اصطهباناتی را که از اجله روحانیان فارس است با حاج سید احمد معین الاسلام که یکی از علمداران بزرگ مشروطه در فارس بشمار میرود بقتل میرسانند و جسد حاج سید احمد را آتش میزنند این حادثه در مجامع ملی طهران و دیگر بلدان تأثیر شدید نموده در اغلب بلاد ایران مجلس سوگواری برای شهدای فارس برپا میکنند و از دولت قصاص مرتکبین را میطلبند در طهران در مسجد سپهسالار قدیم آقا سید عبدالله بهبهانی ختم گذارده انجمنهای ملی جمع میشوند و داد و فریاد بسیار مینمایند در آن مجلس ملك المتكلمین بعد از نطق مهیجی میگوید شش نفر از مفسدین فارس باید بطهران احضار شوند و نام پسرهای قوام الملك و معتمد دیوان که مدعی آنهاست و نصیر الملك و بعضی دیگر را که منشأ فتنه و فسادند میبرد و از طرف علماء یعنی آقا سید عبدالله بهبهانی و آقا سید محمد طباطبائی بدون مراجعه بدولت باین شش نفر تلگراف میشود که حرکت نموده بطهران بیایید بعد هم باصرار آقا سید عبدالله و انجمنهای ملی نظام السلطنه رئیس الوزراء تلگراف احضار آنها را صادر میکند و اینکار بسیار بیرویه از طرف ملیون واقع میشود زیرا که مجلس را بیخبر میگذارند آقایان در کار قوه مجریه دخالت کرده احضار نامه میدهند و بملاوه از طرف انجمنهای ملی ده نفر ده نفر میروند

فصل بیست و یکم

بخانهای علماء و آنجا اقامت میکنند تا حکم احضار آن شش نفر جاری گردد از طرف دیگر نظام السلطنه بمجلس میرود و مجلسیان از او میپرسند شما بچه ملاحظه این شش نفر را احضار کردید جواب میدهد از جانب آقا سید عبدالله و از طرف انجمنهای ملی برهن سخت گرفته و مرا مجبور کردند چنین تلگرافی بنمایم در صورتیکه صلاح نمیدانستم معلوم است بعد از این اظهار رئیس دولت دیگر آمدن شیرازیها صورت نمیکبرد و نزدیک میشود میان مجلس و انجمنها و علماء کدورت سخت حاصل شود اینستکه روز آخر سوگواری شهدای فارس در منزل آقا سید محمد طباطبائی چون مفرضین میخواهند در این موضوع صحبتی داشته باشند با تشویش اختلال کلمه میان علماء و انجمنها و مجلس و دولت دامن بزنند از طرف خیر خواهان جلوگیری شده مجلس را بزودی ختم نموده اعلان میکنند که این آخر مجلس سوگواری شهدای فارس است و بعد از دوسه روز آن جمع که در خانه علماء مانده اند خارج شده آن شش نفر هم از شیراز حرکت نمیکند ولی ظل السلطان را مأمور حکومت فارس مینمایند ظل السلطان بفارس رفته آنجا را امن نموده پسر قوام را بفرنگ میفرستد و یکی دو نفر قاتل مسلم آن دو نفر شهید را قصاص میکند و اما اوضاع و احوال عمومی سال ۱۳۲۶ هجری در میرسد کار ملک و ملت بینهایت درهم و برهم است بیشتر اوقات بکشمکش میان دولت و ملت میکشند نه دستور ها تمام شد نه بودجه ها از مجلس گذشت نه وزارتخانه ها منظم شد و نه تکلیفات حکام معلوم گشت و نه بلدیة های قانونی ایجاد شد فقط قانون ایالتی و ولایتی از مجلس گذشته بطبع رسیده برای حکام فرستاده شده اما معلوم نیست بتوانند از عهده اجرای آن بر آیند با وجود نامساعدتی شخص شاه با اساس مشروطیت در اواسط ماه صفر که او آخر برج حوت است روزی بانجمن مرکزی اصناف میروم میبینم شکایت بسیار از عدلیه دارند و میگویند همه این اقدامات برای احقاق حق و داشتن عدلیه بوده افسوس که عدلیه ما امروز از تمام اوقات گذشته بدتر است و بهیچوجه صلاحیت احقاق حق نمودن ندارد نگارنده هم چون از حقیقت حال عدلیه با خبر است و از کار کاغذ سازیها و ناسخ و منسوخ احکام شرعی قضات و تقلبات و کلای عدلیه و مداخله روحانی نمایان در اجرائیات امور قضائی و نفوذ

احوال معارف و اوضاع حکومت ملی

تام آقا سید عبدالله بیهبانی در امور عدلیه برای اجرای احکام صادر شده از محضر خویش آگاه هستم و بر اوضاع قضائی حاضر تأسف میخورم قدری با خیالات آنها همراهی کرده گفتم چه ضرر دارد دعوتی از نمایندگان انجمنهای ملی نموده علمای روحانی و وزراء را هم دعوت کنیم و در باب عدلیه صحبت داشته و اصلاحش را از علماء و وزراء بخواهیم نمایندگان اصناف هم که برای اینگونه خود نماینها حاضر هستند میپذیرند و قرار میشود دعوت نامه بنویسند و برای روز جمعه هفدهم شهر صفر همه را جمع کرده در کار عدلیه صحبت بدارند این خبر بر رؤسای عدلیه میرسد نگران میمانند که نتیجه این مجلس چه خواهد بود قضات روحانی مخصوصاً شخص آقا سید عبدالله از انظار این مجلس که (بواسطه اصناف) بی قوت نمیباشد متوحش میشوند و در صدد اسبابچینی بر میآیند که این مجلس بآنها بر نخورد از طرف رؤسای عدلیه بیغامهای سخت بنگارنده میرسد که هرگز نخواهیم گذارد کسی از ما توهین نماید بعضی از آنها که کهنه کار هستند در انجمنهای ملی دیگر عضویت دارند نزد رؤسای روحانی عنوان میکنند که فلانی از روی غرض شخصی این مجلس را تشکیل میدهد و در واقع مقصودش توهین کردن از احکام شرعیه شما است خلاصه آنچه میتوانند اسبابچینی میکنند که از آن مجلس نتیجه مهمی گرفته نشود حتی آنکه میفرستند نگارنده را تهدید بکشتن میکنند و اعتنائی بحرف آنها نمیشود بلکه بوزراء تأکید میکنم که دعوت انجمن اصناف را قبول ننمایند و مخصوصاً بوزیر عدلیه مؤبد السلطنه که من خود او را و ادار بقبول وزارت عدلیه کرده سفارش مینمایم که البته حاضر شوید و بدانید این مجلس بر ضد شما نخواهد بود زیرا شما تازه وارد اینکار شده اید و ایرادی بر شما نیست نمایندگان اصناف و انجمنها که از سیصد نفر متجاوز هستند و رؤسای ادارات دولتی در انجمن اصناف در روز موعود جمع شده وزراء و علماء هم حاضر میگردند آقا سید عبدالله دیرتر از همه حاضر میشود و از طرف انجمن لایحه ای که مشعر است بردلتنکی از اجزای عدلیه و درخواست اصلاح آن قرائت شده مباحثه و گفتگو میشود وزیر عدلیه خرابی کار عدلیه را بواسطه نداشتن مکان قابل و اجزای عالم و نبودن قانون مدنی باقتضای زمان و نبودن پول و غیره بیان

فصل بیست و یکم

مینماید ملك المتكلمين برخاسته راجع باصلاحات عدلیه نطق مفصلی مینماید آقا سید جمال الدین واعظ هرچه میدانند در اینموضوع بیان کرده خرابیهای عدلیه را می‌شمارد علماء ساکت هستند مخصوصاً آقا سید عبدالله در نهایت افسردگی نشسته است وصحبت با نمایندگان انجمنهای ملی است و با ناطقین معروف طرف آنها هم غالباً وزرا هستند رفته رفته از گوشه و کنار اشخاصی که از طرف اجزای عدلیه مأمور شده اند در این مجلس از آنها حمایت نمایند بکنایه و اشاره می‌گویند خرابی عدلیه زیر سر احکام ناسخ و منسوخ است که بدست مردم داده میشود اینطرفها هم که از گوشه و کنار گفته میشود موجب مزید دلنگی آقایان علماء است ولی بروی خود نمیآوردند نگارنده نمیخواهد مطلب منقلب شده عنوان شکایت تنها از علماء باشد و اجزای عدلیه بی تعرض بمانند ولی هرچه میخواهم جلوگیری نمایم صورت نمیکیرد بالاخره مخبر السلطنه وزیر علوم عنوان میکند که من چون میتوانم در عدلیه بوده ام خرابی کار عدلیه را از همه کس بهتر میدانم تمام خرابی عدلیه بواسطه احکام متساویست که از محضرهای شرعی طهران و دیگر ولایات در دست عارض و معروض میباشد و چاره پذیر نیست اصلاح اینکار از قدرت ماوزراء خارج است و این وظیفه خود حجج اسلام میباشد و بس و پس از نطق طولانی بآقا سید عبدالله خطاب میکند که مجلسی تشکیل بدهید جمعی از علماء را در آنمجلس بنشانید آن احکام متساوی را ملاحظه کنید هر کدام باطل است بسوزانید و هر کدام حق است اجرا کنید و جان خود و تمام خلق و عدلیه را آسوده نمائید و من بعد هم اینگونه احکام متساوی بدست مردم داده نشود نطق مخبر السلطنه که تمام میشود عموم حاضرین غیر از علماء احسن می‌گویند و آقا سید عبدالله آهسته سخنی بمیرزا محمد جعفر صدر العلماء و شیخ محمد صادق کاشانی گفته آرام مینشینند نگارنده دانست که آنها را بجواب گفتن و ادار کرد که تعرض نمایند در اینحال صدر العلماء بصددا در میاید که این چه مجلسی است و این چه مذاکراتی است پس علماء توسط که نباید بکنند حکم که نباید بدهند و احکام شرعیه را هم که باید سوخت دیگر در این مجلس چه نشستی دارد و خواست بر خیزد آقا سید عبدالله

احوال معارف و اوضاع حکومت ملی

در ظاهر اورا آرام کرده میشانند و میگویند بلی هرچه در این مجلس شد کفایت کرد اصلاح اینکار راجع بخود ما است در مجلس دیگر خودمان صحبت داشته قراری خواهیم گذارد و بر میخیزد و در اینحال باز صدرالعلماء و شیخ محمد صادق کاشانی و ملا محمد رضای قمی که صاحب محضر هستند داد و فریاد میکنند و آقا سید عبدالله را در وسط اطاق نگاهداشته اطراف او جمع شده اند در اینوقت صولت نظام از اجزای بلدیة رو با آقا سید عبدالله نموده میگوید تمام اینکارها را فلانی میکند واسم مرا میبرد سید یحیی شیرازی مدیر انجمن علانفخانه که جوان باغیرتی است با او معارضه نموده میخواهد اورا بزند که چرا نام فلانی را میبری و باو بیحرمتی مینمائی آقا سید عبدالله سید را ساکت میکند و باین ترتیب مجلس وقت غروب آفتاب بر هم میخورد آقا سید عبدالله و چند نفر از علمای درجه دوم که با او هستند با کمال دلنگی میروند مردم ساده لوح انجمن اصناف از این پیش آمد و از دلنگی بیرون رفتن آقا سید عبدالله افسرده میشوند ولی رؤسای عدایه خرسند میگردند که مینند شتر از در خانه آنها برخاست و بدر خانه آقایان روحانیان خوابید و هم جمعی از نمایندگان انجمنها که از هرج و مرج احکام شرعی و محاکم روحانی افسرده خاطر هستند از اینمجلس و از این مذاکرات خوشحال گشته تصور میکنند در نتیجه این مجلس از آن هرج و مرجها جلوگیری خواهد شد بعد از رفتن علماء نگارنده باز کمی با وزراء نشسته بمخبر السلطنه میگویم باین عنوان که کردید نام نیک تازه ای از خود در صفحات تاریخ ایران گذاردید وزراء میروند انجمن اصناف چاره جوئی برای جبران قضیه مینماید بالاخره جمعی از رؤسای انجمن باملك المتكلمين و سید جمال الدین واعظ بخانه آقا سید عبدالله و صدرالعلماء رفته عذر خواهی میکنند و میگویند مطلب ما همان بود که روی کاغذ آورده بودیم و خواندیم مذاکرات خارج بما مربوط نبوده است آقا سید عبدالله میگوید فردا عصر اینجا بیایید تا من تکلیف را معین نمایم و قصدش اینست که بقضیه اهمیت داده بگوید علماء همه دلنگ شده اند میخواهند مرافعه شرعی را ترك نمایند و من جلوگیری خواهم کرد سید عادتش در اینگونه امور همین است که بدیگران القاء مینماید طرفه نموند و حرف

فصل بیست و یکم

خود را بزبان غیر میگوید بعد خود مصالح واقع میگردد و این جمع که از خانه آقا سید عبدالله بیرون میروند چند نفر از کهنه کسبه طهران که همه وقت بعنوان ریاست صنف از مردم گوش بری نموده و با مأمورین حکومت سازش کرده استفاده مینموده اند اکنون بیکار مانده و بر کارکنان انجمن حسد میبرند موقع را غنیمت دانسته بر ضد نگارنده و کارکنان انجمن مخصوصاً جوانهای آنها قیام مینمایند و چنانکه بعد کشف میشود از طرف حوزه استبدادی هم بعضی از آنها را بطمع انداخته اند که با نگارنده ضدیت و مخالفت نمایند چه مستبدین رضایت ندارند من این درجه در انجمن اصناف که در واقع ملت ساده است نفوذ داشته باشم در اینوقت همان چند نفر بخانه آقا سید عبدالله وارد شده میگویند ما رؤسای انجمن از این دعوت و این اجتماع و این مذاکرات خبر نداشتیم هرگز راضی باین مجلس نبودیم هرچه شده بی اطلاع ما شده است و اضافه میکنند این کارها را فلانی با چند نفر دیگر که دستیار او هستند میکنند از مذاکرات این چند نفر پیر مردان اصناف بر مخالفین معلوم میشود که در انجمن مخالف هم برای من و کسانی که از من حرف شنوی دارند موجود است و اینمطلب بآنها قوت قلب میدهد که بتوانند از نفوذ نگارنده در اصناف طهران بکاهند بالجمله فردا عصر بر حسب قرار داد روز پیش هیئت نمایندگان انجمن اصناف میروند بمنزل آقا سید عبدالله وارد حیاط که میشوند سید فوراً عباى خود را بدوش افکنده همراه این جمع از خانه بیرون آمده بخانه امام جمعه و صدرالعلماء و دیگر آقایان روحانی روانه شده هر کدام خانه نباشند بآنها پیغام میدهد که انجمن اصناف رفتند آقا سید عبدالله را آوردند بعد خواهی از واقعه روز پیش درخواست مینمایند شما در امور شرعیه تعطیل ننمایید و هر کدام هستند بخانه آنها وارد شده چند دقیقه نشسته همین عنوان را مینمایند و میرود و مطلب خاتمه مییابد دو روز بعد از این واقعه میشنوم که شیخ علی زرندی که آخوند هتاکى است در مسجد شاه طهران منبر رفته بدون مقدمه از نگارنده بدگویی نموده است و هم میشنوم سید شروى از اهل اصفهان در انجمنهای ملی رفته از نگارنده بدگویی مینماید و چون معلوم است از کجا و بتحریر کیست به بی اعتنائى گذرانیده و میگذرد

احوال معارف و اوضاع حکومت ملی

خلاصه اگر چه آقا سید عبدالله بعد از واقعه انجمن اصناف بهر وسیله هست چند نفر از رؤسای انجمن را رو بخود کرده بر آن وامیدارد که بی اطلاع اوکاری در انجمن نگذرد و هم حوزه مستبدین در کمال جد میکوشند نفوذ مرا در انجمن اصناف کم نمایند ولی با اینهمه من دست از کار نکشیده انجمن اصناف را رونقی بقاعده داده برای هر صنف از اصناف طهران انجمنی تشکیل داده میشود و مرکز کل آنها انجمن مرکزی اصناف است و مرکز انجمن مرکزی يك کمیسیون چند نفریست که با نگارنده کار میکنند بعلاوه در ولایات هم انجمن اصناف متعدد دایر شده و مرکز آنها همه انجمن مرکزی اصناف طهرانست روزنامه بامداد اُرگ انجمن میباشد و غلامعلیخان قجر که سمت مدیری آنرا دارد و از مخصوصین نگارنده است در جلوگیری از مفاسد انجمن مرا مساعدت مینماید نگارنده از آنجا که اعضای این انجمن ملت ساده هستند و فساد اخلاق باین طبقه کمتر سرایت کرده دوست میدارم اگر اوقاتی صرف میشود در بیداری این طبقه که از همه جا بیخبر ماندند بده باشد و گمان میکنم در انجام این خدمت بقدر امکان کوتاهی نشده باشد و هم در این ایام انجمنی بنام انجمن اصفهان در خانه نگارنده تأسیس میشود و عموم اصفهانیان مقیم طهران که جمعیت بسیار هستند مخصوصاً از تجار و کسبه بعزویت این انجمن خوانده میشوند و جمع کثیر عضو میگرددند مستبدین اصفهان از تأسیس این انجمن و دخالت نگارنده و برادرم در کار آن متوحش شده روحانی نمایان اصفهان را بمخالفت و امید دارند و هم مرکز استبداد طهران میکوشد که نگارنده و برادرم در این انجمن دخالت نداشته باشیم و بالاخره کار انجمن اصفهان میافتد بدست بعضی از تجار و رشکسته اصفهانی که ظاهراً جزو مشروطه خواهان و باطناً مر بوط با مستبدین طهران و اصفهاند و عکس آن نتیجه که مقصود از تأسیس آن بوده است حاصل میشود.

در این ایام کدورت آقا سید عبدالله و تندروان مجلس با احتشام السلطنه بر زیادت میشود و سخت در صدد خرابی کار او بر میآیند احتشام السلطنه هم مصمم شده است از ریاست مجلس استعفا بدهد بعد از ختم مجلس شورای ملی میرزا داود خان از انجمن

فصل بیست و یکم

برادران دروازه قزوین که یکی از تماشاچیان بوده است بمصین التجار بوشهری که در يك موضوع اقتصادی در مجلس رأی مخالف سلیقه او داده بود اعتراض میکند که چرا حقوق ملت ایران را با مال مینمائی و نسبت باو بد زبانی میکنی و مصین التجار با احتشام السلطنه شکایت مینماید احتشام السلطنه چون میرزا داودخان را صورت نمیشناخته در صورتیکه در مجلس حاضر بوده است باو بد میگوید و فرایشان مجلس را امر میدهد این شخص را توقیف نمائید میرزا داودخان خود را معرفی میکند و میگوید هر فرد از افراد ملت حق دارد با وکیل خود صحبت بدارد و چیزی بخاطرش برسد بگوید این تغییرات برای چیست احتشام السلطنه آرام میشود و او را نصیحت میکند و میگردد ولی بهانه بدست مخالفین او آمده روز یکشنبه ۲۵ شهر صفر ۱۳۲۶ در مرکز انجمن برادران دروازه قزوین از نمایندگان تمام انجمنها دعوت شده و با اینکه بعضی از نمایندگان انجمنها نظر بخصوصیت با احتشام السلطنه مخالفت میکنند انجمن برادران با اکثریت آراء شرحی با احتشام السلطنه مینویسد که شما باید از ریاست مجلس استعفاء بدهید ولی احتشام السلطنه پیش از این روز استعفاء نامه خود را به مجلس فرستاده بود مقارن این حال خوانده میشود و احتشام السلطنه از ریاست مجلس خارج میگردد .

فصل بیست و دوم

تغییر رئیس و تبدل احوال

بعد از استعفای احتشام السلطنه ریاست مجلس شورای ملی بمیرزا اسمعیل خان ممتازالدوله که شخص وطن دوست آگاهی است و تازه بوکالت مجلس رسیده تفویض میشود ممتازالدوله با تندروان مجلس ارتباط دارد و چون در مجلس اشخاصی هستند که تصور میکنند صلاحیت ریاست مجلس را از او بیشتر دارند بوی عنوان ریاست موقتی داده میشود که بعد از سه ماه خود استعفاء نماید ممتازالدوله چون تصور این مقام را برای خود نمیکرده نهایت اهتمام را دارد که نیکو از عهده کار بر آید بلکه لازم نشود استعفاء کند بعد از خارج شدن احتشام السلطنه مسلم است آقا سید عبدالله مجلس را زیر نگین خود میداند ممتازالدوله نسبت باو اظهار اطاعت میکند تندروان مجلس هم صورت ظاهری با او نگاه میدارند و در باطن راضی نمیشوند که سید در کار مجلس این درجه دخالت بنماید و مجلس و مشروطه را وسیله دخل و ریاست خود قرار بدهد.

روحانیان موافق مجلس هم از این اندازه نفوذ سید در مجلس دلنگ هستند و آنها که در ظاهر با مجلس همراهی میکنند و باطناً مخالفند دلنگتر مانند حاج میرزا ابوالقاسم امام جمعه طهران که در ظاهر هر چه میتواند خود را طرفدار مجلسی قلمداد میکند و هر بی اعتنائی که از آقا سید عبدالله و آقا سید محمد همکار و هم لباسهای خود در مجلس مشاهده مینماید بناچار تحمل میکند روحانیان مخالف مجلس هم که طریقت ظاهری و باطنی آنها با آقا سید عبدالله هویدا است در این صورت آقا سید عبدالله نمیاید این درجه مغرور شده عاقبت حال و کار خود را ملاحظه ننماید ولی سید را فوق العاده

فصل بیست و دوم

غرور گرفته که هیچکس و هیچ چیز را در نظر نمیآورد بعلاوه بر تجملات خود افزوده در سواری بوضع امرای بزرگ حرکت میکند خانه اش مانند خانه وزراء آمد و رفت و محل ارباب حاجت است و بالجمله وضع آقا سید عبدالله را در خرج فوق العاده و بی بند و باری زندگانی جز بکارهای بی بند



ممتاز الدوله

و بار میرزا علی اصغر خان امین السلطان بچیز دیگر نمیتوانم تشبیه کنم چند کالسکه و درشکه نگاهداشته چهل اسب در سر طویله اش بسته میشود پسران متعددش هر يك زندگانی وسیع و اسباب تجمل بسیار و خرج فراوان دارند معلوم است این اداره وسیع لااقل در ماه چند هزار تومان خرج دارد و از کجا میرسد در صورتیکه عایدی معینی ندارد و تمام را باید از اینجا و آنجا بدست آورد البته این رفتار از کسی که دعوی حجة الاسلامی مینماید و خود را مراد خدا و اهل آخرت

میداند پسندیده نیست و موجب تکدر خاطر خاص و عام است اما سید هیچ اعتنا بنظریات خلق درباره خود ندارد و زندگانی بی بند و بار با در هوای خود را برای خود پایدار تصور مینماید سید بهر وسیله هست از هر کس و هر جا دخلهای عمده نموده هر کجا احتمال میدهد میتوان استفاده می کرد با تمام قوا رشته کار را محکم نگاه میدارد تا دخل خود را بکشد و رها نماید از شرعیات و عرفیات هر دو فایده میبرد عدلیه اعظم را يك دکه اجرائی برای احکام خود تصور مینماید و توقع دارد ناسخ و منسوخ احکام او هر دو را اجرا کنند تا از هر دو راه استفاده کرده باشد اینست که همه چه مستبد و

تغییر رئیس و تبدل احوال

چه مشروطه خواه از او رنجش حاصل نموده اند حتی آقا سید محمد طباطبائی هم که یکی از سیدین سندین است از رفتار سید ناراضی است و بر اعمال وی خورده گیری میکند نه اینستکه آقا سید محمد از مداخل کردن بلك داشته باشد خیر ولی در صدد دخل از راه غیر مشروع نمیشد خلاصه آنکه احتشام السلطنه حوزه بزرگی ظاهراً و باطناً بر ضد آقا سید عبدالله تشکیل میدهد و از ریاست مجلس خارج شده در کمال شتاب بجانب اروپا مسافرت مینماید یکروز پیش از مسافرتش با معتمد خاقان بدیدن او میروم از اینکه من رابطه قدیم را رعایت نموده اینحوادث را موجب متارکه قرار نداده ام مسرور شده مدتی باهم گفتگو مینمائیم در ضمن صحبت عقیده خود را درباره آقا سید عبدالله بیان میکند که عملیات او برای حکومت ملی مضر است میگویم بدیهی است مردم مخصوصاً اشخاص بصیر از رفتار او ناراضی هستند ولی چون از شاه اطمینان ندارند اندیشه دارند که مبادا او بر ضد حکومت ملی رفتار کند ناچارند هر قدر هم رفتار روحانیان موافق مشروطه ناپسند باشد با آنها راه بروند و هر مداعت که اطمینان از شاه حاصل کرده یقین نمودند او قصد برهم زدن این اساس را ندارد فوراً از کارهای آقا سید عبدالله و اعمال او جاوگیری خواهند کرد پس این وقتی را که شما صرف خرابی کار آقا سید عبدالله مینمائید اگر صرف تحصیل اطمینان از شاه مینمودید بحال مملکت اصلاح بود میگردید صحیح است ولی با ترتیب حالیه شاه چگونه اطمینان حاصل میکند و با ملت همراه میشود خلاصه احتشام السلطنه می رود و انفصال از ریاست مجلس شورای ملی شاه و درباریان را بیش از پیش از ملیون متوحش میسازد زیرا که درباریان رابطه خود را با مجلس منقطع مینمایند و از این رو بتشکیل يك انجمن سری پرداخته برای برهم زدن اساس مجلس و حکومت ملی آماده میگردند

بعد از انفصال احتشام السلطنه از ریاست مجلس یکی از اقدامات مهم که درباریان میکنند راجع است بقضیه بمب اندازان برای شاه چون تا احتشام السلطنه رئیس مجلس بود بطور بی قانونی اینمسئله را تعقیب نمیکردند ولی اکنون که او رفته است درباریان کمتر از مجلس و مجلسیان ملاحظه دارند و بلك ندارند که از حدود قانون خارج شده بهر

فصل بیست و دوم

صورت بتوانند اقدام نمایند لهذا بدست مصطفی خان حاجب الدوله حیدر نام از اجزای کارخانه چراغ برق را توقیف میکنند و در استنطاق او بسه نفر ظنین میگردند میر اسمعیل نام از اهل قفقاز که مدتی است در طهران معلم دفتر داری است حیدر خان مباشر امور چراغ برق طهران و ضیاء السلطان امان الله خان تبریزی شب چهارشنبه ششم شهر ربیع الاول در آخر شب مأمورین حکومت و نظمیّه از دیوار بخانه این سه نفر رفته آنها را دستگیر مینمایند و در نظمیّه محبوس میشوند فردای آنشب آنها را بیابغ گلستان برده بکروز و یکشب آنجا استنطاق میشوند و چیزی از آنها معلوم نمیشود میر اسمعیل و حیدر خان چون تبعه روس هستند سفارت روس آنها را میبرد بسفارتخانه خود و ضیاء السلطان را هم بعدلیه میبرند آنجا محبوس میگردد چون ترتیب اقدام در اینکار برخلاف قانون اساسی است و اگر این فتح باب بشود و بخواهند شب بخانهای مردم بریزند غائله بزرگ خواهد شد و امنیت زائل میگردد از این رو مردم بهیچان آمده در بهارستان جمع میشوند و بدولت سخت میگیرند که باید حاکم طهران و رئیس پلیس بعدلیه جلب شده استنطاق و مجازات شوند که چرا بی قانون رفتار نموده اند و مردم در مسجد سپهسالار جمع شده ملك المتكلمين نطق مہیجی مینماید چند نفر از وکلاء مجلس نزد شاه و وزراء رفت و آمد مینمایند و بالاخره شاه را راضی میکنند که در اطاق نظام مصطفی خان حاجب الدوله حاکم طهران و رضا بالا رئیس پلیس را استنطاق نمایند مجلس مفصلی در آنجا ترتیب داده میشود و وزرای مسئول و جمعی از رجال دولت حاضر شده نمایندگان ملیون هم میآیند این دو شخص استنطاق شده و تقصیر بر آنها ثابت میشود ولی ملیون بهمین اندازه اکتفا کرده بعزل حاکم قناعت و از مجازات آنها میگذرند در اینحال وزرای مسئول استعفا میدهند بواسطه فشاری که از طرف شاه و ملیون بر آنها وارد میشود ولی مجلسیان و انجمنهای ملی با مساعدت عضدالملک قاجار ایستادگی کرده نمیگذارند دولت تغییر حاصل نماید روز چهارشنبه سیزدهم اینکار تمام میشود و حکومت طهران را میدهند بمیرزا صالح خان وزیر اکرم (میرزا صالح خان مردی وطن دوست و مشروطه خواه است هر کجا حکومت کرده مردم از او راضی بوده اند) در این وقت

تغییر رئیس و تبدل احوال

حاکم طهران شده مجلسی در خانه خود مرکب از جمعی از ناطقین و ارباب جراید و نمایندگان انجمنها ترتیب داده با آنها در کار حکومت خود مشورت میکند و هواخواهی خود را از ملت آشکار میسازد میرزا صالح خان در صدد است از روی قانون ایالتی حکومت طهران را برای سایر ولایات سر مشق قرار بدهد تا چه اندازه موفق گردد و اما ترتیب کار متهمین بمب و عاقبت کار آنها بعد از تغییر حکومت طهران در عدلیه بنای استنطاق آنها را میگذارند و دو نفر دیگر از اجزای کارخانه چراغ برق را باظهار حیدر نام دستگیر نموده در استنطاق آنها مطالب مختلف ظاهر شده معلوم میگردد حیدر نام که بروز دهنده اشخاص است آلت دست درباریان میباشد و سخنان او اساس ندارد و بهر صورت مطالب را ساختگی میدانند و نمیگذارند دولتیان از اینراه مسئله بمب را دنبال نمایند سید اسمعیل از سفارت روس و دو نفر جوان که حیدر آنها را نشان داده بود از عدلیه مرخص میشوند تنها ضیاء السلطان در عدلیه میماند و مدت حبس او طولانی شده هر چه میخواهند او را مرخص کنند شاه راضی نمیشود انجمنهای ملی بر وزیر عدلیه برای مرخصی او سخت میگیرند وزیر عدلیه بشاه میگوید شاه اصرار دارد که استنطاق او تجدید شود و در این باب کشمکش زیاد میان انجمنها و عدلیه حاصل میگردد و هم در خصوص دو نفر دیگر که متهم بقضیه بمب هستند حسن و آتش نام ملیون بتحریر بعضی از نمایندگان تندرو آذربایجان اصرار دارند آنها را مرخص کنند و نیز در باب قتل فریدون که استنطاقهای سخت از آنها شده بود و تقصیر آنها ثابت شده بر وزیر عدلیه سخت گرفته اند آنها را مجازات نماید و جمعی را بخانه وزیر عدلیه فرستاده اند آنجا بمانند و از او خلاصی متهمین بمب و مجازات کشندگان فریدون را بخواهند نمایندگان یکی دو روز در خانه وزیر عدلیه میمانند وزیر عدلیه از نگارنده درخواست ملاقات میکند و اظهار دلنگی از وضع انجمنها مینماید و میگوید شما مراد اخل اینکار کردید حالا چرا بفریادم نمیرسید نگارنده اوقات صرف کرده نوشته‌ای از صدق الملک رئیس محکمه جزا گرفته بامضای وزیر عدلیه رسانیده بنمایندگان انجمنها میدهم که بفاصله یک هفته مقاصد آنها را انجام نماید بعد از انعام این کار میبینم نمایندگان انجمنهای ملی حاضر

فصل بیست و دوم

هستند بآنها میگویم آقایان اینکار گذشت ولی من لازم میدانم بشما بگویم بیست و پنج سال پیش از این در همین شهر جمعی از وطن پرستان بخیال آنچه امروز شما در صدش هستید بودند خدمتها در اینراه کردند و زحمتهای کشیدند مراهم در انجمنهای خود راه میدادند و بوطن خواهی من حسن ظنی داشتند بیشتر افراد آن در راه وطن دوستی کشته شدند آنها هم که باقی ماندند دچار زحمت و مرارت بسیار گشتند اکنون بشکرانه زندگانی و رسیدن به آرزوی دیرین که حکومت ملی است بشما که برگزیده برگزیدگان خلق طهرانید میگویم اینراه که ما پیش گرفته ایم ما را بمنزل نمیرساند و عاقبت کارها تاریک است بواسطه نفاق که در میانه هست و بواسطه طمعکاری که بعضی از مباشرین امور دارند از یکطرف نواقص اخلاقی و عملی خودمان و از طرف دیگر خلفی که میان شاه و ملت است و دستهای خارج که برای مزید هرج و مرج مملکت از آستین برآمده در اینصورت کجا ما روی سلامت را خواهیم دید بیائید تا وقت باقی است چاره بکار خود کنیم و پیش از اینکه کار از دست برود نگذاریم رشتههای امور گسسته شود حاضرین همه گوش میدهند و تصدیق مینمایند در اینحال بهاء الواعظین که یکی از ناطقین ملت و شخص هتاک است خود را بمیان افکنده با گفتگوهای بیپوده نمیکند از آنچه گفته شد و در دلها اثر کرد نتیجه گرفته شود و بر سر سخنان بیغرضانه من اثری مترتب گردد تنها یک نفر از میان جمع میگوید آیا بهتر نبود میگذاریدید فلانی حرفش را تمام میکرد ولی بحرف او هم کسی اعتنا نکرد همه برخاسته متفرق میشوند از خانه که بیرون میرویم جوان کاسبی از میان جمع خارج شده بنکارنده میگوید افسوس خوردم که نگذارند شما چاره کار راهم بگوئید آیا ممکن است بمن بگوئید چاره کار چیست میگویم بلی چاره کار جلب قلب شاه و اطمینان کامل دادن باو و متحد ساختن او با مجلس و کوتاه کردن دست ارباب غرض چه از طرف شاه و چه از طرف ملت میگوید صحیح است من در انجمن خود اینمطلب را عنوان خواهم کرد او را دعا میکنم و میگذرم فردای آنروز ملك المتكلمين را ملاقات کرده قصه شب را برای او نقل میکنم و میگویم راه اصلاح کار اینست که هر طور بشود شاه را راضی کنیم چند

تغییر رئیس و تبدل احوال

تن از درباریان را که اسباب فسادند از خود دور کند و راه اتصال خود را بملت باز نماید و اگر احیاناً گفت من چند نفر را دور میکنم شما هم چند نفر را دور کنید تا صلح حقیقی واقع شود چه باید کرد ملك المتكلمين میگوید ما هم اینکار را میکنیم اگر حقیقه اصلاح حال این مملکت باینستکه ما چند نفر مدتی دور باشیم البته خواهیم رفت میگویم تصور نمیکردم شما حاضر باشید و اینحرف را بنزد اعتقاد من اینستکه یکجمله هم از ملیون که طرف سوء ظن شدید شاه هستند مدتی مسافرت نمایند که خاطر بشاه پالمره آسوده گردد و برای ساختن با مجلس حاضر شود.

بالجمله باملك المتكلمين تبانی میکنیم که در مجالس و محافل جز حرف صلح و سازش و جلب قلب شاه سخنی نگوئیم بلکه موفق شویم اسباب اتحاد شاه را با ملت فراهم آوریم و هر يك از رفقای گوینده و نویسنده خود را واداریم از این رویه خارج نشوند و خود نیز سرمقاله تندى را که برضد شاه در شماره نوزده باعداد نوشته و در دست طبع است در مطبعه حروف او را برچیده بجایش مقاله مالیمی در عنوان الصالح خیر مینویسد و طبع مینماید ولی در همین وقت روزنامه مساوات که ارگان تندروان است مقاله بسیار تندى در مذمت شاه نوشته طبع میکند و بمادر او نسبت بدعوى میدهد خبر بشاه رسیده بی نهایت متغیر میگردد و حکم میدهد در عدلیه و کیل شاه با مدیر مساوات محاکمه نماید و اگر مساوات از عهده اثبات آنچه نوشته بر نیاید مجازات گردد از طرف شاه شاهزاده مؤید السلطنه محمد حسین میرزا که از خواص او و مرد ادیبی است و کالت مییابد و از طرف مدیر مساوات مذاکره میشود که ملك المتكلمين و کیل گردد نگارنده میبیند عجب فسادى فراهم شد خیالات مصلحانه ما کجا و این قضیه که پیش آمده کجا خصوصاً که وکیل مساوات ملك المتكلمين باشد که طرف سوء ظن شدید شاه است و هر چه میخواهم او را منع کنم با همه تبانیها که در میان بوده است نمیپذیرد از یکطرف شاه سخت گرفته که سید مدیر مساوات را احضار نمایند و محاکمه شود و از طرفی انجمنهای ملی آماده شده اند که نگذارند این محاکمه صورت بگیرد و مدیر مساوات مجازات شود نزدیک است حادثه بزرگی وقوع یابد و عمده سببش

فصل بیست و نهم

بدگمانی شدید است که ملیون از شاه دارند باینکه همه تضدیق میکنند که مساوات زیادروی کرده است حق نداشته این مطلب را بنویسد ولی باز در مقام طرف شدن شاه با او حاضر نمیشوند او محاکمه خود در اینحال شبانه وزیر عدلیه میآید بمنزل نگارنده و میگوید عجب بلیه می گرفتار شدم و شرح گرفتاری خود را بکار مساوات و محاکمه شاه را با او بیان مینماید در اینحال حکیم الملك میرزا ابراهیم خان و الملك المتکلمین هم وارد میشوند نگارنده میگوید بلی بنیاد بدتوشته است و چون دیدند در روزنامه های مرکز در حق شاه اینطور بد نوشتند و شاه مملکت نتوانست از يك روزنامه نویس جلوگیری نماید که اینطور هتک آبروی او را نکند و دیگر او چگونه از يك حاکم بی قوه که از طرف شامرفته اطاعت و حرف شنوی خواهد کرد ولی با این تفصیل حرف باطل را باید محو کرد نه اینکه رشته آنرا بدر از اکشید حالا یکمده معنی این روزنامه را خوانده اند باید نسخه های آنرا جمع کرد و نگذارد زیاده بر این منتشر شود و اداهت در شماره بعد بر عنوان شایسته باشد تداوک نماید اینکار را بمحاکمه علنی کشیدن اسباب مزید رسوائی دولت و ملت است و البته در محاکمه مدعی صحبت های متفرقه هم برای اثبات مدعی خود خواهد گفت و موجب مزید دلنشکی و کدورت شاه خواهد شد پس تعقیب کردن اینکار برای مقام منیع سلطنت شایسته نمیشد وزیر عدلیه میگوید من هم ملفت اینمطالب هستم که یینهایت متفکرم چه کنم بالاخره بعد از صحبت بسیار قرار میشود نگارنده برود عضد الملك را ملاقات نموده شرح مطلب را بآن مرد خیر خواه بگوید بلکه او تدبیری کند که اسباب زیادتی توهین بمقام سلطنت فراهم نیاید صبح فردای آنروز عضد الملك را ملاقات میکنم و میگویم مدیر مساوات خطبزرگی کرده چنین مقالهای را در روزنامه خود درج نموده حالا شاه محاکمه علنی میخواهد که اگر نسبتی را که داده است نتوانست بشود برساند مجازات گردد بدیهی است در این محاکمه صحبت های بمیان میآید که نمیشود از گفتن آنها جلوگیری کرد و این چند کلمه اکنون در يك روزنامه درج شده فردا در تمام جراید شرح واقعه درج میشود و برای مقام سلطنت مناسب نیست در اینصورت بی اعتنائی بهتر است خاصه که خودش

تغییر رئیس و تبدل احوال

پشیمان شده نسخه‌ها را جمع کند و در شماره های بعد تلافی نماید عضدالملک میگوید اعتقاد من هم اینست که دنبال نشود میگویم که شما خیر خواه دولت و ملت هستید در این قضیه چه اقدام خواهید کرد میگوید هر کس را باید بخواهم خواهم خواست و هر چه باید بگویم خواهم گفت نگارنده با امیدواری باصلاح کار مراجعت نموده بشاهزاده مؤیدالسلطنه وکیل شاه هم شرح ملاقات عضدالملک را میگویم او هم رأی ندارد که مسئله تعقیب شود چونکه در محظور شدید خواهد افتاد بعد از یکروز عضدالملک پیغام میدهد که اقدام کردم هرچه باید بگویم گفتم تا یکدرجه هم پذیرفته شده است روز دیگر میفرستد که دستخطی صادر شده باید مدیر مساوات بیاید زیارت نماید و معلوم میشود که این دستخط در جواب بیماری شفاعت آمیز عضدالملک صادر شده است بمضمون ذیل :

«جناب عضدالملک تقصیرات مدیر مساوات هر قدر یزرگ باشد ولی مقام شما بزرگتر است توسط شمارا در باره او قبول کردیم من بعد بسپارم از اینگونه کارها نکنند» بعد از رسیدن پیغام عضدالملک روزی نگارنده و مدیر مساوات و سید جمال‌الدین واعظ و بعض دیگر از وطنخواهان بمنزل عضدالملک رفته دستخط شاه را میدهند بمدير مساوات و قضیه خانمه پیدا میکند در واقع در اینوقت که جدوجهد داشتیم نگذاریم رشته اتحاد دولت و ملت پاره شود این قضیه بيموقع واقع شده بخوبی خانمه یافت و عضدالملک و مؤیدالسلطنه وکیل شاه هر دو حق دولنخواهی خود را ادا کردند بعلاوه عفو و اغماض شاه از مساوات موجب جلب قلب ملیون بجانب اصلاح خواهی شده همه میگویند باید در خط اصلاح کوشید.

فصل بیست و سوم

مذاکرات صلح و نتیجه معکوس

در حینی که ملیون طهران همه میکوشند شاه را از خود اطمینان داده اسباب اصلاحی فراهم نمایند روزی در یکی از انجمنهای ملی از انجمنها نماینده میطلبند برای مذاکره اصلاح و جلب قلب شاه بجانب ملت نگارنده هم حاضر میشود جمعیت بسیار است یکی از ناطقین ملی میرزا فضل الله حکیم الهی که مدتی در خارجه بوده و تازه آمده است بیخبر از تصمیم ملیون و بی اطلاع از عنوان انعقاد انجمن نطق مفصلی نموده از اینجا شروع میکند که از دهان من آتش میبارد خبر از ذلت ایرانیان در خارج مملکت ندارید در یکی از بلاد روسیه دیدم چند نفر مقصر سیاسی گرفته بودند که یکی از آنها جوان ایرانی بود آنها را تیرباران کردند و هریک را یک یا دو تیر بنقطه قلب زدند ولی جوان ایرانی را طوری کشتند که من بمعاونت مادر پیرش که اولادش منحصر بهمین پسر بود و کفالت خرج مادر را مینمود بزحمت پاره های بدن او را جمع کرد؛ بخاک سپردیم این ذلت و خواری ما ایرانیان در خارج نیست مگر بواسطه همراهی نکردن شاه با ملت و خواست بر ضد شاه سخن سخت بگوید ولی نگارنده کلام او را قطع کرده بر میخیزم و میگویم هر کس در کشتی نشسته باشد و حال غرق شدن کشتی را دیده باشد میدانند که در آنوقت تمام خیالات از میان رفته هریک در صدد میشوند تخته پاره ای برای استخلاص خود بدست آورند امروز روزگار ملت و مملکت ما حال آن کشتی در شرف غرق را دارد و آن تخته پاره که احتمال میرود اگر بآن متوسل شویم مارا نجات میدهد اتحاد حقیقی شاه است بامات زیرا که حال مملکت ببدنی میماند که سرش از تن جدا شده باشد و تا

مذاکرات صلح و تہچہ معکوس

این سر و بدن بهم متصل نشوند کاری صورت نخواهد گرفت البتہ اشخاصی در دربار هستند کہ صلاح آنها نیست این اتحاد و اتفاق چہ اگر شاہ با ملت سازش حقیقی کرد دیگر وجود امیر بہادر و امثال او در دربار چہ اثر خواهد داشت و تا کسی نگوید نقص از یکطرف گفتمہ شد و از طرف دیگر نگفتمہ ماند میگویم در میان ما ہم از همان اشخاص هستند کہ نمیخواهند آب صاف شود و صلاح خود را در آن میدانند کہ ہر روز کشمکش تازہ می باشد برای فائدہ بردن خود البتہ تا دست آنها ہم کوتاہ نشود ما بمقصد اتحاد و اتفاق نخواہیم رسید و نگارندہ تصور میکند بمحض اینکہ ملت از طرف سادہ اطمینان کامل حاصل کند از طرف خود نیز موانع اتحاد و اتفاق را بر طرف خواہد نمود بہر حال امروز تکلیف ما اینست کہ یک اقدام فوق العادہ در اتحاد و اتفاق با شاہ بنمائیم اگر موفق شدیم چہ بہتر والا منتظر عاقبت و خیمہ اید بود سخن نگارندہ قریب باین مضمون با آخر رسیدہ مورد حسن قبول حاضرین واقع میگردد و مقرر میشود ہر انجمن چند نفر نمایندہ بفرستد بمدرسہ سپہسالار نمایندگان جمع شدہ مہر انجمن را ہم ہمراہ بیاورند و در آن مجمع عریضہ می بمجلس نوشتہ استدعا نمایند بہر وسیلہ میدانند اسباب اصلاح حقیقی شاہ را با ملت فراہم آورند روز دیگر در تمام شہر اشخاصی کہ از دو طرف صلاح خود را در اصلاح نمیبینند شہرت میدہند کہ روز پنجشنبہ عصر در مدرسہ سپہسالار انجمنہا جمع میشوند کہ شاہ را خلع نمایند و طوری اشتہار میدہند کہ ہمہ کس باور مینماید مثلاً امام جمعہ طہران دو روز بعد از این واقعہ از من پرسید شما در انجمن مہدیہ صحبتی داشتہ اید میگویم بلی میگوید شنیدہ ام گفتمہ اید باید دست شاہ را از سلطنت کوتاہ کرد تا کار مملکت اصلاح شود جواب میدہم عجب مردم مفسدی هستند من در میان ہزار نفر آنہمہ تأکید باتحاد و اتفاق دولت و ملت و جلب قلب شاہ بجانب صلح و سلامت نمودم حالا باین صورت شہرت میدہند برای اینکہ آتش فتنہ خاموش نگردد.

خلاصہ این شہرت بی اساس سبب میشود کہ آن مجلس در مدرسہ سپہسالار منعقد نمیشود ولی روز دیگر نمایندگان انجمنہا میروند بانجمن فاطمی و آنجا عریضہ بمجلس نوشتہ

فصل بیست و سوم

میرفتند و تقاضای فراهم آوردن وسائل اتحاد و اتفاق را بشاه مینمایند در خلال این احوال قصه تجاوزات روس در سرحد پیاد سوار بخاک ایران و قتل و غارت در آن سرحد بر خلاف معاهدات بلکه برخلاف رحم و انصاف و انسانیت روی میدهد و هم در ارومیه بدست اکراد نزاع شده جمع کثیر کشته میشوند و بی عصمتیها واقع میگردد تندروران مجلس و ملت همدرامستند بتهریکات مستبدین مینمایند و جزء نقشه دستور هرج و مرج برای اخلال مشروطه میشمردند و بهر صورت این قضایا موجب هیجان شدید در مجلس و در ملت میشود و مقارن میگردد با اظهار اقبالی که از طرف شاه بمجلس میشود باین ترتیب که چون عید مولود شاه نزدیک شده شاه بمجلس اظهار میکند چون واقعه ارومیه پیش آمده جمعی از فرزندان من کشته شده اند من عزادار هستم انعقاد جشن میلاد رسمی خود را موقوف مینمایم و مخارج جشن را اعانه میدهم بورئه کشته شدگان ارومیه اینمطلب در مجلس و ملت تأثیر نیکو مینماید و میگویند حالا که شاه این مساعدت را بر برادران مصیبت زده مامیکنند ملت هم خوشتر و بهتر از سال پیش جشن میلاد او را میگیرد و دستور العمل میدهند تمام انجمنها و تمام شهر و بلکه تمام مملکت جشن ملی و چراغان مفصل برای میلاد شاه بنمایند با وجود این مقرضین نمیکذارند اصلاح خواهان حقیقی بمقصد خود برسند عریضه نمایندگان انجمنها را در مجلس بی نتیجه میگذارند و از هر طرف میکوشند میان ملیون و شاه اصلاح واقعی حاصل نکرده در خلال این احوال قصه سید محمد یزدی پیش آمده داستان تازه بی بدست ملیون میافتد شرحش آنکه در شب دوشنبه سیم ربیع الثانی ۱۳۲۶ چهار ساعت از شب رفته حاج ابوالحسن نام از اجزای انجمن ارومیه در بازار طهران دکان خود را بسته بخانه میرود در بازار دو نفر را میبیند ورقه اعلانی بدیوار چسبانیدند و گذشتند حاج مزبور نگاه میکند اعلان بچاپ ژلاتین است از طرف طایفه بهائی یعنی بعنوان آنها قریب باین مضمون ما طایفه بهائی و داشتیم میرزا رضا ناصرالدینشاه را کشت ما اوضاع مملکت را منقلب نمودیم ما مجلس را تأسیس کردیم اجزای مجلس اغلب از ما هستند همه اینکارها را ما کردیم که آزادی پیدا کنیم و از پرده خفا در آیم حالا اگر شاه بما آزادی داد ما

مذاکرات صلح و نتیجه معکوس

خود مجلس را برهم خواهیم زد و خاطر شاه را از این رهگذر آسوده خواهیم کرد و اگر نکرد ما هم چنین و چنان خواهیم کرد امضاء طایفه بهائی حاج ابوالحسن مشغول خواندن اعلان است که پیش روی او پلیسهای بازار بعضی از همین اعلانها را کنده در دست دارند و میآیند حاج ابوالحسن بآنها میگوید پیرمردی باسید جوانی را دیدم این اعلانات را میچسبانید و از اینطرف رفتند پلیس آنها را تعاقب مینماید و پیرمرد گرفتار میشود او را با بسته اعلان و ظرف سریش که در دست داشته بنظمیه برده در استطاق میگوید من نوکر سید علی یزدی هستم سید علی آقا یزدی یکی از ملاهاست در زمان مظفرالدینشاه طرف توجه شاه و اندرون او بوده برای شاه و حرمسرا استخاره میکرده دعا مینوشته در قضیه میدان توپخانه چنانکه از پیش نگارش یافت باشیخ فضل الله نوری همدست بوده و اکنون در خانه نشسته با کسی آمد و شد ندارد فردای آنروز خبر در شهر منتشر شده پیرمرد را میبرند بعدلیه آنجا استطاق میشود و سید علی آقا در عدلیه جلب میگردد این اول دفعه است که یکی از ملاها بعدلیه جلب میشود سید علی آقا در عدلیه اظهار میکند که پیرمرد نوکر من نیست بلکه نوکر سید محمد برادر زاده من است و سید محمد مرد شروری است و با من بد است بنو کرش سپرده اگر گرفتار شدی بگو نوکر سید علی آقا هستم عدلیه در صدد تحقیق بر میآید و معلوم میشود سید علی آقا بی تقصیر است او را رها میکنند سید علی آقا در این ایام میخواست است به مشروطه خواهان نزدیک گردد و چند روز پس از این واقعه بملك المتکلمین پیغام داده دو سه نفر از مشروطه خواهان بیایند مرا ملاقات نمایند کار لازمی دارم ولی کسی نرفته است چه وضع کنونی ما از بد گمانیها طور است که هیچکس نمیتواند با کسی از مخالفین آمد و شد کند و مشروطه خواهان با مستبدین بکلی متارکه دارند.

در این موقع سید علی آقا آن حسن طلب را شاهد صدق قرار داده میگوید من میخواستم از خیالات فاسد برادر زاده ام شمارا مسبوق نمایم و هم کاغذی از سید محمد یزدی بخط خودش بدست میآید که بمصطفی خان حاکم طهران نوشته باو خبر میدهد که اعلاناتی باین مضمون منتشر خواهیم کرد و نیز چند ماه پیش کاغذی در یکی از

فصل بیست و سوم

کتابخانه‌های طهران بدست می‌آید که از بغل فرساده سید محمد یزدی افتاده و یکی از مخدرات حرم شاهی تقریباً بمضمون ذیل نوشته عرض کنید چنین و چنان کردم و از اقدامات خود بر ضد مجلس و مشروطه نتیجه گرفته از این کاغذ معلوم میشود که سید محمد بانجام اینگونه اقدامات مأموریت دارد کاغذ مزبور نزد احتشام السلطنه که رئیس مجلس بود فرستاده شده و بعد از انفصال وی از ریاست میرزا جهانگیر خان مدیر صور اسرافیل می‌رود آنرا از احتشام السلطنه گرفته ضبط می‌گردد بهر حال در عدلیه ثابت میشود که این خیانت مستند بسید محمد یزدی است و این یکی از نقشه‌های حوزه استبدادی است که چون این اعلانات نشر شد مجلسیان و مجلس متهم بیپایانی گری شوند و یکدسته از اشرار را اسلحه داده بودند بعد از انتشار اعلانات مزبور بریزند با مشروطه خواهان زد و خورد کنند بعنوان حمایت دین و مذهب و در میانه چند نفر را که علمدار مشروطه و طرف توجه ملتند کشته آنوقت دولت برای دفع مفسده دخالت نموده مجلس را بواسطه اتهام مجلسیان تعطیل نماید نقشه مستبدین کشف می‌گردد سید محمد یزدی با آن ریش و عمامه و صورت تقدس که دارد در عدلیه محبوس و مفلول میشود زنجیر شدن سید محمد و کشف شدن پلتیک مستبدین برای مجلسیان مفید میشود و از روی غرور تصور میکنند هر چه نقشه استبدادی بر ضد مجلس و مجلسیان بود با سید محمد یزدی زیر زنجیر رفت و دیگر در پس پرده چیزی نیست از طرف دیگر با وجود ثبوت خیانت سید محمد یزدی روحانیان حتی طرفداران مشروطیت بمحبوس و مفلول بودن او رضایت نداده بر خود می‌ترسند اینست که اندکی ریزه خوانی میکنند ولی بجائی نمیرسد و روز بعد از زنجیر شدن سید محمد شبی قاضی قزوینی که مردی مشروطه خواه و با غیرت است و در اطاق استنطاق عدلیه عضویت دارد نزد نگارنده آمده کاغذی از سید محمد نشان میدهد که خطاب بملت و مشروطه خواهان نوشته پای آنرا با مهر چهار گوشه کوچک خود مهر کرده بتقصیر خود اعتراف نموده خواهش غفو کرده در ضمن نوشته است اگر مرا مرخص نمائید مخارج یکصد نفر طفل مجانی را در یک مدرسه خواهم داد و خدمات دیگر هم بملت میکنم قاضی می‌پرسد آیا صلاح هست بجای دیگر نشان بدهم

مذاکرات صلح و نتیجه معکوس

میگویم ضرری ندارد و بهر صورت باید او را تبعید کنند در این شهر نباشد قاضی میرود و پس از ساعتی سیدی وارد میشود که او را نمیشناسم همینکه خلوت میشود نزدیک آمده میگوید عرض مجرمانه‌ای دارم سید احمد برادر سید محمد یزدی هستم از جانب برادرم بشما پیغام آورده‌ام که حق یا ناحق مرا گرفتار کردند و من بشما متوسل شده‌ام اسباب خلاصی مرا فراهم آورید شما اگر بخواهید مرا نجات بدهید میتوانید میگویم کاغذی که بدست قاضی داده بود دیدم و قرار شد بجایای دیگر هم نشان بدهد من از اعمال برادر شما که تمام از اول مشروطه تا حال در خط افساد و اتیاهام مشروطه خواهان بوده کمال نفرت را دارم هیچ مسلمان بلکه هیچ کافر باین قبیل افسادها که موجب قتل نفوس و هتک اعراض است راضی نمیشود اما حالا که پشیمان شده و وعده جبران میدهد بشما راهنمایی میکنم بروید آقا سید محمد طباطبائی را ملاقات نمائید و اقدام کنید شاید برادر شما از زنجیر و محبس خلاص گردد ولی توسطها ثمر نمیکند و سید مدتی در عدلیه مقاولا میماند گاهی خود را بدین وانگی میزند و گاهی نسبت اعمال خود را بدولتیان میدهد بهر حال جشن میلاد شاه نزدیک شده از شب جمعه چهاردهم ربیع الثانی ۱۳۲۶ شروع میگردد و زنجیر شدن سید محمد یزدی دو روز پیش از شروع به جشن میلاد شاه است شب پنجشنبه سیزدهم ربیع الثانی دو نفر برادر غلامخان و غلامرضاخان نام از تفکدارهای مخصوص شاه که جزو کشندگان فریدون محبوس بوده‌اند بایکی دوفر دیگر از محبوسین عدلیه فرار میکنند چون آن دو جوان در خدمت شاه منزلتی دارند تندروان تصور میکنند دولتیان آنها را فرار داده‌اند اینست برعکس نظمیه سخت میگیرند که فراربان را بدست آورد و مستحفظ آنها را حبس نماید در شب جمعه غلامخان برادر بزرگتر بدست میآید و برادر کوچک که بیشتر مورد توجه شاه است و تقصیرش افزون بدست نمیآید و بواسطه فرار اینها و شکایت مستحفظین عدلیه از نداشتن وسائل حفظ و حراست مجرمین قرار داده میشود جمعی از محبوسین عدلیه را بانبار شاهی ببرند از جمله شیخ محمود ورامینی است که در عدلیه زنجیر است و از مقصرین مهم میباشد و در فتنه ورامین اردو کشی شده تا او را دستگیر نموده‌اند و

فصل بیست و سوم

او قطعاً بتحریرك درباریان در ورامین برضد مجلس و مشروطه قیام کرده در اینوقت که او را میخواهند بانبار ببرند هتاکي نموده بمأمورین عدلیه ناسزا میگوید آنهاهم باطابق جزا شکایت میکنند و پس از ثبوت تقصیر تازه او را بچوب بسته سیاست مینمایند سیاست شدن شیخ محمود بعد از زنجیر گشتن سید محمد یزدی بر شاه و کارکنانش بسی ناگوار میگردد شب جمعه که شب اول چراغان است وقت غروب نگارنده ببهارستان آمده مینماید چراغها بعضی روشن و بعضی خاموش است سبب میبرسم میگویند انجمنها تردید دارند چراغها را روشن بکنند یا نکنند چون حیدرخان نام که در سفارت روس محبوس و متهم بقضیه بمب میباشد هنوز تقصیرش ثابت نشده میخواهند او را بروسیه و به سیری بفرستند انجمنها میگویند در صورتیکه او بی تقصیر است شاه از روسها باید بخواهد امشب او را مرخص نماید و شنیده میشود که این تدبیری میباشد از تندر و ان مجلس شورای ملی تا باین عنوان او را آزاد سازند و بالجمله این مذاکرات در فضای بهارستان شنیده میشود و در اطاق تلفنخانه مجلس پای تلفن رئیس مجلس دیده میشود باجمعی از نمایندگان انجمنها که رئیس بادر بار صحبت میدارد و در میان جمع بهاء الواعظین فریاد میکند اگر الان حیدرخان مرخص نشود میریزیم هر کجای شهر چراغ روشن کرده باشند خاموش مینمایم بدیهی است این ترتیب با مقصدی که از نزدیک شدن ملیون بشاه و دلجوئی از او بوده منافی است ولی باوضاع حاضر چه میتوان گفت ممتاز الدوله رئیس مجلس با امین الملك پسر وزیر دربار حرف میزند او میبرد بشاه میگوید و جواب میآورد از اینطرف بمرخصی حیدرخان اصرار میشود و از آنطرف انکار و در ضمن صحبت از طرف شاه از زنجیر شدن سید محمد یزدی و چوب زدن بشیخ محمود ورامینی کله مینمایند و رئیس میگوید خبر ندارم و از عدلیه تحقیق میکنم و جواب عرض مینمایم بالاخره ممتاز الدوله میگوید اگر حیدرخان را مرخص نکنند مردم فردا شب راهم چراغان خواهند کرد و در چشم بیگانگان خیلی این طول دادن چراغان و جشن ملی تأثیرات سیاسی خوب خواهد داشت چرا فرصت را از دست میدهد و نتیجه نمیگیرد شما که میگوید او را مرخص مینمایم چه ضرر دارد امشب باشد عاقبت در تحت این فشار

مذاکرات صلح و نتیجه ممکوسی

حیدرخان همان شب مرخص میشود و اعلان مینمایند که فردا شب هم چراغان خواهد بود اما این چراغان و جشن در مزاج شاه هیچگونه اثر عاطفت و خوشحالی نمیکند بلکه بواسطه آمیخته شدن بقضیه استخلاص کبکی که شاه او را قطعاً شریک در قصد کشتن خود میداند تولید بغض و کینه شدید نموده بیش از پیش برای بر همزدن این اساس مهیا میگردد با این تفصیل صورت ظاهر را حفظ کرده با انجمنها آدم فرستاده اظهار امتنان مینماید انجمن اصفهان که ربط هیئت رئیسهاش بحوزههای استبدادی معلوم است جشن مفصلی میگیرد و خرج گزاف میکند و در اطراف آن صحبت بسیار میشود ولی چیزیکه میتوان گفت اینست که چند انجمن راه جداگانه میروند و با تندروان موافقت مینمایند شاید هم مقصد مشروعی داشته باشند شب سیم چراغان میروم با انجمن نوباوگان جعفری که در دروازه دولا ب طهران قرب دبستان دانش است آنجا اهل محل را جمع مینم و باقتضای مجلس صحبتی راجع بدبستان مینمایم و میگویم چند سال است این مدرسه در محله شما دائر است اطفال فقرا را شما آنجا مجاناً تحصیل میکنند و من اول دفعه است که شما را ملاقات میکنم با شما آشنائی نکردم از شما توقعی نداشتم اینک که اتفاقاً روبرو شدیم میگویم دبستان دانش و هرچه دارد یک مؤسسه ملی است همانطور که در مسجد آبادی خانه خود هستید این مدرسه را هم که برای تربیت نوباوگان شما تأسیس شده نگاهداری نمائید و باین مؤسسه نظر توجه مخصوص داشته باشید نگارنده تصور میکردم سخنان من طوری اثر کرده باشد که اهل آن محل بفوریت بجمع آوری اعانه اقدام نموده خرابی دبستان با آبادی مبدل میگردد و نظارت حقیقی ملت زحمت مرا کم خواهد کرد و بعد از این دو محلات دیگر طهران هم که مدرسه شام باهل محل دخالت داده زحمات ده ساله خود را در راه معارف تسلیم ملت نموده مدارس را بملت و ملت را بخدا میسپارم هزار افسوس که اینها همه تصورات بود نه خیالات من صورت گرفت و نه مذاکرات با آن مردم فائده بحال دبستان دانش بخشید.

فصل بیست و چهارم

تصمیم شاه و درباریان بخرابی مجلس

بعد از چراغانی و استخلاص متهمین بمن بشمار میلیون حال شاه دگرگون شده در اوضاع دربار تغییر کلی حاصل میگردد و درباریان و حوزه‌های استبدادی با که سال شتاب به برهمزدن اساس مشروطیت میپردازند نظام السلطنه رئیس الوزرا را اگر چه ملت از او راضی نیست ولی این ناراضی فقط بواسطه اینست که بر حسب عادت دیرینه او از بعضی حکام پول میگیرد و گرنه در مقابل خیالات شاه و حوزه های استبدادی بهترین اشخاص است برای ریاست دولت نظام السلطنه مافی مکرر بشاه حرفهای سخت میزند و شاه را از مخالفت با مجلس تهدید مینماید باعتقاد من با اینکه با رشوه خوار و تعارف بگیر مخالف و دشمن هستم اعتراض ملت را بر نظام السلطنه و امثال او در اینوقت که چرا پول میگیرند بی‌موقع میدانم اولاً بوزیری باید گفت پول نباید بگیری که موجب او اول ماه از صندوق مالیه داده شود و کسی هم از او توقع پول گرفتن نداشته باشد آنوقت اگر پول گرفت باید مجازات کرد اما وزیری که با او موجب نمیرسد اجزایش همه کرسنه و مقروضند مخارج وزارتت هم بسرخرج او افزوده شده علاوه محرمانه هم باید باشخص وجوهی نیاز نماید توقع پول نگرفتن زیاد است این قیل مردم هم قابل فداکاری کردن نمیباشند.

خلاصه باعتقاد من در اینموقع استعفای نظام السلطنه نباید پذیرفته شده باشد ولی باینملاحظه نمیشود و کابینه نظام السلطنه و اوضاع دربار درهم و برهم تر میگردد مذاکره است بعد از نظام السلطنه صنیع الدوله وزیر مالیه کابینه تشکیل بدهد ولی از آنجا که صنیع الدوله در وزارت مالیه اش از روی مصاحبت امیر بهادر را از خود راضی کرده و رقه

تصمیم شاه و درباریان بخیرایی مجلس

طلب هنگفتی را که او از دولت در زمان مظفرالدینشاه ادعا داشته امضاء نموده و پرداخته شده و هم خصوصیت مخبر السلطنه با امیر بهادر در کار حکومت آذربایجان مخبر السلطنه در حسن رابطه صنیع الدوله با امیر بهادر تأثیر نموده و تندروان مجلس بصنیع الدوله حمله کرده در مجلس علنی او را دنبال میکنند زمینه ریاست وزرایی او محو میشود.

بدیهی است اینکار هم شایسته نبود و در اینوقت که هیچکس زیر بار وزارت نمیرود خزانه از پول خالی است میان شاه و ملت هم جدائی حاصل شده نباید اینقدر سختگیری کرد و همه را رنجانید اینست که نگارنده باصنیع الدوله صحبت میدارد ایرادات تندروان را باو میگوید و جوابهای قانع کننده میشوند ولی تندروان نمیپذیرند باعتقاد من صنیع الدوله شخص بدخواهی نیست نقضی که دارد اندکی خود خواه و خانواده پسند است روزی که در مجلس علنی او را دنبال میکنند بعضی را اعتقاد اینست که چون لایحه صنیع الدوله در باب گمرک قند و جای ناپسند خاطر اجانب شده آنها غیر مستقیم تندروان را تحریک کرده اند که اسباب بدنامی او را فراهم بیاورند بهر حال در اینوقت که صنیع الدوله اول کسی است که میپذیرد تشکیل کابینه بدهد شاه و درباریان از او ملاحظه دارند دیگران هم تا یک اندازه از او حرف میشوند صلاح مملکت نبود که باو حمله نموده او را از کار بیندازند ولی تندروان باین حرفها اعتقاد ندارند اگرچه مرا هم جزو تندروان می‌شمارند اما من اینملاحظات را همه وقت داشته و گفته‌ام نهایت نمیتوانستم از آنها جدا شوم و یا مخالفت نمایم مثلاً رفقای تند رو من اصرار دارند وزراء از جوانهای تحصیل کرده باشند اگر چه بکلی نا معروف و از طبقه سیم پای اگر دولت قوی و قادر بود و خزانه تهی نبود و ملت آزادخواه دارای حزب قوی در تمام مملکت بود و نفوذ هم داشت این عقیده ممکن بود عملی بشود ولی با اوضاع کنونی هنوز زود است که این آرزوی ما عملی بگردد خصوصاً با اوضاع ملوک الطوائفی در ایالات و عشایر که حیثیات اشخاص البته در کارها دخالت دارد عقیده نگارنده درباره وزارتخانه ها با حال کنونی اینست که وزیر شخص با حیثیت بی طمع باشد و معاون

فصل بیست و چهارم

او که با وی مسئولیت مشترك دارد یکی از جوانهای وطنخواه عالم واقف بمواقف عصر و از مستشاران خارجی هم از دولتهای بیطرف تا مدتی بیناز نخواهیم بود .

خلاصه برگردیم بر سراحوال دولت و ملت سختی روسها در این ایام در پیله سوار طوری است که همه کس میداند بهانه است و میخواهند حواس ملت و مجلس را مشوش نموده نگذارند بکار خود پیردازند مشیرالدوله وزیر خارجه اگر چه جوان عالمی است ولی پانده نمی ترسناک است که گویا وجود خود را باطل گذارده و عمده ملاحظه اش از مخالفت شاه است با مشروطیتی که وجود او در تأسیس آن دخالت داشته اینست که بر خود و بر اصول سرشوری که پدر برای او گذارده اندیشه دارد دست از پا خطا نمیکند و کارهای خارجی هم در حال فلج مانده است با این همه مشیرالدوله با صنیع الدوله ساخته و درباریان را تا یکدرجه از خود مطمئن ساخته اند .

و اما کاینه از طرف ملیون و مجلس مذاکره بود صنیع الدوله رئیس الوزراء بشود ولی چنانکه گفته شد حمله می که از طرف تندروان مجلس شد او را از کار دور نمود شاه هم بریاست صنیع الدوله باطناً راضی نیست و میخواهد کسی کاینه را تشکیل بدهد که با مقاصد او کاهلا همراه باشد و از همه کس برای او بهتر میرزا احمد خان مشیر السلطنه است مشیر السلطنه در جلد اول این کتاب نامبرده شده از رجال کهنه پرست ایران میباشد و هیچگونه سختیت با اوضاع مشروطه و حکومت ملی ندارد ولی شاه جد میکند که او رئیس دولت بشود و بهر وسیله هست تندروان مجلس را هم راضی مینمایند که او سرکار بیاید بشرط آنکه معاونش یکی از مشروطه خواهان باشد و برای اینکه دیرالملك را انتخاب مینمایند که جوان وطن دوست و بااطلاعی است مشیر السلطنه رئیس الوزراء میشود میرزا محمد علیخان علاء السلطنه وزیر خارجه و مشیرالدوله وزیر علوم بعد از تشکیل کاینه مشیر السلطنه و پیش از آنکه رسماً بمجلس معرفی شوند بهدینت شاه با مجلس و مشروطه بسی پرده میگردد مجلسیان میکوشند که مشیر السلطنه و وزرای خود را بمجلس آورده معرفی شوند و صورت محفوظ باشد ولی انجام نمیکرد یعنی شاه اجازه نمیدهد و همراهی نمیکند نفسها در سینه ها تنگ شده

تصمیم شاه و درباریان بخیرایی مجلس

روز بروز بر قوت مستبدین افزوده میشود و بر ضعف مشروطه خواهان، حوزه‌های استبدادی جداً مشغول کارند اوضاع دربار بالمره دگرگون شده ترتیب استبدادی را بیش گرفته‌اند منافقین معمم و مکلا در ظاهر بسا مشروطه خواهان و در باطن بسا مستبدین کار میکنند اصلاح خواهان حقیقی متحیر و در کار خود سرگردانند در این ایام روزی معتمد خاقان بنگارنده میگوید علاء الدوله از شما کله دارد که چه تقصیر از من صادر شده که فلانی با من متارکه نموده است جواب میگویم منستی او در همان راه که من قدم می‌زدم قدم می‌زد در نتیجه مکرر همدیگر را ملاقات میکردیم بعد از آنکه خط سیر خود را تغییر داد دیگر ضرورت همدیگر را ملاقات نمودیم باز هر وقت همراه شدیم مکرر ملاقات خواهد شد نظر باین حسن تقاضا که از طرف علاء الدوله شده بود از رئیس مجلس شورای ملی میپرسم آیا صلاح میدانید علاء الدوله را ملاقات کرده در خصوص اصلاح شاه و دربار با مجلس گفتگو نمایم میگوید ضرر ندارد خصوصاً که این ایام اظهار همراهی هم مینماید از این رو با اتفاق معتمد خاقان بملاقات علاء الدوله میرویم علاء الدوله مرا که میبیند تعجب میکند که با همه حسن طلبها بمنزل وی نرفتم و حالا بی اطلاع وارد میشوم پس از کله گذاریها بصحبت شروع شده از اوضاع دربار و خیالات اطرافین شاه بر ضد مجلس و هم از بی ترتیبی وضع انجمنهای ملی و نفاق کلی که در میان ملیون بطور فوق العاده حاصل شده و از بدگمانیها که رویداده و از تحریکات روسها و بالجملة از اوضاع داخلی و خارجی حاضر چه از طرف شاه و دربار و چه از جانب ملیون اظهار دلتنگی میشود در اینحال شاهزاده مؤید السلطنه ورود مینماید (محمد حسن میرزای مؤید السلطنه چنانکه در قضیه محاکمه مساوات نوشته شد از مخصوصین محمد علی شاه است) علاء الدوله با حضور تازه وارد میگوید معایب را گنتم و جای شبهه نیست باید راه چاره را پیدا کنیم میگویم چاره بدست شما است ما مشروطه خواهان باید با هم اتفاق کنیم جلوی مفاسد کارهای خود را بگیریم که مشروطه نمایان یا خودخوانده طماع از حدود خود تجاوز نمایند می‌رسد یا آقا سید عبدالله و حوزه او چه میکند میگویم تدبیری هم در کار رسید شده که در احکام شرعی ایندرجه ریش خود را بدست

فصل بیست و چهارم

و کلای کاغذ ساز و نزدیکان خود ندهد و اینقدر ناسخ و منسوخ ننویسد، بلکه بشود در ضمن بودجه عدلیه حقوقی هم برای او معین کرد که دیگر در کارهایی که وظیفه او نیست مداخله ننماید شما اگر میتوانید فکری به حال دربار بنمائید که اینطور هرگز نفوذ روس و روس پرستان شده شاه را هم بواسطه قضیه بمب مرعوب ساخته اند و بواسطه دلتنگی که شاه از مجلس و ملت دارد میدان بدست دشمنان داخلی و خارجی مملکت افتاده او را بر اقدام بمخالفت باملت تحریم میکنند و نمیدانم عاقبت اینکار بکجا خواهد کشید علاء الدوله میبرد شما چه بخاطر آن میرسد من تصور نمیکنم تا این اشخاص اطراف شاه هستند بگذارند شاه ملت و مملکتنداری نماید میگویم آنهم تقصیر شما است اگر شما اینقدر مناعت بخرج ندهید خود را دور نگیرید و حاضر شده بکارهای دربار رسیدگی نمائید چرا باید وضع دربار اینطور باشد که میگوئید مثلاً اگر آقای عضدالملک اندکی از مقام خود تنزل کرده عارشان نیاید برای حفظ استقلال يك مملکت چند هزار ساله و برای حفظ سلطنت قاجاریه چوب دست گرفته پشت آن پرده قرمز بنشینند و بگویند من درباری این در را نمیکنم کیست که در این مملکت بایشان بگوید شما نباشید من باشم در صورتیکه اگر بگویند من صدارت این مملکت را میکنم هم کسی نیست بایشان معارضه نماید شما که علاء الدوله هستید اگر بروید بجای کشیکچی باشی نهسته بگوئید من که علاء الدوله هستم برای حفظ و حراست شاه از همه کس اولویت دارم کی باشما معارضه خواهد کرد و همچنین تمام کارهای دربار را که چند نفر اشخاص معلوم الحال بحیطه تصرف در آورده شاه بیچاره را مات کرده اند اگر شما بزرگان از رجال و شاهزادگان محترم بدون اینکه تصور کنید کسر شأن شما است عهده دار گردید و در هر حال بشاه نصیحتهای دولتخواهانه داده او را باتحاد باملت تحریم نموده بدست امثال ما از تجاوزات پاره‌ئی اشخاص مغرض یابی تجربه که جزو ملیون شده اند جلوگیری نمائید در این صورت البته اوضاع حالیه تغییر کرده این کشمکشها بر طرف میشود شاه از ملت اطمینان حاصل میکند و ملت از شاه و اساس حکومت ملی پشتیبان

تصمیم شاه و درباریان بخیرایی مجلس

سلطنت او میگرد مسلم است. عضدالملک و شما و امثال شما که از خانواده سلطنت هستید خیانت بشاه نمیکنید خیر او را خیر خود و خیر خود را خیر او میدانید پس تمام تقصیر بر شما است که خود را دور گرفته اید و رشته امور بدست بیگانگان و بیگانه پرستان افتاده برای عیش و نوش پالیسیست موقتی خود بآک ندارند ملت محو و مملکت برباد رود چرا چند نفر از پیر مردان از رجال دولت که طرف ملاحظه هستند بخانه عضدالملک نمیروند او را با خود همراه نموده باتفاق بنزد شاه رفته معایب امور را بشاه حالی نمایند و از او خواهش کنند اقدامی در تصفیه دربار بنماید بلکه یکعده از همان رجال محترم همه روزه در دربار حاضر شده بک مجلس مشاوری درباری بریاست عضدالملک معین نمایند که کارهای درباری را در تحت نظر گرفته اختلافاتی را که میان شاه و مجلس حاصل میشود بمسالمت و ملایمت حل نمایند مردم هم وقتی دانستند در دربار اشخاص معجرب بيفرض نهفته بکارها نظر دارند البته این سوء ظنها که هست بر طرف خواهد شد علاءالدوله این رأی را پسند میکند و مؤبد السلطنه تمجید مینماید و میگوید اشخاصی که باید بخانه عضدالملک بروند کیانند مشیر السلطنه - نظام الملک - نظام السلطنه - مدیرالدوله - سردار کل و علاءالدوله را مینویسند جلالالدوله پسر ظل السلطان نام برده میشود میگویم چون شاه از پدرش ظنین است مناسب نیست او در میان باشد نام سردار منصور رشتی ثقةالملک گیلانی و معتمد خاقان هم بر اساسی مزبور اضافه میشود و از اشخاصی که شاه یا مردم بآنها بدگمانند کسی را داخل نمیکند که قضیه بکلی بیطرفانه باشد و سوء ظنی از هیچ طرف حاصل نگردد خلاصه علاءالدوله صورت را گرفته میگوید حالا میرویم بنظام آباد آنجا هم مجلسی است و همین مذاکرات است صحبت را هم با رفقا میداریم و بعد از آن از عضدالملک وقت خواسته او را ملاقات مینمائیم و این صحبت را با او بمیان میآوریم و مذاکره میشود که این اقدام مخصوص رجال دولت باشد نه علماء مذاخله کنند و نه انجمنها بیا موجب هیچ سوء ظنی نشود و با هیچ سیاست مخلوط نگردد .

در این ایام حادثه دیگر اتفاق میافتد که آتش غضب شاه و درباریان را شعله ور

فصل بیست و چهارم

میسازد و آن حکایت مجازات قتل فریدون زرتشتی است که ملیون زحمت پیدا کردن قاتلین مزبور را کشیده انتظار دارند استنطاق آنها تمام شود و مجازات گردند در میانه اشخاصی هم بقصد استفاده از ورثه فریدون قضیه مجازات را سخت دنبال دارند از جمله سید مطهر که با داره جهانیان زرتشتی بستگی دارد و کیل ورثه فریدون شده ملك المتكلمين و جمعی از ناطقین و از باب جراید را هم بهر وسیله با خود همراه کرده بعضی از آنها بعنوان حمایت از اجرای قانون مجازات و بعضی بخصوصیت و ملاحظه در اینکار کوشش دارند استنطاقهای آنها که تمام میشود روزی جمعی از اهل علم را بعدلیه دعوت کرده صورت استنطاقهای آنها را میخوانند دزدی و آدم کشی و محارب بودن آنها بر آن جمع محقق میشود يك مجلس هم سید مطهر از آقا سید عبدالله بهبانی و همان جمع که در کار مجازات قتل فریدون جد و جهد دارند دعوت کرده بمخارج جهانیان مهمانی مفصلی مینماید.

نگارنده بهیچوجه داخل این گفتگو نیستم و در هیچ مجلس از مجالس آنها حاضر نمیشوم مگر يك شب که رؤسای روحانی در مدرسه سپهسالار جمع میشوند که حکم مجازات قتل فریدون را بنویسند نگارنده هم حاضر میگردد و در آن مجلس فقط صورت استنطاقها خوانده شده مقرر میشود در مجلس دیگر علمای روحانی حکم مجازات آنها را بنویسند روز دیگر جمع شده باین ترتیب مینویسند که آنها را سخت سیاست نمایند و بعد پانزده سال در کلات محبوس باشند این حکم بعدلیه فرستاده میشود روز مجازات مردم در عدلیه جمع شده نه نفر را سیاست میکنند.

گفته میشود یکی را هزار شلاق میزنند و بتدریج تنزل کرده تا بصد شلاق اکتفا میشود و بانطقهای مهیج از ناطقین بعنوان زنده باد مجازات اینکارخانه مییابد و چون عدلیه بهمارت سلطنتی نزدیک است صدای این هنگامه و هیاهو بگوش شاه میرسد درباریان فاسد هم يك کلمه راهزار کلمه کرده بشاه وانمود میکنند که چون قتل فریدون بیشتر از نوکرهای مخصوص شاه هستند و مردم اعتقادشان این است آن کار بی دستور اعلی حضرت نبوده است این است که محض مخاصمه باشاه اینطور بستختی آنها را مجازات

تعمیم شاه و درباریان بخیرایی مجلس

میدهند خلاصه بعد از مجازات قتل مزبور آنها را در گاری ریخته بکلات روانه میکنند واقعه مجازات قتل فریدون خاصه با این پیرایه که پول زیادی از ورثه فریدون گرفته شده ما بین رؤسای روحانی و جمعی از کارکنان مشروطه تقسیم گشته میدان بدست مخالفین داده سخنها میسازند و میگویند برای خاطر گبری چرا باید نه نفر مسلمان را اینطور سیاست نمایند و چون این ترتیب مجازات در مردم عوام نیکو اثر نکرده آنها هم اعتراض مخالفین را پسند میکنند و از مرتکبین اظهار دلتنگی مینمایند و بعد از اینکه حرارتها کم شد و دیگ طمعها از جوش افتاد کسانی که در اینکار شرکت کرده بودند هم اعتراف میکنند که بيموقع واقع گشت بی آنکه بر این تصدیق و اعتراف اشخاص راجع بقضایای گذشته اثری مترتب گردد.

فصل بیست و پنجم

مقدمه اجتماع در خانه عضدالملک

چنانکه در فصل پیش نگارش یافت در این ایام علاءالدوله و بعضی دیگر از رجال درجه اول دولت برضد درباریان اجتماعی دارند از جمله روزی در خانه میرزا کاظم خان نظام‌الملک نوری جمع شده قرار میدهند باتفاق بخانه عضدالملک رفته با او نزد شاه بروند و تقاضای اصلاح دربار را بنمایند و باید دانست که ایندسته از رجال دولت مدتی است برضد درباریان اجتماعات دارند اما نه بحماییت مشروطه و مجالس بلکه برای مقاصد خصوصی اجتماع خانه نظام‌الملک هم جزو همان اجتماعات بوده که در نتیجه مذاکراتی که باعلاءالدوله شده آنجا تصمیم گرفته میشود که بخانه عضدالملک بروند و تمام اعضای آن هیئت که جلال‌الدوله هم جزو آنهاست شامل این تصمیم میگرددند در صورتیکه پیشنهاد این بوده است که از رجال دولت ظنین نزد شاه یا ملت کسی داخل نبوده باشد از طرف دیگر جمعی از روحانیان و روحانی‌زادگان هم خود بابعضی از رجال دولت که مدعی مشروطه خواهی هستند مجمعی داشته آنها هم تصمیم میگیرند که با عضدالملک داخل مذاکره شده او را واسطه اصلاح شاه باملت قرار بدهند بهر حال دستجات مشروطه خواه حقیقی و ماجرا جویان و کارکنان باطنی شاه و بیگانگان که لباس مشروطه خواهی در بر کرده اند همه خود را داخل این نقشه کرده بجای یک اجتماع خصوصی چند نفر از رجال مهم مملکت که باید بخانه عضدالملک رفته باشند یک اجتماع عمومی از تمام دستجات و انجمنها در آنخانه میشود که قطعا مخالف صلاح وقت است ولی تصادفات و وفور اغراض مختلف و نبودن

مقدمه اجتماع در خانه عضدالملک

تشکیلات ملی منظم یکنقشه متین بی آلابشی را بصورت ناپسند در آورده رشته کار از دست عقلاء خارج و بدست رجاله افتاده سوء نتیجه میبخشد پس ازدیدن این اوضاع نگارنده میخواند دوری نماید ولی جریان کار مانند سیل همه را میکشاند و دوری جستن یک یا چند تن مقدور نمیگردد و باید معترف بود که احساسات گاهی مانع میشود که انسان عواقب امور را سنجیده در قضایا پیش بینی نماید خلاصه شب شبه بیست و نهم ربیع الثانی ۱۳۲۶ امراء در خانه علاء الدوله جمع شده تا آخر شب صحبت میدارند علاء الدوله میگوید شاه پیغام داده مرا تهدید نموده است که شکمت را پاره میکنم و من جواب داده ام که بهر صورت من کشته شوم اگر بدست ملت کشته شوم اولادم باقی نمیماند و اگر بدست شما کشته شوم لااقل اولادم نزد ملت عزیز خواهند بود پس بهتر این است که بدست شما کشته شوم خلاصه آخر آنشب قرار میدهند صبح شبه فردای آنروز همه در خانه علاء الدوله جمع شده از آنجا بخانه عضدالملک بروند فردا صبح زود نگارنده از قرار داد شب آگاه شده منتظر نتیجه اقدام آقابان امراء میشوم و هرچه میتوانم آنها را مساعدت میکنم یکمطلب از روز پیش باقی ماند و آن اینست که نگارنده بانفاق معتمد خاقان میرزا کاظم خان نظام الملک را ملاقات مینماید و او را بموافقت با سایر رجال دولت و در رفتن بخانه عضدالملک ترغیب مینماید حاج میرزا ابراهیم آقا نماینده آذربایجان هم مارا در این ملاقات مرافقت و مساعدت مینماید حاج میرزا اب-راهم آقا جوانی است سی و چند ساله خوشرو و خوشخو و پاکدامن و از مشروطه خواهان حقیقی بلکه قدری هم از مشروطه خواهی تندتر میروند و از تند روان مجلس محسوب است نگارنده نقشه اصلاح خواهان را بیان کرده باو میگوید باوضع حاضر صلاح کار در اتحاد حقیقی شاه با مجلس و ملت است و ترتیب حالیه دربار بواسطه وجود اشخاصی که مانع این اتحاد و اتفاقد خوش نیست باید از شاه بتوسط عضدالملک و رجاله اولی مملکت تقاضا کرد بتسویه دربار بکوشد ما هم اشخاص مفسد را از میان ملیون خارج نماییم بلکه این اتحاد حاصل گردد

فصل بیست و پنجم

نظام الملک میگوید ما با جمعی از امراء اتحاد کرده ایم حالا هم که رفقای ما صلاح دانسته و داخل اینکار شده اند البته من هم از آنها مخالفت نموده بمنزل عضد الملک خواهم رفت نماینده محترم در ضمن صحبت شرح ملاقات خود را با امیر بهادر جنگ نقل میکند و میگوید در باریان در خط صلح و سلامت قدم نمی‌زنند خداوند عاقبت را بخیر کند خلاصه روز شنبه امراء می‌روند بمنزل عضد الملک اما هیچیک از آنها جرأت نمیکنند اصل مقصد را بیان نمایند و همه در پرده صحبت میدارند مگر علاء الدوله که گاهی در ضمن صحبت بخوابی کار دربار اشاره مینماید پامی از شب یکشنبه رفته کاغذی از معتمد خاقان بنگارنده میرسد نوشته است وضع اینجا بد است عنوانی از اصل مطلب نمی‌شود کاش کسی که مطلب را میتواند ادا کند می‌آمد و صحبت میکرد در آخر کاغذ مینویسد «المستفاد بك يا يحيى» دیدم در آنوقت شب کسی نیست آنجا برود و من خود صلاح نمیدانستم شرکت نمایم یکی بملاحظه اینکه بنابر این بوده است غیر از چند نفر امراء کسی آنجا نرود و نمیخواهم خود برخلاف پیشنهادی که داده‌ام رفتار کرده باشم و دیگر آنکه شاه از من دلتنگ بوده و از قصه خانه علاء الدوله و مذاکرات که شده بتوسط شاهزاده مؤید السلطنه بصورتی آگاه شده است که بر کدورت او افزوده شده در صورتیکه من هرچه گفته و هرچه کرده‌ام بر صلاح شخص او و صلاح مملکت بوده است نمیخواهم بیشتر از این بدون جهت او را از خود دلتنگ سازم چنانکه میرزا رضا خان مؤید السلطنه گرانمایه وزیر عدلیه که یکروز پیش بواسطه مخالفت شاه و درباریان استعفاء داده است نقل میکند در آخرین جلسه که با وزراء نزد شاه رفته است شاه را از نگارنده بی‌اندازه مکدر دیده و میگفته است فلانی امراء و رجال دولت را واداشته است برضد من در خانه عضد الملک اجتماع نمایند و هم بنظام السلطنه رئیس الوزراء اعتراض میکرده است که چرا دشمن مرا دفع نمیکنید نظام السلطنه تصور میکرده است مراد شاه از دشمن خود ظل السلطان است میگوید قربان چاکر نمیتواند بلکه قربان بوده باشد ظل السلطان دشمن اعلی حضرت نمیشد جواب میدهم مرادم ظل السلطان نیست رئیس الوزراء میگوید شاه که از کسی نه‌پترسد

مقدمه اجتماع در خانه عضدالملک

چرا نام نمبرند تا در صدد دفع او بر آئیم شاه نام نگارنده را برده مرا دشمن خود تصور مینماید نظام السلطنه او را املات میکند و میگوید مقصدین در باره وی اعمال غرض کرده اند او نه تنها دشمن اعلی حضرت نیست بلکه خیر خواه دولت و ملت است بهر حال چون خاطر شاه بطور خصوصی متوجه است که اجتماع امراء در خانه عضدالملک بتحریر یک نگارنده است و این عقیده او برای رسیدن بمقصد حضر است میخوام تا بتوانم خود را از این قضیه دور گرفته باشم بلکه کسی هم آنجا مرا نبیند این است که در آنوقت شب حیران میباشم چه کس را بفرستم که بتواند روی مطلب را باز کند و امراء بتوانند داخل مذاکره بگردند در این حال قاضی قزوینی وارد شدند شرح واقعه را باو میگویم میگوید من میروم - راه دور است و چشم شما نابینا چگونه میروید پول دارید در شکله کرایه نمائید میگوید خیر اتفاقاً در خانه ما در آنوقت دو قران پول پیدا نمیشود که بدست قاضی داده شود قاضی می رود و نمیدانم چگونه خود را آنوقت شب در کمال عجله بخانه عضدالملک میرساند عنوانهای مهیج کرده حاضرین را گرم مینماید و میگوید حالا که آمده اید تا رفع نواقص دربار را نکنید دست برندارید تا خاطر ملت را از خود شاد کرده باشید و چون غلامه ای خان قجر بعضدالملک بستگی دارد و با نگارنده هم مخصوص است در این مقدمه زحمت بسیار میکشد و بی دربی نگارنده را از جریان احوال باخبر میسازد روز یکشنبه جمعیت در خانه عضدالملک زیاد میشود اغلب امراء و وزراء آنجا آمد و رفت مینمایند و در این روز شاه دستخط رئیس الوزرائی و وزارت داخله را به مشیر السلطنه میرزا احمد خان میدهد مشیر السلطنه خود جزو اشخاصی است که بخانه عضدالملک آمده و چون در شرف تصدی وزارت است زودتر بمقصد رسیده بعنوان وزارت داخله و رئیس الوزرائی با عضدالملک نزد شاه رفت و آمد مینماید طرف عصر این روز جمعی از ناطقین و نمایندگان ملت هم بدیدن امراء رفته ملک المتکلمین نطق مفصل و مهیجی نموده جمع را بهیجان شدید میآورد و خبر بانجمنهای ملی رسیده همه حاضر میشوند بدیدن امراء بروند آقا میرسید محمد طباطبائی شبانه رفته دیدن نموده است آقا سید عبدالله که هیچ داخل اینکار نبوده بخيال میافند که بیپانه ای خود را داخل نماید و بالجمله تحسن

فصل بیست و پنجم

خانه عضدالملک از ترتیب خصوصی خارج شده رنگ عمومی بخود میگیرد و دستجات موافق و مخالف همه وارد شده عنوان مطلب تغییر مینماید نزدیک غروب آفتاب این روز نگارنده بمجلس میروم میبینم آقا سید عبدالله و جمعی از آقایان در اطاق مخصوصی که برای تنقیح قوانین عدلیه است نشسته اند چون هر چه خواستند قانون عدلیه را در مجلس بخوانند آقا سید عبدالله انکار نموده میگفت قانون عدلیه را ما علماء باید نگاه کرده تصحیح نمائیم و هر طور نوشتیم مجلس بدون تصرف بآن رأی بدهد مجلسیان هم اینمطلب را قبول نمیکردند یکروز هم در مجلس علنی عنوان میشود آقا سید عبدالله مدیت کرده میگوید همانست که گفته ام قانون عدلیه را ما باید بنویسیم عدلیه بقول ناصر الدین شاه راشباهی شرع است هر چه عنوان میکنند که مراد ما احکام شرعی نیست بلکه مراد ترتیب اجرای احکام و حدود تصرفات اجزاء و مباشرین است او نمیپذیرد بالاخره خواه یا ناخواه قرار میدهند اطاق مخصوص در مجلس ترتیب بدهند و آقایان علماء و چند نفر از علمای مجلس هم که جزو و کلا هستند آنجا رفته قانون عدلیه را نگاه کنند که مخالف شرعی نبوده باشد مجلس امروز آن مجلس است ولی افسوس که از این مجلس چیزی که صلاح ملک و ملت باشد بیرون نخواهد آمد و فقط بدفع الوقت میگذرد روحانیان صاحب مسند باختیار راضی نخواهند شد مداخله آنها در امور مردم محدود بوده باشد روز دو شنبه صبح خبر میرسد که نمایندگان انجمنها دسته دسته بخانه عضدالملک میروند نگارنده هم میبیند بکلی دوری نماید صحیح نیست ناچار بعنوان دیدن امراء رفته میشنوم دوسه مرتبه عضدالملک و مشیر السلطنه و نیرالدوله نزد شاه رفته مذاکره کرده اند که چند نفر از دربار دور شوند و هنوز بجائی نرسیده بعد کم کم جمعیت زیاد میشود بحدیکه خانهای عضدالملک با وسعتی که دارد گنجایش واردین را ندارد نزدیک ظهر ملک المتکلمین نطق مفصلی کرده میگوید از هر انجمن یک یا دو نفر بمانند باقی بروند و این خبط ست زیرا که اولاً عنوان تحصن امراء مبدل بعنوان تحصن انجمنها میشود و بر خلاف مقصود است ثانیاً خانه عضدالملک غیر از مسجد و مدرسه میباشد آنها با وسعت نظر مبادی آدابی که عضدالملک دارد لایذ هر کس آنجا بماند باید شام و ناهار باو بدهند

مقدمه اجتماع در خانه عضدالملک

و اسباب پذیرائی آن جمع کثیر که سبب نفر آنها بعنوان نمایندگی انجمنها مانده اند البته فراهم نیست بملک المتکلمین اعتراض میکنم چرا اینطور گفتید میگوید ملتفت این نکته نبوده ام و دیگر حالا نمیتوانم آنچه را گفته ام برخلاف آن بگویم ناچار میروم



عضدالملک

در مجلس خلوتی که عضدالملک و وزراء و امراء نشسته اند میگویم نمایندگان انجمنها

فصل بیست و پنجم

میخواهد اینجا بمانند و این صحیح نیست خوبست از طرف آقایان امراء کسی برود و عذر بخواهد و آنها را روانه نماید همه پسند میکنند و علاءالدوله را میفرستند علاءالدوله اسرار میکند که نگارنده با او برو: و این خدمت را باتفاق انجام بدهیم عضدالملک و امراء هم تقاضا میکنند و نگارنده باتفاق علاءالدوله میرود و علاءالدوله بزبان مهربانی عذر نمایند گان را میخواند و آنها میروند صبح فردای آن روز باز نگارنده میرود و جمعیت را بیش از روز پیش مشاهده نماید ~~محمد صادق خان~~ امیر توپخانه که پیر مرد مقدسی است بمن میگوید فصل بزرگی در این قضیه بر کتاب تاریخ شما افزوده شد میگویم بلی خدا کند که عاقبتش بخیر باشد در این روز کیسیون اداره می ترتیب دادند مرکب از چند نفر رجال مانند علاءالدوله آصفالدوله معاون الدوله قائم مقام سردار منصور ثقه الملک معتمد خاقان دبیر الملک و چند نفر از ملیون مانند آقا میرزا محسن ملک المتکلمین میرزا جهانگیر خان صور آقا سید محمد رضای مساوات میرزا داود خان حاج میرزا علی محمد برادر من و بنده نگارنده کلیه مذاکرات در این انجمن راجع بر تنق و فتن کار حوزه خانه عضدالملک است غلامرضا خان آصفالدوله شاهسون هم داخل شده نگارنده تعجب دارد آصف الدوله از دربار منقطع شده بملیون ملحق شده باشد در صورتیکه مجلس هم باار خوب رفتار نکرد و بی مقدمه او را از وزارت داخله معزول ساخت مذاکره جلال الدوله میشود که داخل این انجمن بشود هیچکدام رأی نمیدهند و میگویند او باید بیرون از مردم پذیرائی نماید در اینوقت صورت چند نفر که باید از دربار دور شوند بعضدالملک داده میشود و او با مشیر السلطنه و نیرالدوله میروند بدربار در این روز تمام دوائر دولتی غیر از پست و تلگراف تعطیل شده همه آمده اند بخانه عضدالملک چهار ساعت بغروب مانده عضدالملک از دربار مراجعت کرده جواب مساعد میآورد و میگوید شاه قبول کرده شش نفر را از دربار دور نماید امیر بهادر جنک حسن خان امین الملک شاپشال خان روسی موقر السلطنه مفاخر الملک و یک نفر ذی بکر از خلوتیان علی بیگ نام که از بستگان شاپشال است همه اظهار بشاشت میکنند و مقرر میگردد دو ساعت بغروب مانده در وقتی که ازدحام زیاد است بمردم گفته شود و

مقدمه اجتماع در خانه عضدالملک

آصوده کردند در اینوقت جلالالدوله از نگارنده میپرسد شما صبح در انجمن بودید؟ متحیر میمانم چه بگویم زیرا قرار نبود اوبداند چنین مجمعی بوده و او را خبر نکرده اند میگویم در اطلاقی که چند نفر بودند من هم حاضر بودم میگوید سردار منصور هم بود میگویم بلی میبینم آشفته حال گشته میگوید کار خود را کردند و باکمال تغیر برخاسته باطلاق دیگر میروند و بعضی را صدا کرده با آنها خلوت مینماید میخواهد بگوید سردار منصور بامن معاهد بوده است و حق ندارد در آن مجمع باشد بی آنکه همعهد خود را خبر کرده باشد بدیبهی است اشخاصی که علم و هنر ندارند تمام عمر خود را بخوشگذرانی و تن پروری بسربرده اند هر چه توانسته اند کرده اند و همه از آنها تملق گفته اند حالا چگونه میتوانند تغیر حال داده از نخوت و غرور دست برداشته یکی از افراد ملت باشند خلاصه از حال و رفتار جلالالدوله نگران میمانم چه میفهمم در میان امراء نفاق حاصل شد تاکی و از کجا نتیجه اش بروز نماید بعد از ظهر باز کمیسیون منعقد میشود جلالالدوله را هم میآورند چند دقیقه میماند و میروند بهاء السلطنه از اجزای انجمن شاه آباد اظهار میکند چون شاه دستخط عزل این اشخاص را از دربار نداده است خوب است مشیر السلطنه و عضدالملک سند بدهند که مطلب مقطوع بوده باشد همه پسند میکنند و صورتی از جانب مشیر السلطنه نوشته میشود که این چند نفر را شاه از دربار تبعید فرمودند و آنها دیگر بدربار نخواهند آمد و آن صورت را میرنده مشیر السلطنه مهر کرده عضدالملک هم در حاشیه آن صحتش را مینویسد ملك المتكلمين میخواهد آن نوشته را برای مردم بخواند ولی از بس ازدحام است ممکن نیست در حیاط خوانده شود لهذا بالای بام رفته بعد از نطق مفصلی از شاه تمجید میکند بعضدالملک و مشیر السلطنه و نیرالدوله که در این کار زحمت کشیده اند دعا مینماید و نوشته را میخواند مردم اظهار بشاشت کرده دسته دسته از خانه عضدالملک خارج میگردند نزدیک غروب آفتاب باز عضدالملک و مشیر السلطنه و نیرالدوله بدربار میروند که اشخاصی را بجای مردودین معین نمایند هیئت رئیسه مجلس هم که در اینوقت بخانه عضدالملک آمده از آنجا نزد شاه میروند و شاه بسیار

فصل بیست و پنجم

مختصر آنها را میپذیرد و اعتنای درستی بآنها نمیکند عضدالملک میماند برای اتمام کار ماهم خانه عضدالملک میمانیم که او مراجعت نماید بلکه آنشب متحصنین همه از آنجا بروند دو ساعت از شب رفته عضدالملک و مشیرالسلطنه و نیرالدوله مراجعت کرده به حاضرین میگویند کار گذشت و مقصود حاصل شد میخواهید بروید بروید عضدالملک میگوید من آنجا نشستم و واداشتم امیر بهادر اسباب خود را از دربار جمع کرد که برود و قطعاً امشب خواهد رفت ساعت چهار از شب رفته همه میروند کسی آنجا نمیماند روز چهارشنبه خبر میآورد امیر بهادر در سفارت روس متحصن شده او و شاپشال ادعای طلب از شاه مینمایند و میگویند طلب ما را بدهید تا برویم معلوم میشود دستور العمل است و خیال دور کردن آنها را از دربار ندارند عضدالملک مجدداً بدربار میرود باو میگویند اطمینان داشته باشید که خواهند رفت فقط برای طلب خود مانده اند عضدالملک را اغفال کرده در شب پنجشنبه تدارك میبینند که شاه را از شهر بیرون برده مخالفت با مجلس و ملت را آغاز نمایند.

فصل بیست و ششم

تشکیل باغشاه در مقابل مجلس

صبح پنجشنبه چهارم جمادی الاولی ۱۳۲۶ میرزا صالح خان حاکم طهران بدر بار میرود میبندد و ضاع در بارد گرگون است سر بازهای سیلاخوری را لباس پوشانیده اند سوارهای کشیکخانه را حاضر کرده اند يك دسته قزاق مہیای حرکت است در اینحال شاه از اندرون بیرون آمده بمیرزا صالح خان میگوید میخوام بباغ شاه بروم میرزا صالح خان میگوید اجازه میدهید یکمده از سر بازان ملی را هم خبر کنیم بیایند در رکاب مبارك باشند میگویند نه آنها رسمیت ندارند و لازم نیست بعد شاه میرسد از او که تو هم سوار میشوی یا میترسی جواب میدهد از که میترسم البته در رکاب مبارك هستم شاه میگوید پس بگو اسب برای همینجا زین کنند و سوار شو احتمال میرود که چون از او هم بدگمانند نخواسته اند او بمنزل خود برود و بیاید در اینحال بمیرزا صالح خان خبر میدهند بعضی رو بخانه امیر بهادر رفتند بعنوان غارت کردن خانه او که حاکم بمجله دنبال تحقیق اینمطلب میرود بعد از رفتن او شاه فوراً سوار میشود باین ترتیب که سر بازهای سیلاخوری از عمارت بوضع وحشتناکی وارد ارك و خیابان شده هیاهوی بسیار میکنند سوارهای کشیکخانه از اینطرف و آنطرف تاخت و تاز مینمایند قزاقها از اطراف در سرتاخت فریاد کرده بیجهت شلیک مینمایند دو عراده توپ باجمعی قزاق از طرف مجلس عبور میدهند بطوریکه مردم یقین کنند توپ میرند برای خراب کردن مجلس دکانهای شهر بسته میشود مردم بیجان میآیند و رو بمجلس میروند ببینند چه خبر است انقلاب شدید در شهر حاصل میشود و بعد از ساعتی آرام شده معلوم میگردد شاه بعد از سه ماه و کسری که از خانه بیرون آمده باینترتیب متوحشانه

فصل بیست و ششم

از شهر بیرون میروند مردم که حقیقت مطلب را میفهمند کانهارا باز کرده مشغول کار خود میشوند طرف امر الملك المتكاملین و جمعی را میبینیم سخت بدست و پا هستند چون خبر رسیده است میخواهند ذخیره را از شهر بیرون ببرند و ملیون میخواهند اطراف عمارت ذخیره را که باستانی نامیده میشود هسته حفظ بگذارند کسی تصرف ننماید مجلسیانهم از این رفتار شاه حیرانند.

نگارنده باتفاق میرزا جهانگیر خان مدیر صور میرود بخانه علاءالدوله برای ملاقات امراء که بدانند آنها در چه حالتی و چه میخواهند بکنند منشی سفارت روس دیده میشود که از آنخانه بیرون میآید امراء میخواهند متفرق شوند آصفالدوله علاءالدوله جلالالدوله سردار منصور معتمد خاقان وثقه الملك را گوشه می جمع کرده میرسم چه خیال دارید میگویند چند نفر میرویم نزد عضد الملك از او تکلیف بخواهیم و فردا صبح در خانه سردار منصور جمع شویم بینیم چه باید کرد و جلالالدوله بطور خصوصی میگوید از سفارت روس کسی نزد علاءالدوله آمده میگوید شنیده ایم رجال دولت در خانه شما جمعند برای خلع شاه با موافقت سفارت انگلیس بشما میگوئیم نخواهیم گذارد کسی در امر سلطنت شاه اختلال کند از این خیالات منصرف باشید علاءالدوله جواب داده هر کس بشما گفته است دروغ گفته هیئت امراء و رجال دولت قصدی جز استحکام سلطنت محمد علیشاه ندارند و این اقدامات برای تصفیه دربار و آسایش خاطر شاه است اینمطالب که شما تصور کرده اید بالمره بی اصل میباشد و پیش از این واقعه هم بیک روز وزیر مختار روس و شارژدافر انگلیس با هم بیخبر میروند بمنزل عضد الملك و او را تهدید کرده میگویند انجمنها خیال کشتن شاه را دارند و خواهش تبعید بعضی از اطرافیان شاه مقدمه اینکار است شما توسط کنید امیر بهادر از دربار ورود و عضد الملك جواب میدهد من رسمیت ندارم اگر مطلبی دارید بوزیر خارجه بگوئید و آنها از خانه عضد الملك مایه مانه مراجعت کرده اند از این اقدامات معلوم میشود سفارت روس بدست و پا افتاده میخواهد نگذارد دست نشاندگیهای او از دربار دور گردند و شارژدافر انگلیس را هم برای قوت کار خود بعنوان رعایت معاهده ۱۹۰۷ با خود همراه کرده با هم میروند

تشکیل باغشاه در مقابل مجلس

و از طرف هر دو سفارت باین و آن پیغام میدهند خلاصه بلال الدوله از پیغام سفارت روس ترسیده بود و بمن میگفت چرا ما را نمیبیرید گوشه مجلس بیندازید عرادش اینست در مقام امن بوده باشند در شب همین روز قاضی قزوینی و جمعی از آزادیخواهان میآیند نزد نگارنده که چرا آرام نشسته اید و اقدام نمیکنید جواب میدهم بلی خیلی آرام نشسته ایم من فکر دیشب را که میکنم میگویم کاش حالا دیشب بود و ما از حرکت شاه جلوگیری میکردیم فردا شب هم شاید افسوس امشب را بخوریم که کاش دیشب کاری که باید بکنیم کرده بودیم بهر صورت بعضی مطالب است برهان لازم ندارد این شاه که بعد از واقعه بمب دیگر از باغ گلستان با بیرون نگذاشته و حالا باین تدبیر خود را از شهر بیرون انداخته محال است با بودن مجلس و بودن این اشخاص و با همین ترتیبات که داریم دیگر داخل شهر بشود مگر تغییر اوضاع کلی داده شده باشد پس نباید غافل بود و مطلب را کوچک شمرد ولی از ما غیر از خیرخواهی و ترغیب و تحریم کردن کارکنان رسمی کاری ساخته نیست در ادای این وظیفه هم کوتاهی نشده و نمیشود فردای آنشب که جمعه است امراء درخانه سردار منصور جمع شده تا عصر میمانند طرف عصر معتمد خاقان آمده نگارنده را از طرف رفقای خود دعوت میکنند که در مجمع آنها حاضر گردم و در ضمن صحبت میگوید نمیدانم چه حکایت است که بعضی مطالب را از من پنهان میکنند چنانکه در اینوقت که بمن تکلیف کردند بیایم اینجا گفتم رفتن لازم نیست با تلفن خبر میکنم یا کاغذ مینویسم گفتند خیر خودت باید بروی مرا روانه کردند و بینهایت پریشان حالند میگویم حق دارند که پریشان خاطر باشند میبینند آن اشخاص از دربار دور نشدند اجتماع خانه عضدالملک بی نتیجه ماند شاه بیرون رفت و دارد استعداد جمع میکند البته کار صورت خوشی پیدا نکرده و عاقبتش وخیم مینماید اما چرا از شما مطالب را پنهان میکنند شاید صحبت هایی دارند که نمیخواهند بگوش ملیون برسد و شمارا بما نزدیکتر میدانند تا بخود و نیز همه با یکدیگر موافقت ندارند و ازهم مطمئن نیستند این است که از شما ملاحظه دارند و شاید میخواهند در حضور منافقین حرف هایی بزنند که بگوش شاه برسد و سبب عفو و اغماض شاه از آنها بگردد و از طرف دیگر از ملیون هم

فصل بیست و ششم

ملاحظه دارند اینست که شما را در هر صحبت محرم نمیدانند بهر حال من و برادرم و معتمد خاقان میرویم بخانه سردار منصور امراء تازه از خواب بعد از ظهر برخاسته اند بعضی از آنها اینها پت افسرده خاطر هستند و آنها کسانی میباشد که با دربار واهی ندارند و بعضی پیداست که باطناً



مرحوم حاج میرزا علی محمد دولت آبادی

خوشه حالند و ظاهر آخود را متألم نشان میدهند از آنهاست غلام رضا خان آصف الدوله که رو بنکارنده کرده میگوید این چند نفر که از دربار نرفتند و معلوم نیست عاقبت کار چه خواهند شد نگارنده عقاید شخصی خود را در اصل این خیال که برای جلو گیری از انجمنها و ناطقین و ارباب قلم بود بتوسط يك هيئت امراء و وزراء و قصد اصلاحی که در سر داشته ام مفصل نقل کرده میگویم من داخل اغراض شخصی نیستم

برای هیچکس کار نمیکنم غرض من نوعی است همه تصدیق و اظهار مهربانی

تشکیل باغشاه در مقابل مجلس

میکنند برادر هم شرحی میگوید حاصلش آنکه کسی با شاه طرف نیست مقصود رفع نواقص و اصلاح امور است و همه باید با هم همدست شویم و راه مقصود را بییمائیم .

معاون الدوله میگوید امروز صبح قاضی قزوینی و بعضی دیگر از طرف انجمنها آمده بودند از ما تکلیف میخواستند و مامتحیر بودیم چه جواب بدهیم نه تکلیف ما معلوم است و نه تکلیف مردم ما در این گفتگوئیم که محمد باقر خان فراشبانی مجلس و یک نفر از اعضای انجمن مظفری از طرف انجمنهای آیند اظهار میکنند نمایندگان انجمنهای ملی در انجمن مظفری جمعند و میگویند شما چه کرده اید و تکلیف ما چیست امراء جواب میدهند منتظریم فرستادگان ما از خانه عضدالملک و از جاهای دیگر که رفته اند برگردند آنوقت جواب بدهیم آنها میمانند جواب بگیرند نگارنده و برادر هم روانه میشویم بعد از این مجلس که آثار خوشی دیده نمیشود با کمال افسردگی بمجلس شورایی ملی میروم و کلاء هستند و آقا سید عبدالله و بعضی از ملیون ولی نمایندگان انجمنها همه در انجمن مظفری جمعند و جمعیت بسیار آنجا است میشنوم در انجمن مظفری مشغولند عریضه ای بشاه مینویسند باز خبر میرسد که عریضه شاه صالح آمیز و متضمن درخواست اصلاح واقعی باملت است و در آخر عریضه نوشته اند برای انجام هر چه موجب اطمینان اعلیحضرت باشد حاضر خواهیم بود نگارنده تعجب میکند این عریضه در این موقع چه اثر خواهد داشت میرسد از و کلاء هم کسی هست میگویند تقی زاده هم هست او هم باین عریضه رأی داد میگویند مخالفتی نکرد خلاصه از ترتیب کار و وضع رفقا مخصوصاً ملک المتکلمین نگران هستم چون میدانم در کار است و آرایش نمیگذارند و از طرف دیگر چون مرد زود باور است ممکن است او را فریب بدهند دیشب با او و سایر رفقا قرار شده من بروم امراء را ملاقات کرده برگردم امروز هم یکمرتبه دیگر امراء را دیده ام و هنوز رفقا را ندیده ام با هم صحبت بداریم بدانم چه کرده اند چه میکنند از اینجهت بنهایت افسردگی از عمارت مجلس فرود آمده پای عمارت میرزا داودخان و حسین آقای پرویز را دیده گوشه ای نشسته از بی رویه بودن حرکات رفقا شکایت میکنیم و میگوئیم در چنین موقع خطرناک چرا نباید اقلاً چهار نفر که از یکدیگر اطمینان دارند و قصدشان اصلاح امور

فصل بیست و ششم

است با هم کار کنند و از گفتار و کردار همدیگر اطلاع داشته باشند آنها هم تصدیق میکنند و قرار میشود ملك المتكلمين و آقا سيد جمال الدين و آقا سيد محمد رضای مساوات و میرزا جهانگیرخان و میرزا داودخان و حسین آقا فردای آنروز در منزل ملك المتكلمين جمع شده در این باب گفتگو کرده ترتیبی بدهیم که از نطقها و کتابتهای مختلف جلوگیری شود و با مشورت یکدیگر بگویند و بنویسند و اقدام نمایند روز شنبه صبح رفقا جمع میشوند و در خصوص همخالی در امور و جلوگیری از مفاسد انجمنها و ناطقین و نویسندگان صحبت میداریم در این مجلس نگارنده بيملاحظه حرف زده میگویم مردم میگویند شما در کار مشروطه فائده برده اید یکی ملك خریده و خانه ساخته است دیگری پول ذخیره کرده و از این سخنان غرض آمیز گفته میشود اما هر قدر دشمنان از من بدگویی کنند نمیتوانند بگویند در صدد دخل و فائده بوده ام در اینصورت معلوم است جز حفظ اساس مقصدی ندارم شك نیست که ما هم در اصل مقصد همراي و هم خیال هستیم پس باید با کمال اتحاد از مفاسد جلوگیری کنیم و نگذاریم کسی از حدود خود تجاوز کند ملك المتكلمين میگوید در اصل مقصد اتحاد لازم است داریم و در کارهای نوعی بی مشورت کار نمیکنیم ولی در آمد و رفتها هر کس آزاد است میگویم البته با رابطه های شخصی کار ندارم در آخر این مجلس قرار میشود حاج محمد حسین رزاز را از انجمن اصناف سيد عبد الرحيم کاشانی را از انجمن فاطمی خبر کنیم و در انجمنها افتاده از تند رویهای بیجا تا آنجا که ممکن است جلوگیری شود بعد از ظهر روز شنبه عند الملك بخواهش امراء میرود شاه را ملاقات میکنند و از سبب نرفتن شاپسغال از دربار و ماندن امیر بهادر در سفارت روس پرسش مینماید شاه میگوید آنها رفتنی هستند و البته خواهند رفت چون طلب دارند میخواهند طلب خود را بگیرند و بروند و از عند الملك میخواهد که امراء را بحضور برده مورد مرحمت بگردند عند الملك هم قبول داده این کار را بکند و آنها را بحضور شاه ببرد و شب یکشنبه پاسی از شب رفته است اطلاع میدهند امراء در خانه دیر الملك جمعند بیایید کار لازمی هست چون وارد میشویم میگویند وقت گذشته است باید رفت بمنزل عند الملك در راه میپرسم چه خبر است بگویند شاه

تشکیل باغشاه در مقابل مجلس

امراء را احضار کرده است و عصر روز شنبه قرار بود بروند نرفته اند حالاً میخواهند يك مجلس باهم باشیم در اینخصوص باعضدالملک مشورت شود و اگر صلاح باشد بروند میگویم من صلاح نمیدانم بروند و اطمینان ندارم که شاه باعضدالملک راست گفته باشد خاصه با تخلفی که کردند ازدور کردن آن چند نفر از دربار دیگر چگونه اطمینان میشود حاصل کرد که اینها بروند آنجا توهینی از ایشان نشود خلاصه وارد اطاق عضدالملک میشوم میبینم جلالالدوله هم آنجا است در صورتیکه در مجلس آخری حاضر نمیشد حالا احتمال میرود عضدالملک او را خواسته باشد برای رفتن حضور شاه مینشینم و صحبت میداریم عضدالملک اصرار دارد که فردا صبح باید برویم نزد شاه علاءالدوله میگوید چون آنها از دربار تبعید نشده اند بچه اطمینان برویم عضدالملک شرح تعرضات خود را بشاه در باب تبعید و فسادین دربار نقل میکند و اگر چه طبعاً در حرف زدن وقفه دارد و زود زود کلامش را میبرد و دوباره باسکوتی که فاصله شده شروع بحرف زدن میکند ولی امشب مخصوصاً در ضمن گفتن قصه دربار سکوت های بیموقع غیر مناسب از او ظاهر میشود که معلوم است آنجا خبرهایی بوده و او نمیخواهد بگوید بالاخره باصرار حاضرین بعضی از جمله های افتاده را میگوید و آن بی احترامی است که شاپشال در دربار از او کرده است مثلاً هر کجا عضدالملک مینشسته او هم میآمده پاهای خود را روی هم انداخته باکمال بی ادبی مقابل او مینشسته و باو بی اعتنائی میکرده است اینمطالب که گفته میشود من جازم میشوم که رفتن آنها بدربار عاقبت خوش ندارد ولی علاءالدوله میگوید اگر آنها رفته باشند یا مطمئن باشیم بروند ضرری ندارد و خواهیم رفت بالاخره عضدالملک قسم میخورد که اگر آنها از دربار نروند و شاه از قراردادی که شده تخلف کند من هم هر چه تکلیفم هست خواهم کرد و این حرف با مقامی که عضدالملک دارد بی اهمیت نمیباشد زیرا ممکن است بگوید تمام قاجاریه را بر میدارم میروم دربار و تمام حجت میکنم و اگر پذیرفته نشد حرف آخر را میگویم عضدالملک که این قسم را میخورد علاءالدوله میگوید دیگر حرف تمام است و جای گفتگو نیست و برای رفتن دربار حاضر میشود فقط میخواهند که از صبح یکشنبه بعصر

فصل بیست و ششم

مقرر گردد و طرف عصر نیرالدوله را بفرستند دستخطی از شاه در اظهار لطف بامراء بگیرد. که مطمئن شوند و عصر بروند شرفیاب گردند در این مجلس نگارنده بعضدالملک میگویم احترامات شخص شما امروز برای ملت قیمت دارد و بر همه لازم است پاس حرمت شما را داشته باشند خود شما هم هر چه قدرت دارید بخرج بدهید که در این موقع و هنی بر شما وارد نشود ملک المتکلمین هم در همین زمینه نطقی میکند جلالالدوله میگوید چون رئیس الوزراء سند داده است که این چند نفر از دربار تبعید شده اند ما باشاه کاری نداریم و همان نوشته رئیس الوزراء که رسمیت دارد مارا کافی است و بهمان نوشته ما میتوانیم آنها را تبعید شده بدانیم.

بالجمله در ساعت چهار از شب این مجلس منقضی میشود و در وقت رفتن دم در اطاق چون خاطر ام آسوده نیست سر میگذارم بگوش عضدالملک و میگویم علاج واقعه بیش از وقوع باید کرد و میروم - از خانه عضدالملک که بیرون میآیم جلالالدوله مراد کالسه که خود مینشانند در راه باز من عقیده خود را در باب مصلحت نبودن رفتن بدربار اظهار میکنم ولی میبینم که امراء با نهایت ملاحظه ای که دارند باطناً بی میل نیستند زودتر حضور شاه رفته باشند و خیالشان راحت گردد.

جلالالدوله که بمنزل میرسد کاغذی از سفارت روس خوانده نزد نگارنده میفرستد که نوشته است شما در کار سلطنت شاه اخلاص میکنید اینمطلب با معاهدات و قراردادهای شما مخالف است صریح مینویسیم که دولت روس و انگلیس برای تغییر سلطنت موجود موروثی ایران حاضر نیستند و این اقدامات شما برای شما و خانواده ظل السلطان عاقبت وخیم دارد معلوم میشود در دربار و در سفارت روس این مطلب اینطور بازگو شده که میخواهند شاه را بردارند و ظل السلطان را نایب السلطنه فرزند صغیر او احمد میرزا قرار بدهند خلاصه از دیدن کاغذ سفارت روس نگران میمانم و میفهمم فتنه بزرگ شده و مطلب را منقلب کرده اند.

فصل بیست و هفتم

گرفتاری امراء و بیحرمتی بعضدالملک

عصر روز یکشنبه هفتم شهر جمادی الاولی ۱۳۲۶ عضدالملک امراء و رجال دولت را بحضور شاه میبرد که مورد مرحمت گردند شاه درظاهر اظهار مرحمتی بآنها کرده اجازه مرخصی میدهد هنگام مراجعت دم درباغ یکدسته قزاق آنها را احاطه کرده علاءالدوله و جلال الدوله و سردار منصور رامیگیرند و باقی خارج میشوند عضدالملک میبیند آنها را گرفتند میگوید منهم برمیکردم آن سه نفر را جای دیگر میبرند و عضدالملک را جای دیگر مینشانند شاه هم باندرون رفته عضدالملک نمیتواند او را ملاقات کند وقت مغرب حشمت الدوله را که رئیس خلوت و منشی مخصوص شاه است ازطرف مجلس شورایملی میطالبند و ازسبب گرفتاری امراء میپرسند حشمت الدوله آمده جواب صحیحی نمیدهد آقا سیدعبدالله عریضه توسط بشاه مینویسد جواب میرسد حالا توسط شما در اینکار زود است اگر چه گرفتاری این سه نفر برای اصل کار و برای سیاست آقا سیدعبدالله در موافقتش با مجلس مضراست ولی چون قصه خانه عضدالملک بی دخالت او شده تصور میکند بالاخره آنها توسط او مرخص خواهند شد و از هر يك پولی خواهد گرفت اینستکه مکرر میگوید کارخانه عضدالملک را اشتباه کردند و غلط بود و گاهی میگوید شاه گفته است من و عضدالملک باید از آنها توسط نمایم تا رها شوند و تامن و عضدالملک باهم توسط نکنیم خلاص نخواهند شد خلاصه آنشب عضدالملک و آن سه نفر درباغ شاه میمانند و فردای آن عضدالملک هر چه اصرار میکند بی ثمر میماند و بالاخره عضدالملک از شاه تغییر شنیده با کمال کدورت از باغ شاه در آمده از شهر خارج میشود و بسلیمانیه میرود و آن سه نفر را بجانب مازندران

فصل بیست و هفتم

تبعید میکنند و فوراً امیر بهادر از سفارت روس در آمده بدر بار می‌آید و تمام اشخاصی که بنا بود از دربار تبعید شوند و بعضی هم رفته بودند بجای خود برگشته هریک مشیر و مشار میگردند و مخالفت آشکار میشود عجباً در همین روز یکشنبه طرف عصر که اینکار در باغ شاه اتفاق میافتد میرزا احمد خان مشیر السلطنه کابینه خود را بمجلس آورده رسماً معرفی میکند خودش وزیر داخله و رئیس الوزراء - مشیر الدوله میرزا حسنخان وزیر علوم - صنیع الدوله وزیر مالیه - مستوفی الممالک وزیر جنگ - علاء السلطنه وزیر خارجه مؤتمن الملك وزیر تجارت و چون مجلس از وزراء خواسته است پروگرام خود را بمجلس تقدیم کنند لهذا پروگرام قشنگی مشتمل بر دوازده ماده همه راجع با اصلاحات ملکی و رفع نواقص وزارتخانه ها و اصلاح امور مالیه میدهند و مورد توجه میشود خصوصاً لایحه صنیع الدوله در اصلاح مالیه که بعد از خوانده شدن صدای احسنت نمایندگان بلند میگردد و میگویند حالا ما وزارت داریم و کار مجلس پیش خواهد رفت مگر آنها که میدانند باغ شاه چه خبر است و مجلس و قانونی باقی نمانده است معرفی وزراء در مجلس و گرفتاری امراء در باغ شاه در یکوقت واقع میشود وزراء بعد از معرفی میروند و باز شبانه احضار میشوند و بمجلس می‌آیند و از آنها میخواهند سبب گرفتاری امراء را بیان نمایند میروند فردا جواب بیاورند ولی فردا ورق برگشته دیگر بی‌اذن و اجازه شاه نمیتوانند بمجلس بیایند خلاصه روز دوشنبه هیجان شدید در خلق پیدا شده انجمنها داد و فریاد میکنند وقت ظهر بنگارنده از مجلس اطلاع میدهند که اطاقی برای شما و چند نفر دیگر معین شده آنجا کمیسیون مخصوصی است حاضر شده بوظایفی که مقرر است رفتار کنید کمیسیونی برای نگارش باره‌ئی از مطالب لازم و مدافعه از خیالات مخالفین است مجلس لازم دانسته این هیئت بطور غیر رسمی در خود مجلس کار کند و کمیسیون اصلاح را که رسماً از مجلس انتخاب شده معاونت نماید اجزای این کمیسیون را از اشخاص نافذ در ملت انتخاب کرده‌اند که بمردم هم اگر نصیحتی دادند بپذیرند اجزای این کمیسیون به بیست نفر میرسد و اغلب آنها از اجزای انجمن آذربایجانند یعنی منسوب به تندر و ان مجلس ملك المتكلمين و سید

گرفتاری امراء و بیطرفی بعضی الملک

جمال الدین هم هستند سید محمد پسر آقا سید عبدالله را هم عضویت داده اند و یکمده از جوانان را که از آنها اطمینان دارند مأمور خدمت این کمیسیون کرده اند اطلاعات از هر جا باین اطلاق میرسد و جواب و ابی که از طرف دولت برضد مشروطه و مجلس نشر میگردد از طرف این جمع داده میشود و هم در اینروز تلگرافخانه را که بدست سردار منصور بود از او گرفته بمخبر الدوله که محل اعتماد شاه است میسپارند بدیسی است دو اینصورت دیگر تلگرافات ملت بولایات مخایره نمیشود اگر چه آقا سید عبدالله تلگرافات بملای و لایات میکند و قاصد مخصوص بقزوین و قم و غیره میفرستد و از آنجاها ولایات دیگر را خبر میکنند ولی تا درباریان میتوانند نمیکذارند تلگرافی از طرف ملیون مخایره شود و بزرگتر تدبیر آنها در جلوگیری از هیجان ملی عمومی تحت نظر گرفتن تلگرافخانه است فردای اینروز اعلانی از طرف شاه بعنوان راه نجات بدر و دیواز طهران چسبانیده میشود بمضمون ذیل : راه نجات ملت - ملت قدیم قوم ایران که فرزندان حقیقی و روحانی ما هستند البته خوشوقت نخواهند بود که دولت ششزار ساله ایشان پایمال هوا و هوس مشتی خائنین مفرض خودخواه که بکلی از شرف ملیت دور و از حیثیت انسانیت مچورند بگردد البته راضی نخواهند بود که بدبختانه دستخوش خیالات فاسد دزدان آدمی کش شوند یکی بطمع وزارت دیگری بخیال ریاست بعضی بملت جلب فایده برخی بواسطه کسب منسلط و اقدام بامور نامشروع ساده لوحان بیچاره را بعنوان مختلفه هوساعتی بزبانی و هرروز به بیانی فریفته آنانرا آلت کار و اسباب اعتبار خود قرار دهند بعموم فرزندان خود اعلام مینمایم که در اینصورت چیزی نخواهد گذشت که از دولت و ملت جز اسمی باقی نخواهد ماند و بکلی رشته قومیت و قوای مملکت از هم گسیخته خواهد شد چنانکه سالهای دراز با ائتلاف نفوس صنادید مملکتی و عقلای ملت از عهده اصلاح آن نتوانند بر آمده بدیسی است که اشتباهی نخواهند داشت که شخص همایون ما در اینمدت تا چه پایه در پیشرفت مشروطیت و آسایش ملت و صلاح حال مملکت اقدامات فرموده از هیچ اقدامی فروگذار نفرمودیم هر چه گفتید شنیدیم و هر چه خواستند کردیم و از هر حرکت زشت ناپسند تجاهر و

فصل بیست و هفتم

انقضای نمودیم چه عهدها بستند که نشکستند چه پیمانها که بیپایان نبردند آیا دیگر برای شما شبهه باقیمانده که معدودی مفسدین قصدی جز خراب کردن خانه شما ندارند آیا نمیدانید که میخواهند رابطه و اتحاد حقیقی میان دولت و ملت برقرار نمایند صراحتاً بشما میگویم که بهیچوجه من الوجوه ممکن نیست بیش از این دولت و ملت خود را دچار حوادث و انقلابات دیده و از اعمال مفرضین صرفنظر فرمائیم و این حرکات ناشایسته را بازچه پنداشته و ملت خود را در تنگنای فساد و ظلم مفسدین ایران خراب کن بگذاریم دولت ایران بطوریکه دستخط فرموده بعموم دول اعلام فرموده ایم مشروطه و در عداد دول کنستی توسیون محسوب است و کلاهی مجلس شورای ملی در کمال امنیت و قدرت بتکلیفی که از برای آنها مقرر است عمل خواهند کرد ما هم جداً در اجرای دستخط و مرحمت سابقه خودمان جاهد و ساعی و تجار و کسبه و رعایا عموماً در امان و بکار خود مشغول مفسدین با هیچ قبول و ساطتی مخدول و منکوب هر کس از حدود خود تجاوز نماید مورد تنبیه و سیاست سخت خواهد شد البته ملت نجیب ایران و فرزندان عزیز من این اقدام حیات بخش شاهانه را شایسته هر گونه تشکر دانسته مقاصد حسنه ما را در نظر داشته و بهیچوجه از همراهی فروگذار نخواهند نمود

محمدعلی شاه قاجار نهم شهر جمادی الاولی ۱۳۲۶

این لایحه را بتوسط تلگراف بتمام ولایات مخابره میکنند در کمیسیون مخصوص

جواب این دستخط نوشته شده طبع و نشر میشود بمضمون ذیل:

جواب راه نجات مرا بخیر تو امید نیست شر مرسان

هنگامیکه دولت روس در صدد بستن (دوما) یعنی مجلس شورای روسیه برآمد اعلانی در میان ملت منتشر کرد که تقریباً همان اعلان لفظ بلفظ ترجمه شده در روز نهم جمادی الاولی ۱۳۲۶ یعنی دو روز پیش باسم راه نجات ملت در طهران منتشر شد مندرجات این اعلان يك آینده تاریك و يك بدبختی نزدیک را بمنزلت و دولت ایران وعده میدهد یعنی همان خونریزیها و همان هرج و مرجها و همان ضعف قوایی را که دولت و ملت روس بعد از انتشار نظیر این اعلام دچار شد برای ایرانیان نیز مقدور و

گرفتاری امراء و بیحرمتی بمضدالملک

ممهد است ملت خوب میدانند که هر چند این اعلام بنام اعلیحضرت محمدعلیشاه انتشار یافته باشد و نسبت او را بشخص شخیص سلطنت بدهند باز حقیقت امر غیر از این است یعنی همانطوریکه در کلیه امور چند نفر خائن بی ایمان اطراف دربار سلطنت را گرفته و در تصرف امور دولتی احق و اولای از شخص پادشاه شده اند در این اعلام نیز عقاید شخص خود را بنام مقدس اعلیحضرت در انظار ملت جلوه میدهند ظاهر اعلام مزبور بطور ابهام از عده‌ای مغرضین نامعین و لزوم اقدام دولت در طرد یا قتل آنها حکایت میکند بهترین دلیلی که عدم انتساب این اعلان را بشخص اعلیحضرت مدلل میکند همان خوف عمومی است که از ابهام این مقصد و عدم تعیین مغرضین در ملت تولید میشود چه معلوم نیست که مقصود از این مغرضین کیانند اگر مراد از اشخاصی است که در استحکام اساس مشروطیت یعنی مایه امیدواری و اصل وضامن حیات و بقای ایران در مدت این دو ساله اقدامات کرده‌اند همه ملت ایران جز معدودی از خائنین درباری داخل در این عنوان میباشند و احدی نیست که از این دایره خارج و مستثنی باشد و اگر مراد اشخاصی باشند که حقیقه خائن و مغرض و مایه فساد میباشند آنهم در صورتیکه مملکت دارای سلطان و مجلس شوری و کابینه وزراء و وزارت عدلیه میباشد و قانون اساسی مملکت موشح بقسم و امضای اعلیحضرت پادشاه شده است همه کس را فقط یک احضار نامه عدلیه میتوان حاضر کرده موافق اساس شرع و اصول مشروطیت پس از استنطاق و محاکمه بمجازات خود رسانید و وقتی که مبهم و غیر معلوم اسم مغرضین برده شود ناچار هر کس تصور میکند که خود او بایکی از بستگانش داخل در آن زمره میباشد و یقین است که در اینصورت اطمینان از عموم ملت سلب شده و خوف و دهشت بر همه مستولی گردیده بالاخره از اجتماع قوی و ضدیت با فناء و اضمحلال خود و بستگان مجبور میشوند و چنانکه گفتیم البته شخص اعلیحضرت که قلب مبارکش نماینده رحمت خداوند متعال است هیچوقت بابتشار چنین لایحه راضی نشده و بساین وحشت عجمی تن نخواهند داد و بلاشک همین اعلان نیز یکی از اعمال خائنین دربار است که در این مدت یکسال و نیم آنسی باتحاد دولت و ملت راضی نشده و باتمام قوا در تفریق و

فصل بیست و هشتم

تجزیه ایندو قوه کوشیدند دیگر از عجایب این اعلان که مارا در مقابل اروپاییها شرمنده و بلکه در برابر هر عاقلی خجل و شرمسار میکند عبارتی است که مضمون ذیل در آن مندرج میباشد دولت ایران بطوریکه دستخط فرموده و بعموم دول اعلان فرموده ایم مشروطه و در عداد دول کنستی توسیون محسوب است و کلای مجلس شورای ملی در کمال امنیت و قدرت بتکلیفی که از برای آنها مقرر است عمل خواهند کرد صاحب اعلان هیچ متذکر نیست که سلطنت وقتی مشروطه و صاحب مجلس شوری باشد بموجب قانون اساسی ممکن نیست احدی را از آحاد ناس برخلاف قانون توقیف و حبس کرده و همه نوع اسباب هتک شرف و سلب امنیت اورا فراهم آورد و سه روز قبل حبس علاءالدوله و جلال الدوله و سردار منصور انهدام اساس مجلس شوری و سلطنت مشروطه و قانون اساسی را جداً آشکار میکند و نیز انتزاع تلگرافخانه را بی اطلاع وزراء از مدیر سابق و واگذاردن آن بدیگری که پربروز اتفاق افتاده و تغییر حکومت طهران و نظمیه شهر که همین دو روزه بدون اینکه از مجرای وزارتخانهها باشد رویداده قول صاحب اعلان رادر وجود مشروطه و کنستی توسیون تکذیب مینماید و نیز صاحت اعلان از زبان اعلیحضرت همایونی انتشار میدهد که بدیهی است اشتباهی نخواهد داشت که شخص همایون ما در اینمدت تاجه پایه در پیشرفت مشروطیت و آسایش ملت و صلاح حال مملکت اقدامات فرموده و از هیچ اقدامی فرو گذار نکرده ایم هر چه گفتند شنیدیم و هر چه خواستند کردیم و از هر حرکت زشت و ناپسندی تجاهل و اغماض نمودیم چه عهدها بستند که نشکستند چه پیمانها که بیایان نبردند این عبارات نیز بقدری خلاف واقع و ضد مشهودات اینمدت است که عامه نفوس دربی اصلی آن بهیچوجه تشکیک نخواهند کرد چه گذشته از آن مغرضین که معلوم نیست مراد چه طبقه از مردمند عموم مردم ایران در آخر سلطنت شاهنشاه مبرور مظفرالدینشاه کبیر برای فقر و فلاکت و بدبختی که ایران را احاطه کرده بود و بواسطه بینظمی که در کلیه اعمال دولت مشهود بود و بعلت تسلطی که اجانب در این آب و خاک پیدا کرده و حیات استقلالی ایران را تهدید میکردند مجبور شدند که بهیئت

گرفتاری امراء و بیهرمتی بعضدالملک

اجتماع از صغیر و کبیر و عالم و عامی بصدای واحد تغییر اوضاع سلطنت را خواستار شوند و پس از کوشش و کششهای زیاد و بعد از مغایرتهایی که درباریان کردند و موامنی که پیش آوردند وقتی شاهنشاه کبیر ماضی مقاصد ملت را بدقت ملاحظه فرمود و اجرای آنرا مایه حیات مملکت و آسایش عباد و آبادی بلاد دید فوراً باسترداد حقوق ملت اجازه داد و غصب علیه اولیای دربار حقوق ملت را تصدیق نمود شخص اعلیحضرت حاضر هم چه بواسطه فشارهای ملت و چه بعلمت وجدان پاک خود در آنوقت بامضای اینفرمان قضانبیان ناچار شد در تمام اینمدت ملت چه بوسائط روزنامجات چه بوسایل ناطقین چه بتوسط مجلس و وکلای خود فریاد زدند که مقصود ما از این اقدامات اصلاح مملکت و حفظ منافع اهالی و بالاخره کلیه اصلاحات داخلی و خارجی است این حرف را گفته و همه جا در مقام عمل جان و مال خود را در معرض فداکاری گذاشتند در اینوقت لازم بود که دولت نیز که نماینده ملت است بتمام قوای مادی و معنوی خود در پیشرفت اینمقاصد مشروعه ملت همراهی کرده و این راه مخوف پر احتیاط را بواسطه قوه نگاهبانی خود تأمین کند ولی افسوس که ملت در تمام اینمدت همیشه جز خلاف انتظار خود را از طرف دولت ندید و آنی از جانب دفاع اولیای امور دولتی خود آسوده ننشست و تمام این ضدیتها چنانکه همه ما ملت میدانیم و شخص اعلیحضرت هم پس از رجوع بقلب حق بین خود ملتفت میشوند ناشی از اغراض خانمانسوز همان یکمشت خائنین مسلط بر دربار بود که روزگار ایران را باین تیرگی نمود چنانکه از یکطرف پسر رحیم خان چلیانلو را در تبریز تحریک کردند که در یکروز روشن سیصد نفر از نفوس محترم را از دم شمشیر گذرانده صدها خانمان را از هم پاشیده از یکطرف اگر ادسا و جلاغ مکاری را محرک شده حیات استقلال ملی مملکت را بتزلزل انداختند از یکطرف در ماکو و کرکانه رود و ارومی و خوی و خلخال و اردبیل آتشهای فتنه روشن کرده بگشتن نفوس مسلمین و برباد دادن عرض و ناموس اسلام و اختلال در امنیت و ایجاد خوف و دهشت عمومی اساس نظم را برهم زدند از یکطرف باشارات مخصوص قوام و پسرهای او را به تنهیب و غارت و خرابی فارس مأمور کردند و ایل عرب را بمعاونت او مأمور نمودند از یکطرف

فصل بیست و هفتم

در زمان حکومت سیف الدوله کرمانشاهان را میدان جنگ کرده خونهای مسلمین را در ازای هیچ گناه ریختند از یکطرف شیخ زین الدین را بحضرت عبدالعظیم فرستاده آتش فتنه را دامن زدند و بعد از آن شیخ فضل الله را که دینش دنیای او میباشد بهمان مکان مقدس فرستاده امنیت را از تمام مملکت سلب نمودند و بعد از فاصله مؤید فتنه یازدهم رمضان سید علی یزدی شدند و قم و کاشان و اصفهان و یزد و کرمان را نیز چنانکه صفحات روزنامها پر است و صورت تلگرافها در تلگرافخانه حاضر از این خون خواری و خون آشامی بی نصیب نگذاشتند و بعد از همه اینها فتنه ثانوی که بتوسط شیخ فضل الله در میدان توپخانه برپا شد و همراهیهای ظاهری که اولیای دولت از فتنه انگیزی او کردند جای هیچ تردید نیست و همه دنیا میدانند که قریب یکماه تمام از شمال تا جنوب و از مشرق تا مغرب ایران چه زلزله و آشوب و انقلاب در این مملکت برپا بود و چگونه سلب امنیت از همه قراء و قصبات ایران نمود و هنوز قسم نامه ثانوی دولت خشک نشده بود که فتنه ورامین و شیخ محمود و حسنخان قرچکی را برپا نمودند و شبانه بخانه فریدون ریخته او را کشتند و بهاء الواعظین را در ملا عام بر حسب مأموریت مخفی زخم زدند و معاهده ششگانه را که دولت برای تأیید قسم خود در واقعه توپخانه کرده بود بموقع اجرا نگذازدند ملت در همه این اقدامات بی چشم دقت میدید و در میان همه این وقایع چیزی که مایه تسلی قلب خود و جهت جامعه ملت و دولت و علت اتحاد و اتفاق این دو قوه باشد تجسس میکرد ولی بدبختانه در ظاهر اثری از آن بدست نمیآورد بلکه بعکس شایشال تبعه روس و علی بیگ و امیر بهادر روسی نژاد را هر روز بر خلاف میل ملت در دربار مسلط تر و بر نفوس و اعراض مسلمین چیره تر می یافتند و معالوم روسی را برای تربیت و لیبهد دولت ایران بمذاق روسها پانزده سال اجیر میدیدند تمام این مطالب را ملت میدید ولی بواسطه اطلاعی که از احاطه شخص اعلیحضرت باغراضش هفت نفر خائن مغرض داشت با شخص اعلیحضرت هیچوقت دل بد نکرد و بانام قوا در تعمیه و چشم پوشی از این اعمال کوشید تا وقتی که هجوم همسایگان سرحد شروع شد و تکرک تهدید باستقلال ایران از هر طرف باقی مملکت باریدن گرفت در اینوقت ملت

گرفتاری امراء و بیعتی بمضد الملك

از اتحاد تامه مابین خود و نماینده قوای خویش یعنی شخص اعلیحضرت اقدس همایونی ناچار گردید و موقع را تنگتر از آن مشاهده کرد که بهاهمال و دفع الوقت بگذرانند از این رو باکمال ادب و نهایت نجات مانند همه اقدامات سابقه خود امرای مملکت را جلو انداخته و رئیس سلسله جلیله قاجار و خیره خواه شخص اعلیحضرت را برای تصفیه دربار از کید خائنین شفیع قرار دادند و شخص اعلیحضرت هم بر حسب او امر وجدانی خود قول صریح بر طرد و تبعید شش نفر از مفسدین درباری دادند و ملت را با صدای زنده باد شاهنشاه ایران قرین یکدنیا مسرت کردند ولی افسوس که یکروز فاصله در میان آن خوف و دهشت عمومی شایشال که یکنفر از طرد شدگان بود با شمشیر کشیده در رکاب اعلیحضرت امنیت عمومی را تهدید نمود و انتزاع تلگرافخانه از مدیر سابق و بریدن سیمهای تلگراف بدست غلامهای کشیکخانه و شلیک بطرف آدمهای تلگرافخانه و تغییر حکومت طهران و نظمیه شهر بدون اطلاع وزارتخانهها و تلگرافات باطراف حاوی بر اعتناء نکردن با حکام و وزیر جنگ و امثال این امور تمام از مسرتهای حاصله از فرمایش ملوکانه را مبدل بیک غم و اندوه عمومی کرد.

اعلان مزبور تمام حرکات درباریان را بهکس بملت نسبت میدهد و میگوید که چه عهدها بستند و شکستند و آسایش را از ملت برداشتند در صورتیکه بستن عهد و شکستن آن را جز از اعمال درباریان نمیتوان محسوب داشت و سلب آسایش عمومی را جز از طرف اولیای دولت نمیتوان دید و کیست که از داخله و خارجه نداند که تا امروز در حفظ اساس مشروطیت چه قسم خورده شده و شکسته گردید و چگونه بتحرکات درباریان سلب آسایش عمومی و امنیت مملکتی شده.

و گرنه آحاد ملت عهد و قسمی ندارند که بشکنند و قوه شخصی را دارا نیستند که صرف سلب امنیت کنند و السلام علی من اتبع الهدی فی نهم شهر ذی القعدة ۱۳۲۶.

فصل بیست و هشتم

مدارای مجلس و تفاوت احوال

مجلس شورای ملی روز دوشنبه هشتم و سه شنبه نهم جمادی الاولی از هیجان خلق و اجتماع زیاد در بهارستان جلوگیری میکند و بملایمت از شاه مرخصی سه نفر تبعید شده یعنی جلال الدوله و علاءالدوله و سردار منصور را تقاضا مینماید عصر روز سه شنبه نهم که از دربار یأس حاصل میگردد انجمنها در مدرسه سپهسالار جمع میگردند و سربازان ملی مسلح شده در انجمنهای اطراف بهارستان و مسجد سپهسالار حاضر میشوند محوطه مجلس صورت نهم ذی القعدة را بخود میگیرد با تفاوت بسیار میان این دو روز و این دو اجتماع اول آنکه در واقعه نهم ذی القعدة طرف مجلس و مشروطه در ظاهر اراذل و اوباش شهر طهران بودند و شیخ نوری و جمعی از معممین هم در جزو آنها با کمال رسوائی بسر میبردند شاه و درباریان بآنها در باطن مدد میدادند و اگر کسی از آنها میپرسید انکار کرده میگفتند این قشون و توپخانه را در میدان برای حفظ امنیت شهر مهیا کرده ایم در صورتیکه برای حفظ مخالفین بود و بس مجلسیان هم یقین داشتند قشون دولت آشکارا با مجلس طرف نخواهد شد ولی در این نوبت شخص شاه طرف است و ناگفته نشود که برضد مشروطه و مجلس کار میکند عنوان کرده است که میان ملیون اشخاص مفسد پیدا شده میخواهم آنها را سیاست کنم و گرنه با مشروطه همراه و مجلس را میخواهم دوم- آنکه در واقعه نهم ذی القعدة انجمنها اغلب ملی و مشروطه خواه بودند و اگر در بعضی از انجمنها تنی چند اشخاص مستبد داخل شده قابل اعتنا نبودند ولی در این نوبت چندین انجمن بزرگ دولتی تشکیل شده است که روز و شب برضد مجلس و مشروطه کار میکنند و اینک در مسجد سپهسالار همان انجمنهای مخالف حرارت و دلسوزیشان از

مدارای مجلس و تفاوت احوال

همه بیشتر است و بیش از وطن خواهان و مشروطه طلبان واقعی سنگ مجلس و مشروطه خواهی را بسینه میزنند در صورتیکه در باطن خدمتگذار شاه و دربارند بعلاوه انجمنهای ملی حقیقی بواسطه پریشانی ملت گرفتار بی پولی هستند و امورشان مختل است در صورتیکه انجمنهای دولتی از محل معین مخارج آنها میرسد و هیچگونه نگرانی ندارند از جمله انجمن علمی مرکز است اگرچه باین اسم در این سال انجمنی از اجزای مدارس تشکیل دادیم و خواستیم بقوت آن انجمن کمکی بدایره معارف کرده باشیم و نشد ولی باین نام بامر کامران میرزا نایب السلطنه و بتوسط سید حسن شوشتری که شخص جسور مستبدیست در لباس ملائی يك انجمن سیاسی دایر شده اعضای آن سید و ملا و پیش نماز و روضه خوان و محرر شریعات و غیره است و بهر يك پول میدهند و سوره فراوان دارند بر ضد حوزه علمیه علمایی که بامجلس و مشروطه همراهند و از این قبیل انجمنها در شهر و اطراف متعدد دایر کرده اند مشروطه خواه و مستبد مخلوط و مشتبه شده و همه از یکدیگر ظنین گشته اند و این کارها اغاب بتوسط ارشاد الدوله میشود ارشاد الدوله از اول با اسم مشروطه خواهی داخل انجمنها شده و در موقع تحصن نمایندگان انجمنها در بهارستان مدیر انجمن مرکزی گشته در ظاهر مشیر و مشار کارهای ملی و در باطن از کارکنان جدی امیر بهادر جنگ و مستبدین دربار بوده است ارشاد الدوله بعد از آنکه کاملاً از احوال و خیالات ملتیان آگاه شد بدربار رفت و جزو کارکنان جدی بر ضد ملیون گشت چه فسادها که از او ظاهر نشد و چه فتنه انگیزیها که نمود تا عاقبت کارش چه باشد سیم آنکه در واقع نهم ذی القعدة هر وقت کمیسیون از خواص انجمنها منعقد میشد چه کمیسیون نظامی و چه غیر نظامی بواسطه اینکه اشخاص امین انتخاب میشدند مطالب کمیسیونها مستور میماند و غیر از خواص از ملیون کسی اطلاع حاصل نمیکرد مخصوصاً در کار نظام که هیچ معلوم نبود قوای نظامی چیست و زمام امور نظام بدست کیست استعداد چقدر است ذخیره چه دارند و خیالات آنها چه میباشد اما در این دفعه هر چه میخواهند يك انجمن سری معین نمایند برای امور نظامی صورت نمیگیرد و چون در اغلب انجمنها مستبدین نفوذ دارند پیش از همه نمایندگان و خبرنگاران خود را انتخاب

فصل بیست و هشتم

کرد و وارد میسازند و بتوسط آنها از خفایای امور آگاه میگردند این است که درباریان از تمام قوه نظامی ما و استعدادی که داریم بلکه از تمام مذاکرات مخفی ما و محل سنگرها و عدد تفنگ و فشنگی که هست آگاهند و رعبی که در دل آنها بود بکلی بر طرف شده است چهارم آنکه در واقعه نهم ذی القعدة کاری بولی باین سختی نبود و از چند جا بمليون مساعدت میشد ولی در این واقعه از هیچکس و از هیچ کجا مختصر کمک هم بماند نمیشود امر زندگانی تمام کارکنان معطل و احوال اغلب آنها پریشان است حتی آنکه مجلس شورایی برای مخارج لازم کارش مختل است مالیه که پول نمیدهد بواسطه جلوگیری شاه برای يك ناهار مختصر که گاهی لازم میشود بعضی از علماء که تا وقت ظهر آنجا مانده اند داده شود پول ندارند از خارج هم که با وجود ضعف مليون وقوت مخالفین کسی مساعدت نمیکند در این صورت مجلسیان و مليون در نهایت تنگدستی میباشند و برای مصارف لازم وسیلهائی ندارند پنجم آنکه در واقعه نهم ذی القعدة روی دل عموم خلق از هر طبقه بجانب مجلس و مشروطه بود ولی ایندفعه بواسطه قضیه بمب و قضیه مجازات قتل فریدون و پول گرفتن مشروطه چنان از ورثه او مردم از مجلس و مشروطه دلتنگ شده اند و سلب آسایش همه را بجان آورده است مخصوصاً از آقا سید عبدالله و عملیات او و بستگانش عموماً دلتنگ هستند و هر مساعدت با او بکنند بضرورتست نویسندگان و ناطقین هم چون حق و باطلشان یکدیگر آمیخته شده و تندگوئی و تند نویسی آنها که غالباً بتحریر درباریانست موجب تزلزل خاطر مردم بیطرف گشته نوعاً طرف توجه نمیشدند بلکه تا اندازهائی هم طرف تنفر واقع شده اند ششم آنکه در واقعه نهم ذی القعدة چون تهیه جنگ درباریان ناقص و خالی از سیاست بوده بعدی که فرنگیان هم آنها را تقبیح میکرده حق را بمجلس و مجلسیان میداده اند مگر سفارت روس که میخواست تجاوزات انجمنها را سبب هرج و مرج قرار بدهد و اغتشاش ولایات را از تحریک درباریان دور بگرد و آنها بطلاش بر همه واضح بود ولی ایندفعه روس ما بان از درباریان بتوسط جراید روسیه مليون را در همه جا مقصر قلمداد کرده شکایت وزرای مسئول را از انجمنهای ملی شاهد صدق گفتار خود قرار داده اند در صورتیکه تعرض انجمنهای ملی

مدارای مجلس و تفاوت احوال

بوزرای مسئول بواسطه مسامحه آنها است در اصلاح حال مملکت و جلوگیری از حوادث سرحدی و هرج و مرج ولایات در صورتیکه آنها همه بدستور شاه و درباریان بوده وزراء استطاعت جلوگیری نداشته اند و بهمین سبب کابینه وزراء پی در پی دچار بحران و دستخوش تغییر میگشته نه ملیون تقصیر داشته اند و نه وزرای مسئول بلکه تمام تقصیر در دربار مخالف اساس مشروطیت بوده است خلاصه این دفعه روسها توانستند بواسطه تندروی ناطقین و نویسندگان بواسطه پیشرفت نکردن کار مجلس و بواسطه مداخله زیاد روحانیان در امور ملکی وجود هرج و مرج را در مملکت نسبت بملیون بدهند و شاه را ذیحق بشناسند که بمجلس و مجلسیان و انجمنهای ملی تعرض نماید.

هفتم آنکه در واقعه نهم ذی القعدة رئیس مجلس احتشام السلطنه بود و احتشام السلطنه نه تنها خود دائماً در کار بود بلکه عضدالملک رئیس قاجاریه و برادران احتشام السلطنه علاءالدوله و معین الدوله و وزراء و امرائی که باین خانواده منسوب و مربوط بودند هم بملاحظه خصوصیت با احتشام السلطنه و حفظ ریاست او در مجلس بمنافع خود هم که بود کار میکردند و باین واسطه مجلس در چشم داخله و خارجه عظمت و اهمیت داشت ولی اولاً تمام آن اشخاص که با احتشام السلطنه همراه بودند حالا بواسطه خارج شدن او از کار ریاست مجلس ممتازالدوله دلتنگ هستند و در باطن کارشکنی می نمایند طرفداران احتشام السلطنه در خود مجلس باریاست ممتازالدوله مخالف میباشند بعلاوه اشخاصی از وکلاء که غرض شخصی با وکلای آذربایجان و متنفذین در مجلس دارند چون ممتازالدوله در کارها تابع خیالات آنها است با او طرفیت باطنی دارند بعلاوه دولتیان و وزراء و درباریان اعتنائی بمقام ریاست ممتازالدوله ندارند و مجلس را بواسطه ریاست او کوچک می شمارند و هنوز افکار بعدی نرسیده است که تنها نظر بلیاقت و قابلیت بوده باشد هشتم آنکه در واقعه نهم ذی القعدة مجلسیان از هر طبقه باهم متفق بودند و مخالفی نبود اگر هوا خواهانی از شاه در مجلس بود اشخاص معین بودند که احتراز از آنها در مذاکرات بآسانی میسر میشد اما این دفعه هیئت مهمی در مجلس هست که اکثریت را تشکیل میدهد این هیئت هواخواه شاه است با مداخله زیاد آقا سید عبدالله

فصل بیست و هشتم

در کار مجلس مخالف با هیئت نافذه مجلس یعنی وکلای تندرو ضد می باشد این هیئت پولها گرفته خصوصیتها دیده با انجمنهای دولتی و مجمعهای استبدادی ارتباط حاصل نموده بست و بندها دارند خاصه که حقوق آنها هم از مجلس نرسیده اغلب گرسنه اند و ناچار می باشند بهر وسیله باشد تحصیل معاش کنند و بالجمله در اینوقت در مجلس سه دسته موجود است یکی همین دسته که ذکر شد دوم هیئت نافذه که وکلای آذربایجان و گیلان و جمعی از وکلای تازه انتخاب شده که برضای هیئت نافذه انتخاب شده و با آنها همراهند رئیس مجلس هم جزو آنها است عدد ایندسته به بیست نفر نمیرسد عده کمی هم بیطرف هستند و در هر حال با ملاحظه راه رفته انتظار دیدن عاقبت امر را دارند و در این صورت معلوم است از هیئت نافذه در مجلس عمومی کاری برضد شاه و دربار پیشرفت ندارد و تندروان ناچارند کارها را در کمیسیون مخصوص انجام بدهند و اغلب در کمیسیون آنها هم خبر بران مخالفین موجودند و نمیتوانند آزادانه صحبت بدارند در این صورت در واقع دست و زبان آنها بسته است .

دسته مخالفین در مجلس قوت گرفته است بوجود چند نفر از تجار که در باطن کار تجارتشان خراب بوده و بخیال اصلاح کارهای شخصی داخل مجلس شده اند اشخاص عمده آنها حاج محمد اسمعیل تبریزی و سید مرتضوی و میرزا محمود اصفهانی و حاج علی حاج حبیب هستند حاج آقا محمد معین التجار بوشهری هم بملاحظه آنکه در بنادر آلودگی زیاد دارد و احتمال میدهد تعرضی از طرف مجلس بمتصرفات او بشود در میانه راه می رود بلکه بآنطرف نزدیکتر است تا ببیند قوت با کدام طرف خواهد بود حاج حسین آقا امین الضرب که ظاهراً باین دسته از تجار کار میکند باطناً آنها مانده از یکطرف از شاه اطمینان ندارد و خود را در مخاطره می بیند و از طرفی با آقا سید عبدالله و هیئت نافذه سجنس طوری بست و بند دارد که نمیتواند جدا شود از این جهت درمانده و حیران است از باب جمشید که وکیل فارسیان است در واقعه نهم ذی القعدة پول و تفنگ بمجلس و مجلسیان داده خود و دیگر فارسیان همه گونه همراهی با ملیون نموده اند ایندفعه بواسطه قتل فریدون سخت ترسیده و چون ضعف مجلس و مجلسیان را دیده

مدارای مجلس و تفاوت احوال

شاید در باطن بادراریان طرح الفتی افکنده باشد و از این قبیل مطالب که موجب پراکندگی افکار مجلسیان است بسیار هست که هیچیک در نهم ذی القعدة وجود نداشته نهم آنکه در واقعه نهم ذی القعدة تمام و کلاى مجلس در طهران مردم را بضدیت با مخالفین ترغیب میکردند و مردم از زبان و کلاء جز حرف مخالفت بادراریان چیزی نمیشنیدند و کلاى ولایات بهر رمز و بهر وسیله بود بموکلین خود میرساندند که تلگرافات سخت کرده تا آخر درجه ضدیت خود را بادراریان اظهار کنید اما در این نوبت مردم از زبان (غیر از معدودی) حرف ناامیدی میشنوند و کلاى طرفدار شاه هر چه میتواند مردم را دلسر کرده از کار میاندازند نمایندگان ولایات بهر وسیله هست بموکلین خود میرسانند که شاه مظلوم است و تندروان مجلس و انجمنهاست مکار و باین وسیله نمیگذارند در ولایات هیچجانی بشود خصوصاً که دولتیان هم در تلگرافات آنها تصرفات کرده هر چه میخواهند اضافه میکنند عجلتاً دسته تندروان مجلس هم با هم اتفاق ندارند و چند دسته شده اند مثلاً و کلاى آذربایجان چهار نفرشان مستشارالدوله - تقی زاده و حاج میرزا ابراهیم و حاج میرزا آقا با هم متفقند و باقی متفرق شده هر کدام بادهسته می کار میکنند و شاه در میان آنها هم طرفدارانی دارد که نمیگذارند تعلیمات ضد شاه در آذربایجان مؤثر واقع گردد و هم آنکه در واقعه نهم ذی القعدة شاه بالمره از ملیون ناامید نشده بود یعنی تصور نمیکرد سازش با آنها صورت پذیر نباشد ولی بعد از واقعه بمب و اقدامات جدی تندروان در استخلاص اشخاصی که بانها آن کار گرفتار شده بودند قطع حاصل کرده که نه او میتواند دیگر با این اشخاص راه برود و نه آنها با او راه خواهند رفت و از دو طرف ناامیدی حاصل شده است با این خصوصیات و خصوصیتهای دیگر که ناگفته ماند این اجتماع و هیجان ملی را بهیچان ملی نهم ذی القعدة قیاس نباید کرد و این دفعه بر مزاج مجلس مرضیای مستولی شده و بخارج هم سرایت کرده است که هر يك از آن مرضیا مهلك است و اطبای حاذق از معالجه اش عاجزند آیا جای تأسف نیست که بعضی از بالانصافان دربار که باطناً روی دلشان ببجانب مشروطه است سر برگوش من گذارده میگویند هر چه شکایت دلوید از خودتان بکنید و تمام مقصده را از منافقین مجلس

فصل بیست و هشتم

بدانند زیرا که نقشه مخالفت بلمجلس از مجلس بدر میآید بلی جای تأسف است که جمعی از وکلاء خائن روز و کیل مجلسند و شب مشاور دربار روز برای ملت حرف میزنند و شب برای شاه روزنامه بر سر نهاده بمجلس میآیند شب کلاه بخارانی بر سر گذارده بدربار میروند و افکار ضد مجلس را بیچان میآوند بلی فلان تاجر یا فلان کاسب یا فلان سید و آخوند که پیش از این بیچوسیله راه دیدن صدراعظم مملکت را نداشته اکنون بادرشگه و کالسگه های مخصوص بدربار رفته و با پادشاه همراه شده از او توقع همراهی میکنند و درعین تنگدستی که دارد بیش از توقع او پول میگیرد و بوعده جاه و مال امیدوار میشود از او چه توقع میتوان داشت که فداکاری کرده حقوق ملت را زیر پا نکند خدا یا چگونه شکر ترا بجای آورم که با همه خصوصیت که در زمان ولیمهدی او باین پادشاه داشتم در زمان سلطنتش چون دیدم با اساس سعادت ملت باطناً همراه نیست فریب نویدهایی که از طرف او دادند نخورده باو نزدیک نشدم و در ادای وظیفه وجدانی کوتاهی نکردم.

بالجمله پس از اجتماع انجمنها در مسجد سپهسالار بهر وسیله هست انجمنهای ولایات را خبردار میکنند و از آنها مدد میخواهند از تلگرافات جوابهای مساعد میرسد رؤسای ملیون در هر کجا در انجمنهای ولایاتی جمع شده ادارات را تعطیل کرده و با طهران در جواب و سؤال میشوند کمیسیون مدافعه ملی اخبار ولایات را بگوش ملیون طهران میرساند و چون بیش از هر قوه دولتی از قزاقخانه نگران است لایحه های مخصوص در تذکر دادن بقزاقان و ترسانیدن آنها از طرف شدن باملت در میان آنها منتشر میسازد و چون اغلب صاحب منصبان ایرانی آنها در مجلس قسم یاد کرده اند که مخالفت با مشروطه نکنند در اینصورت آنها را بسوگندی که خورده اند متذکر ساخته بخدا و پیغمبر و امام و قرآن قسم میدهند که فریب صاحب منصبان روسی را نخورده بروی برادران وطنی خود تیر نیندازند و از قشون اطراف شاه قزاقان روسی که رخت ایرانی پوشیده اند و اشاری که برای شرارت قزاق شده و سواران امیر نهاد و سربازهای

مدارای مجلس و تفاوت احوال

سیلاخوری که بدزدی و راهزنی مروفند بیش از همه در باغشاه مورد توجه میباشند
 آنهاند که زودتر با ما جنگ خواهند کرد خلاصه روزها با رفقا در کمیسیون مدافعه
 کار میکنم و شبها هریک در خانه یکی از دوستان یا در خانهای خود بسر برده با
 پریشانحالی میگذرانیم .

فصل بیست و نهم

طرفداری صلح و سختی احوال

صبح چهارشنبه دهم جمادی الاولی ۱۳۲۶ تقی زاده بکمیسیون مدافعه آمده اظهار میکند باید صلح کرد و صلاح نیست زیاد سختی بشود بدیهی است او در میان و کلاء از همه بمخالفت باشاه معروفتر است شاه هم او را دشمن خود میدانده و تصور میکند در قضیه بمب او و رفقای نزدیکش دخالت داشته اند در این صورت این اظهار ازار موجب تعجب است زیرا که اولاً حرف صلح زدن اکنون معنیش صرف نظر کردن از حقوق ملت است و مردم بدگمان هر کس را ببینند حرف صلح میزند دنبال نموده از او بدگویی میکنند در این صورت یکمرتبه این شخص که خود را سر دسته تندروان میداند و تاکنون اظهار میکرده باید کار را یکطرفی کرده ریشه فساد را از بیخ و بن بر کند صلح طلب شده جداً دم از اصلاح میزند جای حیرت است بعضی از اعضای کمیسیون که از او تبعیت دارند سکوت اختیار کرده بعضی ضدیت کرده اعتراض مینمایند تقی زاده شرح مفصلی در سبب تغییر عقیده خود بیان کرده میگوید در مجلس موافقت دیده نمیشود و اکثریت کور کورانه با آنطرف است در این صورت نمیتوان با اکثریت مخالفت کرده و هم فرنگیها رسمی و غیر رسمی میگویند انجمنها زیاد روی کرده اختیار را از دست مجلس گرفته اند و از اینجهت هرج و مرج شده و بعلاوه تحقیقات ما را استعداد مدافعه کامل نیست با این تفصیل غیر از اینکه صلح کنیم و بتدریج کارها را اصلاح نماییم چاره نداریم من عقیده خود را میگویم و دلم میخواهد معلوم باشد کی گفت باید صلح کرد و کی گفت باید جنگید بعد از مذاکرات تقی زاده آقایان بواسطه اطلاع از وضع مجلس و نظر خارجه ها و اطلاع بر باطن کارها که تا آنوقت آنطور نمیدانسته در تفکر فرو رفته تصور میکنند با شرایط صحیح بطوریکه از حقوق ملت چیزی بایمال نشود و نقض قانونها که شده جبران گردد اصلاح

طرفداری صلح و سختی احوال

شود بهتر خواهد بود اما بچه ترتیب میتوان اطمینان حاصل کرد و اینکه شاه و درباریان برای اصلاح حاضر خواهند شد یا خیر جای تردید است ملك المتكلمين هم در این مجلس نطق مفصلی میکند حاصلش اینکه ما چه صلح کنیم و چه جنگ باید قوه و استعداد داشته باشیم و همه تصدیق میکنند نگارنده میگوید استعداد ما برای صلح یا جنگ فقط اتحاد و اتفاق ما است مخصوصاً نمایندگان مجلس و این استعداد چنانکه گفتند امروز برای ما مهیا نیست اگر بتوانیم اختلاف کلمه خود را بر طرف سازیم تنها راهی است که ما را بمقصد میرساند ملك المتكلمين اعتقادش اینست که صاحبمنصبان فوج خلیج با ما همراهند و آنساعت که شروع بجنگ شود آنها بكمك ما خواهند آمد صاحبمنصبان مزبور هم اغلب بمجلس و انجمنها آمده باندروان از ملیون سرور دارند و رفقای زودباور ما آنها را صدیق و محرم خود دانسته هر چه در سر و در دل دارند با آنها در خلوت بمیان میگذارند نگارنده تصور نمیکند آنها راهی بباغ شاه نداشته باشند و گاهی نگران حرکات آنها است یکروز میبیند یکی از آنها با صاحبمنصب سربازهای گارد مجلس در گوشه‌ای نجوی میکند چشمش که از دور بمن میافتد خود را کنار کشیده سعی میکند معلوم نشود نجوی بوده است از این رفتار میفهمم فوج خلیجی بكمك ما نخواهد آمد تصورات دیگر هم که میکنم از رسیدن استعداد از اطراف همینطورها است خلاصه روزی یکی دو مرتبه وزراء یعنی صنیع الدوله و مشیر الدوله و مؤتمن الملك اغلب و مشیر السلطنه و علاء السلطنه و مستوفی الممالك کمتر به مجلس آمده در کمیسیون صلح صحبتی میدارند و میروند و عمده نظر کمیسیون اصلاح مجلس اینست که سه نفر تبعید شده یعنی علاء الدوله و سردار منصور و جلال الدوله را برگردانند برای جبران نقض قانون اما چیزی که در خاطر شاه نیست رعایت قانون اساسی است تلکرافات و لایات میرسد مینویسند مام محمد علی میرزا را بسلطنت نمیشناسیم از فارس و کیلان و آذربایجان و قزوین و اصفهان وعده فرستادن استعداد جنگی میدهند خبر این تلکرافات بشاه میرسد و معلوم نیست چه تأثیر میکند بر اجتماع انجمنهای ملی در مدرسه سپهسالار افزوده میشود و چون از انجمنهای دولتی که جزو آنها هستند اطمینان ندارند که مفسده برپا بکنند

فصل بیست و نهم

وهم از اعضای فاسد که در انجمنهای ملی داخل شده اند و از بعضی ناطقین منافق اطمینان نیست که نطق مضری نکنند کمیونی در کتابخانه مسجد سپهسالار از نمایندگان انجمنها منعقد شده قرار داده اند هر کس بخواد لایحه درملاء بخواند یا نطق عمومی بکند باید باذن آن کمیسیون بوده باشد بلکه باینوسیله از آن مقاصد جلوگیری بشود و هم از طرف مجلس هر مذاکره با انجمنها باشد بتوسط آن کمیسیون میشود مدیر آن کمیسیون موقتی میرزا محمد صائق طباطبائی است چهار شنبه دهم در کمیسیون اصلاح مجلس قرار داده میشود که حاج امام جمعه خوئی نماینده خری که خود باشاه راهی دارد و از تندروان مجلس دلخوش نیست و مخصوصاً باتقی زاده و رفقاییش طرفیت دارد نزد شاه رفته او را آرام کند حاج امام جمعه میرود شاه را ملاقات کرده بر میگردد و میگوید کار را تمام کردم و امر باصلاح میگردد و شاه از چند نفر اشخاص نافذ در ملت نگران است میگوید اینها میان دولت و ملت رافساد میکنند باید آنها از این مملکت بروند تا کار اصلاح شود منم قبول کردم که آنها بروند و قرار شد جلال الدوله و علاء الدوله و سردار منصور هم که تبعید شده اند در تبعید بمانند اشخاصی هم که از دربار بنا بود بروند نروند باین ترتیب کار اصلاح میشود میپرسند آن هشت نفر کیانند ملک المتکلمین - سید جمال الدین - سید محمد رضای مساوات - میرزا جهانگیر خان صور - میرزا داود خان - شاهزاده یحیی میرزا و بنده نگارنده را میشمارد بدیهی است يك چند نفر را از ملیون در مقابل آن چند نفر که ملت از دربار اخراج آنها را خواسته بود در نظر گرفته تبعید آنها را میخواهند و این مقدمه تقاضای تبعید چند نفر از وکلای مجلس مخالف شاه است که اکنون نمیخواهند صحبت آنها را بدارند این جواب را که امام جمعه میآورد موجب تخطئه او میشود که رفتید نقض قانونی که شده است رفع نمائید حالا يك عده دیگر را که برای ملت کار میکنند قول داده اید بدون جهت تبعید نمایند مفسدین دربار هم که اینهمه فساد کرده اند بجای خود باشند در صورتیکه شاه قول صریح داده آنها را دور کند خلاصه کمیسیون اصلاح مجلس این مطلب را نمیپذیرد مردم هم قبول نمیکند ولی اشخاص ساده لوحی که تصور میکنند

طرفداری صلح و سختی احوال

راستی برفتن این چند نفر شاه آرام گرفته دست بر میدارد و کار اصلاح میشود میگویند چه ضرر دارد این چند نفر بروند و کار اصلاح شود خلاصه این خبر بکمسیون مدافعه میرسد و گفته میشود در کمسیون اصلاح قرارداد حاج امام جمعه را رد کردند نگارنده میگوید آقایان اتفاقاً شش نفر از آن چند نفر که اسم برده شده الان در این اطاق حاضرند شما را بخدا بر خیزید از این مملکت برویم و وجود خود را اسباب درد سر دولت و ملت قرار ندهیم حاضرین بنگارنده حمله کرده میگویند این چه حرفی است کی میگذارد شما بروید میگویم عرض مرا توجه نکردید مقصود من اینست که اگر این بهانه‌ئی نیست ما چند روزی دور میشویم ببینیم کارها اصلاح میشود یا نه اگر اصلاح شد چه بهتر ما هم قصدی جز اصلاح کارها نداریم و اگر اصلاح نشد لااقل بر مردم معلوم میشود که این اظهار شاه واقعیت ندارد و غرض اصلی او برهم زدن اساس حکومت ملی است حالا اگر فعلیتش را رأی نمیدهید لااقل برویم در کمسیون اصلاح اظهار نمائیم که ما خود برای دور شدن حاضر هستیم از این بابت نگران نباشید که برخلاف قانون چگونه میشود آنها را تبعید کرد چون شاه تصور کرده است به نبودن ما مقاسد رفع میشود ما خود برضایت خاطر مسافرت میکنیم ملك المتكلمین میگوید ما اگر برویم دست و دل ملیون از کار سرد میشود و این صلاح نیست میگویم اگر ملت خواهی این مملکت منحصر است به ما چند نفر بهتر اینست که دست و دلها سرد شود بلکه از کار بیفتد و اگر اشخاص دیگر هم هستند که بعد از رفتن ما کار میکنند و ما نباید مشتبه باشیم که همین مردم امروز نمیخواهند شمانطق کنید یا من و امثال من برای آنها غمخواری کنیم پس بهتر این است که اگر اصلاح میان شاه و ملت دایر مدار دور شدن ما چند نفر است بزرگتر خدمت ما بملت این است که بار خود را ازدوش ملت برداشته نگذاریم رشته پاره شود و خونریزی شروع گردد ملك میگوید حرف حسابی است فقط از راه ما اطمینان بدهند ما برویم اطمینان راه هم باین است که یکمده مستحفظ بما بدهند مستحفظینی که ما خود معین نمائیم از کدام دسته بوده باشند و عجالتاً رفتن بکمسیون و اظهار این مطلب لازم است من حاضر

فصل بیست و نهم

بروم و برمیخیزد نگارنده و آقا سید محمد رضای مساوات و آقا سید جمال الدین و میرزا جهانگیرخان و میرزا داودخان هم موافقت کرده بمجلس میرویم و بکمیسینون پیغام میدهم ماحرف لازم داریم جواب میدهند دونه‌ری بیایند بگویند ملک المتکلمین و سید جمال الدین رامعین مینمایند و تعیین آنها باینملاحظه است حاج امام جمعه اسامی چند نفر را محرمانه گفته و نمیخواهند اینحرف علنی بشود ولی ملک المتکلمین و سید جمال الدین از پیش مذاکره رفتنشان بوده است بهر صورت آندونفر داخل شده مطلب رامیگویند اجزای کمیسینون از این حسن اقدام تشکر میکنند و یکی از آنها که مقدس خشک است میگوید حالا فهمیدم راستی شما خیر خواه دولت و ملت هستید و برای خدا کار میکنید آقایان مسرور از کمیسینون بیرون آمده کمیسینون این اظهار حضور ما را برای خارج شدن از مملکت بشاه پیغام میدهند بمحض اینکه خبر بشاه میرسد که ما خود برای مسافرت بدون شرط و قید حاضر هستیم فوراً او را بر گردانیده فردای آنروز وزراء میآیند و دستخطی خطاب بمشیر السلطنه میآوردند که ما از مسئله رفتن هشت نفر صرف نظر کردیم معلوم میشود اظهار ما مخالف سیاست آنها بوده است و تصور نمیکردند ما خود برای رفتن حاضر بوده باشیم از صدور این دستخط وزراء تصور میکنند کار اصلاح خواهد شد غافل از اینکه رشته بدست دیگران است آنها نقشه جنگ میکنند و انتظار فرصت را دارند وزراء را هم در مجلس سری خود راه میدهند دسته مخالفین هم که در میان مشروطه خواهان هستند و اغلب شناخته میشوند و در نهایت جدوجهد بحوزه استبدادی مدد می‌رسانند اما از طرف ملیون آقا سید عبدالله در کمال استقامت بمجلس آمد و رفت میکند و آقا سید محمد را هم برای تنها نبودن خود نگاهداشته هر چه میخواهند او را جدا کنند با کمال کدورت باطنی که دارند نمیگذارند چند نفر دیگر از ملاهای دوم و سوم را هم گاهی میفرستد میآورند و آنها را سرگرم نگاه میدارد سید محمد امام جمعه طهران هم که از کار کنان شاه است تمام اوقات حاضر شده میخواهد در کمیسینونهای مخفی هم راه داشته باشد ولی آقا سید عبدالله او را راه نداده با اعتنائی نمیکند او هم از این بابت بی نهایت دل‌تنگ است اما چاره ندارد

طرفداری صلح و سختی احوال

و در ظاهر تحمل میکند حاج سید جواد ظهیر الاسلام میآید و میرود و او را هم در کمیسیونها راه نمیدهند ولی بقدری که از امام جمعه احتراز دارند از او ندارند میانه او هم با امام جمعه برادرش چندان خوب نیست امام جمعه هر وقت خودش در مجلس نیست یک نفر آدم دارد مراقب آمد و رفت تمام اشخاص است و در تمام کارها سر برده با امام جمعه خبر میرساند روز پنجشنبه یازدهم در کمیسیون هستیم وقت ظهر میرزا محمد صادق طباطبائی بیخبر وارد شده اعضای کمیسیون را میشناسد و از نبودن خود در جزو این جمع دلتنگ شده روانه میگرد و دو هم چنین سید یعقوب شیرازی که تازه یکی از ناطقین مشروطه خواه بشمار آمده میخواند و وارد کمیسیون شود و راهش نمیدهند چون شخص طماع بدبزبانی است بعد از ساعتی خبر میرسد در مسجد سپهسالار قال و قیلی براه انداخته نسبت با اعضای کمیسیون بدگویی کرده میگوید این جمع را پول داده آنجا نشانده اند که در خط اصلاح با شاه کار کنند و اینها خیانتکارند و سابق اشاره کردیم که بدترین حرفها بگوش ملتیان در این ایام بواسطه صلحی که در واقعه نهم ذی القعدة اتفاق افتاده و نقض شده کلمه صلح است و هر کس را بفهمند حرف صلح میزنند او را تخطئه میکنند و مستبد و هوا خواه شاهش میخوانند معلوم است این عقیده دو طایفه است یکی مستبدین مشروطه نما و کارکنان حوزه استبدادی که نمیخواهند حرف صلح زده شود بلکه میخواهند ملت سختی را بآخر برسانند که اساس برهم بخورد دوم مشروطه خواهان جاهل که از حقایق امور اطلاع ندارند بکروی کار را میبینند و تصور میکنند نباید حرف صلح زد و باید ریشه فساد را کند و در این موضوع راجع بکمیسیون خصوصیتی با درمیانی کرده است و آن اینست که معاندین شخص ملک المتکلمین و سید جمال الدین و آقا سید محمد رضای مساوات و نگارنده که اغلب از اتحادیه طلاب علوم دینی هستند از این کمیسیون بدگویی کرده میگویند چرا باید این اشخاص در مجلس عضو کمیسیون و نماینده ملیون بوده باشند و بالاخره از روی حسادت و اغراض خصوصی این کمیسیون ملی غیر رسمی که مجاناً جانفشانی میکنند مورد حمله اشخاص مغرض شده و مجلس را از این بابت هم بزحمت انداخته اند و مغرضین شاید برای برهم زدن این اجتماع کوچک بی شائبه

فصل بیست و نهم

مضایقه نداشته باشند علناً بطرف اشرار رفته شاه را در طرفیت با مجلس و مشروطه مساعدت نمایند و این يك نمونه مختصر است از درجه انحطاط اخلاقی كلر كننان این ملت و بالاخره بتحریر يك مفسدین از طرف نمایندگان انجمنها لایحه‌ای بمجلس فرستاده میشود كه ما و كالتی بآن كمیسیون نداده ایم آنها از طرف ملت نیستند مجلس اگر مطلبی با انجمنهای ملی دارد بتوسط كمیسیون خودشان كه در مسجد دارند اظهار كند نه بتوسط كمیسیونی كه در مجلس منعقد است این اظهارات مفرضانه كه از اشخاص مفرض بظهور میرسد خاطر اعضای كمیسیون را كه همه اشخاص بیغرض هستند و تنها چند نفر در میان آنها طرف حسادت شده اند مكدر میسازد عاقبت این چهار نفر كه ملك و سید جمال الدین و مساوات و نگارنده باشیم برای اطفای حرارت كبد مفرضین گاهی در كمیسیون میمانیم و گاهی در انجمنها حاضر میشویم كه تصور كنند ما از كمیسیون خارج شده ایم و آرام بگیرند از اینجهت بعد از ظهر پنجشنبه از توقف دائمی در كمیسیون رهایی یافته گاهی بیرون میآئیم در اینوقت بعمارت مجلس كه مشرف است بر باغ بهارستان آمده میبینیم ورقه‌ای بدست مردم است میخوانند چند سطر نوشته است كه عنقریب محمدعلیمیرزای قاجار بشمشیر مسموم قاجار بسزای اعمال خود خواهد رسید و مردم احمق تعریف مینمایند چند نفر از جوانان چشمشان بمن افتاده و جمع میشوند و از اینموضوع ورقه میبرسند جواب میدهم بدانید این ورقه از طرف حوزه استبدادی نشر شده برای اینکه بخارجیها بگویند این اوضاع برای تغییر سلطنت است و با اسبابچینی مسموم میرزا ظل السلطان میباشد كه میخواهد پادشاه شود و شاهدش اینورقه است میخواهند این حرف مشروع ملت را كه رفع نقض قانون اساسی است يك مطلب نامشروع مبدل کرده ما را بدستیاری ظل السلطان برای مدعیگری باتخت و تاج متهم سازند جوانان كه این حرف را میشنوند فوراً میان خلق افتاده ورقها را ازدست مردم گرفته پاره میکنند و حقیقت امر را بمردم حالی کرده نمیگذارند دشمنان از این تدبیر خود نتیجه بگیرند.

فصل سی ام

تدبیر و کلاء و تهدید بامدت

از جمله کارهای مهم که روز پنجشنبه یازدهم جمادی الاولی اتفاق میافتد اینست که اول ظہر آقا سید عبدالله و آقا سید محمد و امام جمعه خوئی و ممتازالدوله رئیس مجلس و مستشارالدوله و تقی زاده و تمام اجزای کمیسیون اصلاح دفعاً بکمیسیون مدافعه وارد میشوند آنها دوازده نفرند ما هم در آنروز یازده نفر هستیم به محض اینکه مینشینند بدون تعارف و گفتگو حاج امام جمعه میگوید بی سؤال و جواب الان باید شما بروید بفاصله ده دقیقه این مردم را از مسجد متفرق کرده برگردید آنوقت سببش را از ما پرسید تا بگوئیم همه را حیرت فرو میگیرد چه حکایت است و چه رویداده که اینطور میگویند من نزدیک مستشارالدوله نشسته ام از او آهسته میپرسم چه خبر است میگوید در کمیسیون اصلاح شخص با خبری گفته الان دستخطی از طرف شاه بمجلس خواهد رسید که این مردم را بفاصله دو ساعت باید متفرق نمایند و الا خودم بقوة قهریه متفرق خواهم کرد اینست که کمیسیون اصلاح رأی داده است شما بروید مردم را متفرق کنید ملك المتكلمين وسيد جمال الدين میگویند آخر ما بفهمیم چه خبر است و مطلب چیست مردم که گوسفند نیستند یکنفر برود آنها را از مسجد بیرون کند صد انجمن متجاوز در مسجد تابلو کوبیده اند و منزل دارند و باید بدانند چرا بروند خاصه با این بدگمانی که دارند مخصوصاً از دیروز تا بحال که معرضین القاء کرده اند ما برای اصلاح اینجا جمع میشویم با ما هم طرفیتی حاصل کرده اند اگر بخواهیم برویم بدون دلیل بآنها بگوئیم متفرق شوید حق خواهند داشت بدگمانتر بشوند پس بهتر اینست دلیل مطلب را هم بمردم بگوئیم تا نه خود را متهم کرده باشیم و نه سخن بی اثر مانده باشد حاج امام جمعه میگوید دلیلش را حالا نمیتوانیم بگوئیم من چون از مطلب مسبوق هستم

فصل سیام

میگویم اگر در حقیقت برای اصلاح کار شما و کلای مجلس وقت لازم دارید دو روز و سه روز و این ازدحام با مسلح بودن سربازان ملی و مجاهدین حواس شما و حواس درباریان را مفلش دارد وجه جمع اینست که بمردم گفته شود از هر انجمن پنج نفر بمانند باقی بروند تا روز شنبه که شما کار خود را بکنید همه پسند کرده تمجید میکنند و میگویند همین کار را بکنید با وجود این رفقا اصرار دارند که بدانند چه واقع شده و دنبال میکنند آقایان هم چون قراز داده اند پرده از روی مطلب بر داشته نشود از گفتن صلب این تقاضا ابا میکنند آقا سید عبدالله در این مقام با حاج امام جمعه سختی میکند و میگوید بچه دلیل باید اینطور تحکم کرد و البته اینها همه تشر است واقعیت ندارد مردم را هم نباید دلسرد و آزرده خاطر کرد من حالا دلیلش را میگویم نگارنده میگوید شما که و کلاء هستید خیانت نمیکنید اینها هم حجج اسلامند بطریق اولی با هم که در این کمیسیون موقتی هستیم قسم خورده ایم و خیانت نمیکنیم در اینصورت چرا نمیگویید و همه را نگران نموده اید همینکه آقا سید عبدالله میخواهد حرف بزند شیخ حسین سقط فروش که ازو کلای مقدس مجلس است و در کمیسیون اصلاح عضویت دارد برخاسته میگوید حالا که بنای گفتن است دیگر من تکلیفم نیست در این مجلس بنشینم و میروم آقا سید عبدالله هم دلیل مطلب را میگوید و بر میخیزد برود حاج امام جمعه با کمال تشدد جلو او را گرفته میگوید تا نگفته بودی میرفتی ضرر نداشت حالا که گفتی باید بمانی و نمیگذارم بروید شما مارا در این مقام آوردید حالا حق ندارید بروید و بهر صورت او را بر میگردانند و بالاخره قرازمیشود دو متفرق ساختن مردم تعجیل نشود تا مأخذ آن حرف که گفته شده است معلوم شود اگر صحیح بود و لازم شد که مردم را متفرق کنند بعد از ظهر باینکار اقدام شود آقایان میروند و کمیسیون بکار خود میپردازد و دستخطی هم آن روز از شاه نمیرسد و معلوم میشود تمام این قضیه تباخی بوده است میان درباریان و بعضی ازو کلای تجار که در کمیسیون اصلاح هستند که بیایند در کمیسیون این صحبت را بدون بیان دلیل بدارند بلکه بهمین تهدید ما برای متفرق ساختن مردم حاضر شویم و اگر نشد آنوقت بشاه مراجعه کرده دستخط تهدید آمیزی صادر کرده بفرستند وقت

تدبیر و کلا و تهدید بامدت

غروب آفتاب است وزراء میآیند جواب و سؤال بسیار میشود و همه بی نعر میمانند یکدفعه عنوان میکنند که باید سید محمدنزدی و شیخ محمود و رامینی از حبس درآیند قتل فریدون رها شوند و بلکه تمام مقصرین واقعه نهم ذی القعدة و بعد را آزاد کنند جواب گفته میشود شاه گفته بود اعمال نامشروع که از آن مقصرین صادر شده بی رضای من بوده است حالا که باین جد استخلاص آنها را میخواهد ثابت میشود در همه آن اعمال دست خودش داخل بوده است و این برای او بد است میگویند میدانیم ولی چکنیم که صریح و بیملاحظه میگوید آنها باید آزاد شوند استخلاص مقصرین هم بابودن مجلس و انجمنهای ملی مشکل بنظر میآید گاهی میگویند شاه برقتن هشت نفر از ملیون اصرار دارد و گاهی حرفهای دیگر میزنند و باعث ادمن تمام طفره است و نمیدانند چه بگویند و وزراء که بدربار میروند طرف گفتگوی آنها میر بهادر و چند نفر مستبد درباری هستند و هر چه میگویند از قول آنها میگویند و اگر وقتی هم باشاه روبرو بشوند شاه بآنها میگوید بروید بنشینید حرف بزنید هر طور صلاح باشد بکنید یعنی هر طور درباریان صلاح بدانند آنطور بکنید اینست که چون میشینند و حرف میزنند درباریان وزراء را بازی داده هر قراردادی که صلاح ملت در آن باشد قبول نمیکنند بیپناه اینکه شاه نمیبذیرد و بالجمله وزراء اختیاری ندارند و محض حفظ صورت بمجلس آمد و رفت کرده امرار وقت مینمایند خلاصه شب پنجشنبه میگذرد و صبح جمعه جمعیت در مدرسه سپهسالار زیاد میشود انجمنهای ملی هیجان فوق العاده دارند صبح جمعه نگارنده بانجمن اصناف که در مدرسه سپهسالار است میرود قدری بانمایندگان اصناف صحبت میدارم در اینحال دو نفر جوان که یکی از آنها ابوالحسن خان نام دارد سالها در مدرسه ادب تحصیل کرده او را خوب میشناسم وارد شده میگویند ما از طرف هیئت محترمی مأموریم در این انجمن اظهار نمائیم هبادا سستی کنید و حاضر شوید ایندفعه هم شمارا فریب بدهند و باز بکلماتی بگذرانند ایندو جوان که سابقه وطنخواهی ندارند بتمام انجمنها رفته باحرارت بسیار همین عنوانات را کرده اند و اینک بانجمن اصناف آمده اند نگارنده در جواب آنها میگوید خدا کند فعل و قول مایکی بوده باشد از این انجمن اطمینان داشته باشید باقی را

فصل سیام

بینید صحبت‌های ایندو جوان و مذاکرات دیگر که شده انجمن اصناف را بر آن میدارد تلگراف مہیجی بانجمنهای صنفی ولایات کرده از آنها استمداد تعطیل عمومی میطلبند اگر چه من باور ندارم تلگرافخانه این تلگرافات را مخابره کند و اگر از اینجاهم برای اسکات مردم مخابره شود در محل سپرده میشود نرسانند زیرا که تلگرافخانه کاملاً در تحت نظر درباریان است و شاید اینگونه تلگرافات را گرفته بخارج‌ه‌ها نشان بدهند که بینید انقلاب در ولایات مستند بتعلیمات انجمنهای مرکز میباشد که صورت هرج و مرج بخود گرفته است خلاصه پیش از ظهر این روز دستخطی که دیروز میان درباریان مستبد و دربار پرستان مشروطه نمای مجلس تبانی شده است میرسد باین مفاد که اگر تا دو ساعت دیگر مردم را متفرق نکردید من بقوة قهریه متفرق خواهم کرد مجلس منعقد میشود دستخط را میخوانند بدیهی است این مجلس رأی خواهد داد که دستخط شاه باید اطاعت شود خصوصاً که شنیده میشود در باغ شاه توپها را با سبها بسته‌اند سواره قزاق و پیاده سرباز همه حاضر و آماده هستند برای اینکه اگر دو ساعت گذشت و مجلس مردم را متفرق نساخت بمجلس حمله کنند مجلس رأی میدهد که فوراً باید اجتماعات را برهم زد و انجمنها را متفرق ساخت کمیسیون مدافعه تصور میکند بهتر این باشد که مردم بروند مسجد جامع را چادر زده آنجا توقف نمایند که هم از اینجاست جمعیت متفرق شده باشد و هم رشته کار منفصل نگردد.

نگارنده میرود بانجمن اصناف که در مسجد سیپه سالار است و بآنها مسئله رفتن بمسجد جامع را اظهار میکند اما آنها قبول نمیکند و میگویند مسجد سیپه سالار سنگرگاه محکم دارد و انجمنهای ملی معتبر با استعداد زیاد اینجا جمعند بعلاوه اتصال بمجلس اسباب اطمینانست ما از جای خود حرکت نمیکنیم زیرا اگر برویم آنجا زود محاصره و مغلوب میشویم نگارنده بکمیسیون برگشته رأی انجمن اصناف را اطلاع میدهد در اینحال صاحب منصب قزاقخانه غلامرضا خان نام با بیست و پنج نفر قزاق حامل دستخط شاه در یکی از اطاقهای مجلس نشسته و جمعی از وکلاء او را نصیحت میکنند که او قزاقها را نهی کند از اینکه با ملت طرف شوند و از ورقه‌ای که خطاب بقزاقها طبع شده چند نسخه

تدبیر و کلا و تهدید بامدت

باو و همراهانش میدهند مجلس هم جواب مساعدی بشاه نوشته میفرستد آقا سید عبدالله و شیخ عبدالنبی مازندرانی و یکی دو نفر از روحانیان و چند تن از ناطقین ملت در گوشه خلوت نشسته صحبت میدارند نگارنده می‌رود که رأی کمیسیون را در باب رفتن مردم بمسجد جامع بسید بگویم میبینم اظهار داتنگی بسیار کرده میگوید اگر مردم امروز متفرق شوند کار خراب است و دیگر نمیتوانیم مردم را جمع آوری نمایم شیخ عبدالنبی که با درباریان است و آقا سید عبدالله او را بمصلحت بمجلس میآورد تصدیق نمیکند و اصرار دارد مردم متفرق گردند در اینحال آقا میرزا محسن که نماینده روحانیان است در مجلس وارد شده میگوید کار گذشت و مجلس رأی داد که فوراً مردم را باید متفرق کرد و دیگر صحبت داشتن فائده‌ای ندارد شیخ عبدالنبی مسرور و آقا سید عبدالله و دیگران متألم میشوند همه متفکرند کی جرئت میکنند بروود در مسجد میان چند هزار نفر خلق موافق و مخالف و منافق این حرف را بزنند ملك المتكلمين و سید جمال الدین میگویند ما از آبروی خود اندیشه داریم و محال است باینکار اقدام نمایم راستی هم کار مشکلی است خاصه برای ما که دشمن شخصی و معارض بسیار از مخالفین و از موافقین داریم که بمحض اظهار این حرف همانها ما را تخطئه میکنند در اینحال ممتاز الدوله رئیس مجلس و تقی زاده و مستشار الدوله میآیند و میگویند مردم از مسجد رو بمجلس میآیند که اعتراض کنند چون شنیده‌اند می‌خواهیم بآنها بگوئیم متفرق شوند خوبست شما مردم را قانع نمائید که برگردند آقا سید عبدالله جواب سخت میدهد و میگوید من حاضر نیستم باین کار اقدام نمایم ملك المتكلمين و سید جمال الدین هم از رفتن انکار میکنند نگارنده میگوید بهتر اینست رئیس مجلس و آقایان خود بروند مطلب را بمردم حالی کنند بلکه متفرق شوند و الا بآن عنوانها که شده و ما را طرفدار صلح شناخته‌اند صحبت داشتن ما اثری نخواهد داشت آقایان میروند با مردم صحبت میدارند و بآنها حالی میکنند که بعد از رأی دادن مجلس اگر متفرق نشوید شما را مخالف مجلس میدانند و میگویند ملت از مجلس حرف شنوی ندارد و هرج و مرج است بعضی از مشروطه خواهان بیخبر با مستبدین با خبر بصدا در آمده معارضه میکنند تقی زاده میگوید هر کس

فصل سی ام

معارضه کنند دشمن مجلس و بدخواه ما است او را تحریک کرده اند که نگذارد مردم متفرق شوند تا عرض طرف مقابل صورت بگیرد و صدا میکند اسم اشخاصی که مردم را از رفتن نهی میکنند ثبت نمایند باین تدبیر مردم را متفرق میکنند و باقی نمیماند مگر در هر انجمن چند نفر از رؤسا و کمی از تماشاچیان آنهم غالب از بدخواهان و دستیاران مخالفین.

تفنگچیهای ملی که بالای بامها در سنگرها انتظار آمدن قشون دولت را دارند و برای جانفشانی حاضر شده اند با کمال یأس در تکلیف خود حیراند خبر بما میرسند که مردم متفرق شدند آقا سید عبدالله بینهایت دلتنگ میگردد نگارنده میگوید در اینصورت بهتر این است ما هم برویم و تأکید کنیم حالا که رفتند همه بروند آقا سید عبدالله و دیگران برخاسته از پله های عمارت که پائین میرویم صدای هیاهو پای عمارت بلند میشود دیده میشود بقدر صد نفر از اشخاص متفرقه از مسجد پای عمارت آمده داد و فریاد میکنند که وکلای خائن چرا رأی دادند که ما برویم دقت میکنیم در میان آنها کمتر وطن پرست میشناسیم تنها نائب الصدر شیرازی که مردی درویش و از وطنخواهان است با سرو پای برهنه چوبی بر دست دارد فریاد میزند و بوکلاء بدگوئی میکنند میرسیم بمیان این جمع و آنها باتفاق ما بمسجد می آیند مشاهده میشود بقدر هزار نفر از بقیه جمعیت در مسجد و تقریباً یکصد نفر تفنگچی بالای بامهای مشرف بر خیابان در سنگرهای خود و بعضی از تماشاچیان در طبقه فوقانی مسجد جمعند آقا سید جمال الدین منبر میرود و میخواهد صحبت بدارد مردم باو بد زبانی میکنند ناچار فرود می آید و آقا سید عبدالله منبر رفته بمردم میگوید من نه میگویم بروید و نه میگویم نروید شما خود عقل دارید ملاحظه کنید اگر صلاح خود را در ماندن میدانید بمانید و اگر صلاح خود را در رفتن میدانید بروید این حرف را میزنند و فرود آمده رو بمجلس میروند مردم اطراف او را گرفته میروند تفنگچیا از بالای بام فریاد میزنند مردم بکوشید تاجامه زنان بنوشید در اینحال دیده میشود آقا سید عبدالله میرسد بآخر مسجد که از آنجا باید برود برای که داخل بهارستان میشود یکدفعه تفنگچیان بعضی از انجمنها که اطمینانی بآنها نیست اطراف او و کسانی که باو هستند

تدبیر و کلاه و تهدید بامدت

گرفته سرتفنگها را رو بآنها کرده میگویند اگر بروید شما را خواهیم گشت خوب دقت میکنم میبینم بیشتر آن اشخاص از کارکنان حوزه استبدادی هستند و از اشخاصی که مخصوصاً با آقا سید عبدالله ضدیت دارند و بعد کشف میشود که آنها پیش خود مذاکره کرده اند یکی از آنها تیری خالی کند آنگاه در میان جمع همان اشخاص آقا سید عبدالله و کسانی را که طرف ملاحظه دولتی بکشند و معلوم نشود به تیرگی کشته شده اند بعضی از اطرافیان سید بخطرناکی موقع پی برده بچابکی سید را در چهره می از حجرات مسجد کرده در را بروی او میبندند تا خلوت میشود و او را بمنزل خود میبرسانند تا عصر این روز کم کم نمایندگان انجمنها تابلوهای خود را برداشته روانه میشوند مسجد بکلی خالی میگردد ولی مردم بینهایت دلتنگ و افسرده شده سرشکستگی فوق العاده برای مشروطه خواهان حاصل میشود که بیک دستخط شاه و آمدن بیست و پنج نفر قزاق مردم ترسیده فرار کردند و اغلب مقصود مجلس را از این رأی که داده نمیدانند .

فصل سی و یکم

تفرقه ملیون و عریضه مجلس بشاه و جواب آن

اگر چه کمیسیون مدافعه که نگارنده در آن عضو بوده منحل شده و دیگر کار خصوصی در مجلس ندارم ولی طرف عصر بمجلس میروم بینم چه خبر است میبینم میان و کلاء هممه و گفتگو است جوقه جوقه و در هم نشسته صحبت میدارند آقا سید عبدالله و آقا سید محمد و امام جمعه طهران و ظهیر الاسلام در اطاقی نشسته اند در اینحال وزراء آمده میروند بکمیسیون اصلاح آقا سید عبدالله و آقا سید محمد را هم میطلبند امام جمعه و ظهیر الاسلام با کمال کدورت برخاسته روانه میشوند و کلاء بعضی از کار صبح تمجید میکنند و بعضی مذمت نگارنده میگویند بعد از آنکه مجلس رأی داد مردم بروند صحیح یا خطا باید رفته باشند و دیگر جای چون و چرا نیست منکه یکی از افراد مشروطه خواهان هستم و از روحیات مجلس و هر چه در آن هست خبر دارم و اکثریت آن را صالح نمیدانم با وجود این اگر رأی بدهد مرا از خانه خود دور کنند میپذیرم و میروم میر سید ولی الله خان که یکی از وکلای با سواد و با ملاحظه است میگوید این اعتقاد هاست که مجلس را محکم میکند و نگاهداری مینماید بالجمله کمیسیون اصلاح بر هم میخورد و وزراء بیرون آمده اظهار میکنند واقعه امروز اندکی از شدت آن طرف کاسته و قرار شده است هشت نفر از ملیون هم بروند بلکه برای آمدن آنها هم که رفته اند ترتیبی بشود و همه مسرورند که کار رو با اصلاح است روز شنبه دوازدهم مرا بدارالفنون دعوت کرده اند که میرزا حسین خان مشیرالدوله وزیر علوم شده میخواهد بیاید اعضاء و اجزای دارالفنون و کارکنان معارف با او معرفی شوند اگر چه میدانم با اوضاع حاضر از مشیرالدوله برای معارف کاری ساخته نیست

تفرقه ملیون وعریضه مجلس بشاه وجواب آن

و او در این تنگنا قدمی برای معارف نمیتواند بردارد با وجود این میروم مشیرالدوله میآید معرفی اجزای دارالفنون و مدرسه نظام و رؤسای معارف صورت میگیرد معلمین از نرسیدن حقوق خود شکایت میکنند شاگردان دارالفنون جمعه شده از بی درسی شکوه مینمایند و بالاخره معلوم میشود معلمین دارالفنون و اجزاء نه هزار تومان طلب دارند نگارنده آهسته بمشیرالدوله میگوید اگر بخواهید وزیر علوم باشید این مبلغ را اگر چه بقرض باشد بپردازید تا اجزای معارف دلگرم شده بکار خود بپردازند قول میدهد که اینکار را بکند منهم اجزای معارف را از مساعدت مشیرالدوله امیدوار میکنم و لسی انقلابات سیاسی برای رسیدگی بمعارف فرصتی باقی نمیگذارد طرف عصر بمجلس میروم معلوم میشود مجلسیان در کارند لایحه بشاه مینویسند که چرا نقض قانون اساسی شده و باید جبران شود این لایحه را مسوده کرده حاضر گذارده اند برای یکشنبه که در مجلس علنی خوانده شود و بفرستند از یکطرف کسبه و تجار و اصناف و عموم مشروطه خواهان از پیش آمد کار روز جمعه و متفرق شدن انجمنها از مسجد دلفننگ هستند و هم از نقض قانون اساسی در تبعید امراء که شده و جبران نگشته بینهایت افسرده خاطر ندلهذا مقرر شده از روز شنبه انجمن اصناف و انجمن تجار و انجمن صرافخانه مجمعی داشته باشند طرف صبح در مرکز انجمن تجار و طرف عصر در مرکز انجمن اصناف بنشینند و بتوسط مجلس حقوق خود را از دولت مطالبه کنند و از مجلس بخواهند دولت را مجبور کند نقض قانونی که شده جبران نماید و اطمینان بدهد که دیگر نقض قانونی نخواهد شد انجمنهای مزبور بر طبق این قرارداد لایحه فی بطبع رسانیده منتشر کرده اند و روز یکشنبه چهاردهم جمادی الثانی ۱۳۲۶ لایحه فی که مجلس بشاه نوشته در مجلس علنی خوانده میشود بمضمون ذیل:

«بشرف سده سنیه اعلی حضرت اقدس شاهنشاهی خلد الله ملکه و سلطانه میرساند در حالیکه از دولت چند هزار ساله ایران نمانده بود مگر اسامی بلاهشمی و قوای حیاتیه آن با تسلط خارجه و جهل و بی قیدی داخله با سفل مراتب سقوط رسیده سلاسل امنیت و استقلال آن منتهی بود بموئی موسوم باراده ملوکانه که آنهم در مقابل تندباد اغراض اجانب سفیل و سرگردان رو بمخاطرات عظیمه سیر مراتب مضره مینمود چون مشیت

فصل سی و یکم

خداوندی منشور اضمحلال آنرا امضاء نموده بود ندای غیبی اسلامیت و ایرانیت افراد اهالی را از خواب غفلت بیدار و براهی هدایت فرمود که هادی عقل و تجربه در طی مراحل تاریخ اختیار نموده لهذا یکباره خاص و عام مملکت با وجود اختلاف مدارك پی بمخاطرات و مهالك برده بیک حرکت غیورانه از فضاحت بیحسی خود را دور ساخته هتبه باین اصل اصیل استقلال هلیت و استحكام قومیت شدند که قوای مملکت ناشی از ملت است و سلطنت و دیبه ایست که بموهبت الهی از طرف ملت بشخص پادشاه مفوض شده است لاجرم خواستار تغییر مسلك سلطنت شدند و اعلی حضرت شاهنشاه مبرور انار الله برهانه بامضای فرمان مشروطیت و اعطای سعادت حریت منتی بزرگ بر ملت نهاده نام خود را بر حمت ابدی زینت تاریخ ایران ساختند ولی تکمیل این عطیت و تنمیم این موهبت را روزگار برای تقدیس و تکریم نام نامی اعلی حضرت همایونی ذخیره کرده بود اینست که بامساعدت بخت بلند و طالع ارجمند همایونی در اواخر ولایتعهد و اول جلوس میمنت مانوس رضای شاهانه را بتصدیق مشروطیت جالب شده در بیست و هفتم ذی الحجه ۱۳۲۶ حسن نیت شاهانه را با آرزوی ملت که بصورت هیجان عمومی ظاهر گشته بود توفیق داده باکمال نواقص قانون اساسی فرمان دادند در صورتی که جهانیان منتظر بودند که از این تجاذب حقیقی که بین پادشاه و رعیت حاصل و باین سرمایه سعادت که بتوفیقات خداوندی کامل کردند آثار ترقی و تمدن بسرعت و سهولتی که شایسته نجات ملی و فطانت جبلی ایرانیان است ظاهر و موجبات امن و آسایش عمومی فراهم گردد روز بروز اغتشاش و لایات و ناامنی طرق و شوارع و انقلابات سرحدات زیادترو در خود پایتخت که در تحت نظر مستقیم اعلی حضرت شاهنشاهی و هیئت دولت و مجلس شورای ملی است و قایمی بس ناگوار اتفاق افتاد که اگر در صورت و علل آنها شور دقیق و غور عمیق بعمل آید هر يك از آنها که میرمی است که از انتساب آن بادنی مقریین در بار هر چند قلم ایرانی را شرم آید ولی تاریخ که در محور حقایق امور متحرك لا یزال است بدبختانه در ثبت و ضبط آن شرم و ترحم نخواهد داشت تعداد آن قبایح و تذکار آن نصایح را چه حاجت که اجتماعات حضرت عبدالعظیم و واقعه میدان توپخانه و غیره و غیره هنوز در السنه و افواه مثل سال طاعون و وبا در عداد

تفرقه ملیون و عریضه مجلسی بشاه و جواب آن

تاریخ بدبختی این مملکت مذکور و مر کوز اذهان است از اثرات آن اتفاقات فسیحه هنوز دل‌های رمیده رعیت آرام نیافته و جراحتهای وارده بر قلوب ملت کاملاً التیام پذیرفته بود که باز مفسدین بی ایمان همان نداده برای اخلال روابط پادشاه و رعیت و قسایع چند روز قبل را حاضر و احوال ماه ذی‌العقده را بوجهی شدیدتر و ماده نهم - دهم - دوازدهم چهاردهم و بیست و سیم را که روح قوانین اساسی است نقض نموده مجدداً نونهال امید را که بهزاران آه و تدبیر و خون دل در قلوب رعایا میروید از بیخ و بن برانداخته بجای آن یأس و حیرت و بئس و شدت نشانند مخصوصاً در موقعیکه سرحدات مملکت دچار مخاطرات عظیمه است نفاق خانه برانداز خانگی را باین شدت حادث نمودند که خاطر مقدس همایونی را مثل مسلعی و کلای ملت و وزرای دولت و قوای مادی و معنوی مملکت که ناشی از اطاعت رعیت است مشغول هم‌دیگر سازند و بر مقاصد سوء خود پیرا از تدبیری است دوام اینهمه ملایم است با اضمحلال دولت قویم و قدیم ایران و ایرانی مسلمان که بمذلول فرمان قضا جریان استاد ازل از حب‌حیات حب الوطن من الایمان آب خورده با بیداری حواس بطور خاص تشنه حفظ حقوق خویش است متوجه نخواهد شد که ایران و اسلام خود را با هر چه در او هست آلت بازیچه چند نفر مفسد درباری ببیند.

دستخط همایونی که روز جمعه بر تفرقه معدودی رعایا که بطور صلح و سلم جبر کسور واقع بر قوانین اساسی و اعاده حقوق از دست رفته خویش را متظلماً استدعا میکردند بهر تدبیر و اصرار بود از طرف مجلس شورای ملی که در طی تمام طرق چاره مساعی است بموقع اجراء گذارد میشد ولی این اقدام و امثال آن از قبیل سرشک از رخ پاک کردنست در حالتیکه خون دلها در دوران و کلیه ایران در هیجان است نقض قوانین اساسی که از شمال تا جنوب و از مشرق تا مغرب ایران را با ناله و افغان پر کرده که اگر این ناله و فریاد ها یکجا جمع شود خدای نخواسته چه آهنگ مخالفی از آن ظهور تواند کرد بالجمله تکلیف بر وکلای ملت خیلی سخت شده است انتظار مردم طهران و فشار ولایات در اعاده احترام قوانین و اصلاح کلی امور آن بآن در تزیاید و فرصت

فصل سی و یکم

و مجال را از دست میبرد آنچه بطور قطع بر عقلای مملکت ثابت شده است علت واقعی این خرابیها و تکرار اتفاقات ناگوار که شأن عهد و شیشه دلها را یکجا میسکند و حرمت قانون با نوامیس سوگند اسلامی را یکسره برطرف میکند دو چیز است .

اولا شبهات مغرضین تاکنون مانع شده است که در قلب شاهانه این اعتقاد راسخ شود که در سلطنت مشروطه تمامی امور در تمامی اوقات باید در مجرای قانونی سیر نماید تا اصول ذیل قانون اساسی از لفظ بمعنی برسد (اصل ۴۴) شخص پادشاه از مسئولیت مبرا است و وزرای دولت در هر گونه امور مسئول مجلس هستند (اصل ۴۵) کلیه قوانین دستخطهای پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا میشود که بامضای وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحت مدلول فرمان و دستخط همان وزیر است (اصل ۵۷) اختیارات و اقتدارات سلطنتی همانست که در قوانین مشروطیت حاضر و تصریح شده است (اصل ۶۴) وزراء نمیتوانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده سلب مسئولیت از خودشان بنمایند در صورتیکه کلیه امور از جزئی و کلی در مجرای وزارتخانهها فیصل پذیرفت مسئولیت نیک و بد آن از شخص همایون شاهنشاهی مرتفع و بر عهده وزراء تحقق مییابد و قدس مقام منبع سلطنت بتمامه محفوظ میماند و الا در صورت بی اطلاعی وزیر از فلان امر کلی یا جزئی ایراد مسئولیت بر آن وزیر بدیهی است از طریق عدل و عقل خارج است و در اساسی که بتجارب هزار ساله عقلاء و حکمای جهان مرتب شده است البته تصور چنین امر بیرویه و عجیب نمیکند چه که فعل عمرو را زید مسئول باشد .

ثانیاً آنچه یقین پیوسته است اغراض مفسدین چند که دشمن ملک و دولت و خائن شخص مشخص همایون هستند در میان نیت پاك و فطرت تابناك همایونی که از مزایای سلاطین عظیم الشأن است و حقوق رعایای صداقت شعار حایل و حاجبند و هر ساعت خاطر مقدس ملوکانه را بر صرافتهای جلب میکنند که با خیر و صلاح عامه فرسنگها مسافت دارد و هر دقیقه بالقای شبهات مغرضانه قلب شاهانه را از معانی اصول مشروطیت و قوانین اساسی منصرف ساخته باقتضای خودخواهی و استبداد ذاتی خودشان یاد راه

تفرقه ملیون و عریضه مجلس بشاه و جواب آن

خدمت بمصلحت غیر متابعت قوانین مملکتی را گویند در حضور مبارک مغایر شئون سلطنتی جلوه داده بقدر امکان و بهر فرصتی که مییابند خاطر مقدس را بر ابقای الفاظ و الہدام معانی اصول قانون و میدارند لهذا مادامیکہ کمسور واقعه بر قوانین اساسی جبران نشده و اعاده احترام قانون بعمل نیامده است و در آیفده کلیہ امورات در مجاری قانونی حل و فصل نشود و نمایندگان ملت را اطمینان کامل حاصل نکرد کہ بر حفظ تمامی حقوق ملت قادر خواهند بود و بمثل آنچه تنہا بجلال و اقتضای باردیگر نقض عہد قانون نخواهد شد مجبوریت تامہ وارد خواهد بود کہ وکلای ملت باتقاضای وظایفی کہ دیانتاً و وجداناً با شہادت خداوند و توسط قرآن مجید بر عہدہ گرفته اند عدم امکان تحمل خود را بفشار فوق العادہ مسئولیت یک ملت بموکلین خود اعلام نمایند و السلام علی من اتبع الہدیٰ این لایحہ بقلم مستشار الدولہ وکیل آذربایجان نوشته شدہ روز یکشنبہ در مجلس خوانندہ میشود و از شاہ وقت میخواهند ہیئت از وکلاء با این لایحہ شرفیاب گردند و در دادن وقت یکروز تأخیر میشود و روز دوشنبہ قرار است اطلاع بدهند و کلاء شرفیاب گردند شب دوشنبہ از طرف انجمن اصناف بنگارندہ خبر میدهند کہ حاج شیخ محمد واعظ بانجمن آمدہ نطقی کردہ و نغمہ مخالف خوانندہ است از بعضی ناطقین و نویسندگان بدگویی کردہ مردم دلنگش شدہ اند و تقاضا میفود کہ نگارندہ صبح دوشنبہ باتحادیہ تجار و اصناف برود روز مزبور بآن مجمع حاضر شدہ جمعیت از تجار و کسبہ و صرافان بسیار است بتقاضای حاضرین نطق طولانی میکنم در ضمن آنها را باتحاد و یگانگی تشویق کردہ بر حفظ اصول قانون اساسی ترغیب مینمایم و در مقام تأکید میگویم شنیدہ ام بعضی گفته اند چہ ضرر دارد بعضی از اصول قانون اساسی نقض شدہ باشد و خون کمی ریخته نشود گویندہ این حرف معنی قانون را ندانستہ و گرنہ این حرف را نمیزد قوانین بہم پیوستہ است یکی کہ نقض شد مثل اینست کہ ہمہ نقض شدہ باشد ایران مخصوص این عہد نفوس حالہ نیست بلکہ الی الابد حق ایرانی است کہ ہر صہ وجود میآیند اگر قسمت اعظم نفوس حالہ کشتہ شوند کہ قانون برای ایرانیان آیندہ محفوظ بماند سزاوار است وزیران نکرندہ اند ببینید چقدر

فصل سی و یکم

فرق است میان این اعتقاد و آن اعتقاد بعد شرحی درخصوص متفرق شدن مردم در جمعه دوازدهم میگویم که شما از این بابت دلتنگ نباشید این عین صلاح بود که بر همه کس از خارجه و داخله معلوم گشت ملت سرکش و یاغی نیست بلکه مطیع و فرمانبردار است حالا آنروز گفتند بروید رفتید مجلس هم لایحه‌ئی نوشته حضور شاه خواهند برد و تقضائی که در قانون اساسی شده جبران میشود شرحی از فواید دین و اصل اعتقاد خصوصاً دیانت اسلامی نقل میکنم و مجلس ختم میشود بعد از ختم مجلس منتخبین سه انجمن جمع شده نگارنده هم با آنها نشسته در خصوص اصلاح شاه با ملت و جبران نقض قانونی که شده صحبت میداریم در اینحال خبر میرسد که میرزا سلیمانخان را گرفتند میرزا سلیمانخان شخصی است سسی و پنجساله مستوفی و محاسب نظام از مشروطه خواهان جدیدست و باحوزه نافذ در مجلس و ملت ربط کامل دارد تصور میشود چون ذخیره قشونی در دست اوست توقیف گشته مبادا بتواند بمیلیون کمکی بنماید ضمناً آبچشمی هم از نظامیان بگیرند که مساعدتی با مشروطه خواهان نکنند خبر گرفتاری میرزا سلیمانخان مرا افسرده میکند چه بامن دوستی دارد بعلاوه لطمه ایست که بمیلیون وارد میشود مسئله در انجمن مطرح شده عریضه استفسار بمجلس مینویسند سبب گرفتاری او را میپرسند و اقدام در استخلاص وی را تقاضا میکنند آقایان میروند عریضه را بنویسند خبر میرسد انجمن اصفهان بدیدن این سه انجمن آمده اند انجمن اصفهان عبارتست از مدیرش که میرزا محمود تاجر باهد و سید عبدالرحیم اصفهانی و مستشارالتجار و بعضی دیگر از رفقای آنها که بیرابطه با حوزه مرکزی درباری نمیشاند آمدن این جمع باین محل معلوم است برای مقصدیست بنفع حوزه استبدادی واردین اظهار میکنند چون انجمن اصفهان اغلب اجزایش تجار و کسبه هستند خواهش میکنیم ماهم جزء این سه انجمن باشیم نگارنده ساکت است و واردین از بودن من در این مجلس مکدر و متحیرند چون مقصد اصلی را که دارند با حضور نگارنده نمیتوانند اظهار نمایند یکی از اعضای انجمن اصناف که انجمن اصفهان را میشناسد و روابط آنها را میداند اظهاراتی میکند که پذیرفته شدن آنها در جزو سه انجمن دچار

تفرقه ملیون و عریضه مجلس بشاه و جواب آن

اشکال میشود و بالاخره نگارنده زودتر میرود و واردین هم بی آنکه مطلب خود را که برای آن آمده اند اظهار کنند روانه میشوند اما مقصد اصلی واردین آنکه از حوزه استبدادی درباری بر رؤسای انجمن اصفهان دستور داده میشود که از طرف انجمنها لایحه‌ای بمجلس نوشته شود مفادش آنکه اکنون که خاطر شاه متوجه رفتن هشت نفر از ملیونست چه بهتر که مجلس بگوید این هشت نفر مسافرتی بنمایند تا رفع غائله شده کار باصلاح بگذرد اینمطلب ابتدا در انجمن اصفهان مطرح شده است و اعضای جزو آنها که از روی بیخبری باصل خیال که اینها بهانه است و اگر بجای هشت نفر هشتاد نفر هم بروند باز حوزه استبدادی از خیالات خود که برهم زدن اساس است دست برنخواهد داشت باین لایحه رأی داده اند فرستاده اند انجمن آل محمد و انجمن حقوق بعضی دیگر از انجمنهای موافق با دولت هم آنرا امضاء کرده اند اینک آمده اند بلکه بتوانند این سه انجمن متحد که تجار و اصناف و صرافانند و مهمترین انجمنها است نیز امضاء نمایند همینکه مرا آنجا میبینند چون یکی از آن هشت نفر هستم و احترامات فوق العاده تجار و اصناف را نسبت بمن مشاهده میکنند مناسب نمیبینند اظهار کنند خصوصاً که میبینند پذیرفته شدن آنها در جزو انجمن باشکال برخورد مأیوس مراجعت مینمایند.

فصل سی و دوم

تحصن در بهارستان و وخامت عاقبت آن

طرف عصر این روز انجمن مجاهدین بنکارنده اطلاع میدهند با احتیاط رفتار کنید و شب در منزل خود نمانید که خطر بشما نزدیک است ساعتی بعد از طرف تندروان مجلس اخطار میشود که بفوریت و با احتیاط خود را به مجلس برسانید چون بمجلس میرسم یکی از رفقاء میگوید بروید باغ عقب درءارت فوقانی باشما کار دارند میروم مبینم چند نفر از رفقاء هستند و قرار شده باز که بیرون مخصوصی از ما منعقد شود ملك المتكلمين میگوید شما باید شبها هم اینجا بمانید علت میپرسم میگوید اولاً اینجا کار داریم و شاید مذاکره طول بکشد و نتوانید بروید و هم بیرون رفتن برای ما احتیاط دارد شاید اسباب گرفتاری فراهم شود بالاخره معلوم میشود چون انجمن مجاهدین تقسیم میشوند بخانه‌های بعضی از وکلای تند رو که محل خطرند برای محافظت آنها و اکنون که ما چند نفر هم همان مخاطره را داریم باید ما را هم محافظت کنند و نمیتوانند متفرق شده هر کس را در منزل خود حراست نمایند لهذا قرار داده‌اند ما شبها یکجا جمع باشیم و عده‌ای از مجاهدین اطراف این عمارت را حفاظت نمایند بعلاوه عجل التأمین امن است و در اینجا نمیتوانند کسی را توقیف نمایند بهر حال نگارنده هم در باغ بهارستان توقف مینماید ملك المتكلمين است و سید جمال الدین و سید محمد رضای مساوات و میرزا جهانگیر خان مدیر صور و میرزا داود خان و میرزا محمد خراسانی مدیر روزنامه حقوق و اسدالله خان که سابقاً نظامی بوده و میرزا اسدالله خان خواهرزاده مدیر صور و میرزا علی اکبر خان دهخدا و یحیی خان برادرش و شریف خان و چون بعضی از این جوانان جزء سربازان ملی هستند دوازده قبضه تفنگ هم با مقداری فشنگ در این اطاق هست

تخصن در بهارستان و وخامت عاقبت آن

شبهای باستانی دوسه نفر از ماکه تفنگ بردار نیستیم باقی جزء مجاهدین تا صبح بتوبه کشیک دارند نگارنده از شب سه شنبه شانزدهم جمادی الاولی تا شب سه شنبه بیست و سوم بعضی از شبهای در مجلس میمانم و بعضی از شبهای بخانه می که اهل و عیال آنها آنجا هستند میروم و بعضی از شبهای در خانه میرزا علی نقی خان مستشار السلطان بطور خفا میمانم و هر وقت از بهارستان میخواهم بیرون بروم با احتیاط حرکت میکنم که کسی ملتفت نشود اطراف بهارستان هنوز امن است ولی دور رفتن البته خطر دارد در چهارشنبه هفدهم گاهی ژاندارم و سرباز سیلاخوری و پلیس شهری اطراف بهارستان متفرق دیده میشود ولی کسی را متعرض نمیکردند شبهای از مغرب که میگذرد تکلیف معلوم نیست که بمانم یا بروم و اگر بروم که جابروم مردم همه متفرق میشوند فقط اشخاصی که نمیتوانند بروند میمانند سخت میگذرد یک شب با افسردگی که نه میل داشتم بروم و نه میتوانستم بروم برادرم میگوید خوبست برویم منزل آقا سید عبدالله آنجا بمانیم چونکه جمعی از اشخاص که برای خود خطر تصور میکنند شبهای در منزل آقا سید عبدالله یا آقا سید محمد میمانند بتصور اینکه آنجاها امن خواهد بود جواب میدهم شما بروید برای من ناگوار است آنجا بیایم بعد از رفتن او چکنم از معاضد السلطنه که رئیس کمیسیون اداره مجلس است میپرسم آیا ممکن هست من شب در عمارت مجلس بمانم میگوید بلی ممکن است میگویم بسرایدارها بسپارید اگر آخر شب خواستم بیایم در عمارت بخوابم مواظبت نمایند او هم میسپارد ولی بعد از شام که میبینم جای خواب را از منزل رفقا جدا کنم موجب رنجش باطنی آنها میشود اقدام نمیکنم و تا صبح انتظار شیخ خون زدن دشمنان را داریم چونکه شنیده میشود نردبانهای بلند تدارک میبینند که از دیوار عمارت بالا آمده هارادستگیر نمایند در روز چهارشنبه نمایندگان تجار و اصناف و صرافان به مجلس آمده اظهار میکنند ما دیگر نمیتوانیم در انجمنهای خود بمانیم و بازار هم بسته خواهد شد ما باید بیایم در مسجد سپهسالار اقامت کنیم هیئت رئیسه مجلس بملاحظات که سابق نوشتیم باینکار رضامیدهند میروند نزد آقا سید عبدالله او میگوید یا در مسجد جامع بمانید و بیایید در مسجد سپهسالار آنها

فصل سی و دوم

هم مسجد سپهسالار را اختیار میکنند و از روز پنجشنبه هیجدهم در مسجد ناصری همان سه انجمن جمع شده تدارک شام و ناهار مختصری برای خود میگیرند خوانندگان این کتاب میدانند که از اول مشروطیت ایران هر وقت لازم شده است است طهرانیان اجتماعی نمایند ناچار بوده اند دیگ بلورا سربار بگذارند چنانکه در سفارت انگلیس و در حضرت عبدالعظیم و در قم و در مسجد سپهسالار و در مجلس مکرر بتجربه رسیده است و اگر نبودند و کلای آذربایجان و جمعی از مردم آن مرز و بوم و بعض نقاط دیگر که در واقعه میدان توپخانه در نهم ذی القعدة تفنگ بدوش گرفته میهای دفاع ملی شدند و جمعی از جوانان طهران بآنها تاسی کردند کسی در طهران بصرافت نبود که لازم خواهد شد در مقابل رجاله مخالف یا قشون دولت اسلحه برداشته دفاع نمایند و تصور میشد وظیفه ملت فقط جمع شدن و حرف زدن و بد گفتن و بد نوشتن و آتش و بلو خوردن است خلاصه باز سور مختصری در مسجد تدارک دیده میشود تجمار و کسبه و اصناف مجتمع میگردند ولی مجلس اجازه نمیدهد تفنگداران ملی اسلحه بردارند خاصه که از روز دوشنبه بعد قزاقان هر کس در شهر تفنگ داشته باشد از دستش گرفته ضبط میکنند کمیسیون اتحادیه نظام ملی در انجمن مظفری منعقد است ولی اولاً میان رؤسای کمیسیون اختلاف است ثانیاً از جانب حوزه ریسه استبدادی خبر چین در میان آنها متعدد هست که اسرار آنها را بمرکز اطلاع میدهند در اینصورت از این کمیسیون هم بدیهی است کاری ساخته نیست چند نفر از مجاهدین در مقابل تعرضی که قزاقان بمجاهدین میکنند جرئت کرده از دست قزاقان چند قبضه تفنگ میگیرند ولی بفوریت از طرف دولت میآیند پس میگیرند و قرار میشود که مجاهدین متعرض قزاقان نشوند قزاقان هم از دست مجاهدین اسلحه نگیرند یکی دو روز بالنسبه آرام است و باز دوباره قزاقان شروع میکنند بتعرض تفنگداران هم جرئت نمیکند با تفنگ بمجلس و مسجد آمد و شد نمایند از اینجهت روز بروز از قوه دفاع ملی کاسته میشود و کلای شاه در مجلس هر چه میتوانند دل مردم را خالی میکنند از طرف دیگر هم هر چه از طرف شاه تهدید میشود ما باور نمیکنیم واقعیت داشته باشد و همه را حمل بر توپ و تشرمینماییم خلاصه عصر این

تحصن در بهارستان و وخامت عاقبت آن

روز آقاسید عبدالله را دیده باو میگویم اعتقاد من این است اگر این مردم در مسجد جامع میماندند و بعضی از علماء هم با آنها میبودند بهتر بود که در مسجد سپهسالار جمع میشدند زیرا آنجا اگر بودند عنوان تغییر میکرد و بعنوان مظلومیت در صدد احقاق حق خود بر میآمدند اما اینجا عنوان طرفیت و اعمال قوه دفاع ملی است در صورتیکه اسباب مدافعه آنطور که میباید فراهم نمیشد آقاسید عبدالله میگوید بلی اینطور است ولی مردم ترسناکند و جرئت نمیکند آنجا بروند اینجا بملاحظه نزدیکی بمجلس و بودن ما تا یکدرجه اطمینان دارند بعد میگوید سست گرفتند و خود را وادادند آنطرف هم جری شده است اعتقاد اینست باید سخت گرفت و اسلحه را هم ظاهر کرد بلکه آنطرف قدری ملاحظه کند و اضافه میکند این جمله را که همیشه قدر بدانید اگر يك طفل دم مسجد یا بهارستان خون از دماغش دریاید من آن کاری که باید بکنم خواهم کرد مرادش اینست که حرف آخر را درباره شاه خواهم گفت این غرور را که از او میبینم میگویم آخرش بخیر باد روز جمعه جمعیت در مسجد زیاد میشود و تعطیل عمومی شده تدارك طول دادن ایام تعطیل را میبینند از جمله میخواهند و جبهی حاضر کرده ببعضی از شاگردان بازار بدهند که بتوانند تعطیل را طول بدهند و از هیچ کجا صورت نمیکیرد حاج امین الضرب که محل توقع اینکار است همراهی نمیکند و عمده ملاحظه او تنها ماندن از رفقاییش میباشد که مهمتر ایشان حاج معین التجار بوشهری است که اغلب بواسطه بدگوئی مردم از او بملاحظه که از شاه دارد این اواخر بمجلس نمیآید و از نیامدن او حاج امین الضرب مکدر است یکروز صبح زود آقا سید عبدالله میرود بخانه معین التجار و بهر زبان هست او را راضی میکند بمجلس بیاید و قرار میدهد پولی هم بدهد ولی او بقرارداد خود رفتار نمیکند بهر حال وضع مالی ملیون بی نهایت درهم و برهم است در مجلس پول پیدا نمیشود و تمام کارها بواسطه بی پولی مختل مانده بی دربی خبر میرسد شاه جمعیت جمع میکند تمام قراولهای درخانا را برداشته بار دو برده اند سر بازهای مامقانی که اغلب در شهر کسب میکردند همه را جمع کرده لباس و تفنگ داده اند از قزاق و سوار و سرباز و متفرقه

فصل سی و دوم

سه چهار هزار نفر با چند توپ شریپنل و غیره در اردو جمع است یکی از شبها که نگارنده
 بخانه مستشار السلطان میرود آنجا میشنوم که روز جمعه یازدهم فرستاده اند تمام
 خانهای اعیان و اشراف که اطراف بهارستان و مسجد سپهسالار است خبر کرده اند حمله
 بمجلس خواهد شد شما اهل و عیال خود را بحملہ دیگر بفرستید و هم روز جمعه صورت
 تلگرافی دیده میشود که از جانب شاه بملازم مخابره شده برای احضار فوج آنجا
 باعضای امیربهاور جنگ بی اطلاع وزیر مسئول اینها شاهد حال است که مشروطیت در
 باغشاه منحل شده و آنجا اعتنای بقانون اساسی نیست خلاصه روز سه شنبه و چهارشنبه
 و پنجشنبه و جمعه مجلس انتظار رسیدن جواب لایحه خود را از شاه دارد و تصور میکند
 شاه نمیتواند جواب ناهساعد از آن لایحه بدهد و قطعاً تسلیم شده و نقض قانونی که
 نموده است جبران خواهد کرد و اطمینان خواهد داد که دیگر خلاف قانون رفتار نکند
 و اگر کرد از سلطنت خلع باشد معلوم است هوای بهارستان با هوای باغشاه تفاوت کلی
 دارد روزیکه رئیس مجلس باشش نفر از نمایندگان لایحه را نزد شاه برده اند و رئیس
 میخواست است لایحه را بخواند شاه میگردد و میگوید خودم میخوانم و جواب خواهم
 فرستاد و نمایندگان بی اعتنای میکنند معلوم است لایحه را که پیش از رسیدن
 بتوسط نمایندگان او از همه چیزش خبر دارد میداند در حوزه تندروان مجلس
 نوشته شده و دست چه اشخاص داخل بوده و اکثریت مجلس محض حفظ صورت
 موافقت نموده است بهتر از این پذیرایی نخواهد کرد و هم در این ایام شنیده میشود
 سفارت روس بحماییت از شاه سفارت فرانسه را و داشته است از سفرای دیگر دعوت
 کند و در آن مجلس از انجمنهای ملی و تجلوز از حد نمودن آنها و تندروی تندروان
 ملت گفتگو شده بالاخره بسفر اظهار داشته است که شاه برای حفظ امنیت میخواهد
 چند نفر اشخاص مفسد را که در گرفتاری آنها خود را ذیحق میداند تبعید کند و سفراء
 را با خود موافق کرده بشاه اطمینان داده است از این رو شاه از طرف خارجهها در
 اقداماتی که بر ضد مجلس میکند نگرانی ندارد و باید دانست که انگلیس هم در اینوقت
 کاری با مجلس و مشروطه ندارند و از موافقت با روسها دریغ نمیکند اینست که دوست

تخصن در بهارستان و وخامت عاقبت آن

و پای کارکنان مجلس یعنی از تندروان سست شده سیاست داخلی و خارجی را با خود ناساعد و با شاه مساعد میبینند من از خارج شنیده بودم سفرای خارجه در اینوقت برعکس نهمذی القعده بعنوان مداخله ملیون در کار وزارتخانها باشاه همراه شده اند و در اینوقت قطع حاصل مینمایم تندروان مجلس هم بمغلوبیت خود یقین دارند فقط ناچار هستند تادم آخر بمجلس آمد و رفت کرده صورت ظاهر را نگاهدارند خلاصه روز شنبه بیستم جمادی الاولی جواب لایحه مجلس از طرف شاه بتوسط خستخان امین الملک میرسد جوانان مجاهد میخواهند امین الملک را بازای میرزا سلیمانخان که گرفتار شده توقیف نمایند و کرو نگه دارند آنها را منع میکنم و نمیخواهیم از طرف ما اقدامی برخلاف قانون شده باشد جواب شاه و هیئت رئیسه مجلس خوانده میشود و میبینند جواب مطالب لایحه مجلس نیست بلکه کله گذار است و باز یاد آوری وقایع گذشته که در فلان قضیه چه کردید و در فلان قضیه من چه کردم و اغلب دلتنگی از اقدامات ملیون است در مجازات اشرار و مقصرین و کوتاهی کردن در مجازات مرتکبین بمب - هیئت رئیسه مجلس صلاح نمیبیند این جواب اشاعه شود و اشاعه نمیشود روز بعد هم صنیع الدوله میآید و کاغذ را پس گرفته نمیگذارد در مجلس بماند و منتشر نشده شب یکشنبه بیست و یکم وزراء آمده عنوان میکنند که شاه سه مطلب میخواهد اگر مجلس همراهی میکند کار اصلاح میشود اول آنکه اقتدارات شاه مانند اقتدارات امپراطور آلمان باشد.

دوم آنکه حق داشته باشد همه وقت ده هزار قشون در طهران نگهدارد.

سیم آنکه اختیارات تام در کار قشون داشته باشد وزیر جنگ نزد شخص شاه

مسئول باشد .

از این سه خواش معلوم میشود که درخواست اول میخواهد اختیاراتی بیش از آنچه در قانون اساسی برای او معین شده دارا گردد و درخواست دوم چون عنوان نظام ملی که پیش آمده و یکمده از جوانان مملکت تحت سلاح رفته اند آرام او را قطع کرده است میخواهد در مقابل آنها يك ده هزار قشون برای حفظ خود داشته باشد چنانکه خواش سیم هم ناشی از همین خیال است و شاید خواش دوم بتحریر يك

فصل سی و دوم

درسها باشد که باین بهانه بر عده قزاق خود بیفزایند بالجمله مجلس هیچیک از این سه خواسته را نمیپذیرد چونکه همه مخالف قانون اساسی است و جواب منفی میدهد و رشته رابطه صوری مجلس باشاه گسسته میشود وزراء مأیوس از اصلاح مراجعت میکنند.

فصل سی و سوم

قطع روابط و تصمیم بجهنگ

بعد از جواب منفی که مجلس از تقاضاهای شاه میدهد وزراء مایوس از اصلاح مراجعت میکنند و ازدحام در مدرسه سپهسالار زیاد میشود و بوکلاء فشار سخت میآورند که مبادا دست بگیرند و کار را بآخر نرسانند یعنی شاه را خلع نمایند در همین روز لایحه‌ای از طرف شاه باصح و اجازه طبع منتشر میشود مشتمل بر چهار صورت تلگراف یکی از تبریز که از طرف بعض علمای آنجا در جواب تلگراف راه نجات که بتمام ولایات شده اظهار دعاگویی نسبت بشاه شده است دوم تلگراف جمعی از مردم قم که باز در جواب راه نجات اظهار همراهی با شاه کرده اند سیم تلگرافی از یزد در همین موضوع بهالوه نوشته اند هزار و هشتصد نفر از جان گذشته برای خدمت حاضر هستیم چهارم تلگرافی است که ظل السلطان از شیراز در توسط از جلال الدوله بشاه نموده است نشر این لایحه با اهمیتی که بآن داده اند و دستخط شاه را در اجازه طبع و نشر آن پای ورقه طبع کرده اند در انتظار خفیف میآید و موجب استهزاء میشود در صورتیکه تلگرافات بسیار از تمام انجمنهای ملی بمجلس رسیده بود و در پاره‌ئی از آنها تصریح بخلع شاه داشت و مجلس اجازه طبع آنرا نداده است بعد از نشر این ورقه از طرف شاه بر هیئت رئیس مجلس سخت میگیرند که تلگرافات مزبور در این موقع نشر شود و باز اجازه نمیدهد اما انقلاب مردم زیاد است و تزلزل فوق العاده دارند اشخاصی که شبها در بهارستان میمانند از آنجا بیرون نمیروند اما من بدو ملاحظه هر شب آنجا توقف نمیکنم یکی آنکه اشخاص نااهلی که نه اطمینان از آنها هست و نه از معاشرت آنها دلخوش هستم آنجا آمد و شد میکنند و گاهی شبها هم توقف مینمایند ملاحظه دوم

فصل سی و سوم

آنکه عنوان تحصن در بهارستان را برای خود خوش ندارم در صورتیکه هنوز آشکارا بر ضد من حکمی صادر نشده است آقا سید جمال الدین واعظ و آقا سید محمد رضای شیرازی مدیر مساوات هم همین رویه را پیش گرفته گاهی میمانند و گاهی میروند و شبهای آخر را بیشتر توقف میکنند بعضی که جزو هشت نفر مقصر شاه خواسته نیستند بملاحظه حفظ خود و یا بملاحظه اینکه رفقا در بهارستان مانده اند جزو متوقفین شده اند مانند بهاء الواعظیه و سید یعقوب و شیخ عبدالعلی مؤید و بعض دیگر.

از اشخاص مقصر درجه اول چهار نفر هستند ملك المتكلمين ميرزا جهانگیر خان مدیر صوراسرافیل و میرزا داود خان علی آبادی سید جمال الدین واعظ اصفهانی. راتق و فاتق امور این حوزه حسین آقای کاشانی است اجزای اداره صوراسرافیل هم مانند میرزا قاسم خان تبریزی و غیره هستند و اداره صور در واقع آنجا است و هم قاضی قزوینی و میرزا علی اکبر خان دهخدا و برادرش میرزا یحیی خان و میرزا محمد خراسانی و آقا میرزا محسن نجم آبادی و آقا سید جلیل اردبیلی نائب مدیر انجمن آذربایجان و مدیر الصنایع جزو متوقفین در بهارستانند.

شام و ناهار این جمع را میرزا اسدالله کتابفروش اداره میکند ولی بواسطه بی پولی در نهایت اختصار و نامرتب حتی دوسه روز آخر که در مسجد سپهسالار برای انجمن تجار و اصناف ناهار و شامی مهیا میکنند و برای ماهم مهیا و رند بی وضع و بی ترتیب است و ملك المتكلمين مخصوصاً از این بابت شکایت دارند نگارنده هر وقت آنجا هستم ناهار و شام مختصری از خانه ام مهیا و رند ولی کمتر خود مصرف مینمایم روزی یکی دو مرتبه کمیسیون منعقد میشود ما دوازده نفر یا کمتر جمع میشویم و تقی زاده که رابط این حوزه است با هیئت رئیسه مجلس میآید و قایع را اطلاع میدهد و بعد از مشاوره نظر این حوزه را گرفته می رود.

شب یکشنبه را نگارنده در آخر شب بخانه یکی از دوستان رفته تا صبح از صدای شلیک در شهر بی آنکه معلوم باشد شلیک کننده کیست نه من خواب نمیروم بلکه تصور میکنم بسیاری از مردم شهر خواب نمیکند روز یکشنبه صبح زود از آن خانه که شب را آنجا بروز آورده با

قطع روابط و تصمیم بچنگ

برادرم بدیدن حاج سید محمد پسر امام جمعه طهران که تازه از نجف آمده میروم و نمیخواهم بداند بواسطه تحصن در بهارستان یا خوف از گرفتاری بدیدن او نرفته‌ام هر کس در آن مجلس مرا میبیند خاصه کسانی که از قضایای باغشاه و خطرناکی اوضاع برای من اطلاع دارند حیرت میکنند که من بملاحظه بیک مجلس عمومی وارد شده‌ام خصوصاً که بقزاقان دستور داده شده است چند نفر از متحصنین را اگر در خارج بهارستان ببینند با گلوله بزنند و نکارنده یکی از آنها است و چون ببهارستان بر میگردم ملك المتکلمین میگوید عجب است از شما که بدون هیچ ملاحظه میروید و میآئید بعد میخندد و میگوید معلوم میشود اطمینانی حاصل کرده‌اید میگویم اینچه خیال است از کجا اطمینان دارم اطمینان من بقوت قلب خودم است شما هم خوب نمیکنید یکجهت اینجا توقف کرده هیچ بیرون نمیروید میگوید آخر تقصیرات هم درجه دارد بعضی تقصیرشان کمتر است و بعضی بیشتر البته شما بقدر من مقصر نیستید سخن باینجا قطع میشود بواسطه این مذاکره و دلجوئی از دوست خود که بینهایت بریشان احوال است شب دوشنبه را در بهارستان میمانم نیم ساعت بغروب مانده وزراء مایوس از اصلاح میروند تقی زاده بنگارنده میگوید کمیسیون باید منعقد شود مذاکرات لازم هست در حالتیکه آثار دهشت و اضطراب از بشره‌اش ظاهر است نه تنها او بلکه همه اضطراب داریم و تصور میشود همانشب ما را در بهارستان دستگیر خواهند کرد می‌آیم رفقا را پیدا کنیم میبینم ملك المتکلمین کنار نهر آب در آخر باغ روی فرشی با یک نفر دیگر نشسته پهلوی آنها مینشینم و میرزا جهانگیر خان را و امیدارم رفقا را جمع کرده کمیسیون منعقد گردد در اینحال حسنخان امین‌الملک از مجلس در آمده بطرف ما می‌آید که از در آخر باغ بیرون برود چشمش بما میافتد از دور سلام کرده میگوید حال میکنید میگویم بلی شما هم بیایید بنشینید حال کنید شما اینجا چه میکنید امین‌الملک از این سؤال وحشت میکند چون خیال مجاهدین را روز پیش درباره خود شنیده بوده است تصور میکند میخواهیم او را توقیف نمائیم ملك المتکلمین میگوید بودن ایشان در بهارستان مثل بودن من است در باغشاه امین‌الملک از این حرف بیشتر اندیشه میکند در اینحال من دست او را گرفته

فصل سی و سوم

میخواهم بنشانم دست خود را رها کرده میگوید بعد از این حرف دیگر نشستن ندارد و با شتاب روانه میشود کمی بعد اعتضاد السلطنه پسر ناصرالدینشاه جوان هیجده ساله که چند سال در فرنگ تحصیل کرده و چون امر معاشش مختل بوده بطهران آمده در یکی از عمارتهای قسمت شمالی بهارستان منزل دارد با معلمش وارد شده با هاهینشیند و اظهار مشروطه خواهی کرده در ضمن صحبت معلوم میشود بسا از طرف شاه گفته شده است منزلش را از بهارستان بیرون ببرد اکنون آمده بنوکرهای خود دستور بردن اسبابش را بدهد از این مطلب محقق میشود بهارستان بزودی مورد حمله خواهد شد خلاصه پاسی از شب میگذرد رفقا جمعه شده کمیسیون منعقد و مذاکره بسیار میشود همه یأس آور در آخر شب تقی زاده میروند بمنزل خود که نزدیک بهارستان است و میسپارد که اگر امشب از خانه او صدای شلیک بلند شد مجاهدین بکمک او و رفقایش بروند چه تصور میکند حمله بخانه او بشود بعد از رفتن او دیگر غیر از متحصنین کسی نیست شام مختصری صرف میشود و هر يك بحال خود هستند نگارنده قدم میزند بر ابر ملک اله تکلمین که روی فرش در نهایت تفکر نشسته میرسم حال پریشان او را دیده يك شعر از تضمین میرزا ابراهیم ساغر اصفهانی را بخاطر آورده بمناسبت حال میخوانم اشك از چشم همه جاری میگردد و شعر این است :

حبیب در شب عاشور با صحابه نشست

بخرمی و بگفت ای کزیدگان الست

رسید موسم سیر ریاض جان پیوست

شکفته شد گل حمرا و گشت بلبل مست

صلای خوشدلی ای صوفیان باده پرست

رفقا با حال منقلب برخاسته استراحت مینمایند و باید دانست اگر این شب را

نگارنده در بهارستان نمانده بودم شب بعد از آن را با قطع آنجا میماندم و اکنون شاید زنده

نبودم که این کتاب را بنویسم و لکن چون عمر من با آخر نرسیده بود بجای شب سه شنبه شب دوشنبه

آنجامیمانم روز دوشنبه صبح زود مجلس شورا بملی سر آمده مقد میشود مذاکرات دیشب وزراء

قطع روابط و تصمیم بچنگ

طرح کشته گفتگوی بسیار مینماید در این مجلس عموم نمایندگان ساکت هستند و با بحمایه ملت و بر ضد شاه سخن میگویند رئیس مجلس میبیند مجلس صورتاً موافق است و مخالفی نیست مجلس را علنی کرده با حضور تماشاچیان مذاکرات وزراء را میگوید خبر بمامیرسد فوراً خود را بمجلس میرسانیم میبینم هنگامه غریبی است نمایندگان فریاد میزنند و جوش و خروش مینمایند بعضی میگویند تا هشت ساعت دیگر باید این اردو را از خود دور کند و نقض قانونها که شده جبران نماید و از آتیه تأمین بدهد بعضی میگویند بیست و چهار ساعت مهلت دارد که این کارها را انجام بدهد بعضی از شدت شوق گریه میکنند که توانسته اند حرف خود را بزنند حاج میرزا ابراهیم آقای تبریزی جوش و خروش بسیار کرده مجلس را بهیجان میآورد و بالاخره قرار میشود وزراء را بخواهند و مطلب را بتوسط وزراء بشاه برسانند مجلس پیش از ظهر ختم شده همه شدید در خلقیکه در بهارستان و مسجد هستند میافتد مقارن اینحال آقاسید عبدالله و آقاسید محمد و سایر آقایان هم از مسجد سپهسالار که مردم آنها را در مجمع خود برده اند برگشته در اطاق مجلس میشینند از یکطرف سربازان ملی مسلح شده در انجمن مظفری و انجمن آذربایجان و انجمن مجاهدین و در خود بهارستان جمع میشوند نمایندگان منتظر آمدن وزراء هستند و کلای طرفدار شاه بهر وسیله هست ساعت بساعت باو خبر میدهند بلکه شاید دستور هم بدهند بر میگردد به روزه رفق میبینم ملك المتكلمين شخص فشنگ فروشی را طلبیده میخواهد هزار دانه فشنگ از او خریداری کند فشنگ فروش از یکطرف از شاه میترسد و از طرف دیگر از مشروطه خواهان ملاحظه دارد بهر صورت بانصداد فشننگ میفروشد و متعذر میشود که بیش از این ندارد ولی برای خرید همین مقدار کم فشنگ هم پول نیست بالاخره از این و آن قرض مینمایند که از جمله بیست و پنج تومان از بهاء الواعظین آشوب طلب وام میگیرند و این عین پولی است که در تقسیم مبالغی که از ورثه فریدون فارسی برای مجازات قتل او گرفته شده قسمت این شخص شده است باری در چند ساعت مهلت که هست کارکنان از نمایندگان و ملیون بوظیفه اینروز رفتار نمیکند و باز حالت انتظار دارند که شاه از هیاهوی مجلس

فصل سی و سوم

ترسیده دست از مخالفت بردارد بعقیده نگارنده باید در این چند ساعت فرصت آن چند نفر که مورد نظر شاه هستند و اهل جنگ نمیباشند شبانه خود را بمأمونی برسانند که در مجلس نباشند و از طرف مجلس بسفرای خارجی نوشته شود جواب این لایحه مجلس از شاه نرسید و ملت غیر از جبران نقض قانونها که شده و اطمینان از آتیه مقصدی ندارد و غیر از دو یست نفر مستحفظ مخصوص که در ماه ذی القعدة بموجب دستخط شاه بمجلس داده شده مسلحی اینجا نمیباشد و بهر حال اگر آماده جنگ هستیم باید قوه خود را سنجیده آنگاه اقدام کنیم و اگر آماده اصلاح هستیم باید بدون فوت وقت بتمام وسائل داخلی و خارجی متوسل شد اسباب اصلاح را فراهم آورد ولی ۲۴ ساعت بشاه مهلت میدهیم بی آنکه تدارک بعد از مدت را در صورت مخالفت دیده باشیم و این از نقصان تجربه و عدم رشد سیاسی ما است که بیگناهان را بعاقبت و خیم گرفتار میسازد .

و اما حال بهارستان و بهارستانیان در بعد از ظهر این روز علماء و وکلاء در شمال باغ بهارستان متفرق هستند و همه مبهوت و متحیر آقا سید عبدالله کسالت مزاج دارد و در خیابان باغ فرشی افکنده و بستری گسترده اند در بستر افتاده بمتکای متعدد تکیه داده است و جمعی اطراف او نشسته اند آقا سید محمد گاهی درسبزه های باغ نشسته سیل میکشد و گاهی با وکلاء قدم میزنند حاج میرزا ابوالقاسم امام جمعه طهران وظهیر الاسلام برادرش که با دربار مربوطند و بملاحظه حفظ صورت و اطلاع بر احوال بهارستان آمد و رفت دارند بی آنکه آثار ملالی از صورتشان ظاهر باشد با بعضی از ملاهای دوم و سیم گوشه ای نشسته تماشا میکنند در اینوقت بر میخیزند بروند نگارنده آنها را تعاقب کرده میبرسم کجا میروید جواب میدهند همین نزدیک-یها میرویم و بر میگرددیم ظهیر الاسلام از نگارنده میپرسد وضع را چگونه میبینید میگویم خوب نمیبینم میگوید چه خواهد شد جواب میدهم آخر طوری میشود میگوید تاکی؟ جواب میدهم تا فردا چون اظهار میکنم زود برگردید حاج میرزا ابوالقاسم بطور استهزاء میگوید پیش از آمدن وزراتان ما خواهیم آمد بایک لبخندی که میفهماند او خبر دارد وزراء

قطع روابط و تصدیق جنگ

نخواهند آمد و اگر بیایند هم نمری نخواهد داشت بهر حال آنها میروند رئیس مجلس با مستشار الدوله آمده آقا سید عبدالله را برداشته در گوشه‌ای با بعضی از وکلای تندرو مدتی صحبت میدارند بی آنکه بر ما معلوم شود چه صحبت داشتند و عیب کار اینست که در این وقت تنگ هم باز با هم همفکر و خیال نمیشیم اگر چه از بس منافق در میان هست چه در علماء و چه در وکلاء نمیشود مطالب را علنی کرد بالجمله تا نزدیک غروب آفتاب خبری نمیرسد وقت مغرب علماء بمنزله‌های خود میروند ما هم جوقه جوقه در باغ بهارستان نشسته صحبت میداریم ملک المتکلمین بینهایت پریشان خاطر است حاجی سید نصر الله سادات اخوی روزنامه حقوق را در آورده شعرهای صدر السلطنه را که برای جشن سلامت شاه از قضیه بمب ساخته و بی‌یار مهمل است محض تفریح خاطرها میخواند و بجای چاره اندیشی برای فردا تفریح مینماید امین‌الضرب و حاج علی حاج حبیب تاجر شال فروش دست یکدیگر را گرفته قدم میزنند آنها را صدا می‌کنم امین‌الضرب میگوید باشما نمیشود نشست اشاره باینکه شمارا مفسد میخوانند و شاه باشما طرف است خلاصه قدری از شب میگذرد صنیع الدوله و مشیر الدوله با حالت پریشان وارد شده میروند آخر باغ بهارستان با هیئت رئیس مجلس خلوت میکنند یکی از وکلاء دست صنیع الدوله را گرفته میپرسد چه شد صنیع الدوله دست خود را بسختی رها کرده میگوید چگونه میتوانم نتیجه را اینجا بشما بگویم یکی از مجاهدین بمشیر الدوله میگوید شما بی‌آئینده آنوزیر که حالش معلوم است مرادش صنیع الدوله است زیرا مردم نوعاً از صنیع الدوله خوب نمیکویند بواسطه خصوصیتی که با امیر بهادر جنگ نموده است و امیر بهادر او را تمجید میکند قدری فاصله مؤمن‌الملک هم آمده بهجوزه آنها وارد میشود در این ایام هر وقت این سه وزیر یا یک یا دو نفر از آنها می‌آیند معلوم است از جانب درباریان آمده خبر خوشی ندارند و هر وقت همه می‌آیند یعنی مشیر السلطنه و علاء السلطنه و مستوفی الممالک هم هستند معلوم است که شاه را دیده با امیدواری آمده اند خلاصه آمدن این سه نفر معلوم میدارد که دستشان به شاه نرسیده خبر خوشی نیاورده اند.

فصل سی و سوم

نگارنده چون شب پیش در بهارستان مانده است و غالباً یکشب در میان بیرون
میروم امشب را مصمم هستم بروم و چون از اطراف بهارستان اطمینان ندارم یکی از
شاگردان خود را که ابلاغات من آمده میفرستم در شگه‌ئی کرایه کرده دورتر از در مجلس
نگاه میدارد این در آخر باغ بهارستان و زیر عمارتی است که منزل متحصنین میباشد
میخواهم از آن در بروم معلوم میشود قفل است در صدد میشوم کلید آنرا نزد هر کس
باشد بگیرم میبینم ملك المتكلمین روی ایوان پای عمارت در تاریکی نشسته صدا میکند
کلید در را کی میخواهد میگویند فلانی جواب میدهد کلید نزد میرزا داود خان است
تا میروند میرزا داود خان را بیاورند در را باز کنند میآیم نزد ملك که با او صحبتی ندارم
جوانی را میبینم که در واقعه نهم ذی القعدة او را شناختم از خبر چینهای مخصوص شاه
است و طوری امر خود را مخفی کرده خود را مشروطه خواه قلمداد مینماید که هیچکس
نمیفهمد تنها چون در آن واقعه فهمیده است من از حال او باخبر شده‌ام هیچگاه نزدیک
من نمیآید روزها در مجلس و بهارستان کمتر دیده میشود مگر انقلابی روی دهد که
میان جمع دیده شود شبها در گوشه و کنار با کسانی که او را نشانند صحبت میدارد در
اینوقت میبینم این جوان در تاریکی شب تنگ در کنار ملك نشسته با او دوستانه راز
و نیاز میکند جوان از دیدن من مشوش میشود خاصه که میبیند من سر بگوش ملك
کذا کرده باو حرف آهسته میگویم ولی چه سود که هر چه نمیاید بشود بواسطه خوش
باو و بها شده است ملك میگوید میروید جواب میدهم بلی ملك با کمال یأس و حسرت
میگوید پس در خانه خود ننایید میگویم خیر جای دیگر میمانم و گماشته خود را اینجا
میکذارم کمیسیون هیئت رئیسه وزراء که برهم خورد اگر خبر تازه‌ئی هست بمن برساند در
را باز میکنند نگاوندن خارج شده خود را بدر شگه رسانیده در کوچه که مقابل سفارت
انگلیس است و عیالات من چند روز است آنجا رفته اند میروم مدتی منتظر میشوم
خبری از بهارستان برسد و نمیرسد آرام نگرفته کاغذی مینویسم بمشیر الدوله که همسایه
آن خانه است که اگر خبری دارید بمن بدهید برنده کاغذ جواب زبانی میآورد که فردا
صبح معلوم میشود نمیفهمم فردا صبح چه معلوم میشود وزراء بمجلس میروند کار را

قطع روابط و تصمیم جنگ

اصلاح کنند یا فردا صبح جنگ میشود اگر چه شدت احتیاط مشیرالدوله را میدانستم ولی از این درجه احتیاط که جواب کاغذ مرا ننویسد تعجب میکنم خاصه که در کاغذ تصریح کرده ام اگر جواب بنویسد کاغذ را مفقود خواهم کرد خلاصه آنشب را با کمال نگرانی بسر برده صبح زود مصمم رفتن ببهارستان هستم که صدای تیر بلند میشود دوسه تیر خالی شده آرام میگردد و من عجله دارم زود تر خود را ببهارستان برسانم آدم خود را فرستاده ام درشکه بیاورد بر میگردد و میگوید نمیشود رفت قزاق و سرباز تمام گذرها را گرفته اطراف مجلس راهم احاطه کرده اند و نمیگذارند کسی به جلسیان ملحق گردد خانواده من مرا سخت از رفتن ممانعت میکنند و در صورتیکه اهل جنگ نیستم و مسلحی با خود ندارم در واقع بیرون رفتن من خود را بمهلکه انداختن است ولی باز دارم مقهور احساسات خود میشوم و میخواهم خود را ببهارستان و رفقا برسانم خاصه که خبر میرسد آقا سید عبدالله و آقا سید محمد را مردم با جمعیت زیاد وارد بهارستان کردند که برای رفتن بی اختیار شده میخواهم از در خانه بروم بیرون که صدای توپ بلند میشود در اینوقت خانواده و اولاد من بگریه و زاری افتاده من از خیال رفتن منصرف میشوم خاصه که صدای حرکت توپ و سوار جدید که بکمک قشون دولت میروند از پشت همین خانه که من هستم بگوشم میرسد در اینحال آدم ترکی دارم درشکه چی است گریه کنان آمده میگوید نعلبهاروی خاک افتاده است و دنیا تیره و تار شده است ترابحق جدت از خانه بیرون مرو او را مطمئن میکنم که بیرون نمیروم قصد من در شتابی که داشتم این بود که در حوزه رقدا داخل شده در بلایمی که رسیده بآنها شرکت نمایم حالا که نخواهند گذارد ببهارستان برسم البته بیجهت جان خود را تلف نخواهم کرد خلاصه یکساعت جنگ مغلوبه است و صدای شلیک از دو طرف بلند است و در ضمن صدای توپ که پی در پی میاید تك تك صدای تفنگ هم بگوش میرسد ناسه ساعت از ظهر میگردد یکصد و نود توپ خالی میشود و تمام آنهارو بمسجد سپهسالار و بهارستان و انجمنهای اطراف است خدا میداند بر من چه میگردد اسان در آتش باشد بهتر است تادر خارج بیند دوستان و عزیزان یا افراد ملتش در آتش میسوزند و چاره نداشته باشد

فصل سی و سوم

زبهای آنخانه و اطفال گریه و زاری میکنند هرچه میخواهم آنها را آرام کنم نمیشود
 بی در پی خبر میرسد که فلان را کشتند فلان را گرفتند خون از دیده دل من جاری است
 صدای ضجه و ناله و همه به آسمان می رود این حال من اکنون برویم بر سر واقعه جنگ
 و احوال برادران و بقیه شرح حال نگارنده را در فصل چهلّم خواهید خواند .

فصل سی و چهارم

جنگ و غارت و بدبختی

روز سه شنبه بیست و سیم جمادی الاولی ۱۳۲۶ پیش از طلوع آفتاب چند دسته قزاق و سرباز سیلاخوری و سرباز مامقانی و غیره با چهار عراده توپ ته بر شریئل و غیره از باغشاه برای محاصره مجلس و مسجد و انجمنهای اطراف بهارستان حرکت میکنند در صورتیکه مجلس اذن نداده است شب سه شنبه انجمنهای ملی با مجاهدین آنها در مسجد جمع باشند و نمیخواهند از جانب ملت اقدام بجنگ شده باشد از این سبب در مسجد سپهسالار زیاده از یکصد و پنجاه نفر از ملیون کسی حاضر نیست آنها اغلب از انجمن تبحار و اصناف و صرافانند بعد از ظهر روز دوشنبه که مذاکرات مجلس علنی منتشر میشود انجمنها هجوم آورده میخواهند اوجههای خود را بعداتی که بوده اطراف مسجد نصب کرده مجتمع گردند ولی از طرف مجلس منع میشود تنها از هر انجمن چند نفر بایک عده کم از مجاهدین در مسجد میمانند در مجلس هم غیر از متحصنین و یکمده سر ایدار و سربازهای گارد و چند نفر تفنگچی از انجمن مجاهدین کسی نیست در انجمنهای مظفری و رحیمیت و آذربایجان که اطراف بهارستانند در هر کدام عده کمی مستحفظ هست آنها هم شب کشیک داده صبح اغلب استراحت کرده و یا دنبال کار خود رفته اند.

انجمنهایی که در مجلس و مسجد هستند و از آنها اشخاصی شامل جنگ میشوند از این قرار است: انجمن شاه آباد - انجمن فاطمیه - انجمن تشکر - مجمع انسانیت - انجمن امامزاده یحیی - انجمن وفائیه - انجمن مجاهدین.

انجمنهایی که در مراکز خود کار میکنند و جنگجویان آنها در محل خود داد مردانگی میدهند و یا جزو مجاهدین در مجلس و مدرسه جنگ میکنند از این قرار است:

فصل سی و چهارم

انجمن آذربایجان - انجمن مظفری - انجمن حمیت - انجمن برادران دروازه قزوین .
 اشخاصی که در انجمن آذربایجان شامل جنگ شده به جنگجویان کمک مینمایند:
 میرزا احمدخان حامدالملک - میرزا عبدالرزاق خان حكاك - حشمت نظام - مشهدی
 عبدالله عطار - سید ابوالقاسم طلبه خاخالی - مشیردیوان خراسانی - برادرپری خان تبریزی میرزا
 حسینخان - میرزا حسین کرمانشاهی - غلامحسین خان تبریزی - قهرمان خان نوکر سردار منصور
 اشخاصیکه در انجمنهای مظفری و حمیت جنگ کرده و یا کمک به جنگجویان میدهند :
 موقوف السلطنه - حیدرقلیخان بسر موقوف السلطنه .. آقا اسمعیل خان تبریزی - فنکدار
 حسین آقا - مشهدی رسول - مهدی قلیخان - علیقلیخان - آقامهدی - بهرام خان خواجه -
 آقا بشارتخان - آقاجواد سمسار - مظفرقلیخان - میرزاشفیع - سیدعبدالله .
 اشخاصی که از مجمع انسانیت در مسجد سپهسالار شامل جنگ میشوند :
 میرزا یحیی خان ولد میرزا عباسعلی آشتیانی - میرزا حسینخان گه کانی -
 قاسم آقای خیاط - مشهدی حسن تفرشی - محمد حسن بقال - محمود پاره دوز -
 میرزا رضای فرائی .

اشخاصیکه از انجمن فاطمیه شامل جنگ میشوند :

میرزازین العابدین خان مستعانالملک - آقامید محمود
 اشخاصی که از انجمن شاه آباد بسر در مجلس آمده آجا شامل جنگ میشوند:
 علیخان منتصرالدوله - شاهزاده حسن الهیار خان - میرزا حاجی آقا - میرزاهمد
 علیخان دواساز - میرزا حبیبالله میرزایوسف - میرزا علیخان خیاط - یحیی خان ولد
 میرزا محمدخان - سرتیپ محمدخان - رفعةالملک - حمزه سرباز - احمد آقای رزاز
 بسر کوچک مشهدی حسین فراشخانه .

از انجمن مجاهدین اشخاصیکه شامل جنگ میشوند :

اصغر نجار - مشهدی اصغر دالان دار - مشهدی یدالله - سید حسن رزاز - شیخ احمد -
 استاد حسین بناء - حیدر پاره دوز .

اشخاصیکه از انجمن تشکر در مسجد شامل جنگ میشوند :

جنگ و غارت و بد بختی

حسنخان مشاق انجمن .

از انجمن امامزاده یحیی :

مشهدی حسن شیشه بر .

اشخاصیکه از انجمن آذربایجان بمجلس رفته و آنجا جنگ میکنند و وکلای آذربایجان را محافظت مینمایند :

شجاع لشکر - میرزا مسیب خان - پری خان - مبشر برادر حشمت نظام - حسینیقلیخان تبریزی - سید حبیب لیمونات ساز - شکوه التجار برادر سید حبیب - آقاشیخ حسن طلبه - دو نفر نوکر حسینیقلیخان .

چون تحقیق کامل از اشخاص جنگجو بواسطه اینکه اسامی آنها ثبت نبوده ممکن نیست از این جهت بذکر نام یکمده از آنها که شناخته شده اند قناعت میشود و در تاریخهای مفصلتر شاید اشخاص دیگر هم نامبرده شوند و بهر صورت در دفتر حقیقی وطن نام نامی آنها با صدهزار افتخار و شرف ثبت است .

بالجمله چون تمام توجه قشون دولت بمسجد سیمسالار است که آن سنگر گاه معتبر را از دست ملیون بگیرند اول آفتاب یکدسته قزاق بمسجد آمده چون در بازاسب و مردمیکه شب آنجا مانده اند آمدورفت میکنند اول دو نفر صاحب منصب قزاق بمسجد وارد شده دیده بانی مینمایند و پشت سر آنها سی چهل نفر قزاق و یک صاحب منصب وارد میشود و چون قصد گرفتن سنگرها را دارند و مجاهدین و غیر آنها اغلب در مرتبه بالای مسجد هستند در حالتیکه بعضی هنوز از خواب بر نخاسته و بعضی مشغول نمازند قزاقان بطرف بام روانه میشوند میرزا باقرخان ناظم انجمن برادران دروازه قزوین و شیخ حسن خان نایب مدیر انجمن معمارخانه و میرزا حسینیخان برادرش و بعضی دیگر از مجاهدین و بعضی از انجمن اصناف میخواهند آنها را برگردانند و نصیحت بآنها اثر نمیکند بالاخره مجاهدین از بالای بام سرتفنگها را بجانب ایشان پر کرده اند میگویند اگر نروید خواهیم زد این اقدام مجاهدین و فشار مردم قزاقان را مجبور میکند مراجعت کنند مجاهدین خواه و ناخواه آنها را بیرون نموده در را میبندند .

فصل سی و چهارم

حاجی سیدعلیمحمد کاشانی از افاضای انجمن اصناف و شیخ حسنخان و حاج سید محمد تنباکو فروش از ملیون بیرون در میمانند و برای قزاقان حکم علمای اصفهان را که در حرمت شلیک بمجلس و مجلس خواهان است میخوانند سید بسال الدین واعظ و سید یعقوب شیرازی و قاضی قزوینی میخوانند با قرآن بروند قزاقان را موعظه کنند که با برادران دینی خود جنگ نکنند مردم مانع شده میگویند این حرفها بگوش آنها فرو نمیروند از مسجد برای قزاقان نان و چای آورده آنها را چای میدهند بخیال اینکه نان و نمک خورده باشند و با هم جنگ نکنند در اینحال با تلفن از مجلس با آقا سید عبدالله و آقا سید محمد اطلاع میدهند و آن هر دو با جمعیتی از مردم تماشائی بجانب مجلس میآیند قزاقان از مسجد بیرون رفته در جلوخان مسجد و خیابان توقف کرده انتظار دستور مجدد را دارند در اینحال پی در پی قزاق و سرباز با آنها ملحق شده طرف سرچشمه راه خیابان و سرکوچه پشت مسجد را میگیرند و دو طرف خیابان رو بمجلس سوار قزاق ایستاده يك دسته سوار قزاق رو بروی در مجلس عرض خیابان نگارستان را میگیرد و هم يك دسته قزاق از طرف خانهای ظل السلطان آمده بالادست انجمن آذر بایجان سر خیابان را میبندند يك دسته در سر خیابان سیف الملك راه عبور آن خیابان و خیابان صفیعلیشاه را مسدود میکنند يك دسته اول خیابان دوشان تپه راه آن خیابان را میبندند و هر دسته يك یا دو عراده توپ همراه دارند هر کس نقشه بهارستان و مسجد سپهسالار یا فضای نگارستان و خیابانهای اطراف نظامیه را بداند میداند که با این محاصره دیگر راهی برای وارد شدن بهارستان و مسجد نیست مگر از جانب شرقی باغ بهارستان که دیوار کوتاه و در کوچک بی استحكامی بطرف صحرا دارد و هم در مسجد دری است در جانب شرقی که معروف بدر زنانه است و طرف شرقی مسجد و بهارستان از قشون دولت خالی است و تنها راه فراری است برای کسانی که در آن محوطه هستند خلاصه قشون محاصره کننده هر کس بخواهد از حوزه محاصره خارج شود راه میدهند میروند و هر کس بخواهد وارد شود مانع میگردند در اینحال آقا سید عبدالله از طرف خیابان سرچشمه و آقا سید محمد از طرف دیگر وارد میشوند محاصره

جنگ و غارت و بدبختی

کنندگان مانع ورود این دو نفر روحانی باجمعی که همراه آنها هستند نمیگردند و مردم بعداتی که دارند سلام و صلوات میفرستند آقا سید عبدالله چون بدر مجلس میرسد میخواهد از کالسکه پیاده شود رو بمردم تماشائی کرده میگوید حقوق شما زرد من است و انشاءالله پایمال نخواهد شد کمال اطمینان را داشته باشید و بعد از ورود آقا سید عبدالله چند نفر از جوانان مجاهد از مجلس بیرون آمده با صاحبمنصبان قزاق گفتگو میکنند بلکه آنها را متفرق سازند ثمر نمیکند قزاقان میگویند با شما جنگ نداریم مجاهدین میگویند پس اسلحه خود را باز کنید جواب میدهند اینکار را هم نخواهیم کرد مجاهدین میگویند پس قدری دور تر از در بهارستان بروید قزاقان قبول کرده دور میشوند در این حال آقا سید عبدالله سید محمد علی طهرانی را فرستاده رئیس قزاقان را که در نگارستان است آورده از او میپرسد شما چه مأموریت دارید جواب میدهد مأمور جنگ نیستیم آمده ایم هشت نفر را که شاه خواسته بگیریم و ببریم خوانندگان میدانند چند روز پیش از اینکه آن چند نفر خود در مجلس اظهار حضور برای خارج شدن از ایران میکنند شاه از گرفتاری و تبعید آنها صرف نظر کرده بریس الوزراء دستخط مینماید آنها را عفو نمودم اینک باز صمان مطلب عنوان این محاصره است آقا سید عبدالله میگوید در اینصورت شما که مأمور بجنگ نیستید اینطور نزدیک مجلس بودن صلاح نیست بهتر این است قدری دور تر بروید تا مجلس منعقد گردد و درخصوص آن هشت نفر هر طور مجلس رأی داد رفتار شود صاحبمنصب قزاقان برگشته قدری تأیینهای خود را که هنوز در آخر جلوخان بهارستان هستند دورتر میبرد ولی محاصره بر هم نمیخورد در این حال پولکنیک لیاخوف روسی رئیس قزاقان خود در فضای نگارستان حاضر شده دستور العمل سختی محاصره را میدهد جوانان مجاهد هم بالای بانها و سنگرها از سر در مسجد گرفته تا سردر انجمن آذر بایجان که منتهی الیه خط خیابان ظل السلطان است گرفته مهبای جنگ میشوند ولی عدد کل مجاهدین بهشتاد نفر نمیرسد بعضی از جوانان میبینند پولکنیک مکرر بتیررس آنها میآید میخواهند او را بزنند بزور کتر ها مانع شده میگویند چون جنگ شروع نشده اگر اینکار بشود تقصیر بگردن

فصل سی و چهارم

ما ثابت خواهد شد پس از شروع به جنگ میتوانی دورا هدف سازید ولی بعد از شروع به جنگ دیگر پولکینیک دیده نمیشود و تیررس هیچک از سنگرها نمیآید در این حال آقا سید جمال افجه باجمعی از مردم محله پایمنار (در حالتیکه برحماری سوار است) میخواهد از خیابان سرچشمه وارد حوزه محاصره شده خود را بمجلس برساند قزاقان مانع شده نمیگذارند همراهان آقا سید جمال فشار میآورند که وارد شوند از طرف نراقان تیری بجانب آنها خالی شده یکی از همراهان سید کشته میشود و دیگری مجروح میگردد (کشته شده آقا رضا جوان بیست و دو ساله ایست در لباس تجارت چند سال این جوان در مدرسه کمالیه طهران تحصیل کرده نیکو تربیت شده بود اینجا شهید احساسات خود میگردد) این اول تیری است که در این میدان خالی میشود و از طرف قشون دولت است زلی دولتیان میگویند صدای تیر از سر در مجلس بلند شد و شروع به جنگ از ملتیان بود برای خلط مبحث چنانکه در این حال پیر مردی از طرف خیابان مجلس بجانب مسجد میآید به صاحب منصب قزاقان (قاسم آقا) میگوید تیر اول که خالی شد از طرف مشروطه خواهان بود شك نداشته باشید تحقیق میشود پیر مرد مزبور نوکر کامران میرزا نایب السلطنه است که در میانه میخواهد خدمتی بهوزه مرکزی استبدادی کرده باشد خلاصه بمحض اینکه صدای تیر از این محل بلند میشود تمام تفنگچیان اطراف مهبای جنگ شده و آقای افجه را با همراهانش بخانه میرزا صالحخان وزیر اکرم که مدتی حاکم طهران بوده اینکه معزول است میبرند آنجا از او نگاهداری میشود عاقبت کله او در خانه کارمجاهدین انجمن آذربایجان نوشته خواهد شد در این وقت یکمرتبه از اطراف یعنی از سر در مسجد و سر در مجلس و انجمن مظفری انجمن حمیت و انجمن آذربایجان جنگ شروع میشود و شرح حال هر يك تا خاتمه کارشان بطور اجمال نوشته میشود چون اول ورود قزاق بمسجد سیه سالار است از آنجا شروع میکنیم قزاقان در جلو خان مسجد و در خیابان هر دو هستند آنها که در خیابانند و بروی سر دو مسجد میباشند شلیک اول جمعی از آنها کشته شده عقب مینشینند قزاقانی که در جلو خان هستند خود را پای دیوار کشیده از شلیک بالا محفوظ میباشند و چون راه فرار

جنگ و غارت و بدبختی

ندارند تسلیم شده تفنگ و فشنگ و اسلحه هر چه دارند میدهند و مرخص میشوند چند نفر از سربازان در اطاق کوچکی در جلوخان مسجد جای قراول مخفی شده اند سید حاج آقا نام جوان بیست و دو ساله از انجمن برادران امامزاده یحیی شب در مسجد بوده صبح که میبیند هنگامه جنگ است بخانه خود رفته وصیتی که دارد میکند و بر میگردد و قتیکه میرسد هنگامه جنگ در سر در مسجد گرم است و نمیتواند داخل مسجد بشود در همان اطاق کوچک با سربازان مخفی میشود که جنگ آرام شده خارج گردد و خود را بمسجد پیاندازد سربازان در آن اطاق سید را با کارد و خنجر میکشند و بعد از آنکه مجاهدین ملتفت میشوند در آن اطاق سربازهاست و اسلحه را از دستشان گرفته مرخص میکنند یکی از مجاهدین میرود نگاه کند که دیگر کسی آنجا نباشد میبیند سید جوان سرش روی دستش گذاشته شده و گذاشته است در شلیک اول که مجاهدین میکنند در تمام اطراف قشون دولت شکست خورده عقب میپوشند و جمعی فرار میکنند بواسطه بلندی و استحکام سنگرهای ملیون صاحب منصبان میبینند اگر از طرف ملیون يك شلیک دیگر بشود قشون دولت بکلی متفرق خواهد شد و تلفات زیاد میدهد شروع میکنند بتوب انداختن برای سنگرها مخصوصاً توبی که مقابل خیابان سرچشمه است گنبد و گلدسته های مسجد را که بلندترین سنگر مجاهدین است نشان کرده چندین توب بگنبد و گلدسته ها میزنند و کارگر نمیشود مگر مختصر خرابی که بکاشیهای گنبد و گلدسته ها میرسد اما مجاهدین بسیاری از ایشان هیچگاه جنگ ندیده صدای توب را در جنگ نشنیده اند از صدای توب و شرپل که پاره های آن کارگر میشود و وحشت میافتند خاصه که فشنگ آنها هم تمام میشود میفرستند نزد مجاهدین بهارستان از آنها فشنگ میخواهند در صورتیکه آنها خود از فشنگ تهیدست هستند.

بالجمله جنگجویان سنگرهای عالی مسجد تا فشنگ دارند و قشون دولت تیررس آنها هست کار میکنند ولی طولی نمیکشد که قزاق و سرباز از تیررس دور تر رفته فشنگ آنها هم تمام میشود و جنگ این نقطه از طرف دولت منحصر میشود بتوب برای

فصل سی و چهارم

خراب کردن گنبد و گلدسته‌های مسجد و با این تفصیل آخرین سنگر ملیون که بدست قشون دولت در می‌آید همان سنگرهای مسجد سپهسالار است آنهم طرف عصر که از همه جا فراغت حاصل میکنند .

فصل سی و پنجم

قتل حاج میرزا ابراهیم تبریزی و اسدالله خان جهانگیر و دیگران

سر در بهارستان محافظتش بانجمن مجاهدین سپرده شده اعضای انجمن مزبور اغلب اشخاص متفرق و کاسب هستند مشاق و فرمانده آنها امجدالملک جوانی است بیست و پنجساله برادرزاده حسنخان وزیر نظام این جوان از خود راضی چنان مینماید که روز جنگ بشهامت و شجاعت او انجمن مجاهدین از دیگران گوی سبقت میربایند ولی بدبختانه اول صبح جماعت را رها کرده دنبال کار خود میرود (۱) تا اینهای او هم بی فرمانده مانده در بالای بهارستان را باز کرده متفرق میشوند سربازهای سیلاخوری که از طرف خیابان دروازه شمیران بمدد قشون دولت آمده اند از همان در به بهارستان وارد میشوند سر در مجلس باین واسطه در هنگام جنگ مدتی از مستحفظ خالی میماند مگر معدودی که با وجود رفتن فرمانده و رفقا باز آنجا مانده جنگ میکنند نام آنها از این قرار است: اصغر نجار - یدالله اصغر دالان دار در اینحال مجاهدین انجمن شاه آباد چون محل انجمن ایشان از دایره محاصره دولتیان بیرون است يك يك خود را به مجلس انداخته بجای مجاهدین فرار کرده سر در را میگیرند و تا آخر جنگ مقاومت میکنند این جمع سوار و اسب بسیار را از پادر میآورند و اطراف توپی را که در آخر نگارستان است از قشون دولت و توپچی خالی میکنند اینست که با مناسب بودن فضای نگارستان برای توپ اندازی سر در مجلس خرابی زیاد نمیرسد و بجز یکی دو توپ بجانب سر در خالی نمیشود ولی گلوله شرنبل از طرف سرچشمه پی در پی میان بهارستان افتاده مینرکد از این جهت کار بر اشخاصی که در بهارستان هستند از حجب اسلام و دیگران سخت میشود میرزا جهانگیر خان مدیر صور اسرافیل

(۱) شاید هم از اول برای همین کار آمده باشد .

فصل سی و پنجم

که مردی جنگجو و تیر انداز قابل است با جوش و خروش فوق العاده جنگ میکند گاهی بمسجد میرود در بالای گنبد و گاهی سردر بهارستان کار میکند و بهر حال جنگجویان را ترغیب و تحریص میکند همشیره زاده او میرزا اسدالله خان جوانی است بسن بیست و پنج سال خوشخو با طراوت و جنگجو بعد از آنکه اطراف توپ محاذی سردر را از توپچیان خالی میبندد از سنگر فرود آمده میخواهد برود توپ را بمجلس بیاورد و همینکه در مجلس باز میشود و این جوان خارج میگردد از قراولخانه مقابل سر در مجلس که آخر نگارستان است گلوله بر پیشانی او اصابت کرده از پا در میآید جوانان نعش او را به بهارستان برده کناری میگذارند میرزا اسدالله خان بعد از اصابت تیر مہلک آب میطلبد شاهزاده حسن از مجاهدین انجمن شاه آباد از حوض بهارستان کفی آب آورده بهلقی او میریزد و بیچاره جان میپارد میرزا اسدالله خان در ایام تحصن بهارستان اغلب بانکارنده بود روزها زحمت روزنامه صور را تحمل میکرد و شبها تا نزدیک صبح بنوبت در بالای بام کشیک میکشید شب دوشنبه ۲۲ جمادی الاولی ده نگارنده در بهارستان بودم این جوان را در نیمه شب دیدم خورجینی بردوش دارد باطافی که متحضنین در آنند وارد میشود در این خورجین اوراق طبع شده روزنامه صور است که از مطبعه گرفته آورده است در بهارستان توزیع کند و این آخر شماره صور است که در طهران طبع شده نگارنده استراحت میکند و آن جوان بپستن بسته های روزنامه میرد از دست و تصور میشود با همه زحمت و خستگی بعد از فراغت از کار روزنامه استراحت خواهد کرد ولی بین الطلوعین است نزدیک گوش من صدائی مرا بیدار میکند چشم را گشوده میبینم اسدالله خان تفنگ خود را زیر سرو قطار فشنگ را که تازه از کمر باز کرده بروی آن میکند و میخواهد سر بروی آن گذارد دمی استراحت نماید میرسم شمائید بلی مگردیشب بعد از فراغت از کار روزنامه نخواهید دید خیر رفتم بالای بام کشیک دادم حالا خلاص شده میخواهم بخوابم از غیرت این جوان حیرت میکنم گونه های بر افروخته او و سبزه زرخنداناش که تازه دمیده هیچگاه از برابر دیده اعتبار من دور نمیگردد و بشاخه نارس حکومت ملی باین نظر نمیگرم که از خون اینگونه جوانان آبیاری شده

قتل حاج میرزا ابراهیم تبریزی و اسدالله خان جهانگیر و دیگران

است بالجمله در این حال که نعش میرزا اسدالله خان کنار دیواری گذارده شده خالوی او میرزا جهانگیر خان رسیده نعش خواهرزاده مهربان خود را که بی نهایت باو علاقمند بود میبیند در صورتیکه تا اینوقت از کشته شدن او خبر ندارد بی آنکه اظهار تأسفی بمایند بچوانانی که اطراف نعش او هستند رو کرده میگویند این نعش خواهرزاده عزیز من است و من سزاوارترم برای اوسوگواری کنم بروید مشغول کار خود باشید که وقت تنگ است و کار سخت جوانان را بجنگ میفرستد و خود میرود بجستجوی تفنگ پنج تیر بلندی که بتواند از بالای بام مسجد دست توپچی توپ سرچشمه را که گلوله شربل او بهارستانی را سخت زحمت میدهد از کار بپندارد اما بدست نیاورده بمقصود نمیرسد قشون دولت در اینوقت جری شده بکدسته سوار و سرباز هم باتوپ از خیابان دروازه شمیران بکماک آنها میرسد و از مقابل پارك امین الدوله که نزدیک دروازه است توپ را بمحارت غربی باغ شمالی بهارستان بسته چند توپ با آنجا میزنند خرابی مختصری وارد میآورد در اینحال آقا سید عبدالله و آقا سید محمد و رئیس مجلس و حاج امام جمعه خوئی (که با شاه مربوط است و در اینوقت آقا سید عبدالله فرستاده او را باصرار بهارستان آورده اند) بامستشار الدوله و حکیم الملک و بعضی دیگر از وکلاء و جمعی از اشخاص که شب در بهارستان بوده اند اطراف آقایان جمع شده تصور میکنند هیچکس متمرض حجج اسلام و اطرافیان ایشان نمیشود میخوانند از بهارستان از راهی که بمسجد دارد رفته آنجا را که سنگربندی و استحکامش بیشتر از باغ بهارستان است محل اقامت نموده مردم را دور خود جمع کرده و اطراف آنها را مجاهدین گرفته حفاظت نمایند تا خاتمه کار چه خود ولی دشمنان دوست نمآ که در میان آن جمع هستند نمیگذارند و آقایان را ترغیب میکنند که از راه خرابه دیوار شرقی باغ شمالی بهارستان خارج شده بروند پارك امین الدوله که آنجا نزدیک است به آنکه تکلیف بعد از آنجا معین باشد در صورتیکه اگر دو سه روز نمیتوانستند بماندلا اقل این روز را تاشب مانده آخر شب اشخاص خطرناک آنها میتوانند خود را بمایم برسانند ولی آقایان فریب خورده براهنمایی اشخاص مفرض یانادان بیرون میروند و هر کس در بهارستان هست

فصل سی و پنجم

غیر از معدودی از مجاهدین که در سردر بهارستان جنگ میکنند از همان راه باتفاق حجج اسلام بیرون رفته باغ و مجلس را خالی مینمایند رفتن آقایان از بهارستان دست و دل جنگجویان را سست کرده میفهمند کار گذشته ناچار بعد از کمی خودداری از سردر فرود آمده با مجاهدین مسجد مشورت میکنند و بالاخره رأیشان بر این قرار میگیرد که از دیوار شرقی فرود آمده متفرق گردند بعضی از ایشان تفنگ و اسلحه را با خود برده و بعضی آنها را معیوب کرده میاندازند و میروند اشخاص مهم از مجاهدین بعد از بیرون رفتن از مسجد هر يك شرح حال مفصل دارند که نه کتاب من گنجایش آن تفصیلات را دارد و نه اطلاع کافی دارم خلاصه تفنگ و اسلحه مجاهدین بضمیمه تفنگهایی که آنها از قشون دولت گرفته اند بدست قشون دولت میافتد مگر چند قبضه تفنگ که بتوسط بعضی از مجاهدین در خانهای اطراف بهارستان امانت سپرده میشود و عاقبتش معلوم نمیکرد

مجاهدین انجمن مظفری که در انجمن حمیت جنگ میکنند تاسنکر دارند میجنگند ولی از طرف قشون دولت از خیابان صفی علیشاه بسنکر آنها توپ بسته میشود و یکطرف آنها خراب میکنند مجاهدین بعد از خراب شدن سنکر از راهی که برای فرار قرار داده اند متفرق شده کسی از آنها کشته نمیشود.

انجمن آذربایجان چند نفر تیرانداز قابل دارند آنها داد مردانگی میدهند توپچیهایی توپی که برای خراب کردن سنکر آنها بسته شده یکی بعد از دیگری کشته میشوند و بالاخره یکی از توپچیان روسی که لباس خاکی رنگ در بردارد روی زمین خوابیده مثل اینکه تیر خورده باشد روی خاک میغلطد و بجانب توپ آمده پشت توپ که میرسد میخواهد برخاسته توپ را با طناب ببندد تا آنها از تیررس مجاهدین دورتر ببرند بمحض اینکه سر بر میدارد پیشانی او هدف تیری یکی از جوانان جنگجو کشته بخاک میافتد و تا هنگامه جنگ گرم است دیگر کسی جرئت نمیکند نزدیک آن توپ بیاید قزاقان عمارت فوقانی خانه سید علی قمی را که در محاذات سردر مجلس در آخر نگارستان واقع و مشرف است بر انجمن آذربایجان سنکر کرده اند ولی طولی نمیکشد

قتل حاج میرزا ابراهیم تبریزی و اسدالله خان وجهانگیر و دیگران

که نقش چند نفر قزاق در آن عمارت افتاده سنگر آنها خالی میشود ناچار در صدد خراب کردن سنگر مجاهدین انجمن آذربایجان برمیآیند و بعد از آنکه یکقسمت از دیوار عمارت مشارالدوله شیرازی که سنگر انجمن مظفری و حقیقت است خراب میشود از خیابان صفیعلیشاه محاذاتی بانجمن آذربایجان پیدا شده توپ را بآن انجمن میبندد و سر در انجمن که سنگر مهم مجاهدین است بضر چند گلوله توپ از هم پاشیده میشود و تیراندازان آن سنگر اضطراراً با هر کس که در انجمن آذربایجان است بخانه میرزا صالح خان که رو بروی انجمن آذربایجان واقع است و یکی از سنگرهای ملی است میروند بی آنکه در طی نمودن عرض کوچه که فاصله است بکسی آسیبی برسد و بعضی از آنها میروند در عمارت فوقانی آن خانه که از دو طرف تیرانداز صحیح دارد و بجانب قشونی که در اول خیابان سیفالملک و اطراف قراولخانه رو بروی سردر بهارستان شلیک میکنند قشون دولت ناچار بعد از خراب کردن سنگر سردر انجمن آذربایجان توپ را برگردانیده با چند تیر دیوار خانه میرزا صالح خان را خراب و آن سنگر را هم از کار میاندازند و در این سنگر دو نفر مجروح میشوند - پس از خراب شدن این سنگر مجاهدین فرود آمده میبینند آقاسید جمالالدین آفندج و جمعی از همراهانش در حوضخانه آن خانه نشسته انتظار مهکشند از راهی فراوانند میرزا صالح خان صاحبخانه و جمعی دیگر از در کوچکی که از آن خانه بکوچه باریکی هست فداوار میکنند گلوله توپ میخورد بطلاق عمارت حوضخانه آنها و چوبهای شیروانی را فرو میریزد آقاسید جمال سخت متوحش شده مجاهدین انجمن آذربایجان بزحمت زیاد و بخراب کردن بعضی از دیوارها و راهی بیام عمارت برده درعبای خود پیچیده عمامه پسرش را بجای طناب بکار برده او را از دیوار بیابان نظامیه فرو دمیا ورنند و از آنجا بابای برهنه از دری که از کنار حمام نظامیه بخیا بان هست روانه میشود و هم بعضی از مجاهدین انجمن آذربایجان از این راه متفرق میشوند در غیر از این مواقع محصور که ذکر شد در جای دیگر شهر جنگی نمیشود مگر در خیابان چراغ برق که قهوه خانه معروف بمرثیه را مدیر روزنامه روح القدس (۱) با چند نفر دیگر سنگر کرده هنگام گذشتن قشون و عبور دادن

(۱) که یکی از مشهورترین مجاهدین میباشد الامردم خراسان در سن سی و چند سال

فصل سی و پنجم

توپ بآنها شلیک کرده چند نفر را میکشند و بالاخره روح القدس بدست قزاقان گرفتار میشود در عمارت ظل السلطان هم چند نفر تفنگچی قابل هست و از آنجا تیراندازی میکنند قشون دولت بعد از خرابی خانه میرزا صالح خان توپ را به خانه ظل السلطان بسته مقداری از جلو خان خانه او را خراب کرده میریزند که خانه را غارت کنند غلام سیاه ظل السلطان از بالای عمارت تا مدتی مدافعه میکند و بالاخره مغلوب شده غارتیان بیغما میریزند در اینوقت صدای تفنگ از اطراف آرام شده تنها صدای توپ بلند است که تا سه ساعت بغروب مانده پی در پی بانجمنهای خالی شده و سنگرهای نیمه خراب بی مجاهد توپ میزنند و تا شب بهارستان و عمارت مجلس و تمام نقاط اطراف بهارستان و مسجد از خانه ظل السلطان گرفته و دکانین جدیدالبنای آن که اداره روزنامه باعداد هم جزو آنها است و خانه میرزا صالح خان و انجمن آذربایجان و خانههای اطراف آن و خانه سید علی قمی و انجمن حمیت و انجمن مظفری و دکانین شمالی نگارستان و مهمانخانه آخر نگارستان و قهوه خانه مخصوص بهارستان و خانه تاجری که در شمال باغ بهارستان واقع است و مسجد سپهسالار جولانگاه تعدادی غارتگران کشته مردم پست فطرت اسباب نفیس قیمتی را از خانه ظل السلطان و خانه میرزا صالح خان و خانههای اطراف و از عمارت مجلس و عمارتهای بهارستان که پر است از ذخیره های گرانهای عهد میرزا حسینخان سپهسالار همه را یغما مینمایند و ای کاش ببردن اسباب قناعت میکردند دروا و بنجره های گران قیمت را از جای کنده میبرند سنگهای هزاره ها را کنده چوبهای سقف را در میآورند آینه های بزرگ را از دیوار ها جدا میکنند و هر کدام بزرگ است با سنگ آنرا شکسته تکه هایش را میبرند در عمارت بهارستان قریب سی عدد جار بلور بیست کاسه و کمتر و زیاده تر و چهارچراغهای قیمتی است همه را برده و هر چه بردنی نیست آنها را خورد مینمایند قالیهای بزرگ سنگین وزن و سنگین قیمت را قطعه قطعه کرده تقسیم مینمایند و این عمل با فرش بهارستان در تاریخ تکرار میشود (۱)

(۱) اشاره به فرش بهارستان عمارت کسری انوشیروان است که عربها تکه تکه کرده تقسیم نمودند

قتل حاج میرزا ابراهیم تبریزی و اسدالله خان وجهانگیر و دیگران

تابلوهای نقاشی شده گرانها بدست تاراج می‌رود بالجمله علاوه بر فرش و چراغ و مبیل و اسباب و چراغهای برق و میز و صندلی و آینه‌های منصوب و غیر منصوب درهای خانم سازی شده و اُرسپهای مثبت کاری اعلی و تخته بندیهای اطاق جدید مجلسی که بمخارج بسیار با صندلیهای ممتاز و میزهای قشنگ تازه ساخته شده و هنوز برای یکدفعه هم مجلس در آن اطاق منعقد نگشته با سنگهای مرمر هزاره‌ها و کاشیهای قیمتی و آهنهای محجرهای اطراف و هرچه را تصور کرده اند کسی بازای آن بولی بدهد همه را می‌برند و همچنین در خانه ظل السلطان و باقی محلهای غارت شده باشیاء منقول اکتفان کرده از غیر منقول هم نمی‌گذرند و تمام این غارتها بدست قزاق و سربازهای سیلاخوری و کمی از اشرار و مسرمد بی سروپای شهری شده یک نفر از ملتیان در میان آنها دیده نمی‌شود هنگام جنگ از هیچ‌گوشه شهر کسی به حمایت مجاهدین نمی‌آید و هیچ جنبش از هیچ کجانی نشود مگر این که میرزا محمد خراسانی مدیر روزنامه حقوق و حسین آقای کاشانی که از متوقفین بهارستان بودند و اتفاقاً آن شب را بیرون مانده اند چون شروع بجنگ میشود و نمیتوانند خود را بمجلس برسانند بخانه میرزا محمد جعفر صدرالعلماء و حاج سید محمد برادر امام جمعه طهران و جمعی دیگر از روحانیان درجه دوم و سوم رفته آنها را در مسجد جامع جمع کرده کفن بگردن و قرآن بدست می‌خوانند آنها را بجانب مجلس ببرند صدرالعلماء و حاج سید محمد و بعضی از معارف آنها از مسجد بیرون نمی‌آیند و میگویند آقا سید عبدالله پیغام داده است در مسجد بمالیم تا خبر او بما برسد باین عذر خود را مستخلص می‌سازند ولی شیخ مهدی پسر شیخ فضل الله نوری که سر برشوری دارد و از ابتدای مشروطیت اغلب بر ضد پدرش جزو ملیون کار می‌کرده جلوائین جمع افتاده روانه میشود و نطقهای مهیج میکند این جمعیت که با تماشاچی عدویشان بدو هزار نفر میرسد از بازار پایمنار وارد خیابان سرچشمه میشوند قزاقان از آنها جلوگیری مینمایند دو نفر از آنها را با تیر زده میکشند مابقی بزودی متفرق می‌گردند حالا برگردیم و بنگارش شرح حال علمای روحانی و وکلای مجلس و متحصنین بهارستان که از آنجا بیرون

فصل سی و پنجم

رفتند بیردازیم .

این جمع از بهارستان خارج شده بیارک امین الدوله وارد میشوند آنها که اول ورود میکنند در را میبندند و آنها که بعد میرسند هجوم آورده از دیوار بارک فرود می آیند و تصور میکنند که چون این بارک در زمان مرحوم میرزا علیخان امین الدوله یکی از مرکزهای مهم قانون و مشروطه خواهی بوده است میتواند آخرین قاعه نگهدارنده مشروطه خواهان هم بوده باشد غافل از اینکه در دیوار عمارت و آب و درخت را در این امور مداخلیتی نیست بالجمله محسن خان امین الدوله که میبند این جمع وارد شدند با آقا سید عبدالله و آقا سید محمد میگوید من از شما دو نفر میتوانم نگاهداری کنم ولی دیگران باید خارج شوند هر چه آنها اصرار میکنند که از همه نگاهداری کنید نمر نمیکند بالاخره آقایان را میبرد در اطاق نزدیک اندرون جای داده خود میرود بخانه نذر الدوله که دور نیست و از آنجا با تلفن بیاغ شاه میگوید آقایان منزل من هستند و هنوز او مراجعت نکرده است که قشون دولت بیارک وارد میشود در اینحال جمعیت بارک چند قسمت میشود یکقسمت ملک المتکلمین و پسرش و آقا سید جمال الدین و میرزا جهانگیر خان و میرزا داودخان و قاضی قزوینی و برادرش میرزا علی اکبر که عصاکش او است و آقا سید نورالدین و بعضی دیگر که خطر بیشتر متوجه اغلب آنها است بخانه میرسید حسن برادر مدیر حبل المتین رفته آنجا مخفی میشوند و شرح حال آنها را بعد خواهم نوشت و بعضی از بارک در آمده متفرق میشوند بی آنکه دستگیر بگردند ممتاز الدوله رئیس مجلس و حکیم الملک در گوشه می مخفی شده کسی آنها را نمیبیند و بعد از گذشت واقعه از آن بیخوله در آمده با لباس مبدل خود را بسفارت فرانسه میرسانند و آنجا میمانند تا امنیت حاصل میکنند و بیرون می آیند حاج میرزا ابراهیم نماینده آذربایجان معدن غیرت و مردانگی جوان سی و چند ساله که نگارش احوال او را کتابی جداگانه لازم است در خیابان بارک با قشون دولت روبرو میشود او را میگیرند و برهنه میکنند چون میخواهند سائر عورت وی را در آورند امتناع میکند ناگاه تیری از جانب یکی از قزاقان سواره باو رسیده بروی خاک میافتد فریاد میکند

قتل حاج میرزا ابراهیم تبریزی و اسدالله خان و جهانگیر و دیگران

و کیل آذربایجان و از دنیا می‌رود آن روز و آن شب نمش او در بارگ می‌ماند و روز دیگر سید محمد علی طهرانی یکی از مجاهدین رفته نمش او را برداشته در سر قبر آقای طهرانی بخاک می‌سپارد از گذشته شدن حاج میرزا ابراهیم آقایان روحانی خود را باخته



تسلیم قزاقان میشوند عبا و عمامه و لباس هر چه دارند بیفتا می‌رود و کتک بسیار با آنها می‌زنند سر و صورت ایشان را به جروج می‌سازند و بسینه آقا سید محمد جراحی می‌رسند محاسن آقا سید عبدالله کنده میشود آب دهان زیاد بصورت آنها می‌اندازند آنها را با کمال بی احترامی سرو پای برهنه رو بقزاقخانه می‌برند و هر کسی را که می‌گیرند اول بقزاقخانه برده از سان لیاخوف روسی گذرانیده از آنجا بی‌باغ شاه می‌فرستند ولی نزدیک میدان توپخانه سیدین سندن نمیتوانند دیگر پیاده بروند باین ملاحظه و یا به ملاحظه اینکه در میدان شورشی برپا نشود آنها را می‌برند بی‌باغچه پستخانه قدری نگاهداشته بعد در شگه حاضر نموده بی آنکه به سلام پولکنیک ببرند بی‌باغ شاه می‌برند

در ورود دادن آقایان بی‌باغ شاه قشون مستحفظ که آنجا است هجوم می‌آورند که آنها را هلاک کنند ولی درباریان مانع شده آنها را در چادری جای داده بعد از زمانی می‌فرستند از خانه‌های آنها عبا و عمامه و لباس برای هر یک آورده می‌پوشند و محبوس مینمایند آقایان بعد از دو روز یکدفعه شاه را ملاقات میکنند اول شاه در نهایت خشونت و بی ادبی با آنها صحبت میدارد آقا سید عبدالله میگوید اگر ما را باید کشت بکشید اما اینطور با ما حرف مزید و همانطور که همه وقت صحبت میداشته اید

فصل سی و پنجم

صحبت بدارید آنوقت شاه قدری ملایم میشود امیر بهادر در چادر آنها آمده سرزنش بسیار مینماید شاپشال روسی بآنها اظهار میکند من مسلمانم واسلامیتم مرا واداشت این اقدامات را بکنم آقا سید محمد باو تغیر و خشونت مینماید و چون از جزئیات مذاکرات آنجا اطلاع نداریم باختصار میکوشیم -

خاتمه کار آقاییان روحانی باین ترتیب است که در باریان از حاج امام جمعه خوئی که از دوستان خودشان است معذرت خواسته او را مرخص میکنند آقا سید عبدالله را بعد از سه روز با آقا میرزا محسن دامادش و بعضی از پسران و بستگان او تبعید نموده باغلام مستحفظ بجانب قزوین و از آنجا بجانب عتبات میفرستند ولی در خاک ایران توقیف میشوند آقا سید محمد رادر شمیران اجازه اقامت میدهند بشرط آنکه با کسی آمد و شد نکند او هم در آبادی در که شمیران میماند شاهزاده ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس شعری برای شاه میسازد و او را بحق خویشاوندی سوگند داده خلاصی میطلبند و رها میگردند .

فصل سی و ششم

قتل ملك و جهانگیر خان و قاضی قزوینی در باغشاه

در فصل سی و پنجم نوشته شد ملك المتكلمين و پسرش محمد علی و سید جمال الدین واعظ و میرزا جهانگیر خان و میرزا داود خان و قاضی قزوینی و برادرش و سید نورالدین و بعضی دیگر در خانه میرزا سید حسن کاشانی که متصل بیارک امین الدوله است مخفی میشوند اینک شرح گرفتاری آنها را مینویسیم بعد از آنکه آنجمع بخانه مزبور میروند مادر پیر میرسید حسن بنای گریه و زاری را گذارده میگوید شما باین خانه آمده اید خانه ما را خراب خواهند کرد اموال ما یغما میشود ملك المتكلمين بمیرزا جهانگیر خان میگوید ما را که دستگیر خواهند کرد بهتر اینست دل این زن را بدست آورده رفع اضطراب او را بکنیم چند نفر مخالفت کرده آنها مخفی میشوند بطوریکه خود آن زن هم نمیدانسته است باین ترتیب که خود را در آب انبار خانه انداخته در میان آب چند ساعت میماند تا شب میشود و فرار میکنند و از آنهاست میرزا قاسمخان تبریزی از کارکنان روزنامه صوراسرافیل مابقی بیرون آمده وارد خیابان میشوند سید جمال الدین خود را در خانه بی پنهان میکند و عاقبت کار او در جای خود نوشته میشود دیگران گرفتار میشوند باین ترتیب ملك المتكلمين چشمش درست نمیبیند قاضی هم نابینا است هر دو را باید عصا کشی نمایند از این جهة نمیتوانند فرار کنند بعضی دیگر هم آنها را متابعت مینمایند همینکه وارد خیابان میشوند قزاقان اول میرزا جهانگیر خان و بعد دیگران را دستگیر کرده آنها را بینهایت کتک میزنند و مجروح ساخته سرو پای برهنه هم را بقزاقخانه میبرند در راه که این جمع را میبردند بعضی از مردم نادان بآنها ناسزا گفته نسبتهای ناشایسته میدهند میرزا جهانگیر خان بی در پی نطق میکند

فصل سی و ششم

و از كتك و زخم كرد و ربا اندیشه نكرده ميگويد اي مردم ما وقتيم اما شما دست از مشروطه برنداريد و بقزاقان ميگويد ما مقصر هلتيكی هستيم کسی مقصر هلتيكی را آزار نميکند اين يگانۀ فهاى وطن از آن هنگام كه گرفتار ميشود دست از جان شسته هر چه در دل دارد ميگويد بلى روز اول آن مرد وطن پرست جان عزيز را با قلم نگارش صور اسرافيل يكمرتبه بكف گرفته نوشت آنچه نوشتني بود و اينك چند ساعت بقيه عمر خود را غنيمت ميداند كه ناگفته مانده هارا بگويد تا در خدمت بملت كوتاهي نشده باشد . ملك المتكلمين سكوت كرده درهمه صدمات كه باو ميرسيد حرفي نميزند تنها كاهي ميگويد : لاحول ولا قوة الا بالله بهمين حال آنها را ميرند تا وارد قزاقخانه ميكنند و آنجا محبس ميشوند صاحب منصبان قزاقخانه بي دربي بمحبس آنها آمده آنها را فحش داده آزار ميكنند ميرزا جهانگير خان در اين حال باز از نقطه های وطن خواهانه دست بر نميدارد و دقيقه ئي آرام نميگيرد بالاخره از بس حرف ميزند محبس او را جاك ميكنند ملك المتكلمين گرسنه و تشنه است چون او را برهنه نكرده اند پولی دارد بيكي از قزاقان ميدهد براي او نان و نان خورش و آبي بياورد و خواهش ميکند ميرزا جهانگير خان را هم بياورند باو غذا بخورد ميگويند او زياد حرف ميزند ميگويد ميسپارم حرف نزنند او را هم بياورند غذا خورده بجای خود برمبگردانند اين چند نفر با جمعی ديگر كه گرفتار شده اند يا بتدريج تا عصر گرفتار ميشوند در قزاقخانه هستند طرف عصر آنها را بباغ شاه ميبرند . و همه را در يك زنجير ميبندند در بردن آنها بباغ شاه و هنگام ورود بمحبس و در محبس آنها را آزار بسيار ميكنند دست ملك المتكلمين جراحت برميدارد شبانه پولكنيك لياخوف و شاپشال و على يك بدیدن آنها ميروند ملك المتكلمين به پولكنيك از بابت كتك بسيار كه بآنها ميزند شكايت ميکند و او ميسپرد ديگر آنها را نزنند شاپشال با ملك المتكلمين صحبت داشته ميگويد چرا اينقدر از من بدگفتي ميگويد شما را ميگويند بمصلحت روس و برضد صلاح دولت و ملت ما كاو ميكنيد بميرزا جهانگير خان ميگويد تو از كجا دانستي من يهودي هستم جواب ميدهد اينطور شنيدم تكليف روزنامه نويس اين است هر چه

قتل ملك و جهانگیر خان وقاضی قزوینی در باغشاه

بگویند بنویسد و اگر دروغ است بعد تردید میکند بالجمله شمانت بسیار بآنها میکنند و میگویند فردا شما را بدار خواهند زد و میروند در اینوقت میرزا محمد علی پسر ملك المتكلمین از پدرش دور است بهداز زمانی آنها را بیرون برده چون بر میگرددانند اتفاقاً او را نزدیک پدر زنجیر میکنند ملك از این اتفاق مسرور است و آنشب را اغلب با پسر صحبت داشته میگوید فرزند مبادا خودت را معرفی کنی که تو پسر من

هستی بگذار ترا نشناسند بلکه خلاص

شوی اگر بفهمند تو پسر منی مشکل

است خلاصی بیابی محبوسین آن شب

را با کمال سختی میگذرانند فردا

صبح میشود پاسی از روز برآمده

دو نفر قزاق بمحبس آمده ملك المتكلمین

و میرزا جهانگیر خان را با زنجیر

مبیرند ساعتی طول نمیکشد که زنجیر

های آنها را آورده آنجا میاندازند

در هنگام بردن آنها ملك المتكلمین

میگوید رفقا دیدار بازبین است

و همه گریه میکنند خلاصه آنها را

مبیرند در گوشه باغ شاه در میان فوج

قزاق اول طناب بگردن ملك المتكلمین

میرزا جهانگیر خان

افکنده مدتی او را عذاب میدهند و بالاخره میر غضبان با کار در روی شکم او افتاده شکمش

را پاره میکنند و بسختی جان میدهد بعد از آن میرزا جهانگیر خان را امیآورند چون

کشتن رفیق خود را دیده است رمقی برای او باقی نمانده بیای خود نمیتواند بیاید او را

میآورند طناب برگردش انداخته بفشار کمی جان میدهد نعش هردو را میان خندق

شهر میاندازند نمشها آنروز و آن شب در خندق است و بعد بهمت یکی از وطنخواهان



فصل سی و ششم

هرچه از آنها باقی مانده بخاک سپرده میشود بعد از کشته شدن این دو نفر قدری آتش
غضب شاه و دودباریان فرونشسته تلاطم امواج بلا بالنسبه آرام میگردد و البته قصد کشتن



ملك المتكلمين

قتل ملك و جهانگیر خان وقاضی قزوینی در باغشاه

دیگران را هم دارند ولی بعضی از سفرای خارج به حضور شاه رفته میپرسند غیر از این دونفر باز هم کسی را خواهید کشت جواب میدهد خیر این است که دیگر آشکارا کسی را نمیکشند حکومت شهر را نظامی کرده میدهند پولکنیک لیاخف و او از جانب خود اعلانی منتشر کرده مردم را تخویف بسیار مینماید و بی دربی مشروطه خواهان را گرفته بمحبس میاندازد حمزه سرباز را که جزو مجاهدین بود گرفته نزد او میآورند از او میپرسد تو هم سرباز ملی بودی - میگوید بلی - در جنگ هم بودی - بلی قزاق هم کشتی جواب میدهد در جنگ نمیدانم چه شده است البته کشتار میشود میگوید حالا که راست گفتی تو را مرخص کردم برو همینکه روانه شده قدری دور میشود اهر میکنند از پشت سر او را تیر باوان مینمایند دونفر جوان که یکی هنوز خطش ندمیده در مجلس تیر برداشته در خون خود غوطه ورنند و عاقبت کار آنها معلوم نمیشود دو پسر حاجی محمد اسمعیل تاجر را که بیچارگان بزم تجارت به استامبول میزفتند در مرکزیکه برای گرفتن دستگاه سفری رفته بودند کار بیجان بطمع بردن پول و اسباب آنها یکدیگر را کشته و دیگری را مجروح ساخته بعنوان مشروطه خواهی بدست قزاقان میسپارند و بساتاره پولکنیک برده بعد از صدمات بسیار مرخص شده نعش آن يك تن که کشته شده است ناهمتی در خیابان افتاده کسی جرئت نداشت بر دارد عباسعلیخان جوان تربیت شده و دانشمند پسر موق السلطنه که خود و پسر دیگرش جزو مجاهدین انجمن مظفری بودند در خیابان بدست دشمن گرفتار شده او را همانجا میکشند و دیگر شرح جنایتهایی که از مأمورین حکومت نظامی لیاخف و دربار باغشاه به بیچارگان در طهران میرسد و شرح حال متواری شدگان از آزادیخواهان در اطراف دشت و بیابان از گنجایش این تاریخ بیرون است اینك بشرح حال باقی محبوسین باغشاه بپردازیم .

محبوسین باغشاه يك قسمت روحانیان بودند که عاقبت کار آنها گفته شد يك قسمت آنها که کشته شدند و از این هر دو سخت تر حال کسانی است که آنها را درغل و زنجیر سخت بسته در اطاق گرمی رو بآفتاب در این هوای گرم تابستان مثل اینست که از تنگی منزل بروی یکدیگر ریخته اند بیشتر آنها مجروحند و اگر بظاهر توجهی

فصل سی و ششم

بزخم آنها شده دیگر مراقبت نشده است و در زحمت شدید هستند خوراک آنها روز و شب دو قرص نان است با اذیت و آزار بسیار عکس آنها که در باغشاه برداشته شده از بدبختی آن بیچارگان حکایت مینماید این اشخاص قاضی قزوینی و برادرش و شاهزاده یحیی میرزا که میخواستند است در کسوت روحانیون فرار کنند و بهمان صورت گرفتار محبوس شده و حشمت نظام و میرزا دارد خان و حاج محمد تقی بنکدار و مشهدی باقر فروش و حاج خان خیاط و شریف صحاف و میرزا محمد علی ملک زاده و روح الله دس و میرزا محمد علیخان استامبولی و شاهزاده ناصر الممالک و نایب باقرخان و غیره .

در میان این جمع نظر بدی که در باربان قاضی قزوینی دارند بدیدگران ندارند بدو سبب یکی آنکه در قضیه خانه عضدالملک قاضی احساسات وطن پرستی خود را کاملاً ظاهر کرده مورد غضب شدید شاه شده دوم که از این مهمتر است مسئله استخلاص اشخاص مهم بمب بمب اندازی برای شاه است بواسطه عملیات قاضی قزوینی در صورتیکه شاه بمسئله بمب بیش از هر چیز اهمیت میدهد و اشخاصی را که در کار کشف نشدن قضیه بمب و شناخته نشدن مرتکبین آن دخالت داشته اند دشمنان حقیقی خود میشناسد و قاضی قزوینی از افراد میرزا آنها است بیچاره مرد وطن پرست عاجز اکنون در زیر زنجیر استبداد با سرو صورت مجروح دچار شکنجه و عذاب است قاضی قزوینی از اشخاصی است که در مقصری همدوش ملک المتکلمین و میرزا جهانگیر خان بوده میباید روز اول با رقابش کشته شده باشد ولی بدو سبب در کشتن او شتاب نمیشود یکی آنکه بخارجه ها گفته اند غیر از همان دو نفر دیگر کسی را نمیکشند چنانکه گفته شد و دیگر آنکه تصور میکنند در استنطاق قاضی شاید بتوانند مرتکبین بمب را بشناسند چنانکه در استنطاق ملک زاده و دیگران از همزنجیرهای قاضی قزوینی تحقیقات در خصوص بمب در اول درجه اهمیت بوده است و همچنین امان الله خان ضیاءالسلطان تركه که در قضیه بمب گرفتار شده و بمعی ملیون مخصوصاً قاضی قزوینی مستخلص گشت در این وقت پنهان میشود و بواسطه و رسائل امان نامه باو میدهند همینکه آشکار

قتل ملك و جهانگیر خان وقاضی قزوینی در باغشاه

میگردد او را دستگیر کرده در تحت شکنجه سخت در آورده از مسئله بمب او را استنطاق میکنند و چیزی بروز نمینماید قاضی در شبهای اوایل حبس خود که آزار بسیار میبیند برقایش میگوید اینها ما را بایی و لامذهب میدانند که اینطور بی رحمانه با ما رفتار میکنند بهتر این است قرآن و روضه بخوانیم بلکه کمتر مارا آزار نمایند و شروع میکنند بخواندن قرآن و در ضمن بروضه خوانی همه گریه میکنند و سر بآزان متأثر میشوند ولی قدغن میشود که دیگر روضه نخوانند.

خلاصه قاضی قزوینی هیچجه روز در باغشاه در تحت فشار سخت و بدترین احوال میگذرانند پس از آنکه استنطاق او تمام میشود چون عادت بخوردن تریاک دارد سم مخلوط تریاک کرده باو میخورانند و چون حالش منقلب میشود زنجیر او را برداشته در میان باغ میاندازند و با نهایت سختی جان میسپارد قاضی قزوینی از مال دنیا تهی دست بود و در اواخر عمر خدا باو پسری داد که بسیار بوی علاقمندی داشت اما اجل مهلت نداد که او را خود بزرگ نماید.

بالجمله محبوسین را يك يك استنطاق کرده اشخاص متفرقه و غیر مهم را رها میکنند و مابقی را نگاه میدارند ظهیر السلطان را که یکی از تفنگداران ملنی بود زنجیر کرده روزها در آفتاب میندند و چند روز زحمت بسیار باو میدهند موسی خان معظم السلطنه و بعضی دیگر از جوانان محبوس و مفلولند ازو کلای مجلس مستشار الدوله مدتی در خبش باغشاه میماند یحیی میرزا و میرزا داود خان از مقصرین درجه اول هستند و خطر جانی دارند ولی باید دانست که قضیه سفارت انگلیس و پناه دادن بجمعی از اشخاص خطرناک از ملیون و مخصوصاً از نمایندگان مجلس تأثیر شدید در دربار کرده بعد از گذشتن روزهای اولی و کشته شدن چند تن و نتیجه بدست نیامدن از استنطاق محبوسین در قضیه بمب غضب شاه و آتش انتقام درباریان اندکی فرو می نشیند خصوصاً که نوشتجاتی از رؤسای روحانی نجف بشاه میرسد که خاطر او را معشوش میسازد که شرح آنها در فصل دیگر نوشته خواهد شد.

و اما قضیه سفارت انگلیس و تحسن ملیون شرح واقعه آنکه رابطه خصوصی

فصل سی و ششم

که میان صاحب‌منصبان سفارت انگلیس در طهران با رؤسای ملیون و آزادبخوانان از اوایل مشروطیت وجود داشت اکنون هم که روس و انگلیس با هم ساخته‌اند آن رابطه بکلی قطع نشده و غیر از سیاست مشترک روس و انگلیس که اکنون مناط کارهای خارجی دولت ایران است انگلیسان در خلفایک سیاست خصوصی هم دارند که دل آزادبخوانان را از خود نمیرنجانند و تمام بدبختی آنها را بروسها نسبت میدهند و خود را در موافقت با سیاست روس ناگزیر معرفی مینمایند و این رابطه نسبت بوکلای تند رو مجلس بیشتر بتوسط آقا سید حسن تقی زاده و رفقای او است و قتیکه مجلس در شرف خراب شدن است و نمایندگان تند رو مخصوصاً تقی زاده و رفقایش بواسطه دشمنی که میان محمد علی شاه و آنها است در معرض مخاطره جانی هستند خصوصاً که قضیه بمب راهم با آنها نسبت میدهند بدیبهی است خطر عظیم متوجه ایشان است لهذا تقی زاده چنانکه گفته شده است از پیش تهیه اینکار رادیده که در آخر وقت خود را بسفارت انگلیس انداخته آنجا محفوظ بمسند اینستکه بتوسط صاحب‌منصبان سفارت انگلیس با میرزا علی‌اکبر خان دهخدا و بعض دیگر با لباس مبدل داخل سفارت شده هرچه توانسته‌اند رفقای خود را از گوشه و کنار جمع کرده بآن مأمن میسرسانند و این اقدام در همان روز بیست و سوم جمادی الاولی که روز بمباردمان مجلس میباشد میشود و البته تمام اشخاص خطرناک چه وکیل و چه غیر وکیل در اینموقع توقع دارند که تقی زاده آنها را هم در رفتن بآن پناهگاه شرکت بدهد و از کجاکه در صدد نشده باشد بی آنکه موفق بگردد و بهر صورت در اینگونه مواقع که روز و انفساه است و هر کس بفکر جان خویش است نباید از کسی این توقعها را داشت و هر کس باید خود وسیله نجات خویش را فراهم آورد خلاصه بمحض اینکه معلوم میشود جمعی بسفارتخانه انگلیس رفته‌اند مشروطه خوانان نظرباینکه از این سفارتخانه بظاهر مشروطیت بیرون آمده است اینک هم میتواند نگاهدارنده طرفداران مشروطیت بوده باشد بی آنکه متوجه سیاست مشترک روس و انگلیس باشند و بی آنکه بدانند ممکن است همین سفارت که بظاهر گاهواره مشروطیت بوده

قتل ملك و جهانگیر خان وقاضی قزوینی در باغشاه

است روزی قبر آن واقع گردد هجوم میآورند که وارد سفارتخانه شوند و جمعی وارد شده که عددشان بهشتاد نفر میرسد انگلیسان هم جلوگیری نمیکنند در اینوقت خبر بیاغ شاه رسیده بفوریت یکدسته سوار قزاق اطراف سفارت را گرفته مردم را مانع میشوند که بسفارتخانه وارد گردند و عده متحصنین محدود میشود بکسانی که تا آنوقت وارد شده اند و این روز دوم واقعه بمباردمان مجلس شورایملی است گرفتن قزاق و پلیس اطراف سفارتخانه انگلیس را برای وارد نشدن ملیون موجب هیجان کارکنان سفارت میگردد بشاه کله میکنند چرا ما را محاصره کرده اید جواب میدهد چرا مردم را بسفارت راه میدهید میگویند مردم از ترس جان بسفارت میآیند و قرار میشود مستحفظین را بردارند ولی قدری دور تر میبرند سفارتیان هم بلندن شکایت میکنند که سفارتخانه در محاصره است و پس از رسیدن جواب بآنها مکتوب ذیل از طرف شارژد افرانگلیس بمیرزا محمدعلیخان علاءالسلطنه وزیر خارجه نوشته میشود :

جناب اشرف ارفع را که برحسب امر اعلیحضرت اقدس شهرباری برای وهنی که در چندین روز بسفارت اعلیحضرت پادشاه انگلستان وارد آمده اظهار تأسف فرموده اند بنظر اولیای دولت خود رسانیدیم بموجب دستورالعمل که امروز ازوزیر امور خارجه اعلیحضرت پادشاه انگلستان رسیده مأمورم بجناب اشرف ارفع اطلاع بدهم که عذر بی احترامیهای مکرره که باوجود پرتستهای رسمی دوستدار از طرف پلیس و بریکادقزاق نسبت بسفارت شده است دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان پس از دقت کامل بوضع شخصی که از این بابت حاصل شده است مطالب ذیل را طلب مینماید :

اول قزاق و پلیس را از حوالی سفارت بردارند و متعرض رعایای انگلیس و رعایا نشوند .

دوم وزیر دربار از طرف اعلیحضرت شهرباری و وزیر امور خارجه از طرف دولت ایران هر دو با لباس رسمی بسفارت انگلیس در شهردار الخلافه آمده

مصل سی و ششم

رسماً کاملاً معذرت بخواهند و پیش از وقت بمدت کافی از آمدن خود اطلاع بدهند. سیم تمام اشخاصی را که در این اواخر برای کارهای متداولی بسفارت میرفته و یا از آنجا بیرون میآمده گرفته اند فوراً مرخص نمایند.

چهارم ضمانتنامه بآقای اعلیحضرت شهر یاری برای امنیت جانی و مالی و شخصی اشخاصی که حال در آن سفارت متحصن هستند بدو ستار داده شود.

اگر در میان متحصنین اشخاصی پیدا شوند که اتهام جنایتی بآنها برود باستثنای جنایتهای بلتیک که حال معفو است آنها را بقاعده در حضور یک نفر از اجزای سفارت انگلیس استنطاق نمایند الحال که این مطالب را بهجناب اشرف میرسانم مأمورم اظهار نمایم اگر فوراً این مطالب بموقع قبول نیامد و از روی دقت مجری نشد دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مجبور خواهد بود که هر اقدامی را مناسب بداند برای تحصیل ترمیم این رفتاری که خود را محق میداند بر آن بنماید بدستور العمل اولیای دولت متبوعه خود مشروط فوق را بنظر اعلیحضرت شهر یاری میرسانم بعد از رسیدن این مکتوب بوزارت خارجه دولت فوراً درصدد انجام مطالب برآمده قزاق و پلیس را از اطراف و نواحی سفارت برداشت وزیر دربار و وزیر خارجه رفتند بسفارت رسماً معذرت خواستند اشخاصی را که بسفارت رفت و آمد میکرده گرفتار شده بودند رها کردند نوشته تأمین جانی و مالی برای متحصنین سفارت فرستادند و آنها بیرون آمدند مگر یکمده معین که آنها را قرار داده اند مسافرت کرده چندی در ایران نباشند و آنهاش نفرند تقی زاده - معاضد السلطنه - میرزا علی اکبر خان دهخدا - میرسید حسن جبل المتین صدیق الحرم - بهاء الواعظین اما بانصاف بهاء الواعظین را نباید جزو آنهاشمرد چه روزی که در سفارت بکسانی که باید تبعید شوند برای خرج سفر قبول میدهند تقی زاده اظهار استغنا نموده نمیگیرد در عوض ببهاء الواعظین مبلغی میرسد که او انتظار نداشته در اینحال از خوشحالی برجسته میگردد زنده باد هرج و مرج خلاصه چند نفر را هم گفتند مدتی در طهران نباشند و آنها سعید الممالک تبریزی بود و برادرش و حسین آقای کاشانی - میرزا عبدالرحیم خلخالی و میرزا آقاخان از اجزای عدلیه این جمع در

قتل ملك و جهانگیر خان وقاضی قزوینی در باغشاه

ظرف دو روز بمصاحبت مأمور وزارت خارجه و غلام سفارت انگلیس بجانب رشت و انزلی روانه میشوند بعد از آنکه مردم طهران پروتست سفارت انگلیس و تسلیم شدن فوری دولت را میبینند سیصد چهار صد نفر مهیا میشوند بسفارت بروند و لای چون قراردادها گذشته است دیگر آنها را راه نمیدهند و دیگر کسی بسفارتخانه طهران وارد نمیشود آنها هم که خارج شده اند بیخیال دنبال کار خود رفته آسوده خاطر میشوند جمعی از آزادیخواهان هم در شهر طهران و در اطراف شهر متواری هستند تا کی بتوانند آشکار گردند جمعی هم بقلهك شمیران که محل ییلاقی انگلیسین است میروند که در موقع نگارش شرح حال خود احوال این جمع را با عاقبت کار آنها نخواهم نوشت اینك شمه ای از اوضاع ولایات را بعد از خراب شدن مجلس و برهم خوردن بساط مشروطه در فصل جداگانه بنویسم .

فصل سی و هفتم

در ولایات بعد از خرابی مجلس

باید دانست که در اغلب ولایات ما همه وقت دو دستگی موجود است که بیش از این بحیدری و نعمتی نامیده میشد اکنون هم این اختلاف کلمه هست و دولتیان از دربار سلطنت گرفته تا کدخدای ملک آبادی سیاستشان اینست بآتش این دو دستگی دامن زده از اختلاف مردم استفاده نمایند و بعبارت دیگر مردم را یکدیگر انداخته از خطر اتحاد آنها با هم که ضرورت دست تجاوز و تعدی ستمکاران طماع را کوتاه میکند جلوگیری کنند مردم نادان هم خیر و شر خود را نمیفهمند.

در اینوقت اختلاف کلمه مزبور بصورت جنگ طبقاتی درآمده یکدسته تجدید خواه و دسته دیگر کهنه پرست در همه جا هویدا گشته در صورتیکه در میان هر دو دسته بسیار کم اشخاصی هستند که بمعنی این دو دستگی پی برده باشند و غالباً رؤسای ملکی و مذهبی آنها با هم بر سر ریاست کشمکش دارند و تا بهین آنها کور کورانه برضد یکدیگر میباشند و البته عین اوضاع مرکز بتفاوت درجه در هر نقطه از نقاط مملکت ظاهر است خصوصاً که در ماههای آخر درباریان و روحانیان درباری مستبدین ولایات را واداشته اند عملیات آزاد بخوانان را که در انجمنهای ایالتی و ولایتی برضد استبداد و درباریان کار میکنند عقیم بگذارند و دو دستگی شدید در همه جا آشکار گشته و بدیهی است اشخاص بالنسبه روشن فکر طرفدار حکومت ملی و مجلس و مشروطه هستند و کهنه پرستان و بیخبران از روزگار طرفدار درباریان و دربارند و تا این وقت قوت و قدرت در دست فرقه اول بوده کهنه پرستان در جنگال آنان مقهور بوده اند ولی اینک قضیه بعکس شده و در تمام مملکت باستانهای آذربایجان بیرق حکومت

در ولایات بعد از خرابی مجلس

استبدادی بلند میشود ملاکین و مستبدین در هر لباس روی کار آمده مجلس و مشروطه و حکومت ملی و قانون را کفر و زندقه و طرفداران آنها را کافران و ندیق و واجب القتل می‌شمارند در اینحال پیدا است که آزاد بخوانان بیچاره در ولایات که اغراض خصوصی زیاد و پناهگاههای مطمئن نسبت بمرکز کم است دچار چه بدبختیها میگردند چه اشخاص وطن دوست کشته میشوند و چه اموال و اغراض بیاد فنا میرود و همان حیدری و نعمتی پیش اکنون مستبد و مشروطه یا مسلمان و کافر نامیده میشود عجبا در بعضی از ولایات شمالی که انگلیسان کمتر نفوذ دارند و نمیتوانند اشخاص خطرناک را حمایت کنند یعنی از روسها و آلمانیان خود ملاحظه میکنند کار بد رفتاری مستبدین با مشروطه خواهان بجائی میرسد که مؤسسات روس در آن مکانها از مشروطه خواهان حمایت کرده آنها را پناه میدهند و از شر مستبدین نگاه میدارند چنانکه در گیلان نظایر بسیار دارد ولی بدیهی است که این برای اشخاص معروف و متمول است و لایبچارگان باین چاره هم راهی ندارند خلاصه اگر چه مقتضی است بشمهائی از وقایع ولایات هم بعد از توپ بستن بمجلس و برهم خوردن مشروطه اشاره کنم ولی بدو سبب شرح آن وقایع را بتاریخهای مستقیم و مفصل مملکت و بوقت خود که برده از روی حقایق برداشته شده باشد و وسائل استخبار بیشتر در دست باشد موکول نموده فقط مختصری از اوضاع اصفهان را مینگاریم و بعد از آن باحوال آذربایجان که استثناء شد بطور اجمال میگردانیم .

اما اصفهان کسانی که جلد اول کتاب مرا خوانده میدانند در اصفهان نفوذ روحانیان بیشتر از همه جای ایران است یعنی از بقایای اوضاع و احوال روحانیان عهد اخیر صفویه هنوز آثاری در آن شهر دیده میشود اول شخص روحانی نمای آن شهر اولیاد و مملاک و متمول آن شهر است حکومتهای وقت هم برای پر کردن کیسه خود یکی دو تن از این قبیل روحانی نمایان را راضی نگاه میدارند و لقمه‌هایی از آنچه میبرند بخلق آنها میگذارند و گاهی در کارهای کوچک ضرر اندك را تحمل کرده توسط آنها را در دهان خلق بمنزله میپذیرند تا بحوزه ریاست آنها رونقی داده بتوانند آنها را در دهان خلق بمنزله

فصل سی و هفتم

هویزه دهنه قرار داده از تعرضاتی که برضد آنها بشود جلوگیری نمایند .
 در سالهای آخر شیخ محمد تقی نجفی که خود را با آقا نجفی معروف کرده در رأس
 اینگونه روحانی نمایان در اصفهان واقع شده است .
 آقا نجفی در ابتدای تبدیل اوضاع سیاسی مملکت که مستلزم محدود ساختن
 اختیارات غیر محدود نوع او بود مخالفت میکرد و میخواست مشروطه را کفر و مشروطه
 خواهان را کافر بخواند ولی چون پیشرفت کار مشروطه را میبیند و بر ریاست و تمول
 خود نگران است مدتی سکوت میکند و بالاخره با مجلس و مشروطه اظهار مساعدت
 مینماید خصوصاً که میبیند برادر خود حاج آقا نورالله که دارای ذوق ادبی است و خود
 را تجدد خواه معرفی میکند طرفدار حکومت ملی و در رأس آزادیخواهان اصفهان
 واقع شده و اگر مخالفت کند باید باوی طرف شده جنگ خانگی بنماید این است که
 در تمام مدت مجلس و مشروطه آقا نجفی با مهارتی که در اینگونه از امور دارد خود را
 بیطرف متمایل بمشروطه نگاهداشته روحانیان مخالف مجلس از نجف و طهران و ولایات
 دیگر مکرر خواسته اند او را با خود همراه کنند نپذیرفته ولی بدیهی است که در باطن
 بیکار نبوده است چنانکه بعد از بتوپ بستن مجلس شخص مزبور از پس پرده در آمده
 خود را طرفدار سیاست روحانیان مخالف مجلس معرفی میکند و معلوم میشود در باطن
 باشیخ نوری در طهران همدمت بوده در باریان از او اطمینان داشته اند که اصفهان را
 بدست او نگاه خواهند داشت و نمیگذارند برادر خود با آزادیخواهان دیگر در آن
 شهر برضد در باریان قیامی بنمایند و هم باید دانست که اصفهان چنانکه مکرر گفته شده
 است بواسطه محل جغرافیائی که دارد و بمناسبت سیاست روحانی نمائی که در آن هست
 از قافله تجدد خواهی حقیقی دور مانده و هیجانهایی آزادی طلبی آنهم برنگ سایر
 هیجانها غالباً رنگ دین و مذهب بخود میگیرند و تجلیات خنده آمیز و سخریه انگیز مینماید
 مثلاً در موقعی که مقرر بوده است از ولایات بحمايت مشروطه مجاهد بطهران
 بیاید انجمنهای ملی اصفهان هم هر کدام یکمده مجاهد تفنگ بدست تهیه دیده اند
 بی آنکه معلوم باشد تیر اندازی میدانند یا نه و در موقع نمایش قوه خود برای مساعدت

در ولایات بعد از خرابی مجلس

با مجلس شورایی انجمنهای اصفهان بصورت دسته سینه زن و عزادار از شهر حرکت کرده بقبرستان تخت فولاد رهسپار میگرددند و از جمله نمایشهای تازه مضحك این هیجان ملی یکی این است که جمعی ازدراویش در طلیعه این نمایش نظامی واقع شده هریك يك مارد رشت در دست دارد آنرا نمایش میدهد و این برای تخویف مستبدین است و بهمین جهت این نهضت در اصفهان به نهضت مارد معروف میشود .

خلاصه روز توپ بستن بمجلس ملی در طهران بیرق استبداد در اصفهان بدست آقا نجفی بلند شده بدان میماند که نیابت بولکینیک لیاخوف را بهمهده گرفته باشد نهایت لیاخوف روسی با سر نیزه و توپ و تفنگ در طهران برضد مجلس و مشروطه قیام میکند و این آقای روحانی بزور تکفیر که مجلس و مشروطه و انجمن ایالتی و بلدیه و تمام آثار مشروطه را جدا جدا تکفیر کرده ببول دادن برای اصلاحات بلدیه را حرام میشمارد در صورتیکه همین شخص دو هفته پیش بطهران تلگراف کرده است مخالفت بامشروطه مخالفت با امام زمان است و قشون دولت اگر بامشروطه خواهان بچنگد در حکم قشون یزید و ابن زیاد میباشد و اینک خود در لباس دیگر میکند همانکار را که قشون دولت در طهران کرد خلاصه روز بیست و سیم جمادی الاولی انجمن ایالتی اصفهان برهم خورده مشروطه خواهان بعضی گرفتار و بعضی متواری میشوند حاج آقا نورالله رئیس انجمن از اصفهان مهاجرت میکند و استبداد بتمام معنی در آن شهر حکم روا میشود آقا نجفی در اصفهان میگوید اگر خونی در راه مشروطه باید ریخته شود خون من است و راست میگوید اگر مشروطه ما بحقیقت مشروطه بود باید آقا نجفی و امثال او را در هر کجای مملکت باشند محاکمه عادلانه کرده در ازای تهمتیه که باسلام زده خود را حجت آن خوانده اند و در مقابل تجاوزات که بنام شرع مقدس بنوا میس الهی و بجهان و مال و عرض مسلمانان نموده و تقویتی که از ستمکاران برای استفاده شخصی نموده اند مجازات داده خون آنها را بریزند و دامان بك روحانیان حقیقی را از لوث همکاری اینگونه اشخاص دنیا طلب نامسلمان بك نمایند ولی مشروطه مانا قس و غیر خالص بود و نتوانست بوظایف حقیقی خود قیام کرده حق را از باطل جدا نماید

فصل سی و هفتم

اینست که باین صورت فضح و بدست اینگونه اشخاص وقیح برهم میخورد تاکی ملت رشد سیاسی یافته بتواند باحقاق حق مشروع خود قیام نماید .

و اما آذربایجان که در حفظ اساس حکومت ملی ایستادگی کرده بادولت استبدادی طرف میشود وغالب میآید شرحش بطور اجمال اینست که آذربایجانیان علاوه بر صلابت فکری که دارند و بیشتر شجاع و جنگجو هستند در اینموقع زیر بار تعدیات درباریان طهران که همه آنها را دیده و شناخته و بزورک کرده اند نمیروند و بهیچیک از آنها از پادشاه گرفته تا کوچکترین و کراش اهمیت نداده آنها را قابل اعتناء نمیدانند و خصوصاً که آزادپخواهان تبریز و دیارهای آذربایجان میدانند اگر تسلیم حکومت استبدادی طهران بشوند دولتیان مرکز و مستبدین محلی از روحانی نامورجال کهنه پرست بر عرض و ناموس آنها ابقاء نخواهند کرد این است که مقاومت بامال و جان خود را برای نگهداری صورت حکومت ملی بر اسارت بدست روس و روس پرستان درباری ترجیح داده بادولت استبدادی مخالفت مینمایند و دوجیز با درمیانی میکند که آنها در کار خود کامیاب میگردند .

اول آنکه مهدیقلیخان مخبر السلطنه که اخیراً والی مشروطه خواه آذربایجان شده و از روی اصول مشروطیت با انجمن ایالتی و نمایندگان ملت کار میکند از اوضاع مرکز و احوال درباریان و سیاست داخلی و خارجی دربار کاملاً اطلاع دارد در اینوقت که مرکز مشروطیت مقهور دست مرکز استبداد میشود نه تنها صلاح خود را نمیداند که در تبریز با آزادپخواهان طرف شود و اوامر استبداد را بموقع اجرا بگذارد بلکه معناً بمشروطه خواهان کمک کرده تمام قوای حکومت ملی را که در دست دارد حتی ذخیره قشونی و غیره همه را تسلیم انجمن ایالتی کرده راه اروپا را در پیش گرفته روانه میشود و این از دوجیت بحال ملیون آذربایجان مفید میگردد یکی آسایش خیال از طرف حکومت محل که با آنها طرف نمیشود دیگر رسیدن بلوازم جنگی مهم که تا مدتی میتواند برای آنها وسیله مدافعه بوده باشد.

دوم آنکه يك تن از خوانین آذربایجان که خود را طرفدار مشروطه نموده و با

در ولایات بعد از خرابی مجلس

عده کمی از سواران خود از انجمن تبریز حمایت میکنند در موقعی که طرفداران استبداد از هر طرف بشهر هجوم آورده بخيال خود شهر را بتصرف درآورده اند و مشروطه خواهان راه نجاتی ندارند قیام نموده با قاطار روی پیراهن بسته بیرون میآید مجاهدین را جمع میکنند و پای جان میزنند و او ستارخان قرچه داغی است ستارخان رئیس مجاهدین میشود و در اینحان انجمن ایالتی تبریز هم دست و پای خود را جمع کرده قوای آذربایجان را در دست گرفته برای دفاع از حکومت ملی مهیا و مجهز میگردد و بقدر لازم استعداد تهیه کرده شهر تبریز را بغیر از دو محله که مرکز مستبدین است سنگربندی مینمایند و برای دفاع از هر قدر قوه که از طهران برود آماده میشوند روابط آنها با طهران قطع میشود و از بودن رابطه مابین مستبدین روحانی نما و غیر روحانی تبریز و طهران جلوگیری مینمایند و محمد علی شاه بدست مکاری و بی اعتدالی که بدست او و کارکنان مجلس در مدت اقامت آذربایجان در آن مملکت پاشیده اینک حاصل تلخ آن را چشیده آذربایجان بمنزله خار درشتی در دیده او میشود محمد علی شاه تصور میکند بدست مستبدین آذربایجان در هر لباس میتواند غائله مخالفت مشروطه خواهان را برطرف سازد ولی زود ملتفت میشود قوت در دست مخالفین او است و از موافقین محلی برای او کاری ساخته نیست چنانکه مهمتر اسباب که او برای خود در تبریز تصور میکند رحیم خان چلیپا نلو است که با يك عده سوار در تبریز است و او را برای چنین روز آماده گذارده بيك حمله ملیون رحیم خان و اتباعش از شهر تبریز خسار ج شده در گوشه می بخودداری میپردازد و یگانه امید شاه بیاس میگرد و ناچار يك فوج سرباز با آذربایجان میفرستد سربازان گرسنه برسیدن آنجا اسلحه خود را ریخته بعنوان اینکه باهلت جنگ نسیکنیم فرار مینمایند و این واقعه بر ناامیدی شاه بسی افزوده است و طولی نمیکشد که شاه میفهمد غائله آذربایجان سرسری نیست و باین سستیها نمیشود آنجا غلبه یافت ملیون همه باهم اتفاق کرده اند مستبدین مقهور و منکوبند جنگجویان تدارك مدافعه را از هر جهت نیکو دیده استعداد کافی دارند سنگربندی شهر تبریز از روی نقشه صحیح و بدست اشخاص بصیر شده در سنگرها اسباب فشنگ ریزی و اصلاح اسلحه بقدر لزوم

فصل سی و هفتم

تنبیه دیده اند آزاد بخوانان قفقاز سر اسلحه و لوازم و اشخاص جنگی و جنگ آزموده و مجاهدین بمبانداز و غیره بدانجا میفرستند و میدان جنگ مشروطه و استعداد مهمی در تبریز و اطراف آن مهیا است و برای رفتن بمیدان مزبور استعداد کافی لازم است این است که محمد ولیخان تنکابنی سپهدار را مأمور جنگ آذربایجان ساخته باندازه استعداد دولت استبدادی برای اوتنبیه قوه دیده اردوی مفصلی میخوانند با آذربایجان بفرستندی آنکه مختصر تزلزلی در خاطر آزاد بخوانان آذربایجان و طهران از تنبیه این استعداد روی بدهد و تصرفاتی برای آن بکنند بهر حال شرح وقایع آذربایجان را کتابی جدا گانه لازم است و در این مقام بطور اشاره و اختصار مینویسم و باز در موقع نگارش قضایای عمومی پیش آمد های اوضاع آذربایجان را که تنها امید گاه آزاد بخوانان تمام ایران است بمناسبت مقام خواهیم نگاشت .

باری در این وقت چنانکه از پیش اشاره شد تمام مملکت در تحت سلطه استبداد و بارودرت تحت قدرت اداره قزاقخانه که صاعقه منصفان روس بر آن ریاست میکنند رفته آزاد بخوانان در تمام ولایات مقهور و مغلوب و بسیاری از آنها مقتول و بسیاری متواری و باقی در زوایای خمول بنهایت پریشان حالی امرار وقت نموده انتظار پیش آمدن روزهای بهتری را دارند و روی دل همه بجانب فتوحات ملی آذربایجان است و از همه جا هر چه بتوانند بدانجا میفرستند بلکه یکمده از آزاد بخوانان خارجه نیز آنها را کمک میکنند چنانکه بسکرویل (۱) آمریکائی جوان آزادی طلب از روی وظیفه و جدانی از کار معلمی که در تبریز دارد دست کشیده بمجاهدین خدمت میکند و جان خود را هم در راه مجاهدت بنار مینماید نام نیک او در تاریخ آذربایخواهی ایران تاابد پاینده است بدیهی است مجاهدین از امنه و گرجستان هم بواسطه قرب جوار آذربایجانیان راز مساعدت خودی بهره نمیکذارند .

بالجمله شاه و درباریان او که از سیاست مهیب روس همدرد میگیرند بواسطه اسباب چینی سفارت روس در طهران و موافقت انگلیسان بآنها بدول و ملل عالم وانمود میکنند

در ولایات بعد از خرابی مجلس

که شاه از روی حق و انصاف مجلس را خراب کرد و مشروطه را بر افکند تمام خلق صلح و سلامت طلب ایران هم چه در مرکز و چه در ولایات با عقیده شاه همراهند و از دست مشتکی آشوب طلب که بعنوان مشروطه خواهی مملکت را آشوب کرده آتش فتنه را بر افروخته اند در عذاب بوده اند و اکنون خوشحالتند که بنیان فتنه و فساد برکنده شده پایه کارهای مملکت در جریان عادی خود افتاد در صورتیکه خوانندگان کتاب من میدانند نقشه آشوب مملکت در دربار کشیده شد و طوفان فتنه انگیزی و قتل و غارت از دربار برخاست برای پیشرفت نکردن کار حکومت ملی و برای پرچیدن بساط مشروطیت و اگر نبود تحریکات درباری و خارجه همان مشروطه ناقص و آلوده باغراض اشخاص مانظر سلامت نفس و حس اطاعتی که در توده ملت ایران هست اثر نیکوی خود را بخشیده میوه های شیرین بار می آورد چنانکه یک نظر بعملیات قانون گذاری مجلس اول با بی تجربگی که داشت این مدعا را ثابت مینماید در اینصورت اگر تمام ولایات ایران بعد از توپ بستن بمجلس ساکت مانده تسلیم حکومت استبدادی باغشاه و اداره قزاقخانه روس میشدند و از هیچ سرصدائی بلند نمیشد تیر تدبیر حق شکنانه درباریان به هدف آمده بآرزوی خود رسیده بودند ولی خدا نخواست بذری که با هزار مشقت پاشیده شده و با خون حساسترین فرزندان این مملکت آبیاری گشته است از میان برود این است که این سعادت نصیب آذربایجانیان شده نغمه مخالفت از آن سرزمین بلند میگردد و بمال میان ثابت میکنند اقدامات حکومت باغشاه جابرانه بوده و قتل و غارت بهارستان از روی بغاوت و ستمکاری و بایک مشت مردم صلح طلب و حق جو که فقط در راه آزادی ملت و سعادت مملکت از همه چیز خود سر فتنر کرده برای احقاق حق مشروع خویش قیام نموده اند با سر نیزه بیگانه نباید طرف شده خون آنها را ریخت کعبه آمالشان را خراب کرد و بمقدسانشان بیحرمتی نمود.

کدام قومند از متمدن ترین اقوام عالم که در میان آنها یک عده شرور و خودخواه نیست اگر در میان چند هزار نفر آزادیخواه ایران فرضاً چند نفر مفسد یا تقلید ناقص کننده بی تجربه یافت بشود دلیل نیست که آن قوم بتمامه مفسد و فتنه جو بوده

فصل سی و هفتم

باشند چنانکه در مسئله بمب اندازی بشاه که این قضیه در دربار سلطنت محمدعلیشاه در سبد تقصیرات ملیون و ذبیح بودن شاه نمودار ترین مطالب و باصطلاح گل سرسبد شمرده میشود مطلبی است که قطعاً برخلاف اراده عموم آزادیخواهان واقع شده و اگرچند نفری هم بر فرض از این قضیه آگاه و یادور آن شرکت داشته اند بقدری مخفی بوده است که نزدیکترین اشخاص بمرکزهای ملی از نیت آنها آگاه نبوده رعایت عهد و پیمانی را که در نهم ذی القعدة همین سال بشهادت قرآن مجید بامحمد علیمیرزا بسته اند بر خود و بر تمام افراد ملت لازم میدانسته اند و پیش از آنکه مخالفت شاه بانعهداتی که نموده آشکار گردد قصد جان او نمودن برخلاف همه چیز دانسته قصاص پیش از جنایت را قبیح می شمرده اند خصوصاً که معلوم نبوده است اگر محمدعلیشاه بدست بمب اندازان کشته شده بود در ب سعادت مملکت بادر بانی بمب اندازان و همدستان آنها در سرکوچه باریک تکیه بر بریهای طهران آیا گشوده میشده و مملکت از هر مخاطره عظیم خارجی و داخلی محفوظ میمانده است یا نه بهر صورت مجاهدین آذربایجان روی ملت را سفید کرده فتح و ظفر هم پیوسته نصیب آنها میگردد و حق دو کینه که عموم آزادیخواهان بلکه اشخاص بیطرف از عملیات شاه و درباریان او دارند بضمیمه تنفری که در سرتاسر مملکت از دخالتهای نا مشروع روس و روس مآبان موجود است توجه فوق العاده ملی را بجانب سنگرهای محکم و خندقها و نقبها و دخمه های پر پیچ و خم مجاهدین تبریز ایجاب نموده عموم ملت ایران باستثناء معدودی اطرافیان باغشاه و همفکران آنها موقعیت مجاهدین آذربایجان را از خداوند منان خواهان میباشند .

فصل سی و هشتم

تأثیر خرابی مجلس در دربار باغشاه و دول همجوار ایران

محمد علیشاه قاجار جوان مغرور بیخبر از اوضاع روزگار بعد از غالب شدن بر
مشتی رعیت بینوای خود و پس از خراب کردن مجلس شورایی و درهم پیچیدن بساط
مشروطیت خود را پادشاه مستقل و مالک القاب ایران میداند و اطرافیان نادان یا مفرض
و خود خواه و کج سلیقه او بعدی او را ستایش میکنند که مانند اسپهای سرکش باد
دردماغش افتاده خود را کاملاً بر مرکب آرزوهای خویش سوار دیده چشمش بواسطه غرور
موفور يك قدم پیش رو یا عقب سرش را مشاهده نمینماید .

محمد علیشاه در روز بیست و سوم جمادی الاولی ۱۳۲۶ از یکطرف سر باز و قزاق
و توپ و تفنگ بمجلس فرستاده از طرف دیگر اسباب فرار خود را از وسائل نقلیه مختلف
حتی اسب سواری زین کرده در جانب شمالی باغشاه نگاهداشته ملتزمین رکاب خود را
حاضر کرده است که اگر قشون او از ملیون شکست خوردند فرار نماید بدیهی است
اینحالت انتظار و اضطراب بیش از دو سه ساعت نیست که معلوم میشود استعداد جنگی
ملیون بسیار کم است و غلبه باقشون دولت خواهد بود در اینوقت شاه امیر بهادر جنگ
و شاپشال و اشخاصی را که بظاهر از دربار دور شده بودند بدر بار میطلبند و قتل
فریدون را آزاد میکند و محبوسین سیاسی عدلیه و نظمی را که بامر مجلس محبوس
شده اند را مینماید و امیر بهادر را سپهسالار میکند و مشیر السلطنه بریاست وزراء بنام
وزیر اعظم باقی میماند میرزا محمد علیخان علاء السلطنه وزیر خارجه و بعضی از وزرای

فصل سی و هشتم

مشروطه خواه را هم که از آنها اطمینان دارد بکارهای خود باقی نگاه میدارد و سعدالدوله مشیر و مشاور همه چیز دربار است.

محمد علیشاه بعد از خراب کردن مجلس در باغشاه میماند آنجا عمارت میسازد و بواسطه خوش یمنی که برای او داشته آنجا را محل اقامت خود قرار میدهد و بعد از استقرار براریکه سلطنت استبدادی روزی همانجا بسلام عام مینشیند سلام باغشاه که مکان آن را با فرش و قالیچه زینت نموده و مانند بارگاهی است که در مجالس تعزیه خوانی برای یزید درست میکنند خود روی صندلی که آنرا بروی تخت بلندی گذارده اند مینشیند وزراء و امراء دو طرف میایستند و بریگاد قزاق بریاست پلکنیک لیاخوف صف میکشد در حالیکه محمدحسن میرزا پسر دوم شاه لباس قزاقی در بر کرده جزء قزاقان ایستاده است ازین مجلس روحیات شاه و درباریان او برای کسانی که دارای نظر دقیق باشند هویدا است و از همینجا حال رجال مستبد را که در جنگال قانون و مشروطه گرفتار بودند و اکنون بال و پر گشوده اند میتوان یافت مخصوصاً قسمت روحانیان مخالف روحانیان مشروطه خواه که شیخ نوری طبعاً در رأس آنها قرار گرفته است شیخ نوری که در کشمکش با رقیب خود آقا سید عبدالله بهبهانی مقهور شده در گوشه خانه نشسته بود از روز بیست و سیم جمادی الاولی از خانه در آمده میدان ریاست شرعی را برای خود بیرقیب دیده خود را شخص اول روحانیان ایران میداند و اوضاع را کاملاً بر وفق مراد خویش مشاهده میکند کلمه اش در شاه و درباریان نافذ حکمش مطاع و رأی اش در نزد شاه متبع میباشد شیخ نوری کمتر روزی است که با شاه خلوت نکرده شاه را مساعدت فکری نکند ولی بدیهی است شیخ نوری با وجود مقرفی شدن بهمدستی با شاه در خرابی مجلس و برهم زدن مشروطه و قتل و غارت مردم دیگر نمیتواند جنبه تقدس و روحانیت و مورد توجه خاص و عوام بودن را هم حفظ نماید زیرا که آن جنبه طبعاً از میان رفته است. شیخ نوری بعد از تبعید آقا سید عبدالله و خرابی مجلس و برهم خوردن بساط مشروطه چون شخص زیرک و حساسی است حس میکند که آمد و رفت مردم نزد او فقط از ترس دولت استبدادی و برای توطئه از این و از آنست والا مردم نوعاً از او

تأثیر خرابی مجلس در دربار باغشاه ودول همجوار ایران

متفکر شده مقام قدس روحانیتی برای او باقی نمانده است شیخ نوری تصور میکند مقام حجة الاسلامی هم که سالها آنرا دارا بوده از دستش رفته است لـهـذا بصـدور فرمان حجة الاسلامی از دربار محمدعلیشاه مباهات مینماید روحانیان دیگر هم که با شیخ همراه و برضد مجلس و مشروطه کار میکردند و مخدول و منکوب بودند مانند حاج سید ابوطالب زنجانی که مردی متکبر و خودخواه است و شاه بنصیحتهای او در ضدیت با ملت اعتماد بسیار داشت و مانند آخوند رستم آبادی و ملا محمد آمدلی و سیدعلی آقای یزدی و جمعی دیگر همه از گوشه انزوا درآمده بدربار رفت و آمد صمیمانه مینمایند و مشیرومشار در امور دولت میشوند سید محمد یزدی و شیخ محمود ورامینی که در عدلیه بجرم خیانت بمشروطه محبوس بودند مستخلص و مورد مرحمت شاه میشوند و تصور مینمایند دور مخالفین آنها سپری شده و دوره ریاست آنها در رسید. رجال مستبد همه بروی کار آمده هر کدام مرجع خدمت مهم میگردند رجال مشروطه خواه که در حکومتها هستند همه معزول شده متواری یا خانه نشین میگردند و مستبدین بجای آنها حکومت مینمایند میرزا صالح خان حاکم طهران مغضوب شاه شده خانه او یغما میشود خیانتکارانی که بکلات تبعید شده اند از طرف شاه احضار و با تشریفات و احترامات بطهران ورود مینمایند حتی قتل فریدون مورد انعام شاه واقع میگردند و این عملیات همه برخلاف مصاحبت حقیقی شاه است زیرا بشبوت میرساند و عموم خلق بیخبر خبردار میشوند که وقایع جانگداز دوره مشروطیت از قتل و غارتها در مرکز و ولایات قضیه حضرت عبدالعظیم و واقعه میدان توپخانه و حکایت قتل فریدون پارسسی و نظایر آنها همه بدستور و برضای شاه و درباریان بوده است.

خلاصه محمدعلیشاه در کمال بیملاحظگی در باغشاه سلطنت میکند و از هیچ کس و هیچ کجا ملاحظه ندارد مگر از دو جا یکی از آذربایجان که سالها آنجا بوده مردم آن ایالت را میشناسد و میداند جز جنگ کردن با آنها چاره ندارد و دیگر نجف اشرف که میداند رؤسای روحانی نجف غیر از آقا سید کاظم یزدی باقی بسا و مخالفند و بر عملیات اخیر او اعتراض سخت دارند لهذا برای جلوگیری از تعرض آنها با روحانیان

فصل سی و هشتم

درباری مشورت کرده تلگراف ذیل بقلم آنها نوشته میشود و بامضاء شاه بنجف
مخابره میگردد .

صورت تلگراف شاه نمره ۷۴۱

«جنابان مستطابان آقایان ملاذالانام حجج الاسلام آیات الله فی الارضین ادام الله تعالی افاضاتهم ازقراریکه بعرض رسیده در اینوقت که برای جلوگیری اشرار و اعاده نظم و امنیت داخله بارهئی اقدامات کردیم مفسدین فرصت را ازدست نداده تجمعات هیئت علمای اعلام را مشهود نقل بارهئی عنوانات و از آنطرف درمزاج عوام القای بعضی شبهات مینمایند برای رفع اشتباه خاطر جنابان مستطابان عالی را یاد آور میشویم که باهالی ایران عموماً و بدوات محترمه خصوصاً معلوم است در هنگام ارتحال شاهنشاه مفقور پدر تاجدارم که در اوضاع مملکت و اساس دولت تغییراتی روی داده و مرا برای نیابت سلطنت از آذربایجان بطهران احضار و تمام مهمام مملکت را بعد از من واگذار فرمودند بواسطه نقاهت مزاج هنوز قانون اساسی که علامت مشروطیت دولت بود ازصح شاهنشاهی مفقور نگذشته بلکه بواسطه بعضی عوائق نمیگذشت و هرچند عقلای مملکت و علمای این فن استعداد مشروطیت را در ایران فراهم نمیدیدند و لوازم اقدام باین امر بهیچوجه موجود نبود من مخصوصاً چون ترقی دولت و حصانت ملت را در ایجاد و استقرار مشروطیت میدانم خودم بنفسه متصدی این امر شده برای حفظ دین و دولت اسلام شیدالله ارکانها قانون اساسی را درحالی که پدر تاجدارم رارقم و قدرتی باقی نبود قلم را در دستش گذارده بعد از آن هم از ساعتی که بر تخت سلطنت جلوس کردم تمام هم خود را در استقرار اساس مشروطیت مصروف و تا آنقدریکه درقوه داشتم و اسباب فراهم بود از پیشرفت این اساس قصور نورزیدم تا مشروطیت دولت که آزادی ملت است قرار یافت و مستحکم شد لکن متأسفانه این آزادی را که از لوازم استقرار مشروطیت بود جمعی از مفسدین وسیله پیشرفت اغراض باطنیه و خیالات فاسده خود که مباین و منافی با اساس شرع مقدس اسلام بود قرارداد در دهن عوام نوع دیگر رسوخ دادند خلاصه وقتی که در متمم قانون اساسی دیدند مذهب

تأثیر خرابی مجلس در دربار باغشاه و دول همجوار ایران

رسمی اهالی ایران مذهب مقدس جعفری و قانون شریعت غرای احمدی صلوات الله علیه است و دیگر آزادی مذهب برای آنها غیر ممکن خواهد بود بانواع حیل و دسیسه گاهی بزبان ناطقه و در ثانی بکتابیه و اشاره در روزنامه جات باسم ترك كهنه پرستی و خرافات عقیده و اذهان سلیمه عوام را مشوب ساخته و مقاصد خود را در ضمن الفاظ و عبارات ظاهر الصلاح بلباس مشروطیت جلوه داده تا چندی عامه را از ذکر مصیبت و باره تی اعمال خیریه که بنای شرع بر آنها استقرار دارد بازداشتند و انجمن بابیه تشکیل داده و گفتگوی آزادی اینطایفه را بمیان آوردند دیدم نزدیک است در اساس شرع مقدس نبوی رخنه انداخته و مقصود حضرت ختمی مرتبت را که انی تارك فيكم الثقلين کتاب الله و عترتی باشد از دولت اسلام زایل کنند چنانکه باره می از اعمال آنها را مستحضر شده اید بطوری اغراض خود را در ذهن عوام رسوخ دادند که علمای اعلام و بزرگان اسلام نیز از جلوگیری عاجز بودند بالین اقدامات که بغرض آزادی و شورش طلبی آنها نزدیک بود دولت و ملت را دچار مخاطرات عظیمه نمایند و اساس سلطنت شش هزار ساله ایران را متزلزل سازند بر حسب وظیفه شخصی لازم دانستم که بیش از این تحمل و سکوت رارواندارم اول برای حفظ دین و دیگر برای نگاهداری سلطنت که بخواست خداوند بقوت بازوی و جهد و کوشش اجدادم بمن تفویض شده است به یمن عنایت امام عصر عجل الله فرجه از آنها جلوگیری نمایم وجود آنها را که اسباب هرج و مرج و بی نظمی تمام مملکت گشته طرد و منع کنم و چون میدانم که برای حفظ حدود و مقلطه کردن برای خباطرهای محترمه باره می اشتباه کاری خواهند کرد شاید علاوه بر آنچه از مجمع ولایات منتشر ساخته نشر دهند لهذا یاد آور میشوم که مشروطیت دولت را من خود در کمال میل و رغبت امضاء کرده در استقرار این اساس و حفظ و حمایت مجلس شورای ملی باتمام جدخواهم کوشید انشاء الله تعالی از برکت توجهات مخصوصه و ادعیه خالصانه جنابان مستطابان عالی امیدوارم در هر نوع ترقی و سعادت دولت و ملت خود من موفق گردم و از باطن آن ذوات مقدس همه نوع استمداد میجویم.

هیجدهم جمادی الاولی ۱۳۲۶ (محمد علیشاه قاجار)

فصل سی و هشتم

جواب این تلگراف را فصل همدیهم بخوانید .

واما تأثیر خراب کردن مجلس شورای ملی ما در ممالک دیگر بدیهی است این واقعه از دو سبب دردل آزادیخواهان عالم اثر بد مینماید یکی مقهور شدن جمعی آزادی طلب بدست مشتی ستمکار مستبد و دیگر دخالت قوه نظامی حکومت مستبد روس که منفور آزادیخواهان دنیا است در این واقعه جانکداز پس میتوان گفت عموم آزادیخواهان دنیا با میلیون ستمدیده ایران اظهار همدردی مینمایند و بطور خصوصی در سه مملکت همجوار ما تأثیرات مختلف هویدا است اول روسیه که دولت و ملتش را باید جدا کرد و از هر یکی علیحده صحبت داشت . اما دولت تزاری روس بدیهی است از این فتح که در طهران بدست صاحبمنصبان او شده بخیال خود مشروطه را که بمنزله موی دماغ برای پادشاه جوان دوست و مطیع او بوده است ریشه کن نموده خوشحال است خصوصاً که در عین اتحاد ظاهری که با رقیب قوی پنجه خود انگلیس در ایران حاصل نموده در عالم رقابت باطنی این موفقیت را گرچه با تحصیل رضای انگلیسان بوده است فتحی در مقابل انگلیس تصور مینماید و بر خود بسی میبالد و اما ملت روس مخصوصاً آزادیخواهان آنها از دو سبب از این پیش آمد ناگوار بسیار آزرده خاطرند یکی همانکه بطور عموم نسبت با آزادیخواهان دنیا گفته شد و دیگر بطور خصوصی که در این فتح حکومت استبدادی ایران بتقویت دولت تزاری روس در مبارزه حیاتی و طبقاتی که با دولتیان و مستبدین روسیه دارند شکستی برای خود تصور مینمایند اینست که از اظهار همدردی نسبت بمليون مغلوب ایران و اظهار تنفر شدید از عملیات حکومت جابرانه خویش در يك مملکت ناتوان همسایه که تازه صراز خواب غفلت برداشته میخواهد در حوزه حقشخاصان و حقوق طلبان بشری داخل گردد دقیقه می فرو گذارنمینمایند و این احساسات از ملت آزادیخواه روس در قفقاز بیشتر از دیگر ممالک روسیه هویدا است بواسطه قرب جوار با ایران و بسبب مناسبات بسیار قفقازیان با ایرانیان و بودن جمع کثیر ایرانی در بلاد قفقاز که اغلب طرفدار آزادی ایرانند و دیگر تأثیر شکست مليون ایران در انگلستان . - در انگلستان هم باید دولت و ملت را جدا کرد (باینکه خالی از

تأثیر خرابی مجلس در دربار باغشاه و دول همجوار ایران

اشکال نیست) و نسبت به ریک جداگانه سخن گفت دولت انگلیس که میبند بواسطه تحریکات شدید روس در دربار محمدعلیشاه بسبب نقشه انقلابی که از طرف درباریان ایران برای خلاص کردن خود از طوق مشروطیت سر تا سر مملکت ما پر آشوب است و طرق و شوارع روز بروز نا امن تر میگردد و تجارت آنها زیان میرسد با کسی ندارند که ملیون ایرا را فدای منافع خصوصی خود نمایند و بصورت يك مجلس شورای نوری که در قضیه شناختن عهدنامه ۱۹۰۷ مسیحی آنها با روس روی موافقت نشان نداده آنرا رد نموده است سیاهی دردناکی بدست دیگری زده باشند تا بزدن آن سلی سلی دو کار شده باشد یکی تنبیه آزادیخواهان بر حرارت و کم تجربه ایران و دیگری دامن زدن به آتش تنفر ایرانیان از روس رقیب دیرینه خود خصوصاً که محذور آزاد نگذاشتن محمد علیشاه در اختیارات سیاست خارج مملکتی خود (که موجب مساعدت آنها با مایون ایران در تبدیل اساس حکومت استبدادی بمشروطیت بود) بر طرف شده و عهدنامه ۱۹۰۷ تکلیف آنها را بارقیب خود در ایران و در وسط آسیا مبن نموده است بمبارت دیگر دولت انگلیس بمقصودی که در ترویج مشروطیت ایران داشته رسیده است در اینصورت اکنون صرفه و صلاح خود را در آن میدانند که اظهار علاقمندی بمواد معاهده ۱۹۰۷ با روس بنماید تا از آنرا به حفظ سیاست خود در ایران موفق گردد اینجا است که بحکومت ملی ایران مانند کارد کند شده ار کار افتاده نظر مینماید بلی در عین حال نمیخواهد تا وقتی که حکومت مقتدر ثابتی که طرفدار سیاست او باشد در ایران نباشد قانون اساسی ایران لغو گردد بهر حال آنچه در ایران روی داده اکنون در چشم دولتیان انگلیس سوء اثر نکرده بلکه مبنی بر صرفه و صلاح سیاسی و اقتصادی خود میدانند و امالت انگلیس مانی را که میتوان در مقابل دولت نام برد جمعی از آزادیخواهان تندرو انگلستان و ایرلاندیهای مخالف دولت انگلیسند که آنها هم در اظهار تنفر از عملیات روس با اشتراك انگلیسان در ایران کوتاهی نمیکند در صورتیکه تأثیر مهمی نخواهد داشت و بدیهی است که آزادیخواهان هندوستان و کلیه فارسیان ایران دوست هم در شمار این جمع میباشد و با ملیون ایران اظهار همدردی مینمایند

فصل سی و هشتم

همسایه سیم ما که خود در حال انقلاب است و مشروطه شدن ایران در مزاج حکمران مستبد آن سوء اثر بسیار داشته و اکنون از شکست ملیون و فتح محمد علی شاه که روابط خصوصی باهم دارند خوشحال است دولت عثمانی است با سلطنت عبدالحمید خان دوم. عبدالحمید از مشروطه شدن ایران که قهرآورد تزلزل استقلال و استبداد او مؤثر بوده است بی نهایت اندوهناک بود و اجازه نمیداد اندک خبر از اخبار حکومت ملی ما در جراید مملکتش منتشر گردد بدیهی است از فتح محمد علی شاه و خراب کردن مجلس و هرچیدن بساط مشروطه روح تازه بخود میگرد اما عمر این خوشحالی بسی کوتاه است زیرا که مقارن شکست ملیون و افتتاح دولت استبدادی در قسطنطنیه قضیه بعکس شده حکومت استبدادی عبدالحمید خان بدست جمعی اتحاد و ترقی عثمانی برهم خورده حکومت ملی تأسیس میگردد و بهمان اندازه که این قضیه در مزاج سلطان حمید سوء اثر کرده زندگانی را در کام وی تلخ مینماید رسیدن خبر شکست سلطان بدست ملیون عثمانی در مزاج شاه جوان تازه طعم استبداد را چشیده تأثیر نموده خاطر او را سخت مشوش میدارد در رسیدن سفیر کبیر جدید عثمانی نصوهی بیک بطهران بهر وسیله هست قلب او را جلب کرده نمیکذارند طرف توجه ملیون ستمیده ایران واقع بگرد چنانکه در جلد سیم این کتاب خاطر خوانندگان از قضایای ارتباط آزادخواهان ایران و عثمانی آگاه خواهد گشت عجبالتاً میتوان گفت یکی از اطمینانهای بزرگ که بیفاصله بعد از غلبه محمد علی شاه بر ملیون ایران بر قلب او میخورد بحدی که از شدت عملیات جابرانه او و در باو یانش نسبت با آزادخواهان گرفتار در غل و زنجیر اندکی میکاهد رسیدن خبر فتح ملیون عثمانی است و شکست سلطان مستبدی که سی سال در مقابل آزادی ملت خود مانند سد آهنین پافشاری کرده است در اینصورت البته محمد علی شاه حق دارد از این پیش آمده ناگهان بینهایت آزرده خاطر باشد و شهید غلبه بر مشروطه خواهان بکامش تلخ گردد و این تلخکامی ضمیمه میشود بدو تلخکامی دیگری پافشاری آذربایجانیان در مخالفت با حکومت استبدادی او چنانکه در اوایل همین فصل نگاشته شد و دیگر ابستاد کی سخت رؤسای روحانی عقبات عالیات در رد عملیات حق شکنانه شاه و درباریان

تأثیر خرابی مجلس در دربار باغشاه و دول همجواریان

و تعرض شدید در جواب تلگراف شاه که عین آنرا در این فصل خواندید و جوابش را در فصل بعد خواهید خواند و هم احکام دیگر که از ناحیه مقدس رؤسای روحانی مزبور خطاب بشاه و دولت و روحانیان و رؤسای ایلات و عشایر ایران مخصوصاً رؤسای آذربایجان صادر میشود و ارکان باغشاه را متزلزل میسازد و ماهرچه از آنها را که بدست آمد در فصل بعد از این فصل و در فصول دیگر خواهیم نگاشت و بهر حال پیش از یکی دو هفته از خرابی مجلس و گرفتاری آزادبخواهان نمیگذرد که شاه از بابت قضایای آذربایجان و احکام روحانیان نجف و درهم شکستن اساس حکومت استبدادی عثمانیان پیش از آنکه لبش بخندد چشمش گریان میگردد و در عین حال که گرفتاران بیچاره باغشاه و اداره قزاقخانه و نظمی و انبار دولتی روز و شب در شکنجه و عذاب جسمانی هستند شاه جوان بدبخت بسوء سیاست خود و درباریان بیگانه برست نادانش بهذاب و شکنجه روحانی گرفتار است .

فصل سی و نهم

تعرضات بشاه و قتل دو آزادیخواه

در فصل پیش از این نوشته شد که محمدعلیشاه در عین غرور و غلبه بر ملیون و بر همزدن مجلس و مشروطه از دوجا نکرانست و روز بروز بر نگرانی او افزوده میشود یکی از مخالفت آذربایجانیان و دیگر از تعرض رؤسای روحانی نجف اشرف. برای جلوگیری از مخالفت مردم آذربایجان فرستادن اردو متوسل شده است و برای جلوگیری از تعرض روحانیان نجف بمخابره تلگرافیکه عیناً در فصل پیش نگارش یافت.

محمدعلیشاه و درباریان او و روحانیان در باری تصور میکنند با آن تلگراف علمای نجف را قانع نموده اند و چون قضا یا گذشته و شاه بر تخت قدرت و استقلال جایگزین است رؤسای روحانی هم سکوت اختیار خواهند کرد و اگر جواب موافقی ندهند مخالف هم نخواهند داد ولی باید دانست که رؤسای روحانی نجف موافق با مشروطه علاوه بر وظایف دیانتی که دارند در مقابل آنها رقیب بلا که رقبائی هست و هر قدر هم که آنها شخصاً مذهب الاخلاق باشند و دارای مقام شامخ حوزه آنها مجبور است در مقابل حوزه رقیب خود داری کرده تا آنجا که بتوانند دست از تعرض بشاه برندارند خصوصاً که عرایض کتبی و تلگرافی تظلم آمیز ملیون هم که در روزهای آخر کشمکش با شاه نزد ایشان فرستاده شده همه رسیده است و آنها را تهییج شدید کرده تلگرافی که بزودی خواهید خواند بتوسط سه نفر رئیس روحانی مشروطه خواه که پیش از اطلاع بر حبس و طرد آنها صادر شده است در اینموقع میرسد.

جواب تلگراف شاه از طرف رؤسای روحانی نجف اشرف

«تهران توسط جنابان مستطابان حجج الاسلام بهیمنی و طباطبائی و افجه دامت

نمرضات بشاه و قتل دو آزادبغیر

برکاتهم حضور مبارک اعلی حضرت اقدس شاهانه خلد الله ملک بهدار ادعیه خالصانه عرضه میداریم واضح است که اقدامات مجدانه داعیان محض حفظ دین مبین وقوت وشوکت دولت وترقی ملت وترقیه حال رعیت وصیانت نفوس واعراض مسلمین بوده است مکرر هم این معنی را نصحاً و خلوصاً تلکرافاً و کتباً به عرض رسانیده و بجواب مساعد نایل نشدیم حالا دستخط تلکرافاتی و اصل وزیارت وموجب کمال اسف وحیرت گردید زیرا که معلوم شد باز انقاس خائنین ومفسدین وهفرضین اثر سمیت خود را بخشیده لزوماً خالصانه عرض مینمائیم اگر اظهارات ملوکانه همان قسمی که مأمول است مبتنی بر واقعیت و بر



از راست بچپ : حاجی شیخ مازندرانی -- حاجی تهرانی -- آخوند خراسانی

آقای حاج شیخ عبدالله مازندرانی حاج میرزا حنین حاج میرزا خلیل آخوند ملا محمد کاظم خراسانی مضمون فرموده حضرت شاه ولایت علیه افضل الصلوة والسلام که خیر المقال ماصدقه الفعالم تطابق داشت چنین روز کاران تازه برای دین ودولت ومملت دست نمیداد در اتلاف نفوس واعراض و اموال مسلمین باین حد همتی نمیشد و چنانکه هم کامله در اینموقع واقعاً باصلاحات

فصل سی و نهم

مملکتی متوجه بود این اغتشاشات مملکت و برانته ساز خصوصاً آذربایجان که هزاران نفوس و اعراض تلف شده و میشود نمیشد و سرحدات مملکت چنین بیصاحب نمیمانند و پای اجانب بمملکت باز نمیشد و در طهران با آن امنیت بچنین هیئت موحشه تشکیل اردو نمیفرمودند دفع مفسد و قلع و قمع فرقه ضاله بایه خذلهم الله تعالی بوزارت عدلیه ارجاع و بعد از ثبوت شرعاً بر وفق قوانین مشروطیت اسهل ما یسکون و موجب استحکام اتحاد دین و دولت بود گرفتار شدن آن صاحب اعلانات کفریه که از لسان بایه منتظر مینموده بعرض اقدس نرسیده است هزاران افسوس که مفسدین نمسک نا شناس محض تشرف بمقصود خودشان ساحت اقدس ملوکانه را بچنین اقدامات موجب یأس کلی و مکرر نقض عهود و ایمان مؤکده آلوده و اینهمه فرخنده را که سزاوار بود سردفتر سعادت گردد دچار چنین بدنامیهای ابدیه نمودند علی ایحال بدیهی است حفظ دین مبین اسلام و استقلال دولت اثنی عشریه شیدالله ارکانها بعدم تخطی از قوانین مشروطیت متوقف و التزام بدان بر قاطبه مسلمین خصوص شخص اقدس شاهانه از اهم واجبات است و این اقدام اخیر اگرچه موجب یأس کلی است لکن چنانچه مفسدین باز هم ذات اقدس را بحالت دین پروری و مملکتداری بگذارند امید است انشاءالله تعالی بحسن تدارک و اقدامیکه کاملاً موجب رفع وحشت عمومیه باشد مبادرت فرموده کسیختگی کلی را خدای نخواست که تکلیف حفظ دین و دولت و اعراض و اموال ملت اقتضای دیگر خواهد داشت رضا نخواهند داد و الامر لمن له الامر (نجل مرحوم حاج میرزا قدس سره) (داعی محمد کاظم الخراسانی) (الجبائی عبدالله المازندرانی) «بعد از رسیدن این تلگراف بمحمدعلیشاه حواس او پریشان شده روحانیان درباری را دعوت کرده با آنها صحبت طولانی میدارد و میگوید علمای نجف مرا محارب خوانده اند من اگر اقدامی کردم به پیشنهاد و با مشورت با شما بصود است حالا هر طور میدانید جواب علمای نجف را بدهید آقایان هم با نهایت افسردگی از حضور شاه بیرون آمده در صدد میشوند با روحانیان موافق خود در ولایات بست و بند تازه نموده بلکه بتوانند بقوت اجتماع از تعرضات رؤسای روحانی نجف جلو گیری نمایند و نتیجه نمیکیرند و هم در این مقام مناسب

تشریفات پناه و قتل دو آزادیخواه

است دیگر تلگرافات علمای نجفرا که پیش از خرابی مجلس صادر شده است و در این ایام بظاهران رسیده و یا آنکه پیش رسیده و نشر نشده درج نمایم تا مقام مساعدت آن ذوات مقدس در نگاهداری اساس مشروطیت بهتر هویدا گردد.

تلگراف بتوسط علمای طهران خطاب بقشون دولت باین مضمون

عموم صاحبمنصبان و امراء و قزاق و نوکرهای نظام و سرحدداران ایران ایدهم الله تعالی را بسلام وافر مخصوص میداریم هماره حفظ حدود و نفوس و اعراض و امنوال مسلمین در عهده آن برادران محترم بوده و هست همگی بدانند که همراهی بامخالفین اساس قویم مشروطیت هر که باشد و ادنی تعرض بمسلمانان حامیان این اساس قویم حاربه با امام عصر علیه السلام است البته باید همگی ابدأ برضد مشروطیت اقدامی ننمایند محل امضاء و مهر سه رئیس روحانی طهرانی و خراسانی و هاندرانی.

ایضا طهران توسط حجج اسلام بهبهانی و طباطبائی و افجه دامت برکاتهم

عموم برادران لشگری و توپخانه و قزاق و رؤسای عشایر و ایالات و قاطبه عساکر اسلامیه دامت تائیداتهم بدانند سابقاً آن برادران گرامی تلگراف کردیم که حفظ و حراست نفوس و اعراض و امـوال مسلمین در عهده کفایت شماها است حال هم صریحاً میگوئیم همه بدانند همراهی و اطاعت حکم شلیک بر ملت و قتل مجلس خواهان در حکم اطاعت یزید بن معاویه و با مسلمانی منافی است محل امضاء و مهر سه رئیس محترم روحانی.

ایضاً تبریز بتوسط انجمن ایالتی بتمام عشایر و ایالات و سرحدداران آذربایجان اردبیل و قرجه داغ و مشکین و میانج و ماکو و غیرهم دامت تائیداتهم

اهتمامات این خدام شریعت مطهره در تشدید اساس مشروطیت برای حفظ مذهب انبی عشریه و جلوگیری از دشمنان دین اسلام است و تمام دلگرمی ماها در این سعی و اقدامات بغیرت دینی آن برادران بوده و هست و آنچه برخلاف مشروطیت تا بحال از هر کس ظاهر شد همه بتحریر کات بوده حال علانیه خود شاه در مقام قتل مسلمانیان بر آمده است لهذا صریحاً میگوئیم که اهتمام در تشدید مشروطیت چون موجب حفظ دین است

فصل سی و نهم

در حکم جهاد در رکاب امام زمان ارواحناده و سرموئی همراهی با مخالفین و اطاعت حکمشان در تعرض بمجلس خواهان بمنزلۀ اطاعت یزید بن معاویه و با مسلمانی منافی است محل امضاء و مهر سه رئیس محترم روحانی

و هم باصفهان و شیراز خطاب بایل بختیاری و ایل قشقایی بهمین مضمون تلگراف میکنند و بطهران خطاب بانجمنهای ملی در قلع و قمع هر کس مخالف مشروطیت باشد شرحی مینویسند این احکام هم بعد از وقوع میرسد و بطور خفا بدست مشروطه خواهان میافتد.

و نیز بعد از رسیدن خبر مشروطیت عثمانی بنجف اشرف که ضرورت برؤسای روحانی ایران آزادی کامل داده میشود که هر چند بخواهند بحکمران مستبد ایران در موضوع بر هم زدن اساس آزادی ملت تعرض کنند محذوری نداشته باشد بلکه موجب خشنودی کارکنان حکومت آزادیخواه عثمانی باشد تلگراف ذیل را بطهران مخابره میکنند.

بتوسط جناب رئیس الوزراء حضور اقدس ملوکانه من الله علی الرعیه برآفته بدبختی و سوء حظ همین است که دولت علیه عثمانیه با آن درجه نفوذ و اقتدار و عدم قدرت احدی کائناً ماکان تخلف از او امر شاهانه را چون دانستند که امروز حفظ بیضه اسلام و قدرت و قوت دین مبین و دولت متوقف بر مشروطیت است اعلان مشروطیت فرموده اسلام و مسلمین را سر بلند و نتایج آن عمّا قریب انشاء الله تعالی مشهود خواهد بود لیکن سوء حظ ایرانیان بخت برگشته چنین نتیجه داد با آنکه شاهنشاه مبرور ماضی رضوان الله علیه این اساس مقدس را استوار فرموده بوده همینکه نوبت تاجداری بذات اقدس رسید احاطه خائنین خودخواه و دشمنان دین و دولت باریکه سلطنت یوماً فیوما جز القای فساد و اغتشاشی بلاد و تحریک مفسدین و اتلاف نفوس و اعراض و اموال مسلمین و مکرر نقض عهود نکردید و آنچه داعیان را باقتضای وظیفه و تکلیفیکه در حفظ دین و دولت و ملت که در عهده داریم دولتخواهانه استحکام رشته اتحاد و عدم قطع روابط استدعا نمودیم قولاً کمال مساعدت اظهار و عملاً بر ضد حقیقت رفتار و بالاخره بیاز شدن

تعرضات بشاه و قتل دو آزادیخواه

لسان جسارت بمقام سلطنت مؤدی و نتیجه سوء تدابیر خائنین دفع فاسد بافسد شد و تفرقه کلمه دولت و ملت در تهدید دماء و تخریب بیوت و غارت اموال مسلمین و تبعید علمای عظام بعد از این همه اهانتها بدمست دشمن روسی و استخفاف کلام مجید الهی عزاسمه و سایر شعائر اسلامی که دول کفر هم محترم می شمارند الی غیر ذلک هیچ فرو گذار نکردند این دسته اعادی دین و دولت که خود را چنین دولتیخواه قلم دادند تا هرز و بوم ایران را بکلی ویران و دولت و ملت را با بهره معدوم و ملک را تسلیم اجانب نکنند مرادشان حاصل نخواهد شد لیکن سزاوار است ذات اقدس بخود آمده ملاحظه فرمایند با مملکت و دولت خود چه کرده و میکنند مقام سلطنت اسلامی را وسیله هدم اساس دین مبین و اعدام ملک و ملت فرموده اند آذربایجان از دست رفت حال بقیه هم معلوم است چنانکه بعد از این بنا بر نگاهداری باقی ماندگان دارند انشاء الله تعالی تدارک این شایع بجلب قلوب و طرد مفسدین و خاصه ممتدقین کلام الله و هاربین ملت و عقد مجلس محترم مبادرت فرموده زیاده بر این بر بیاد دادن دین و دولت همت نگمارند و این خدام شرع انور را بآنچه مهما امکان از اعلان آن بقاطبه مسلمین ایران و غیره تحذر داریم ناچار نفرمایند انشاء الله تعالی (الاحقر نجل المرحوم میرزا خلیل قدس سره محمد حسین) (الاحقر محمد کاظم الخراسانی) (الاحقر عبدالله المازندرانی) و هم تجار ایرانی مقیمین استانبول بتلکراف حضوری با حجاج اسلام نجف گفتگو کردند و شرح وقایع طهران را اطلاع دادند و جواب خیلی مساعد با تمجید زیاد از اقدام سلطان عبدالحمید خان در اعطای مشروطیت بملت عثمانیه گفتند و اما تأثیر این وقایع و این تعرضات در دربار باغشاه باید دانست که محمد ولیخان سپه دار از حکومت وارد و کشی آذربایجان استعفا میدهد و عبدالحمید میرزای عین الدوله که یکی از مهمترین رجال دولت است و با آذربایجانیان هم سوابق بسیار دارد والی و رئیس اردوی آذربایجان میشود در صورتیکه باطلأ از شاه راضی نیست و ناچار است این مأمو ریت را بپذیرد عین الدوله میرود به تبریز و از در صلح طلبی در آمده با رؤسای ملیون ملاقات کرده آنها را بصلح دعوت مینماید ولی تمام اقدامات او بی نتیجه مانده بالاخره ملیون بعین الدوله مینویسند که صلح بشاه شرایطی دارد که اول آنها دایر

فصل سی و نهم

شهن مجلس شورایی ملی است در طهران و حفظ حقوق کامل در آذربایجان این خبر در
 دربار تأیید می‌شاید و بعضی وقتها وصول تضرعات سخت رؤسای روحانی که بی در پی
 میرسد و می‌نویسند اگر مجلس داده نشود کسور گذشته جبران نگردد همه بایران حرکت
 خواهیم کرد شاه بی اندازه آزرده خاطر شده اجتماع مردم آزادخواه طهران هم در قلمک
 و در سفارت عثمانی چنانکه در فصل دیگر شرح داده میشود بر آزرگی خاطر شاه
 افزوده روزی شیخ فضل الله و مشیر السلطنه و امیر بهادر را احضار کرده با آنها فحش میدهد
 و میگوید شما گفتید مجلس را توپ بیند شما مرا واداشتید مسجد را خراب کنم حالا
 بیایید جواب بدهید آنها هم با کمال کدورت از حضور شاه مرخص میشوند و شیخ نوری
 بعد از این مجلس بروالی را که باز کرده بود جمع کرده از خانه کمتر بیرون می‌آید و
 بلکه کمتر دیده میشود در دربار هم اختلاف کلمه مین و جال دولت افتاده چند دسته
 برضد یکدیگر تشکیل میشود و هر دسته يك یا چند نفر از معممین طماع خودخواه را
 دستیار خود قرار داده برضد همدیگر روز و شب کار میکنند عجبتر آنکه شاه هم مانند
 یکی از درباریان برای خود دسته بندی دارد و اشخاصی را برای تحصیل خبر و اسباب
 کار بودن بخود اختصاص داده در خلوت با آنها سر و سری دارد و چنان مینماید که
 بزودی داشته امور دربار از هم گسیخته شود خاصه که پول هم ندارند و کسی هم به آنها
 قرض نمیدهد مالیاتها را نمیتوانند وصول کنند و در تمام مملکت مردم از دادن مالیات
 امتناع دارند و این مسئله بیشتر از هر چیز موجب پریشان خاطر شاه شده است خصوصاً
 میخواید رؤسای روحانی نجف عزم دارند اگر شله نصایح ایشان را نشنود مالیات
 دادن بلور احرار نمایند که در اینصورت تمام مالیات دهندگان اطاعت این حکم شرعی
 را بر خود فرض خواهند شمرد و قهر سلطنت محمد علی شاه منحل میگردد بدیهی است
 این تأثیرات علنی نیست چونکه بتدریج حاصل میگردد و صورت ظاهر را تا مدتی
 محفوظ نگاه میدارد چنانکه در عین حال از کشتن دوتن از آزادخواهان هم یکی در
 بروجرد و دیگری در طهران دریغ نمیکنند و آن دو تن سید جمال الدین واعظ و
 روح القدس میباشند.

تمرضات بشاه و قتل دو آزادبخواه

حال سید جمال الدین واعظ از روز ۲۳ جمادی الاولی که در بهارستان بوده بر نگارنده پوشیده است که بعد از متفرق شدن آزادبخواهان او کجا مخفی شده و با اینکه از یک پا اندکی عاجز است چگونه خود را محافظت مینموده نمیدانم فقط میدانم



مرحوم سید جمال الدین واعظ اصفهانی

که چند روز در طهران مخفی میشود و بعد با لباس مبدل و با اندک تغییر قیافه بطرف همدان رهسپار میگردد و بامید آنکه با میرزا محسن خان مظفر الملک حکمران همدان

فصل سی و نهم

دوستی قدیم دارد و میتواند او را محافظت نماید مظفرالملک نوکری دارد حسین نام
 او را برای کارهای خود بطهران فرستاده او سید را بهر لباس و هر قیافه باشد میشناسد
 اتفاقاً مراجعت نوکر مزبور بهمدان تصادف میکند با عزیمت سید جمال الدین بدان
 صوب در راه سید خود را تا آنجا که میتواند حفظ میکند که کسی او را نشناسد حتی به
 حسینخان نیز آشنائی نمیدهد و با اینکه در یک کاری هستند و روبروی یکدیگر نشسته اند
 چون بهمدان میرسند میرود بحمام و حسینخان بمظفر الملک اطلاع میدهد از آمدن
 سید جمال الدین بهمدان مظفر الملک میفرستد سید را از حمام بدارالحکومه برده برای
 او منزل مخصوص که چندان در انتظار نباشد تعیین کرده از او پذیرائی مینماید خبر
 بدربار میرسد که سید در همدان و در خانه حکومت است شاه باتلگراف اکیدمی سپارد
 که سید را توقیف نمایند و باید دانست که سید در ایام ولایتعهد شاه مدتی در تبریز و
 مورد نهایت توجه ولیعهد یعنی شاه حالیه بوده است ولی در کشمکش مشروطه و
 استبداد نه تنها آن رابطه دوستی منفصل شده بلکه شاه بواسطه نطقهای مهیجی که سید
 بر ضد درباریان مستبد نموده طرف بغض شدید و درباریان است و در مبعوض بودن
 از رفقای خود ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان و بعض دیگر چیزی کم ندارد
 مخصوصاً سید طرف بغض شدیدی روحانیان درباری است و هر چه بتوانند شاه را در اعدام
 او بنام فساد عقیده تشویق مینمایند در اینوقت که معلوم میشود سید در همدان است قوه
 استبدادی دوبار و کارکنان روس و روحانیان درباری همه دست بدست میدهند که سید
 اعدام گردد از طرفی مظفر الملک از سید نزد شاه باتلگراف شفاعت میکند و او را ضمانت
 مینماید که منبعذ بر خلاف گذشته مداح شاه بوده باشد و علمای همدان را وامیدارد
 از او شفاعت نمایند ولی هیچیک مؤثر واقع نشده امرؤکد بحاکم همدان صادر میشود
 که سید را اعدام نماید مظفر الملک اطاعت این امر را بر خود غیر مقدور دانسته استعفا
 میکند آنگاه تلگراف میشود که او را با میرافخم همدانی که اکنون حاکم بروجرد است
 تسلیم نماید امیرافخم سید را از مظفر الملک گرفته ببروجرد میبرد و شبانه طناب بگردن
 او بسته او را با عذاب شدید بقتل میرساند و این در ماه رجب ۱۳۲۶ می باشد قبر او در

تعرضات شاه و قتل دو آزادبشوا

قبرستان بیرون دروازه بروجرده است و اما روح القدس این مجاهد قوی القلب خراسانی چنانکه نوشته شد در روز مهر که در خیابان چراغ برق طهران در قهوه خانه موسوم بمرش اول کسی است که سربراه برقشون دولت از قزاق و غیره میگیرد ومدتی آنها را معطل میکند تا وقتی که توپ بقهوه



مظفرالملک

خانه بسته آنجا را خراب میکنند و او را گرفتار مینمایند روح القدس با جوانی که سمت شاگردی او را دارد گرفتار میشود دردست قزاقان دچار آزار و شکنجه بسیار میگردد ومدتی در این عذاب و شکنجه است بالاخره او را بانبار دولتی میبرند انبار محبس قدیم دولت است که در دوره قاجاریه فجایع بسیار در آن واقع شده است و هر کس را میخواستند حبس او منتحبی بمرگ شود او را در انبار محبوس میساخته اند در اینوقت بعضی از مقصرین را مخصوصاً آنها که در

جنگ شرکت عملی داشته اند بانبار میفرستند و روح القدس یکی از آنهاست بیچاره روح القدس شبهای بسیار را در انبار دولت با شکنجه و آزار بروز میآورد و بالاخره او را میدهند باقربای قزاقانی که نسبت میدهند این مجاهد قاتل آنها است تا قصاص کنند قزاقان او را باشد عذاب کشته بدنش را در چاهی که بمنزله قبر کشته شدگان در انبار است میاندازند.

فصل چهارم

شرح حال نگارنده در مدت هفتاد و پنج روز

برای پی بردن بزندگانی هفتاد و پنج روزه نگارنده باید بروز ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ که روز توپ بستن بمجلس شورایی ملی است بازگشت نموده حال و کار مرا از آن روز تا موقع تبعید از وطن که جلد سیم این کتاب به آن سرگذشت شروع میگردد دانست ضمناً از قضایای واقعه اینمدت از طرف دولتیان و ملیون آگاه گشت آخر فصل سی و سوم نوشتم که صبح روز ۲۳ جمادی الاولی نگارنده نتوانسته خود را بیهارستان برساند و ناچار تا شب در همان خانه سختترین احوال میگذراند برای اینکه اگر در پی گرفتاری من به آن خانه بریزند خانواده من و صاحبخانه ها کمتر در وحشت و اضطراب بوده باشند خرابه ای است پشت آن خانه هوا که تار یک میشود میروم به آن خرابه و شب را در آنجا بروزم یا ورم در آن خرابه دیوار کوتاهی است که از آنجا میشود بیای رفت که درختهای کهن دارد مرا راهنمایی میکنند که اگر مأمورین دولت به آن خرابه آمدند از آنراه فرار کرده در باغ مزبور مخفی گردم لباس سفید در بردارم در موقعیکه کنار دیوار خرابه ایستاده راه فرار را ملاحظه میکنم همسایه های آن خانه که باقتضای فصل روی بام خوابیده اند و میدانند در آن خرابه کسی منزل ندارد و مرا از دور دیده می آیند بر سر دیوار خانه از صاحبخانه میپرسند در خرابه کیست هر چه میخواهند کتمان کنند نمیشود بالاخره میفهمند آن شخص من بوده ام بینهایت مضطرب میشوند که مبادا بودن من در آن محل موجب خرابی خانه آنها و غارت اموالشان بشود و یا اسباب گرفتاری برای آنها فراهم یآورد لهذا بر صاحبخانه فشار میآورند که این شخص امشب باید از اینمحل برود ولی بهر زبان هست آنها را راضی میکنند که من آنشب را آنجا صبح نمایم و فردای آن روانه گردم صبح زود از

شرح حال نگارنده در مدت هفتاد و پنجروز

واقعه شب آگاه میشوم و میبینم این واقعه همه را سخت پریشان خاطر دارد و چون روز نمیتوانم از آنخانه بیرون بروم مصمم میشوم هر طور باشد روز را آنجا مانده شب از آنجا روانه شده جای دیگر پنهان گردم باسی از روز بر میآید خبر میآوردند ملك المتكلمين و میرزا جهانگیر خان را در باغشاه کشتند خبر کشته شدن این دودوست عزیز و صدماتی که بر آقا سید عبدالله و آقا سید محمد و بر رفقای آزاد بخواه رسیده و میرسد روز کار را در چشم من تیره و تار میکند خصوصاً که خبر میآوردند نمش جوانان مجاهد را مردان جرئت ندارند بردارند زنها همت کرده آنها را بر میدارند و آزاد بخواهان را پی در پی گرفته آزار غیر ساقند و بقزاقخانه و باغشاه میبرند این خبرها زیادتر اسباب وحشت اهل آنخانه میشود و من چاره ندارم مگر آنکه تا شب آنجا بمانم پیش از ظهر عیالم را میفرستم بخانه خود تا بعضی اسناد و نوشتجات مردم را از خانه بیرون ببرد که اگر بریزند بخانه و غارت کنند با صاحبان آن اسناد ضرری وارد نگردد هنوز عیال من بر نگشته است که از پشت آنخانه صدای نوب بلند میشود تصور میشود که دانسته اند من در آنخانه هستم و چون این خانه از خیابان بزرگ عقب افتاده خانه دیگر را مقدمتاً خراب میکنند در این حال خبر میآوردند خانه ظهیر الدوله را که نزدیک اینخانه است برای گرفتن مجاهدین که آنجا مخفی شده اند بتوب بستند و هم خبر میرسد که در گیر و دار خرابی خانه ظهیر الدوله کسی فریاد میکرده است فلانی در این نواحی است او را هم پیدا کنید این خبر که میرسد بر اضطراب اهل خانه افزوده شده ناچار من از خانه درآمدم بهمان خرابه که شب را در آن بسر برده مخفی میگردم و در این حال عیال من بعد از انجام کاری که از برای آن رفته است در خیابان در حین توب بستن بخانه ظهیر الدوله تصادف کرده بحال غشوه در کنار خیابان میافتد حقیقتاً کار این خانم در این روز تقدیر کردنی است و رشادت مردانه میکند در اینوقت هم خود را نباخته بخانه میرساند و مرا از این اضطراب خیالی در میآورد تا غروب آفتاب من در آن خرابه هستم یکی از همسایگان آن خانه که شب مرا در خرابه دیده و فهمیده است هنوز نرفته ام قرآن سر دست گرفته بر سر دیوار خانه آمده باهل خانه میگوید باین قرآن قسم اگر الان فرود میروم خبر میدهم بیايند او را بگیرند تاها آسوده

فصل چہلم

باشیم بدیہی است من نمیتوانم دیگر در این خانه یاد را آن خرابه بمانم ناچار برای بیرون رفتن حاضر میگردم در صورتیکه نمیدانم چگونه و کجا بروم بالاخره لباس نوکر خود را پوشیده او را لباس بهتری پوشانیده با اتفاق از خانه بیرون میآیم و خیال میکنم اگر بگذارند بگذرم بخانه تاجری که در همسایگی خانه ما است و با من دوستی دارد در فتنه شب را در آنجا بمانم و از آنجا فکری بروزگار خود بکنم از خانه بیرون آمده بخوابانی که پهلوی سفارت انگلیس است وارد میشوم خیابان پر است از سوار قزاق و تمام توجه آنها باینست که کسی طرف سفارت نرود منم که این قصد را ندارم لهذا متعرض من نمیشوند - اتفاقاً در شکو خالی رسیده هر دو در درشکه نشسته بسرعت طرف میدان توپخانه روانه شده در نزدیکی منزل تاجر مزبور پیاده میشویم حالا باید چند کوجه پیاده رفت دکانهای سرگذر باز است و چراغها میسوزد و کسبه آن حدود مرا در هر لباس باشم میشناسند با وجود این کسی ملتفت نشده بخانه تاجر مزبور میرسم تاجر دوست من مرا که میبیند سخت مضطرب میشود و میگوید وضع خانه ما خراب است این دوروز برادران شما و جمعی دیگر اینجا مخفی بودند مادر زن من که عیال قزاقی است وضع را دیده و صریح میگوید امشب نباید کسی از این اشخاص در این خانه بوده باشد از این جهت آقایان بیرون رفتند حالا شما آمده اید نمیدانم چه باید کرد از شنیدن این واقعه و دیدن اضطراب خاطر صاحب خانه متحیر میمانم عاقبت میگویم خانه خود ما نزدیک است میروم بخانه خود جواب میدهد هرگز راضی نخواهم شد که شما امشب خانه خود بروید بالاخره برادرم حاج میرزا علی محمد که همسایه تاجر مزبور است آمده فکر بسیار میکنم و قرار میشود آن شب را همانجا بمانم بی آنکه خانواده او بفهمند و صبح زود بروم بمنزل برادرم تاشب و شب از آنجا بجای دیگر نقل کنم برادرم این قرار را میدهد و بمنزل خود میرود اگر چه برای او هم امنیت نیست ولی مسلم است اگر من خانه او باشم خطر نا کمتر خواهد بود خلاصه آنشب را در سردابه خانه تاجر صبح میکنم صبح زود در خانه را میزنند برادرم آمده ورقهائی در دست دارد که از خانه ما نوکرم باو مینویسد دیشب یک ساعت از شب گذشته کسی آمد در خانه سراغ آفرار گرفت گفتم خانه نیست گفت من آدم معتضد دیوان

شرح حال نگارنده در مدت هفتاد و پنج روز

رئیس نظمیہ ہستم با او کار لازم دارم اگر او را ملاقات نکنم بد خواهد شد فردا صبح ہر اتفاقی بیفتد از من کلمہ نکنند معلوم شد همانوقت کہ من بخانہ تاجر وارد شدہ ام اجزای نظمیہ اطراف خانہ مابخیال گرفتاری من بودہ اند و اگر بخانہ خود رفتہ بودم قطعاً گرفتار میشدم رسیدن این ورقہ موجب وحشت برادرم شدہ سخت میترسد من بخانہ او بروم این است کہ باز بجوانمردی دوست تاجر آنروز را ہم درہمان سردابہ کہ شب را بروز آورده بودم میمانم چون ساعتی از روز میگذرد صاحبخانہ میگوید صلاح این است من بیازار بروم احتیاط کنید خانوادہ من شما را ندانند چونکہ نگفتم کیست اینجا مانده است تاجر میروند نزدیک ظہر صدای مادرزن صاحبخانہ بلند میشود کہ باز آمدہ و دختر خود را سخت میترساند کہ راضی نشود کسی در خانہ او مخفی گردد کم کم مادر و دختر شروع کردہ شرح یغماہای قزاقان را در مجالس و خانہای اطراف نقل میکنند و از مجلس و مجلسیان و مشروطہ و مشروطہ خواہان بدگویی زیاد مینمایند ہمہ را گوش میدہم و میگویم خدایا کی شب میشود کہ من از اینخانہ بیرون بروم خلاصہ شب میشود بقصد رفتن بخانہ یکی از دوستان کہ در انتہای جنوب شہر طهران واقع است بالباس مبدل و باتفاق نوکر خود از آنخانہ در آمدہ در درشکہ نشستہ روانہ میشوم دوجا از عقب سر صدامیکندند درشکہ را نگاهدارند تا ببینند کیست ولی ہکامہ نمیدارم آنجا کہ پیادہ میشوم و باید مدتی پیادہ بروم تا بآنخانہ برسم چند نفر از مأمورین دولت مرا تعقیب میکنند ولی من بروی خود نیاوردہ اظہار وحشت نمیکنم و بخانہ می کہ باید بروم میروم آنها میفہمند من در کدام خانہ رفتم و ملتفت میشوند کسی در غیر لباس خود میخواہد مخفی گردد خلاصہ بواسطہ اینکہ مأمورین حکومت دانستہ اند در این خانہ کسی مخفی شدہ است و بواسطہ اضطراب شدید صاحبخانہ از بودن من در خانہ او آن شب را بزحمت در آنجا بسر بردہ صبح فردا مصمم میشوم بجای دیگر بروم ولی نمیدانم کجا بروم در اینحال شخصی از دوستان پدرم کہ مردی امین و خدا پرست است و صدمات دنیا را بسیار خورده میرزا مصطفی نام بآنخانہ وارد شدہ و از حال من خبردار میگردد مرا بمنزل خود کہ درہمان حدود است میخواند شب بعد در تاریکی شب

فصل چہلم

بمنزل او میروم چند روز در خانہ او میمانم بچن سربانی بسیار میکند و هر چه از دست خود و خانواده اش بر میآید کوتاهی نمینماید ولی رسیدن يك خبر نعمت این آسایش را هم سلب میکند و آن این است که حکومت نظامی میخواهد بپہانہ اسباب غارت شده بعضی از خانہای محترمین و تمام خانہای شهر را بکاوند این است کہ نگران مانده زنی را بعنوان معالجه نزد یکی از دکتراں شهر کہ با من دوستی دارد و با خراجہ ہا بیرابطہ نیست میفرستم و از او میخواہم با سفارت انگلیسی مذاکرہ کند اگر من خود را بقلہک کہ محل بیلاقی انگلیسان است و بدر من آنجا باغچہ ملکی دارد برسانم میتوانم جان خود را حفظ کنم یا نہ دکترا مزبور ملاقات کردہ اطمینان حاصل مینماید و مرا اطلاع میدہد در این حال مصمم میشوم بہر وسیلہ ہست خود را بقلہک برسانم و در اینکار غلامعلیخان قجرا کہ سالہا زحمت پرورش او را کشیدہ ام مرا مساعدت کردہ و روز پنجشنبہ سیم شہرج ۲ یعنی نہ روز بعد از واقعہ خرابی مجلس در وسط روز بالباس مہدل سلامت براغ قلہک میرسم و جان خود را از معرض خطر دور مینم و بیش از آنکہ کسی بر بودن من در قلہک آگاہ شود پدر و برادر و تمام خانوادہ را از شہر بشمیران آورده تا بک اندازہ خاطر مآسودہ میگردد خلاصہ بعد از ورود بقلہک کہ قدری آسایش خیال حاصل میکنم یاد مآید پانزدہ سال پیش از این شاہزادہ محمدتقی میرزای رکن الدولہ در طہران پدرم گفت باغچہ قلہک را دارید یا فروختید پدرم جواب داد دارم گفت بشما وصیت میکنم اگر ہر چہ را دارید فروختید این باغچہ را نفروشید کہ روزی بکار شما خواهد خورد امروز همانروز است کہ باغچہ جان مارا حفظ میکند قلہک یکی از دہات شمیران است سالہا است محل بیلاقی سفارت انگلیس شدہ در مقابلی زرگندہ محل بیلاقی روسہاست در آن دہ روسہا و انگلیسہا در این دہ بواسطہ قدرت خود و ضعف دولت تصرفات حاکمانہ مینمایند در اینحال کہ من بقلہک وارد میشوم گر چہ در منزل خود ہستم ولی در واقع در تحت حفاظت انگلیسان در آمدہ اطمینان حاصل کردہ ام کہ در اینجا برای من مخاطرہ جانی نخواہد بود با وجود این خبر بودن من در قلہک باندازہ می در دربار سوء اثر میکند کہ تصور میکنند بدون هیچ مزاحم میتوانند مرا دستگیر نمایند این

شرح حال نكارتنه در مدت هفتاد و پنجروز

است كه يكدمه سرباز سيلاخوري با عده ئي سوار قزاق مأمور ميشوند مرا دستگير نمايند سوار قزاق مزبور بقلهك آمده اطراف منزل ما را ميگيرند و فرياد ميزند مقصرا در دامان خدا نشسته باشد او را خواهيم برد سفارت انگليس بتوسط تلفن بادربار مذاكره طولاني نموده تذكر مينهد كه ترمين باين شخص كه در خانه خود نشسته است چون جنب باغ سفارت است در حكم توهين بسفارت خواهد بود بالاخره سربازو قزاق مزبور را احضار كرده مراجعت مبنمايند و اين در روز پنجم جمادى الثانيه ميباشد روز يكشنبه ششم جمادى الثانيه مفتاح السلطنه بسرمفتاح الملك كه مدير كارهاى سفارت انگليس است در وزارت خارجه از جانب وزير خارجه علاء السلطنه نزد من آمده اظهار ميكند شاه بينايت از شهادتنگ است و هيگويد مردم بساو توجه دارند بودن او در ايران موجب زحمت خواهد شد و حتماً او را تبعيد بايد كرد گفته است هر طور امنيت ميخواهد بساو بدهيد كه از آنجا بيرون آمده از ايران خارج گردد جواب ميدهم خود را مقرر دولت و ملت نميدانم و ميتوانم ثابت كنم كه از روى غرض شخصى قديمى بر نداشته ام باوجود اين اگر خاطر شاه از بودن من در خاك ايران تا اين درجه متوحش است من محض آسايش خاطر شاه مسافرت ميكنم البته بتوسط سفارت انگليس جواب و سؤال خواهد شد و هر وقت آنها اطمينان حاصل كردند خواهيم رفت دو روز بعد از اين جواب و سؤال از طهران خبر ميرسد يك نفر مأمور حكومت و يك نفر قزاق بخانه ما رفته تمام حياطات ما را تفتيش كرده اند و بالاخره سیدی از بستگان ما را كه در آن خانه بوده برده اند نزد لياخوف او را استنطاق كرده بقيد ضامن رها كرده اند و بيشتر نظر داشته اند بدانند من چگونه توانسته ام خود را بقلهك برسانم بعد از اين واقعه چند روز ديگر كسى متعرض من نميشود اين خبر در شهر منتشر ميشود كه من توانسته ام در قلهك محفوظ بمانم جمعى از اشخاص آزاد بخواه بهر وسيله خود را بقلهك ميرسانند و در باغات آنجا منزل ميكند و روز بروز رعد آنها افزوده ميشود روز جمعه يازدهم جمادى الثانيه مفتاح السلطنه ميآيد و ميگويد بحسب امر وزير امور خارجه مطالبى را كه شما گفتيد راپرت كرده بشاه داده شد جوابي كه دستخط فرموده اند اين است كه شاه دو وزير راپرتى كه مشتمل بر اظهار وطن

فصل چهارم

خواهی و بیفرخی من نوشته شده بمضمون ذیل دستخط نموده است. «وزیر خارجه این راپرت را بوزیر اعظم نشان بدهید در هر صورت عاجلاً باید قرار حرکت این سید و برادرش را بدهید که حرکت نماید بودن او در طهران اسباب فساد است» مفتاح السلطنه می‌رسد حالا تکلیف چیست میگویم من برای مسافرت حاضرم ولی من اولاً باید ثابت کنم مفسد نیستم بلکه مصاحم و بعد از اثبات این مطلب و تحصیل امنیت از راه البته خواهم رفت مفتاح السلطنه ناامید از اینکه من بدون قید و شرط آنطور که شاه خواسته است بروم روانه میشود در این روزی که از آزادیخواهان که در روز جنگ مجروح شده بود از طهران بقلهك آمده بر من وارد میشود و میگوید حالا که جان ما سلامت ماند نباید دست از خدمت برداشته آسوده بنشینیم و حقوق ما ازمیان برود ما چند نفر سفارت انگلیس در طهران رفتیه قبول نکردند وارد شویم و گفتند کار متحصنین این سفارت تمام شده است اگر می‌خواهید بمانید و امنیت ندارید بقلهك بروید ماهم آمده ایم و بودن شما را در اینجا غنیمت شمرده می‌خواهیم اجتماعی داشته باشیم و با مشورت یکدیگر کار بکنیم میگویم اینکار زود است حالا مردم تازه دانسته اند اگر قلهك بیایند این خواهند بود تعجیل در این اقدام و اجتماع سبب میشود که از آمدن اشخاص بقلهك جلوگیری کنند و این راه امنیت مختصر هم بسته شود بگذارید مردم جمع شوند هر وقت جمع شدند هر چه تکلیف خود را دانستند خواهند کرد ولی شما میگویم شخص عاقل دو مرتبه از راه خطرناك عبور نمی‌نماید ما اگر بخوایم بمذاکره تازه بپردازیم اولاً باید خود را از اغراض شخصی خالی نماییم و برای رضای خدا بگوئیم و بشنویم و ثانیاً باید ملتفت باشیم که چه نقص در کارهای ما بود که این نتیجه را داد آن نقص را برطرف نماییم تا اگر خدا خواست و بمطالبه حقوق خود کامیاب شدیم دیگر از مخاطرات ایمن باشیم برفقای خود تذکر بدهید که بقصد خالص و براه عقلانی قدم بزنند بلکه باحقاق حق خود موفق گردند در آخر مجلس اصرار میکند که چند نفر از واردین قلهك امروز در محلی جمع میشوند و خواهش دارند شما هم بیایید مشورت نمایند میگویم امروز برای اینکار حاضر نیستم نه اینکه در واقع مایل نبودم بادوستان خود صحبت بدارم خیر بلکه اطمینان ندارم در میان آنها خبرچین نبوده باشد و بعلاوه

شرح حال نگارنده در مدت هفتاد و پنج روز

چنانکه گفته شد این اجتماعات را زود میدانم میگوید تکلیف واردین قلهک را باید معلوم کرد کجا بمانند و چه بکنند میگویم شما خود منزلی بگیرید هر کس آمد آنجا وارد شود تا بعد تکلیف معلوم گردد عجالتاً غیر از تحصیل امنیت جانی مقصدی نباید داشت و بعد از دوازده روز جمعیت زیاد شده پهلوی سفارت انگلیس باقی میگیرند چادری برپا میکنند و پی در پی مردم آنجا جمع میشوند و بازاریان تصور میکنند از باغ قلهک در آنوقت همان کار ساخته است که از باغ سفارت انگلیس در طهران در موقع گرفتن مشروطه ساخته شد البته این اشتباه بزرگ است زیرا که سفارت انگلیس در این روزها آن روز تفاوت بسیار دارد در روز دوشنبه بیست و هشتم جمادی الثانیه مفتاح السلطنه میآید و میگوید شاه از من پرسید در کار حرکت فلانی چه کردی گفتم کاری نکردم چون مشغول تصفیه کار متحصنین سفارت انگلیس در شهر بودم فرصت نکردم بکار قلهک بپردازم نام شما را برد و گفت اودر قلهک مانده جمعیتی دور خودش جمع کرده است هر روز هم میفرستد از شهر جمعی را میبرد البته زودتر برو او را و ادا از این مملکت برو و نصیحتش کن که توقف او صحیح نیست جواب میگویم برای رفتن حاضر بودم ولی اولاً پول ندارم و در کار استقراض هستم و ثانیاً شاه دستخط کرده اند فلانی و برادرش هر دو بروند در صورتیکه من و برادرم هر دو باختیار نمیتوانیم حرکت کنیم یکی بواسطه کسالت پدرم و دیگری برستار ما ندن جمع کثیر اهل و عیال پس باید من تنها بروم و برادرم بماند میگوید کی خواهید رفت جواب میدهم لابد تا آخر ماه رجب طول خواهد کشید میگوید دیر است شاه اصرار دارد زودتر بروید میگویم اگر این اصرار بحرکت من برای مجازات اعمال گذشته من است که شنیدم عفو عمومی داده شده و اگر بملاحظه آینده است که من در خانه خود نشسته با کسی مراوده ندارم و از در این خانه بیرون نرفته ام چرا باید اینقدر اسباب خیال شاه شده باشد و بر فرض که عازم مسافرت بشوم بچه طریق اطمینان حاصل کنم میگوید سفارت انگلیس که هنوز رسماً در کار شما حرفی نزده است و چون شما در خود سفارت نیستید و قلهک هم با اینکه نزد انگلیسان حکم عمارت سفارت را دارد اما وزارت خارجه رسماً این مطلب را نپذیرفته هر چه راجع بمداخله سفارت در قلهک است دوستانه فیصل میشود و روی کاغذ لمبأ ورنند که رسمیت پیدا کند و سند

فصل چهارم

آنها شده حتی برای ایشان ثابت گردد در اینصورت سفارت نمیتواند رسماً در تحصیل امنیت برای شما در بیرون رفتن از قلمک اقدامی بکند بهتر این است که شاه دستخطی بدهد و آن دستخط را شما بفرستید بسفارت و سفارت بوزیر خارجه مینویسد که فلانی چون در قلمک منزل دارد و میخواهد برود و دستخط امنیت از شاه برای او صادر شده است او دستخط شاه را بسفارت فرستاده نزد ما سپرده است البته ما هم با واطمینان میدهم که جاناً و مالا در امان خواهد بود جواب میدهم اسباب مسافرت من فراهم نیست اگر دولت مرا گرفته بود و گذشته یا اخراج کرده بود تکلیفی متوجه من نبود ولی اکنون که من مجبور از مسافرت باشم البته قراری باید برای طلبکارهایم بدهم که سر راه مرا نگیرند و تکلیفی برای خانواده ام معین ننمایم تهیه خرج سفر بینم و اینکارها وقت لازم دارد مفتاح السلطنه میرود جواب بیاورد.

از طرفی مردمی که در قلمک جمع شده بالینکه اغلب اشخاص بیغرض و وطنخواه هستند بی نقشه و بیرویه رفتار نموده اسباب توجش شاه را فراهم میآورند و بالاخره رفتار دیگران دامنگیر من خواهد شد در اینصورت هر چه زودتر مسافرت کنم البته بهتر خواهد بود خصوصاً که میشنوم قنصل انگلیس بمحل اجتماع متحصنین رفته و گفته است جمعیت کردن شما در اینجا صلاح نیست و با حفظ صحت این آبادی منافای میباشد شما میدانید ما نمیتوانیم در کار داخله مملکت ایران مداخله نمایم فقط ماحق تجارتی در اینجا داریم در اینصورت اجتماع شما در اینجا برای ما مضراست آقایان جواب میدهند ما از ترس جان خود اینجا آمده ایم و بیرون نمیرویم مگر آنکه ما را اجبراً بیرون نمایند گفته است شاید بآنجا هم بکشند نگارنده میداند توقف در قلمک و یا تحصن در سفارتخانه دیگر در اینوقت برای مطالبه حقوق ملی بکلی بی اثر است فقط برای حفظ جان اشخاص خطر ناک مفید میباشد ولی حالی کردن این مطلب باشخاص متفرقه که اینجا جمع شده اند بسیار مشکل میباشد و در عین حال افکار متشتتی در میان همین جمعیت کم نیز دیده میشود که جمع آوری آنها هم آسان نمیشد و همه یأس آور است خلاصه روز چهارشنبه آخر ماه جمادی الثانیه باصرار سفارت انگلیس که اینجا جمعیت زیاد نباشد

شرح حال نگارنده در مدت هفتاد و پنج روز

و هم بملاحظات دیگر بعضی در صدد میشوند که جمعی هم بسفارت عثمانی رفته آنجا متحصن گردند روز پنجشنبه و جمعه یکصد نفر علاوه بر آنچه در قلهک بوده اند از طهران آمده هر نه نفر آنها را یک نفر میسر دهند و بعد از ظهر روز جمعه این جمع در اطراف تجریش با هم و عده شده یکمتر به سفارت بیلاق عثمانی وارد میشوند سفیر کبیر دوسه نفر از عقلای آنها را خواسته میسرند مطلب شما چیست جواب میدهند ما امنیت نداریم پادشاه ما مکرر قسم بقرآن خورد و مخالفت کرد مجلس ما را بر هم زد علمای ما را تبعید کرد مسجد ما را خراب نمود جمعی از ما را کشت بایها را اطراف خود جمع کرده است و مسلمانان را که غیر از عدل و داد چیزی نمیخواهند باسم بایی تهمت میزنند و میکشند برادران ما را در آذربایجان گرفتار قتل و غارت کرده است عفو عمومی داده و باز در طهران و ولایات مشروطه خواهان را گرفتار و معذب میسازد از اینجهت ما پناه بشما آورده ایم که بواسطه شما عرایض ما بشاه برسد سفیر کبیر قبول میکند که عجلتاً بمانند تا جواب از استانبول برسد سفیر کبیر عثمانی در اینوقت نصوحی یک است اینمرد تازه بطهران آمده است بجای شمس الدین یک که شرح حال او را در اول این کتاب نوشته ایم اینمرد هنوز اخلاق و عاداتش معلوم نیست در روز اول ملاقات شاه برخلاف رسم و عادت مدت طولانی با شاه خلوت داشته و هنوز معلوم نیست آن مذاکرات چه بوده و عاقبت این اقدام ملتخواهان چه خواهد شد عجلتاً فایده صوری که دارد اینست که سفارت انگلیس از بین المحذورین که بود خلاص شد و تحصن در سفارتخانه اجنبی از انحصار خارج گشت و لی از طرف دولت فوراً در راه شمران و در اطراف سفارت عثمانی سوار قزاق میگذارد که نگذارند دیگر کسی بسفارت وارد گردد و هم از طرف سفارت انگلیس بمتحصنین قلهک پیغامی میسرند که باید در ظرف مدت ۲۴ ساعت متفرق شوید و پس از اصرار و الحاح متحصنین مقرر میدارند که بیش از اینکه هست در قلهک اجتماع نشود اجتماع سفارت عثمانی که بیش از قلهک موجب نگرانی شاه است و روز جمعه نهم رجب با دادن امان نامه از طرف شاه بآنها و وعده اصلاح کار آذربایجان و آزادی محبوسین طهران کار آنها خاتمه یافته متفرق میشوند روز یکشنبه ۱۱ رجب

فصل چہلم

باز از طرف شاه بر نگارنده سخت گرفته میشود که باید از ایران خارج شوی و دستخطی
بوزارت خارجه نموده برای من فرستاده میشود دستخط بخط خود شاه و بمضمون ذیل است:

در جواب
از حضرت
بسم الله الرحمن الرحیم
مردان! اینک در این روزگار
در این کشور که در این روزگار
در این اجتماع که در این اجتماع
تمام این روزگار
در این اجتماع که در این اجتماع

مجلس شورای ملی
تهران

شرح حال نگارنده در مدت هفتاد و پنج روز

«وزیر خارجه از قراریکه میگویند جمعیت زیاد بقولك رفته است و در باغات آنجا جمعیت پر شده نمیدانم راست است یا دروغ با وجود آن قرار داد و نوشتجات رسمی دیگر نمیدانم سفارت چرا از اجتماع قولك همانست نمیکند تمام این بازیهای سیدیچی است و حالا تکلیف چه چیز است؟ نگارنده جواب میدهد که بخودم و خانواده ام امنیت بدهند از تبعید برادرم که ناچار است بواسطه کسالت پدرم در طهران باشد صرف نظر کنند رفتن منم از روی اجبار نباشد خواهم رفت مفتاح السلطنه اندکی سختی میکند چون اطمینان دارم که جبراً مرا نمیتوانند تبعید کنند او را از منزل خود بیرون میکنم ولی بعد از ساعتی برگشته اظهار میکند دستور داشتم اول با شما سختی کنم که بروید و اگر نپذیرفتید بروم از سفارت انگلیس تقاضا کنم شما را خارج نمایند رفتم بسفارت دیدم میگویند کسی بر فلانی حق ندارد تحکمی کند میل دارد برود و میل ندارد در خانه خودش نشسته و آزاد است در اینصورت مجبور نیستید بمسافرت میگویم حالا که مجبور نیستم محض اینکه خاطر شاه ایندوچه مشوش نباشد حرکت خواهم کرد نوشته امنیت برای خود و خانواده ام بیاورید و مرا آزاد بگذارید روانه میشوم فرستاده وزارت خارجه میرود و دستخطی از شاه بمضمون ذیل میآورد:

«وزیر خارجه بسیدیچی دولت آبادی و برادرش و پدرش لازمه اطمینانرا بدهید و خودش هم که میخواسته مسافرتی بکند ضرری ندارد برود شهر رجب ۱۳۲۶ بعد از رسیدن این دستخط و تأمین نامه ها که اصلش در سفارت میماند و سوادی دریافت میشود وسائل مسافرت را فراهم کرده بوعده غیر معلوم ترك وطن کرده عزیمت مینمایم صاحب منصب سفارت انگلیس چرچیل نام از نگارنده میپرسد کی حرکت خواهید کرد جواب میدهم همین دوروزه میگوید یک هفته دیگر بمائید برای چه میگوید چون شاه گفته است تا این شخص در ایران است من خواب ندارم بگذارید یک هفته دیگر هم نخواستید بهر حال با رعایت احتیاط که در راه آسیبی نرسانند مصمم مسافرت میکنم شرح مسافرت یا تبعید مرا خوانندگان در جلد سوم این کتاب مطالعه خواهند کرد.

والحمد لله اولاً و آخراً رجب ۱۳۲۶

فهرست اعلام جلد دوم

اجال السلطنة، حسن خان ۱۴۳، ۱۶۰	ت
احتشام السلطنة، میرزا محمود خان ۴۱، ۴۳، ۴۵	آجودان باشی، اللهیار خان ۱۶۷
۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵	آشتیانی، حاج میرزا حسن ۸۰۷، ۱۲، ۱۵، ۲۲، ۲۳
۵۳، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳	آشتیانی، میرزا عباس علی ۳۱۸
۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶	آشتیانی، شیخ مرتضی ۷، ۱۶
۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۰	آشتیانی، میرزا مصطفی ۳۰
۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴	آشتیانی، میرزا یحیی خان ۳۱۸
۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۸	آصف الدوله شاهسون، غلامرضا خان ۱۴۹
۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱	۱۵۲، ۱۷۱، ۱۷۶، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۶
۲۳۲، ۲۷۳	آقا، حاج میرزا ۲۷۵
احمد میرزا ۲۶۰	آقاخان کرمانی (میرزا) ۲
اسدآبادی، سید جمال ۲	آلش ۲۰۱، ۲۲۳
اسدالله خان (میرزا) ۳۰۰	آملی، ملا محمد ۱۶، ۱۶۹، ۳۵۷
اسدالله خان ۳۰۰	ابراهیم خان (میرسید) ۲۰۲
اسکوئی، حاج عبدالرزاق ۷۵	الف
اسمعیل (میر) ۲۲۲، ۲۲۳	ابوالحسن (حاج) ۲۳۰، ۲۳۱
اسمعیل سلطان ۱۷۶، ۱۸۹	ابوالحسن خان ۲۸۷
اصفهان، سید عبدالرحیم ۲۹۸	ابوالسادات ۲۰۲
اصفهان، سید عبدالوهاب ← مبین العلما	اردیلی، سید جلیل ۳۰۸
اصفهان، میرزا محمود ۲۷۴	ارشد الدوله ۲۷۱
اصطهباناتی، حاج شیخ باقر ۲۱۱	
اعتضاد السلطنة ۳۱۰	
اعتماد السلطنة ۱۳۰	

١٢٩، ١٢٨، ١٢٧، ١٢٦، ١٢٥، ١٢٤	افجه ای، سید جمال الدین ١٤، ٢٦، ١٠٩، ٣٢٢
١٣٦، ١٣٥، ١٣٤، ١٣٣، ١٣٢، ١٣١	٣٦٧، ٣٦٢، ٣٢٩
١٤٢، ١٤١، ١٤٠، ١٣٩، ١٣٨، ١٣٧	اقبال الدوله کاشانی ٥٢، ١٠٤، ١٤٩، ١٥٣
١٤٨، ١٤٧، ١٤٦، ١٤٥، ١٤٤، ١٤٣	١٦٢، ١٦١
٢٢٠، ١٨٠، ١٦٠، ١٥٤	اللهیارخان، حسن ٣١٨
امین السلطنه ١٢٥	ام الخاقان ٩٦، ٩٧
امین الضرب، حاجی حسین آقا ٧٥، ٤٢، ٤١	امام جمعه، ابوالقاسم (حاج میرزا) ٣، ٤، ٦
٣٠٣، ٢٧٤، ١٨٠، ١٧٥، ١٢٥، ١١٨	١١، ١٢، ١٣، ١٥، ١٦، ١٠٩، ١٤٠
٣١٣	٢٢٩، ٢١٩، ٢١٦
امین الملک، حسن خان ٢٣٤، ٢٥٠، ٣٠٥	امام جمعه، میرزا زین العابدین ١٥
٣٠٩	امام جمعه، سید محمد ٢٩٢، ٢٨٣، ٢٨٢
ب	امجد الملک ٣٢٥
بروجردی، نعمت اله ٢١١	امیر بهادر جنگ، حسین باباخان ٢٥، ٢٦
بروجردی، شیخ محمد ١٢١	٢٨، ٢٣، ٢٢، ٥٢، ٥٤، ٥٥، ٥٦
بسکرویل ٣٥٢	٥٧، ٨٢، ٨٧، ١٠٤، ١٢٩، ١٥٣
بشارتخان ٣١٨	١٦١، ١٦٢، ١٦٣، ١٧٦، ٢٠١، ٢٢٩
بنکدار، حاج محمد حسن ٧٢	٢٣٦، ٢٣٧، ٢٤٦، ٢٥٠، ٢٥٣
بهاء السلطنه ٢٥١	٢٥٨، ٢٦٢، ٢٦٨، ٢٧١، ٢٧٦، ٣٠٤
بهاء الدین بیگ ٥٨	٣١٣، ٣٣٢، ٣٧٠
بهاء الواعظین ١٣٥، ٢٢٤، ٢٣٤، ٢٦٨	امیرخان سردار ٢٩، ٣٠، ٣٥، ١٠٣، ١٣٩
٣٣٤، ٣١١، ٣٠٨	امیر کبیر، میرزا تقی خان ٩٩
بهیانی، سید عبدالله ٣، ٤، ٥، ٧، ٨، ١١، ٩	امین الدوله، میرزا علی خان ٢، ١٢٧، ٣٣٢
٢٩، ٢٦، ٢٥، ٢٣، ٢٢، ٢١، ١٢، ١٢	امین الدوله، میرزا محسن خان ٣٣٢
٦٠، ٥٨، ٤٧، ٢٢، ٣٧، ٣٥، ٣٢، ٣٣	امین السلطان، میرزا علی اصغر خان (اتابک اعظم)
٨٣، ٧١، ٧٠، ٦٨، ٦٦، ٦٥، ٦٢، ٦١	٣، ٤، ٩، ١٥، ٢٥، ٢٦، ٢٧، ٢٨، ٢٩
١٠٦، ١٠٥، ٩٥، ٩٢، ٨٨، ٨٧، ٨٥	٣٠، ٣٢، ٣٥، ٣٦، ٣٧، ٣٨، ٣٩، ٤٠
١١٦، ١١٢، ١١٠، ١٠٩، ١٠٨، ١٠٧	٤١، ٤٢، ٤٣، ٤٤، ٤٥، ٤٦، ٤٧، ٤٨
١٣١، ١٣٠، ١٢٩، ١٢٧، ١٢٥، ١١٨	٤٩، ٥٠، ٥١، ٥٢، ٥٣، ٥٥، ٥٦، ٥٧
١٤٠، ١٣٨، ١٣٦، ١٣٥، ١٣٣، ١٣٢	٥٩، ٦٠، ٦١، ٦٢، ٦٣، ٦٤، ٦٦، ٦٧
١٥٢، ١٥٠، ١٤٧، ١٤٦، ١٤٥، ١٤١	٦٨، ٧١، ٧٢، ٧٣، ٧٤، ٧٥، ٧٧، ٧٨، ١٠٤
	١١٨، ١١٩، ١٢٠، ١٢١، ١٢٢، ١٢٣

تبریزی، میرهاشم ۱۵۹	۱۵۵، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱
تفرشی، مشهدی حسن ۳۱۸	۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲
تفرشی، سید علی اکبر ۳	۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۲
تقی زاده، آقا سید حسن ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۸	۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹
۱۵۴، ۱۶۳، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۶	۲۲۰، ۲۲۱، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۴۸
۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۵۷، ۲۷۵	۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴
۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۹، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۴۲	۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱
۳۴۴	۲۹۲، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳
تنکابنی، محمد ولی خان ۶۸، ۶۹، ۸۲، ۲۵۲	۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۷
۳۶۹	۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۵۶، ۳۶۴، ۳۶۷
	۳۷۵

ت	بهیانی، سید علامه الدین ۳۰
ثقة الملك گیلانی، میرزا اسمعیل خان ۱۸	بهیانی سید محمد ۲۴، ۲۶۳
۲۴۱، ۲۵۰، ۲۵۴	بهرام خان خواجہ ۳۱۸
	بهمن، میرزا علی اکبر خان ۱۱۱

ج	پ
جلال الدوله ۱۴۱، ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲	پرویز، حسین آقا ۲۵۷
۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۷۰	پطرس ۲۰۸
۲۷۹، ۲۸۰، ۳۰۷	

جمشید، ارباب ۲۷۴	ت
چ	تاجر، میرزا محمود ۲۹۸
چرچیل ۱۷۲، ۳۸۵	تاجر اصفهانی، میرزا آقا ۶۵
چلیانلو، رحیم خان ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۵۹، ۲۶۷	تاجر تبریزی، حاج محمد اسمعیل ۱۹۶
۳۵۱	تبریزی، حاج میرزا ابراهیم آقا ۱۵۴، ۱۸۶
	۲۵۴، ۲۵۷، ۳۱۱
	تبریزی، حاج محمد اسمعیل ۷۵، ۱۲۵، ۱۸۱
ح	۲۷۴، ۳۱۸

حاجب الدوله، مصطفی خان ۳۲، ۵۲، ۵۳	تبریزی، پری خان ۳۱۸
۸۲، ۱۰۴، ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۰۵، ۲۲۲	تبریزی، حاج میرزا حسن ۱۲۹
حاج میرزا آقا ۱۵۴	تبریزی، غلامحسین خان (صویر اسرافیل) ۳۱۸
حامد الملك، میرزا احمد خان ۳۱۸	تبریزی، میرزا قاسم خان ۸، ۳۰، ۳۳۵

دولت آبادی، حاج میرزا علی محمد ۱۹، ۷۱،

۲۵۰، ۲۵۶، ۳۷۶

دولت آبادی، مجدیہ ۱۵۶

دولت آبادی، یحیی ۳۸۵

دهخدا، میرزا علی اکبر خان ۳۰۰، ۳۰۸،

۳۴۲، ۳۴۲

دهخدا، یحیی خان ۳۰۰، ۳۰۸

ر

رزاق، حاج محمد حسین ۲۵۸

رستم آبادی، ملا محمد علی ۱۶۹، ۳۵۷، ۱۷۰

رسول، مهدی ۳۱۸

رشدیه، میرزا حسن ۶۵

رفت الملك ۳۱۸

رکن الدوله، محمد تقی میرزا ۳۷۸

روح القدس ۳۷۰، ۳۷۳

روسی خان ۱۴۳

ز

زندی، شیخ علی ۲۱۶

زنجانی، حاج میرزا ابوطالب ۶۱، ۱۶۹،

۱۷۰، ۳۵۷

زین العابدین (شیخ) ۲۶۸

س

سادات اخوی، حاج سید نصرالله ۱۲۵، ۳۱۳

ساغراصفهانی، میرزا ابراهیم ۳۱۰

سالارالدوله ۳۱، ۹۶، ۱۵۸، ۱۵۹

سپهدار اعظم ← تنکابنی، محمدولی خان

سپهسالار، میرزا حسین خان ۳۳۰

سردار اسعدبختیاری، علی قلی خان ۶۸

جل المتین، میر سید حسن ۳۲۲

حیب (حاج) ۲۷۲

حسام الملك همدانی ۱۵۸

حسن ۲۰۱، ۲۲۳

حسن (میرزا) ۲۷

حسن (میرزا سید) ۱۶۸

حسین خان (میرزا) ۳۱۸

حشمت الدوله ۲۶۱

حشمت نظام ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰

حکاکه، میرزا عبدالرزاق خان ۳۱۸

حکیم الملك، میرزا ابراهیم خان ۱۹۶، ۲۲۶،

۳۲۷، ۳۳۲

حکیم الهی، میرزا فضل الله ۲۲۸

حیدرخان ← عمو اوغلی

خ

خراسانی، میرزا محمد ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۳۱

خراسانی، آخوند ملا محمد کاظم ۳۶۵، ۳۶۶،

۳۶۹

خطخالی، سید ابوالقاسم ۳۱۸

خطخالی، میرزا عبدالرحیم ۳۲۲

خلیل (میرزا) ۳۶۵، ۳۶۹

خوئی، حاج امام جمعه ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۵،

۲۸۶، ۳۲۷، ۳۳۲

د

داودخان (میرزا) ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۵۰، ۲۵۷،

۲۵۸، ۲۸۰، ۲۸۲، ۳۰۰، ۳۱۴، ۳۳۲،

۳۳۵، ۳۴۱

دیر الملك ۲۳۸، ۲۵۰، ۲۵۸

دواساز، میرزا محمد علی خان ۳۱۸

سردار افخم، آقا بالاخان ۱۵۹

سردار گل ۲۴۱

سردار منصور رشتی ۲۴۱، ۲۵۰، ۱۵۱، ۲۵۴

۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۷۰

۲۷۹، ۲۸۰، ۳۱۸

سردار نصرت، رحیمخان ۱۲۸

سعدالدوله، میرزا جواد خان ۹۰، ۹۶، ۱۳۶

۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰

۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۶

سعیدالسلطنه، میرزا فتح الله خان ۱۶۰

سعید الممالک تبریزی ۳۲۴

سقط فروش، شیخ حسین ۲۸۶

سلطان المتکلمین، حاج شیخ مهدی ۸۲

سلطان علی خان ۱۲۲

سلیمان خان، میرزا ۳۰۵

سمسار، آقا جواد ۳۱۸

سید بحرینی ۶۴

سید کمال ۱۸۶، ۱۸۹

سید محمد ۱۱۱

سید محمد (حاج) ۳۰۹

سید محمود (آقا) ۳۱۸

سید مصطفی (آقا) ۱۳۶

سید مظهر ۲۲۲

سید ولی الله ۱۱۱

سید ولی الله خان دکتر نصر (میرزا) ۱۹۶، ۲۹۲

سید یعقوب ۳۰۸

سیف الدوله، سلطان محمد میرزا ۱۱۰، ۱۵۸

۲۶۸

سیف الدین (شیخ میرزا) ۳۶، ۳۹

سیف الملک ۳۲۰

ش

شاپشال ۱۰۰، ۱۵۲، ۱۶۲، ۲۵۰، ۲۵۲

۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۸، ۳۳۴، ۳۳۶

شالچی، حاج محمد علی ۷۵

شاهرودی، حاج محمد تقی ۷۵

شجاع لشکر ۱۷۱، ۳۱۹

شریعتمدار ۲۱

شریف خان ۳۰۰

شعاع السلطنه ۴۴، ۸۷، ۹۶، ۹۷

شفیع (میرزا) ۳۱۸

شمس الدین بیگ ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۳۸۳

شوشتری، سید حسن ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۲۷۱

شیخ الرئيس، ابوالحسن میرزا ۳۳۴

شیرازی، سید محمدرضا ۱۶۸، ۲۲۵، ۲۵۰

۲۵۸، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۳۰۰

۳۰۸

شیرازی، سید یحیی ۲۱۵

شیرازی، سید یعقوب ۳۸۳

ص

صاحب اختیار ← غفاری غلامحسین خان

صارم الدوله ۱۶۸

صالح خان (میرزا) ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۵۳، ۳۲۲

۳۲۹، ۳۳۰، ۳۵۷

صدر السلطنه ۳۱۳

صدرالعلماء، میرزا محمد جعفر ۷، ۱۱، ۳۰

۴۷، ۵۸، ۶۸، ۱۰۹، ۱۳۰، ۲۱۴

۲۱۵، ۲۱۶، ۳۳۱

صدرالمحققین اصفهانی، سید جمال الدین ۶

صلح الملک ۲۲۳

صراف، حاج سید محمد ۷۵
 صراف تبریزی، عباس آقا ۱۴۲، ۱۴۳،
 ۱۴۴، ۱۴۵
 طباطبائی، محمدصادق ۹۴، ۹۵، ۲۸۰، ۲۸۳
 طهرانی، سید محمد علی ۳۲۱، ۳۳۳
 طهرانی، شیخ محمد علی ۱۷، ۱۸

ظ

ظفر السلطنه (حاکم طهران) ۶، ۱۷۵، ۱۷۶،
 ۱۸۳، ۲۰۱، ۲۰۰، ۲۰۵
 ظل السلطان، مسعود میرزا ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۵۵،
 ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۹، ۲۰۰
 ۲۱۲، ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۶۰، ۲۸۴، ۳۰۷
 ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۳۰، ۳۳۱
 ظهیر الاسلام، سید جواد ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۶۷،
 ۲۸۳، ۲۹۲، ۳۱۲
 ظهیر الدوله صفا علی شاه ۱۵۸، ۱۶۸، ۳۷۵
 ظهیر السلطان ۱۶۷، ۳۴۱

ع

عباس آقا ← صراف تبریزی
 عباس قلی (میرزا) ۱۶۰
 عباس قلی ۳۳۹
 عبدالسرب آبادی قزوینی، حاج شیخ مهدی
 ۱۲۹
 عبدالله میرزا ۱۴۳
 عسگر کاریچی ۲۳، ۲۲۰، ۲۲۷
 عضد الملك قاجار، علی رضا خان ۹، ۶۳، ۸۱،
 ۸۳، ۱۱۱، ۱۶۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۲۲
 ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۵
 ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲
 ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹
 ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۷۳، ۳۴۰

ط

طباطبائی، میرزا ابوالقاسم ۳۰
 طباطبائی، سید احمد ۷، ۲۵، ۱۲۹
 طباطبائی سید محمد ۷، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۹،
 ۲۲، ۲۶، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۴۴،
 ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۷، ۶۰،
 ۶۱، ۶۲، ۶۶، ۶۸، ۷۰، ۸۷، ۸۸، ۱۰۵،
 ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۲۹،
 ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۵۰، ۱۷۸، ۲۱۱،
 ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۳۳، ۲۴۴، ۲۸۲،
 ۲۸۵، ۲۹۲، ۳۰۱، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۵،
 ۳۲۰، ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۶۴، ۳۶۷
 ۳۷۵

ض

ضیاء السلطان تبریزی، امان الله خان ۵۶، ۱۰۵،
 ۲۲۲، ۲۲۳، ۳۴۰

غلام خان ۱۸۸، ۲۳۳

غلام رضا خان ۱۶۸

غلام رضا خان ۱۸۸، ۲۳۳

غلام رضا خان ۲۸۸

غلام سیاه ۱۸۸

ف

فاتشکوف ۱۸۵

فارسی، فریدون ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۱، ۲۲۳

۲۳۳، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۷۲

۲۸۷، ۳۱۱، ۳۵۷

فراسباشی، محمد باقر خان ۲۵۷

فرمانفرما، عبدالحسین میرزا ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷

۱۲۸، ۱۳۲

ق

قاجار، غلامعلی خان ۱۳۶

قاسم آقا خیاط ۳۱۸

قاضی قزوینی ۱۹۰، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۷

۲۵۵، ۲۵۷، ۳۰۸، ۳۲۰، ۳۳۵، ۳۴۲

۳۴۰، ۳۴۱

قجرج، غلامعلی خان ۲۱۷، ۲۲۷

قرچکی، حسن خان ۲۶۸

قرچه داغی، ستار خان ۳۵۱

قققازی، شیدا اف ۲۰۰

قمی، حاجی میرزا سید حسین ۱۰۹

قمی، ملا محمد رضا ۲۱۵

قوام الدوله ۱۲۷

قوام الملك شیرازی ۱۶۳، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۶۷

قهرمان خان ۳۱۸

عطار، مشهدی عبدالله ۳۱۸

علامه الدوله ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۲۲

۲۳، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۱۴۱، ۱۶۳، ۱۶۴

۱۶۵، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۷

۱۷۸، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۹، ۲۳۹

۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۰

۲۵۳، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۷۳

۲۷۹، ۲۸۰

علاء السلطنة، میرزا محمد علی خان ۱۲۴، ۵۲

۱۲۸، ۱۴۸، ۲۳۸، ۲۶۲، ۲۷۹، ۳۱۳

۳۴۳، ۳۷۹

علاء الملك ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۴، ۱۴۷

علی (حاج) ۲۷۴

علی آبادی، میرزا داود خان ۳۰۸

علی اف ۱۶۹

علی یک ۲۵۰، ۲۶۸، ۳۳۶

علی قلی خان ۳۱۸

عمو اوغلی، حیدر خان ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۴

۲۳۵

عنایت الله ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۴

عین الدوله، عبدالمجید میرزا ۴، ۳، ۵، ۸، ۹

۱۱، ۱۴، ۲۴، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۳، ۳۶

۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۷

۵۲، ۵۶، ۷۱، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۱

۹۰، ۱۰۲، ۱۲۳، ۳۶۹

عین السلطان ۱۶۸

غ

غفاری، غلامحسین خان وزیر مخصوص ۱۰۵

۱۲۰، ۱۲۴، ۱۴۹

مارنددانی، شیخ عبدالنبی ۲۸۹

مجددالاسلام کرمانی ۶۵

مجددالدوله ۱۰۴

مجلل السلطان ۱۸۸

مختشم السلطنه، حاج میرزا حسن خان ۵۲،

۷۴، ۷۵، ۸۶، ۱۲۸

محسن، (آقا میرزا) ۳۰، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵،

۲۸۹، ۲۵۰

محقق الدوله ۸۲

محمدخان (میرزا) ۲

محمدتقی (حاج) ۷۲

محمد رضا (میرزا) ۲۲

محمدصادق خان ۲۵۰

محمد علی میرزا (شاه) ۵، ۴۲، ۸۱، ۹۶،

۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۲۴، ۱۳۲،

۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۷۰،

۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸، ۲۵۴، ۲۶۳، ۲۶۵،

۲۷۹، ۲۸۴، ۳۲۲، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۵،

۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۴،

۳۶۶، ۳۷۰.

محمود ۱۷۴

محمود (شیخ) ۲۶۸

مخبر الدوله ۲۶۳

مخبر السلطنه، مهدی قلی خان ۳۷، ۴۱، ۸۶، ۸۹،

۹۱، ۹۴، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸،

۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۷،

۱۵۲، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶،

۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۳۷،

۳۵۰.

مدیر الدوله ۲۴۱

مدیرالصنائع ۳۰۸

ک

کاشانی، حسین آقا ۳۰۸، ۳۳۱، ۳۴۴

کاشانی، سید عبدالرحیم ۲۵۸

کاشانی، سیدعلی محمد ۳۲۰

کاشانی، سید محمد باقر ۷۵

کاشانی، شیخ محمدصادق ۲۱۴، ۲۱۵

کاشانی، میرزا مهدی خان ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸،

۱۵۳، ۱۶۰، ۱۷۴، ۱۷۶

کاسران میرزا ۴۵، ۸۳، ۸۸، ۱۰۴، ۱۱۴،

۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۴،

۱۳۷، ۱۳۹، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹،

۱۶۱، ۲۷۱، ۳۲۲

کتابفروش، اسدالله ۳۰۸

کحل، دکتر حسین خان ۱۶۳

کرمانشاهی، میرزا حسین ۳۱۸

کرمانی، میرزا رضا ۶، ۲۳۰

کشیکچی باشی ۲۴۰

کلهر، داودخان ۱۵۸

گ

گرائندوف ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۲۵۲

گراگانی، میرزا حسین خان ۳۱۸

ل

لیاخوف ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۳۹

۳۴۹، ۳۵۶، ۳۷۹

م

مازنددانی، حاج شیخ عبدالله ۳۶۵، ۳۶۶،

۳۶۹

مرتضوی، (سید) ۱۸۱، ۲۷۴
 مساوات ← محمد رضا شیرازی
 مستشارالتجار ۲۹۸
 مستشارالدوله تبریزی، صادق خان ۱۵۴
 ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۷۵، ۲۸۹، ۲۹۷
 ۳۱۳، ۳۲۷، ۳۴۱
 مستشارالدوله تبریزی، میرزا یوسف خان ۲
 مستشارالسلطان، میرزا علی نقی خان ۱۱۰
 ۳۰۴، ۳۰۱
 مستشارالملک گرگانی، میرزا شفیع خان
 ۸۸، ۸۱
 مستوفی الممالک، میرزا احسن خان ۱۳۷، ۱۴۷
 ۱۵۲، ۱۶۲، ۱۷۱، ۲۶۲، ۲۷۹، ۳۱۳
 مستوفی الممالک آشتیانی، میرزا یوسف خان
 ۱۳۷
 مستعان الملک، میرزا زین العابدین خان ۳۱۸
 مسیب خان (میرزا) ۳۱۹
 مشارالدوله شیرازی ۱۴۲، ۳۲۹
 مشیرالدوله، میرزا احسن خان ← مشیرالملک
 مشیرالدوله، میرزا حسین خان ۸۳، ۱۴۷
 ۲۹۲، ۲۹۳
 مشیرالدوله، میرزا نصرالله خان ۲۷، ۲۸، ۲۹
 ۳۰، ۵۲، ۵۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸
 ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۹، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۱۵
 ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۷۱
 ۱۷۶، ۲۰۵، ۲۳۸، ۲۷۹، ۳۱۳، ۳۱۴
 ۳۱۵
 مشیرالسلطنه، میرزا احمد خان ۱۰۴، ۱۴۷
 ۱۴۸، ۱۵۱، ۲۳۸، ۲۴۷، ۲۴۸
 ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۲، ۲۷۹، ۲۸۲
 ۳۱۳، ۳۵۵، ۳۷۰
 مشیرالملک، میرزا احسن خان ۳۷، ۵۲، ۸۰
 ۸۶، ۸۷، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۵۲
 ۲۶۲
 مشیردیوان خراسانی ۳۱۸

مصباح السلطنه، میرزا حسین خان ۱۹
 مصطفی خان ۲۳۱
 مظفرالدین شاه ۵، ۱۵، ۴۲، ۶۱، ۸۱، ۹۶
 ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۴، ۱۲۲، ۱۳۵
 ۱۵۳، ۱۵۷، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۶۶
 مظفرالملک، میرزا محسن خان ۱۶۸، ۳۷۱
 ۳۷۲، ۳۷۳
 مظفرقلی خان ۳۱۸
 معاضدالسلطنه نائینی ۱۷۰، ۳۰۱، ۳۴۴
 معاونالدوله ۲۵۰، ۲۵۷
 معتمد خاقان، شکرالله خان ۴۰، ۲۲۱، ۲۳۹
 ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۶
 معرب، حاج سیدحسن ۶۹، ۷۰
 معصوم (حاج) ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰
 معظم السلطنه ۳۴۱
 معین الاسلام ۲۱۱
 معین التجار بوشهری، حاج آقا محمد ۷۵، ۷۶
 ۱۲۵، ۱۸۰، ۲۱۸، ۲۷۴، ۳۰۳
 معین الدوله ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۷
 ۱۷۸، ۲۷۳
 معین العلما ۱۹
 معین حضور ۱۴۲
 مفاخرالملک ۲۵
 مفتاح السلطنه ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۵
 مفتاح الملک ۳۷۹
 مقتدر نظام، خسرو خان ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۵
 ۱۶۹، ۱۸۶، ۱۸۹
 ملک المتکلمین، حاج میرزا نصرالله ۱۸، ۲۳
 ۳۱، ۳۷، ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۷
 ۶۱، ۶۲، ۶۶، ۶۸، ۹۱، ۹۲، ۹۳
 ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۸۱، ۱۹۰، ۱۹۲
 ۱۹۴، ۲۰۲، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۲۲
 ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۷
 ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۷
 ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱
 ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۹، ۳۰۰

- نائب الصلح شیرازی ۲۹۰
 نجم آبادی، شیخ محسن ۱۲۱، ۳۰۸
 نجفی، شیخ محمد تقی ۳۴۸، ۳۴۹
 نصر السلطنة ← تنگابنی، محمدولی خان
 نصیر الملك ۲۱۱
 نظام السلطان ۴۰
 نظام السلطنة، حسین قلی خان مافی ۱۷۶، ۱۷۸،
 ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۶،
 ۲۴۷
 نظام الملك، میرزا کاظم خان ۳۷، ۱۳۲، ۹۰،
 ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶
 نصره السلطان، میرزا محمد علی خان ۱۹، ۳۱
 نقيب السادات شیرازی ۱۱۴، ۱۶۹
 نوری، حاج شیخ فضل الله ۴۳، ۸۴، ۱۵۹، ۳۴،
 ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۴۴، ۶۵، ۷۰، ۷۱، ۸۲،
 ۹۵، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹،
 ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵،
 ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۱،
 ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵،
 ۱۸۶، ۱۹۱، ۲۳۱، ۲۶۸، ۲۷۰، ۳۳۱،
 ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۷۰
 نوز (مسیو) ۴، ۵، ۲۲، ۲۳، ۲۸
 نیرالدوله ۴۱، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۶۱، ۲۴۸، ۲۵۰،
 ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۰
 نیر الملك ۵۶
- و
- واعظ، سید جمال الدین ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵،
 ۱۸، ۱۶۸، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۲۷، ۳۰۸
 ۳۲۰، ۳۷۰، ۳۷۱
 واعظ، شیخ مهدی ۱۷۰
 واعظ تهرانی، حاج شیخ محمد ۸، ۶۶، ۶۸،
 ۲۹۷
 واعظ یزدی، شیخ محمد ۶
 وثوق الدوله ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷
- ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۴،
 ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۵، ۳۷۵
 ملکم خان ۲
 ممتاز الدوله، میرزا اسمعیل خان ۱۹۶، ۲۱۹،
 ۲۲۰، ۲۳۳، ۲۷۳، ۲۸۵، ۲۸۹، ۳۳۲
 منتصر الدوله ۳۱۸
 موتمن الملك، میرزا حسین خان ۳۷، ۸۰،
 ۱۵۲، ۱۶۲، ۱۷۱، ۲۰۵، ۲۶۲، ۲۷۹
 ۳۱۳
 موثق السلطنة ۳۱۸، ۳۳۹
 موقر السلطنة ۲۵۰
 مؤید، شیخ عبدالعلی ۳۰۸
 مؤید الدوله ۱۶۰
 مؤید السلطنة، محمد حسین میرزا ۲۲۵،
 ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۱
 مؤید السلطنة گرانمایه، میرزا رضا خان ۲۰۵،
 ۲۱۳، ۲۴۶
 مهدی آقا ۳۱۸
 مهدی قلی خان ۳۱۸
 مهندس الممالك، میرزا نظام الدین خان ۱۲۳،
 ۱۲۸
 مهندس باشی، میرزا عباس خان ۱۲۰
- ن
- ناصر الدین شاه ۱۵، ۴۲، ۶۳، ۸۶، ۱۲۲،
 ۱۳۰، ۱۶۸، ۲۳۰، ۲۴۸، ۳۱۰
 ناصر السلطنة طباطبائی ۱۶۱
 ناصر الملك، میرزا ابوالقاسم خان ۵۲، ۵۳،
 ۵۴، ۵۵، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳،
 ۱۶۲، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸
 ۱۸۲
 ناصر الممالك ۳۴۰
 نائب ۳۰۸
 نائب السلطنة ← کامران میرزا

وجیه‌الله میرزا ۲۹

ورامینی، شیخ محمود ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۸۷،

۳۵۷

وزیرافخم، حسن خان ۱۶۵

وزیر افخم ← یزدی، سلطان‌علی خان

وزیر نظام، حسن خان ۱۶۷

وزیر همایون ← کاشانی، میرزا مهدی خان

وکیل السلطنه ۱۳۸

ی

یحیی (میرزا) ۱۳۸، ۲۸۰، ۳۴۱

یزدی، سید احمد ۲۳۳

یزدی، سلطان‌علی خان ۱۲۴، ۱۶۵

یزدی، سید علی آقا ۱۵۵، ۱۴۶، ۱۶۲، ۱۶۹،

۲۳۱، ۲۶۸، ۳۵۷

یزدی، آقا سید کاظم ۳۵۷

یزدی، سید محمد ۱۳۰، ۱۶۹، ۲۳۰، ۲۳۱،

۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۸۷، ۳۵۷

